دانشوران خراسان

حاوی: بخشی از جغرافیای تاریخی، تاریخ ادبی، تطور زبان و سیر علوم عقلی در این سامان.

تألیف

غلامرضا ریاضی

بشرکت کتابفروشی باستان

دیماه ۱۳۳۶

شرکت چاپخانه خراسان

هدیه : بدوست ارجمندم آقای جواد غفاری.

مدیر نخستین دبیرستان درمشهد،

« مدرسهٔ متوسطهٔ دانش »

چنانکه همه بیاد دارند ، دربن سال فرخنده فال ، با رسیدن راه آهن به مشهد ، بابی از میمنت برروی این شهر گشوده شد. شاهنشاه ایران اعلیحضرت همایون **محمد رضاشاه پهلوی** بهمراهی علیاحضرت ملکهٔ **ثریا** برای گشایش بخراسان تشریف قدوم ارزانی داشتند. شب جمعهٔ ۱۳ اردیبهشت ماه ۳۶ در مهمانخانهٔ باشکوه کوه سنگی ، ازطرف شهرداری ، شب نشینی و جشنی بهشت آئین در پیشگاه ملوکانه بر پا بود . آقای دکتر قاسم رسا قصیدهٔ زیر را انشاد و مورد عواطف شاهانه واقع شدند . ما نیز بمناسبت این روز نوین ، آن اشعار را که از قریحهٔ یك شاعرخراسانی تراوش کرده بنام تیمن ، در صفحهٔ اول این گنجینهٔ شعر وادب درج میکنیم :

شهریارا چشم بد دور از رخ زیبای تو — خم مباد از غم نهال قامت رعنای تو

ملك نازد بر وجود چون تو فرزندی که نیست — ذره‌ای جز مهر ایران درهمه اعضای تو

گل فشانیها کند بر مقدمت اردی بهشت — گسترانده پرنیان از سبزه زیر پای تو

با **ثریا** رنجه فرمودی قدم تا بزم ما — روشنی گیرد ز ماه انجمن آرای تو

شاه را سیما بود آئینهٔ دل زان سبب — پرتو عشق وطن پیداست ازسیمای تو

خسروا کام تو شیرین باد کاینسان شهد ناب — میچکد جای سخن از لعل شکرخای تو

پرچم پر افتخار شیر و خورشید وطن — سایه چون لطف خدا افکنده بر بالای تو

نیست جز قلب رعیت جای شاه دادگر — خوشتر از قلب رعیت نیست شاها جای تو

چون به مهد نادرافشار وارد شد **قطار** — گفت **نادر** آفرین برهمت والای تو

نیست جز بخشش فروغی درجبین روشنت — نیست جز دانش چراغی دردل دانای تو

قدردانیهای ملت مزد حسن خدمت است — کشتهٔ امروز گردد حاصل فردای تو

خوش بتاب ای کوکب صبح امید مملکت — تا شود برتیرگیها چیره روشن رای تو

گر شها جان دررهت ملت برافشاند رواست — زآنکه شد سرمشق ملت جانفشانیهای تو

دردل ما آرزوئی نیست جزعشق وطن — درسر ما نیست سودائی بجز سودای تو

شد **رسا** با حافظ شیراز هم آواز و گفت: — «ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو»

بنام خداوند جان و خرد

پیش گفتار

پس از ستایش یزدان پاک که دادار زمین و آسمانست و دانندهٔ آشکار و نهان و درود فراوان بر فرستادهٔ بیمانند او محمد صلی الله علیه وآله وسلم و پاکان و نیکان آن دودمان بعرض میرساند :

آنانکه راهنمای مشهد ، گرد آوردهٔ این ناچیز را دیده‌اند ، میدانند که در چند جای کتاب ، یادی از لزوم نگارش تاریخ خراسان کرده‌ام و در آن ، بیان شده‌است که اگر تألیف تاریخ جامع این سرزمین باستانی ، بدست بنده مقدر شده باشد ، چنین در نظر است که مجموعهٔ مزبور در دو بخش تدوین گردد که‌یك بخش ویژهٔ سر گذشت این سامان بوده و آندیگری ، در بارهٔ دانشوران خراسان گفتگو نماید و در آن ، از همهٔ بزرگان و زبدهٔ گفتار و افکار آنان یاد و آثاری که بجا مانده نامبرده شود و از درگاه ایزد بیچون این توفیق را خواستار شده بودم ولی هنگامی که خواستم باین کار دست زنم ، دیدم دریائی است ژرف و بی پایان که غوص در آن ، از ناچیزی چون من گزاف نماید . همان به که به گفتهٔ خردمندان،خود را بر کنار دارم ..، چه که : زدانش چوجان ترا مایه‌نیست ، به از خامشی هیچ پیرایه نیست.

این اندیشه ، مرا چندی بخود سر گرم داشت و خاطر را از گفته‌های پریشان فرو نگذاشت . نفس لوامه مرا ملامت میکرد بااینکه در تو ذره‌ای دانائی و روشن رائی پدیدار نیست ، چرا باید درین وادی ، گام گذاری و این کار بزرك برعهده گیری تا هر کس نگارش ترا بخواند ـ انگشت اسف بدندان گیرد و گوید : این عهد در خور یکی از دانشمندان خراسان بود تا بتواند در آن میدان ، گوی

بچوگان راند؛ از هر دری از روی آگاهی سخن گوید ودر هر بابی واردشود، زبان از گفته های پریشان فرو شوید؛ پوست را کنار گذارد و هرچه نویسد همه‌مغز باشد و نغز ..... بااینهمه صدائی در باطن خلجان داشت ومرا آواز میداد که: ای سره مرد!

برخیز که دنیا نه جای نشستن و درنك کردن است. خوانسالار بفراخور کوشش خود سفره‌چیند و توشه بیند. ازعمر ترا بهره‌مند ساخته‌اند؛ تونیز باید گامی در راه دانش‌وبینش بر داری. بگذار تااین گرد آوردهٔ ناچیزرا دانشمندی بخواند و تألیف ممتع را برعهده گیرد.

باری، بااین مقدمه، بمقتضای: المیسور لایسقط بالمعسور، برآن شدم که دراین میدان وارد شوم.

اینك از خوانندهٔ گرامی خواهشمندم بدیدهٔ عنایت، دراین مجموعه‌نگاه کند و هر جالغزشی دیدمرا آگاه‌سازد تا بخواست خداوند، در آینده‌بزرگان بتوانند تألیفی جامع و مفید دراین باره پدید آرند که درآن مجال ذره‌ای گفتگو وخرده گیری نباشد.

از خدای بزرك و بیهمتا خواهانم که‌مرا دراین باب یاری بخشد وتوانائی‌دهد تا آنچه نوشته میشود درخور یکبار خواندن باشد وآیندگان رانمونه‌قرار گیرد واین خود مرا بس که‌بدینکار دست یازیده‌ام تا سزاوار فرمودهٔ:الفضل للمتقدم،باشم.

امید آنکه هرگاه خوانندگان این گفته ها را پریشان ونا بسامان دیدند، از آن در گذرند زیرا بگفتهٔ شاعر:

من هیچم و کم زهیچ هم بسیاری؛ وز هیچ و کم از هیچ نیاید کاری.

دیماه ۱۳۳۶ غلامرضا ریاضی

آغاز

هنگامی که خواستم بنگارش بخش نخستین کتاب ، بنام : « دانشوران خراسان» آغاز نمایم ، گفتم روا آن باشد که آثار نویسندگان پیشین را درین باره ، نمونهٔ کارقراردهم . این بود که ازجمله بمطالعهٔ تألیف نفیس روانشاد میرزا محمدعلی خان تربیت بنام «دانشوران آذربایجان» پرداختم ؛ اما با کمال تأسف مشاهده شد که آن کتاب ، بسبك قدیمی تذکرهٔ شاعران نوشته شده وچیزی افزون در بر ندارد . حتی ، ازجنبهٔ حفظ امانت ، درموردی که گزارش حال شاعری ازکتابی تازی آورده شده عین عبارت را آورده‌اند بدون اینکه زحمت ترجمهٔ آنرا هم بخود بدهند . (۱)
وآنانکه امروز به فن تاریخ نویسی آشنا هستند وبا سبك نگارش نوین سروکار دارند، دانند که‌این روش، پسندیده نیست. اگر آنچه‌را پیشینیان ازدرست یانادرست در بارهٔ موضوع ویا فردی نگاشته اند ، بیچون وچرا قبول کنیم وعین گفتهٔ آنانرا بیاریم- جز آنکه بهره ای برای خواننده نداشته وبا نوشته های بی‌دلیل پریشانی دست‌دهد- چه نتیجه‌ای‌خواهیم گرفت.....؟

---

(۱) صاحب دانشوران آذربایجان ، شاهزادهٔ ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس قاجار را که در شعر حیرت تخلص مینموده آذربایجانی دانسته و این استوار نیست . بطور کلی درین باره تنها زادگاه (مسقط الراس) ملاك نبوده زیست طولانی وتربیت عقلانی و نشو و نمای در یك شهر نیز باید در نظر گرفته شود . شاهزاده مدتها در مشهد میزیسته و در کوچهٔ معروف به قونسولگری، خانه ومسکن‌داشته. ایندو بیت،خراسانی بودن او را میرساند :
حیرت، هنگام فرمانفرمائی آصف الدوله در خراسان، ایندو بیتی را نزد نایب السلطنه میفرستد:

نایب السلطنه بر گو بشه نیك سرشت، که ادیبی زخراسان بمن این بیت نوشت:
«آصف وملك‌خراسان بتو ارزانی باد، ماره عشق گرفتیم‌چه مسجد چه کنشت!»

پاسخ ناصر الدین شاه :

نایب السلطنه بر گو بخراسانی زشت، که جواب‌تو شهنشاه بدینگونه نوشت:
«آصف ارظلم کند زودش پاداش‌دهیم، هر کسی آن درودعاقبت کار که کشت!»

پس باید روش ما با تتبع وتحقیق مقرون باشد وسره از ناسرهٔ گفتار جدا گردد تا حقیقت ازمیان تاریکی ها بیرون آید و باپیشرفت دانش درخور باشد. از این روست که می بینیم محقق امروز علاوه بر آشنائی به فن ادب قدیم ، دانستنی های دیگری را هم باید دارا باشد تا تواند درین میدان گوی زند.

منشأ ومنبع تاریخ در گذشته ، نخست- افسانهای باستانی بوده که از دهگانان بزرك نژاد ، زبان بزبان بما رسیده وهمین گفتار ها ست که پایهٔ تاریخ گذشته بشمار میرود. پیدا ست که این منشأسست وغیر قابل اعتماد است ، زیرا درعصر خودمی بینیم که نقل مطلبی تا چه اندازه ممکن است دوراز حقیقت ومبنی برغرض بوده وتحریف و پیرایه های گوناگون بخود گرفته باشد.

دوم - گفتهٔ مورخان باستان است که تاریخ بخشی ازجهان یا میهن وهمسایگان خود را برشتهٔ تحریر در آورده ودر آن باستطراد از کشورما سخن گفته‌اند واین گفتارها هرچند از افسانهای کهن بیشتر قابل حجت واستناد است ولی چون آنانکه همسایهٔ ما بوده ، بیشتر بنظر دشمنی بما مینگریسته‌اند ، بی‌شك ، گفتهٔ آنان دربارهٔ ما ازچشمهٔ بیطرفی آب نمیخورده ودرهمه جا نمیتواند حجت قرار گیرد . بگذریم از اینکه گزنفن ، Xenophon مورخ ،که با لشکر یونانی برای کمك و یاری به کورش کوچك، فرماندار آسیای صغیر، بایران آمده بود وپس از کشته شدن کورش وکله آرك، سرکردهٔ سپاه ، فرماندهی ده‌هزار یونانی باقیمانده را بعهده گرفته‌و بیونان مراجعت کرد ، کتابی بنام (کوروپدی) - Cyropedie - (تربیت کورش) (۱)

---

(۱) Cyropedie با املاء فرانسه « سیر و پدی » خوانده میشود ولی در زبان یونانی y برابر u فرانسه است و بنا بر این ، کلمهٔ مزبور به لهجهٔ یونانی، « کور و پدی » تلفظ میشود کما اینکه در کلمهٔ کوروش هم همین اشتباه پدید آمده که لفظ کوروش راسیروس گویند در صورتیکه در زبان فارسی از روی سنك نبشته‌ها درست ، واژهٔ کوروش است نه سیروس. گزنفون در کتاب هفتم ، فصل پنجم تربیت کوروش گوید که : « کوروش ، پس از تسخیر بابل ، یاران خود را گرد آورده چنین گفت : - اگر تنبلی وتن پروری این مردم شکست خورده را پیش گیریم و گمان کنیم که آئین زندگی چنین است و باید روزگار رابدینسان گذرانید ، من از هم(ص۸)

نوشته که در آن ازطرز تربیت و آئین کشورداری کوروش بزرگ تمجید فراوان میکند واین نگارش از آنروست که میخواهد یونانیان را برمز جهانبانی و کشورستانی و مردم داری کوروش بزرگ آشنا سازد وبآنان بیاموزد که راه پادشاهی و پیشرفت جهانداری این است که بردلها حکومت کنند. باقی نوشته های تاریخ نویسان خارجی نسبت بما بیرون ازابراز انگیزهٔ دشمنی وبدبینی نیست وبنابراین ازنظر محقق تاریخ چندان اعتبار ندارد.

امروز، ازلحاظ تتبعات تاریخی دوموضوع که سرچشمهٔ نوین میباشد مورد توجه گشته است:

۱ـ نخست، نتیجهٔ کاوش ها یعنی آثار کهنه و پارشمن‌هائی Parchemin که ازنقش ونگاربناهای کهن کشف میشود، چه از روی زمین بدست آید چه زیر زمین، مانند آثاری که در کشورما از پرس پلیس Persepolis و شوش و اکباتان بدست آمده وسنگ نبشته های بی‌ستون ونقش رستم وغیره وکشف های زیرخاکی، مانند سکه ها.

امروز با بدست آمدن لوح‌های زرین وسیمین که اززیر پایه‌های تالاره آپادانا» وسدستون بخط میخی یا پیکانی بدست آمده وروشن شده است که آن بنای سترگ، ساختهٔ داریوش بزرگ وپسرش خشایارشا واردشیر نوه‌اش میباشد ـ دیگر نمیتوان جایگاه یادشده راچون شهرتی نادرست یافته، تخت جمشید نامید و گفت ساخته و پرداختهٔ جمشید است! (۱)

اکنون برای شما پیشگوئی میکنم که همهٔ این دست یافته ها را ازدست خواهیم داد.
(سیر تمدن و تربیت در ایران باستان ـ بخامهٔ ابیژن ص ۷۰ چاپ تهران)

(۱) پیش از آنکه بخواندن خط میخی موفق شوند اعتقاد موهوم دربارهٔ سنگ نبشته های بی ستون داشتند و میگفتند این خط ها که بسنگ نوشته شده قبالهٔ شیرین است که فرهاد آنرا بسنگ کنده و پس از خوانده شدن دیدند یکی از افتخار های گذشتهٔ ما است و سند لشکر کشی ها وپادشاهی داریوش و دیگر شهریاران هخامنشی است (ص ۳۸ ترجمهٔ آثار الباقیه).

لوح‌های زرین وسیمین پرسپلیس درزیر پایهٔ عمارت، بنام «بنلاد» یعنی سنگ (ص۹)

۲ـ خط ها، واژه های باستانی، گفته‌های دینی واصطلاح هائی که درداستانها مشهوراست واکنون شکل‌وصورت دیگری بخود گرفته با تحقیق درریشهٔ آن، ذهن پیاره‌ای حقایق تاریخی متوجه میگردد. این قسمت که درگذشته بدان با دیدهٔ بی اعتنائی مینگریسته‌اند امروز بابی وسیع درفن تاریخ باز کرده است که گروه بیشماری ازدانش پژوهان‌ودانایان فقه‌اللغه PhyloIogie درین زمینه سرگرم کار وکوشش هستند وموفقیت‌های بی‌اندازه کسب کرده‌اند.

کوشش های محققان اروپائی که بتدریج بخواندن خط و زبان اوستا وخط میخی یا پارسی باستان و خط پهلوی که زبان سنك نبشته‌های ساسانی است، توفیق یافته اند در خور ستایش است و دریافت معنی کتیبه های پرسپلیس وبی ستون، موجب گشایش بسیاری از غوامض تاریخی شده و خیلی از تاریکی های تاریخ باستانی ما بروشنائی گرائیده است و نتیجهٔ این تحقیق ها که دامنهٔ وسیعی پیدا کرده و در نژاد، مذهب، زبان، صنعت وآنچه درجهٔ تمدن قومی را نشان دهد به فحص و بحث پرداخته‌اند بکنجکاویهای علمی کمك‌های نمایان نموده است.

یك شناسائی دیگر که از نظر مطالعهٔ تاریخی ضروریست، وضع جغرافیائی هر محل است؛ چه، آب و هوا ومقتضی های‌زمان و مکان در محیطی که‌افرادی در آن نشوونما کرده‌اند تأثیری غیرقابل انکار دارد و خیلی از خصیصه های نژادی، از اثرات اقلیمی آب و هوا و پستی و بلندی زمین و غیره سرچشمه میگیرد.

سخن کوتاه، تاریخ، تنها شرح جنك ها و خونریزیها نیست. آئین زندگی، اندیشه های بلند، کردارهای برجسته، نشانه های ذوقی، پیشنیهٔ ابتکار

یادگار بنا از داریوش بدست آمده و در تهران (موزهٔ ایران باستان) موجود است. این بنای سترك پادشاهان هخامنش را، اسکندر پس از دست یافتن براستخر، بآتش بیداد سوخت که نشانهٔ آتش سوزی آن بدست آمده‌است. فرصت، در آثار عجم، ص ۱۵۲ چاپ بمبئی گوید: سراها و بنا هائی که در پرسپلیس است دخلی به جمشید ندارد و هیچکدام ازصور، شکل جمشید نیست. کاشف این معنی خطوط پیکانی است که بر روی دیوار ها نگارش یافته و هر عمارت را که پادشاهی ساخته نام خود را بر آن سنك بنا نقر نموده.

و اختراع ، پیشرفت دانش و هنر، علت بلندیها و پستی هابابد تاریخ واقعی را بیاراید و مردمی که دراین زمینه بی نوا باشند واندوختهٔ معنوی در آنان یافت نشود، ارجی نخواهند داشت .(۱)

در تاریخ بشیوه و سبك کنونی دو بخش متمایز و شایان توجه نموداراست : یکی بحث در چگونگی احوال ملت ها و حادثه و اتفاق هائی که در روز گاران گذشته رخ میدهد و آنرا تاریخ عمومی گویند . دیگری مطالعهٔ تطور و پیشر فت فرهنگی و سیر عقلی افراد هرملتی که امروزه «تاریخ ادبیات» نام‌می‌نهند وازتوجه و تدقیق اجمالی ، برتری تاریخ ادبی بر قسم نخست مسلم میشود ؛ چه ، غرض از پیدایش امت ها آن نیست که همواره مانند ستوران زیست کنند بلکه لازمهٔ قوای دماغی که خداوند در نهاد بشر بودیعت نهاده آنست که بسوی دانش گراید و سطح دانستنی ها را آن بآن بالابرد و چون سیر کاروان ترقی بدون دارا بودن سواد و کتابت چنانکه باید میسور نیست ، از ینروست که امم گذشته بعد از شهر نشینی بفکر خط و نگارش بر آمده اند تا دانسته های خود را مخزون گردانند و بآیندگان برسانند ؛ هم چنین در رشتهٔ بازرگانی و کشور داری بکار برند و بنیاد نویسندگی از ینرو گذاشته شد . سپس بر آن شدند که بیان را هر چه آراسته و پیراسته تر کنند ، زیرا چون کلام شیوا باشد نیکو تر در دل نشیند .

این بود که رفته‌رفته به گسسته وپیوسته سرو کار پیدا کردند ؛ نثرو نظم پدید آمد و نیروی شاعرهٔ انسانی متوجه‌شعرو شاعری و پیدایش دانشهای گوناگون وسیر بسوی کمال گشت .

از ینرو ، ارج تاریخ دانشوران که موجد دانش و فرهنك در جهان شده با فکر رسای خود روشنائی ها در زندگی بشر پدید ساخته‌اند ، هویدا میگردد.

و اما تاریخ ، بمعنی و مفهوم وقایع نگاری بسبك گذشته که کشتار ها ،

---

(۱) مقدمهٔ سیر تمدن و تربیت در ایران باستان . بخامهٔ : ا ، بیژن .

غارتهای بازیگران جهان و کروفر آنان یاد شود امروز دیگر ارزش خود را ازدست داده و هر چند از خواندن آن توان پند ها آموخت و عبرت گرفت ولی چون در چگونگی سیر پیشرفت ملت ها و یا سقوط آنان کاوش و تحقیق نکنند و در پیش آمدها و اتفاق ها، روش تحلیل بکار نرود و در علت، جستجو و موشکافی نشود - از آن نگارش، نتیجه و حاصلی درخور بدست نیاید. از آن جمله در تاریخ ایران، هر گاه بذکر داستان شکست کشور خود و چیرگی تازیان برایرانیان بر خوردیم می بینیم مورخان، بیشتر به بیان میدانهای جنك و طرز برخورد دو لشکر هنگام نبرد وصف آرائی ها و غنایم فراوانی که بدست تازیان افتاده باشباع سخن رانده ولی پی تعلیل قضیه نرفته‌اند که کشور کهن سال باستانی با آنهمه فروشکوه پادشاهی شاهنشاهان عجم و سنت‌های دیرین، چگونه محکوم بشکست وزوال گردیده و کاخ بلند پایهٔ خسروان و پادشاهی چند سد سالهٔ ساسانیان که سازمانی استوار داشت چه شد که یکباره‌از بنیان فرو ریخت و یك ملت پر کروفر آریائی باداشتن پادشاهان ساسانی که قیصران روم در برابر آنان بزانو در میآمدند، چه سان آواره و بنده و غلام شدند..... ؟ آیا این، تنها نیروی دین نوین بود یا علل واسباب دیگری هم در کار بوده است ...... ؟

در ین باره بجای خود سخن رانده و بیان خواهیم کرد که علت این زبونی، بیشتر، موریانه ای بوده است که از درون رخنه کرده و تنهٔ این سرو کهن سال دلارام را یك باره از بیخ و بن برانداخته است ! واز خوشبختی این نژاد، آنکه قوم غالب، ما را بدین اسلام آشنا ساخت و با کار و کوشش، یکی از باارج ترین ملت های اسلامی گشتیم . آری، پس از شکست، کاخ قومیت خود را نه تنها بر روی پایه های قویم اسلام استوارساختیم بلکه برای دین نوین بهترین آموزندگان و آموزگاران شدیم. ایزد بزرك و توانا بمارویداشت که این بهرهٔ جاودانی را نصیب و ارزانی ما فرمود .

همیدون میآئیم برسر سخن و گوئیم هنگامی تاریخ ادبی ایران را بخوبی میتوان تنظیم نمود که تاریخ ادبی هر یك از قطعه های کهن سال این کشور پهناور

آماده باشد. باید فرزندانی از آب و خاك ما برای اینکار کمر بندند و باعزمی درست و ایمانی قوی بمیدان درآیند و اکنون ما بمنزلهٔ پیشتاز، گام‌در این کوی نهاده‌ایم. ولی پیش از آنکه وارد گفتارشویم باید چند نکته را گوشزد کنیم:

نخست آنکه بدانیم مرزهای خراسان باستان کجا بوده است تا پا فراتر ننهیم یا جائی را فرو نگذاریم. دو دیگر آنکه همسایگان خود را بشناسیم، زیرا اینان که‌دردرخت تنومند نژادی ماریشه دوانیده‌اند - از جهة پستی نژاد در قوم ما بتحلیل رفته و مستحیل شده‌اند. سه دیگر آنکه بخوبی میدانیم بزرگترین سبکی که‌درشعر وادب، پس‌ازاسلام در ایران شایع‌وروان شده و مورد قبول همگان قرار گرفته، سبك خراسانی است. پس درباره اینکه سبك مزبور چگونه پسندیده شده و خراسان ماهم‌چنانکه در صحنه سیاست، پرچمدار بوده در پهنهٔ ادب و گفتارزیبا هم‌پایهٔ بالاتررا بدست آورده، باید بارسائی سخن گوئیم و دلیل آنرا آشکار سازیم. چهارم‌اینکه، چراپاره‌ای‌ازارباب سخن، بغلط این سبك راترکستانی خوانده‌اند (۱) واین اشتباه از کجا پدید آمده؟ دریـن باب گفتـاری کامل درخوراست. وقتی این جهات وپاره‌ای گفته‌های بایستنی دیگر را هویدا ساختیم، آنگاه دربارهٔ شناساندن دانشوران ودانشمندان خراسان وآثار وزبدهٔ افکار آنان بترتیب سخن خواهیم راند واین بحث شیوا ودلپذیر،خودبخود تاریخ ادبی خراسانرا دربرخواهد داشت. زیرا سیرفکری وتاریخ ارتقاء عقول زادگان این‌سرزمین را نشان‌میدهد.

---

(۱) مقصود از کلمهٔ خراسان، قسمتی‌است که جمعیت و آبادانی آن چندین برابر خراسان فعلی ما ست و ترکستان و قسمتی از افغانستانرا آن مفهوم شامل است واگر بخواهید بدانید چه اندازه ادبای ما عامی بوده اند باین نکته توجه کنید که در تقسیم شعر، یك قسم را هم شعر ترکستانی گفته اند واین بیچارگان، بلخ و بخارا و سمرقند و خوارزم را که قسمت‌های از دست رفتهٔ ایران است ترکستان نام نهاده اند باآنکه مردم آندیار هنوز بزبان پارسی سخن میگویند واگرشعر آنمرزوبوم را شعرخراسانی میگفتند و باین معنی هم متوجه بودند که آن قسمت از خراسان از دست رفته چشم و چراغ ایران بوده کاری‌صواب نموده بودند. (مقدمهٔ ترجمهٔ آثارالباقیهٔ ابوریحان بیرونی ص.ج بخامهٔ آقای اکبر داناسرشت.چاپ تهران)

اکنون میرویم برسر مرزهای خراسان باستان وجغرافیای تاریخی آن، تاجائیکه بآن دسترس و نیاز داریم.

مرزهای خراسان کنونی

خراسان کنونی که برابر قانون تقسیمات کشور مصوب سال ۱۳۱۶ هجری خورشیدی - «استان نهم» نامیده میشود ازشمال محدود است بترکمنستان شوروی، ازشرق به هریرود وافغانستان ودشت ناامید، ازجنوب باستان هشتم (زابل وزاهدان) و بیابان لوت، ازمغرب بکویر بزرگ مرکزی وشهرستان شاهرود، ازشمال غربی بگرگان.

مرزهای خراسان باستان

مرزهای خراسان کهن درعهد ساسانیان-چنانکه هرتسفلد، خاورشناس آلمانی بیان کرده- بدین شرح است:

«دروازه های کاسپین (خزر) نزدیک ری، کوههای البرز، گوشهٔ جنوب شرقی دریای خزر، درهٔ اترك، خطی برابر راه آهن ماوراء خزر تا لطف آباد در گز، خطی که ازصحرای تجند ومرو گذشته ودرزیر- کرکی - به جیحون میرسد. موافق سکه های سکائی وساسانی که بدست آمده، این خط مرزی ازقلل رشتهٔ کوههای حصار گذشته بپامیر میرسد، واز آنجا بسمت جنوب مایل گشته و بامتداد قطعه‌ای ازجیحون که بدخشان را درمیان گرفته سیر کرده به قلهٔ هندو کوش میرسیده است؛ از آن نقطه خط سرحدی بسمت مغرب برگشته ودرامتداد رشتهٔ هندو کوش بجنوب هرات رسیده ودرناحیهٔ جنوب ترشیز (کاشمر کنونی) وخاف، قهستان را قطع کرده و باز بدروازه های کاسپین Caspienne پیوسته است. (پایکولی ص ۳۷)(۱).»

درتعیین حدود خراسان باستان، گرچه هرتسفلد، حوزهٔ خوارزم راکه آنهم یکی ازبخش های آریائی است مجزی ساخته ولی چون از جیحون گذر کرده و تا

(۱) ص ۱۵۸ ایران در زمان ساسانیان - تالیف آرتور کریستن سن دانمارکی - چاپ دوم - تهران

کوههای پامیر رفته است ، حدود فرغانه وسغدیان وتخارستان و بلخ وبامیان و بخشی ازافغانستانرادرمیان میگیرد ودرقسمت جنوب ، قهستان را بر دوبخش تقسیم میکند یعنی خاف را حد جنوبی قرارمیدهد ودلیلی دردست نیست که قهستان دو قسمت شده ویك بخش آن جزء خراسان باشد . پس مرزهای یاد شدهٔ هرتسفلد ، برای خراسان کهن ، گمان میرود محتاج به تحقیق بیشتر وجرح و تعدیل است .

مرزهای خراسان بگفتهٔ : حدود العالم

صاحب حدود العالم (١) مرزهای خراسان را چنین مینویسد :

« سخن اندرناحیت خراسان ـ مشرق وی هند وستانست وجنوب وی بعضی ازحدود خراسان وبعضی بیابان کرکس کوه ومغرب وی نواحی گرگانست وحدود غوزوشمال وی رود جیحونست واین ناحیتی است بزرك باخواستهٔ بسیارو نعمتی فراخ ونزدیك میانهٔ آبادی جهانست واندروی معدنهای سیم وزراست وگوهرهای که از کوه خیزد واز این ناحیت ، اسب خیزد وجامهٔ بسیار وزر وسیم وپیروزه وداروها واین ناحیتی است با هوای درست ومردمان با ترکیب قوی و تندرست و پادشاهی خراسان اندرقدیم جدا بودی وپادشاه ماوراء النهر جدا واکنون هردویکیست و میر خراسان به بخارانشیند واز آل سامانست وازفرزندان بهرام چوبین‌اند وایشان را ملك شرق‌خوانند واندرهمهٔ خراسان‌عمال‌او باشند.»

مرزهای خراسان باستان بنابه نظرل . استرانج

گی.لو.استرانج،خاورشناس انگلیسی،متوفی ۱۹۳۳میلادی، یکی‌ازپرکارترین خاورشناسان است؛ نزدیك هشتاد سال عمر کرده وبخشی ازعمرخود را بفرا گرفتن زبان تازی و گردش در آن محیط گذرانده و دارای تألیف های فراوان است. از جمله : فلسطین در عهد اسلام ، بغداد در عهد خلافت عباسی و دیگر کتابی بنام : « بلدان الخلافة الشرقیه » (سرزمین های خلافت شرقی) در ۱۹۰۵ میلادی که این کتاب ، سه سال پیش ، بتازی ترجمه شده ومرزهای خراسان درآن چنین

---

(۱) ص ۵۵ حدود العالم ، چاپ تهران - بسعی آقای جلال الدین تهرانی ضمن گاهنامه ۱۳۱٤چاپ شده .

نگاشته آمده : « نام خراسان در اوایل قرون وسطی بر تمام شهرستانهای اسلامی که در شرق بیابان لوت و کویر مرکزی ایران تا کوههای هند بسط داشته ، اطلاق میشده . پس خراسان در اینمدلول بزرگ ، همهٔ شهرهای ماوراء النهر را که درشمال خاوری ایران جای دارند با قهستان در برمیگرفته سوای سیستان و حدود آن عبارت بوده است از سمت آسیای مرکزی بیابان شمالی چین و پـامیر و از سمت هند جبال‌هند و کوش‌وازشمال شرقی تا رود جیحون امتداد داشته وتمام کوهستانهای ماوراء هرات را که امروز بخش افغانستانرا تشکیل میدهد شامل بوده و از اینرو همهٔ شهرستانهائی که در بخش علیای رود جیحون از ناحیهٔ پـامیر بوده درقلمرو خراسان بشمار میرفته و اقلیم خراسان در روزگار تازیان بچهار بخش بزرگ تقسیم میشده و دارای چهار شهر بزرگ بوده که هر کدام به نوبت خود پای تخت بوده‌اند : بلخ،مرو ، هرات ، نیشابور . پیش از اسلام شهر بلخ در تاریخ ایران کهن دارای پایهٔ نخستین است ، پس از گشایش خراسان بدست تازیان ، نخست پای تخت ، « مرو » بوده تا اینکه طاهریان « نیشابور » را پای تخت قرار دادند و این، شهر بزرگی بود در بخش غربی خراسان که با شهر و شهرستان کنونی قابل مقایسه نیست . (۱) »

گفتار گردیزی در بارهٔ خراسان

ابوسعید عبدالحی گردیزی،صاحب« زین الاخبار» درباب یازدهم ـ اندراخبار امرای خراسان ـ مینویسد : « اما امرای خراسان ، اندر قدیم‌رسم دیگر گون بود. از روزگار افریدون تا گاه اردشیر بابکان ، مر همهٔ جهانرا یکی سپاه سالار بودی وچون اردشیر بیامد جهانرا چهار سپاه سالار : یکی خراسانرا و دیگر مغرب ، سوم نیمروز ، چهارم آذربایجان . و مر خراسانرا چهار مرزبان کرد : یکی مرزبان مرو شاهگان ، دوم مرزبان بلخ و تخارستان ، سوم مرزبان ماوراء النهر ، چهارم مرزبان هرات و پوشنگ و بادغیس و چون مسلمانان پادشاهی عجم بگرفتند و

---

(۱) بلدان الخلافة الشرقیه ص ۴۲۳ چاپ بغداد .

خراسان مسلمانان را بگشت ، آنهمه رسم های مغان برانداخته شد. و بروزگار پیغمبر ما ص دست مسلمانان بخراسان نرسیده بود و اندر خلافت ابوبکر صدیق همچنان و چون عمر بخلافت بنشست مر خالد بن ولید را بزمین عجم فرستاد تا آنرا فتح کند. . . و اندر خلافت عمر کس بخراسان نرسید و چون عثمان بن عفان بخلافت نشست، مرعبد الله بن عامر بن کریز را بخراسان فرستاد و عبدالله بن عامر، مر عبدالله بن حازم را بر مقدمهٔ خویش بفرستاد براه پارس و گرگان و به طبسین بیرون آمدند و طبسین را بگشادند و نخستین کس اندر اهل خراسان مردمان طبسین مسلمان شدند. » (۱)

زین الاخبار گردیزی یکی از کتابهای شایستهٔ تاریخی بپارسی است که تا دورهٔ عبد الرشید فرزند مسعود غزنوی (٤٤١ ـ ٤٤٤) در آن نگاشته آمده ، غرض از آوردن گفتار وی آن بود که روشن کنیم ماوراء النهر (فرارود) در دوران باستان جزء خراسان بشمار میرفته و طبسان که تازیان آنرا « باب خراسان » یاد کرده اند جائی است که جنوبی تر از کاشمر است و میرساند که قهستان همواره جزء خراسان بوده است و نظر هرتسفلد آلمانی درین باره استوار نیست. تازیان هنگام گشایش ایران، نخست ازراه پارس و بیابان طبس بخراسان آمدند چنانکه زین الاخبار مینویسد : « وقتیبة بن مسلم اندر سنهٔ سبع و ثمانین (۸۷) بخراسان آمد از راه قومش ، پیش از آن از راه پارس و کرمان آمدندی. » (۲)

واژهٔ ایران

واژهٔ ایران که در اول (ایران) بکسر همزه بود بعدها پیدا شده و از واژهٔ (آیریا) مشتق است وشکل یونانی آن ، آریان (ـ ARIANE ـ) میباشد (۳) نام قوم ایرانی در عصر هخامنش ، آیریا ـ AïRYA ـ بود و بکشور ایران در

---

(۱) ص ٦٦ زین الاخبار . چاپ تهران به تصحیح آقای سعید نفیسی

(۲) ص ۸۳ زین الاخبار گردیزی چاپ تهران . تازیان، طبس را بشکل تثنیه یاد میکنند .

(۳) جغرافیای تاریخی ایران ـ تالیف بارتولد خاورشناس روسی چاپ تهران ص٤

عهد ساسانیان ، ایرانشهر میگفتند. (۱)

آشیانهٔ زبان دری

در اینجا این سخن بمیان میآید که چرا در نگارش تاریخ ادبی ، بخراسان کنونی اکتفا نمی کنیم و چه لزوم دارد که بشناساندن دانشوران و سخن سرایان شهرستانهای تجزیه شده بپردازیم و از مرو و بلخ و هرات و سمرقند و بخارا سخن گوئیم ؟ . . . .

آری ! هزار نکتهٔ باریکتر ز مو اینجا ست ! . . . . .

از مطالعهٔ تاریخ عمومی چنین دریافته ایم آریا های اصلی در سرزمینی که محققان ، بتفاوت ، قفقازوشمال سیبری و سرزمین میان دریاچهٔ آرال و رود جیحون و شمال و مرکز اروپا دانسته اند ـ زیست میکرده و شعبهٔ اول از شاخهٔ بزرگ مردمان هند و اروپائی هستند که مهاجرت آنان به فلات ایران دوتا سه هزارسال پیش از میلاد صورت گرفته و برخی میگویند از سدهٔ چهاردهم پیش از میلاد آغاز و تا سدهٔ هشتم پیش از میلاد امتداد داشته است . (۲)

اینان پس از یکدوره یخ بندان و سرمای شدید که در قسمت های شمالی نیمکرهٔ خاکی پدید آمد در جستجوی چراگاه و جایگاه قابل زیست از زادگاه خود ناگزیر بکوچیدن و مهاجرت شدند . (۳)

و در سرزمینهای گرمتر فرود آمدند . زرتشت میگوید : « ایرانیان بسبب سرمای سخت وپیدا آمدن ارواح اهریمنی کوچ کرده وبسرزمین ایران آمدند .»(٤) نقاطی که دراین جا بجا شدن، مورد توجه نیاکان ما قرار گرفت ، نخست سرزمین سغدیان و باکتریان بود که همان حدود سمرقند و بخارا و بلخ یا باکتری باشد و همین گروهند که بانی شهر نشینی و کیش ایران باستان گردیدند . بنا بعقیدهٔ خاورشناسان ـ نخستین کشور سرشناس آیریائی ، درجایگاه تخارستان، میان بلخ

---

(۱) برهان قاطع ، چاپ زوار ، جلد اول.ص . ۱۹٤

(۲) و (۳) سیر تمدن و تربیت در ایران بخامهٔ ا ، بیژن . ص ۱۲ چاپ اول

(٤) سبك شناسی جلد اول ص ۳ بخامهٔ روانشاد.استاد بهار.

و بدخشان و افغانستان کنونی تشکیل گردیده که باختریان نامیده میشده است.
در دوره های پیشین، اقوام، وقتی بر اثر پیشامد های طبیعی و جوی یا جهات دیگر
ناچار بکوچیدن و تغییر خانمان میشدند، آنقدر پیش میرفتند تا کنار رودی جای
گیرند و با آن آب بکشت و کار پرداخته خود و ستور خویش را نیز بتوانند
سیراب سازند. سرزمین ماوراء النهر یا فرا رود (۱) با دارا بودن چندین رشته
کوههای بلند در سمت جنوب که مانند زنجیر از مغرب بمشرق آسیا کشیده شده
و در این نقطه متراکم گشته، مورد لطف طبیعت قرار گرفته، رشته های فراوان
آب خدا دادی از جنوب رو بشمال و شمال غربی جریان پیدا کرده و از میان این
رود خانها، دو رود بزرگ که سیر دریا و آمودریا (سیحون و جیحون امروز)
باشد، نخست غران و همهمه کنان از کوهها سرازیر میشوند؛ سپس با فربه شدن
در جلگه بوسیلهٔ پیوستن رود خانهای کوچك، خروشان و پیچان، راه پیموده یکی
بدریاچهٔ آرال یا خوارزم و دیگری بدریای خزر میریخت و پیش از ریختن بدریا
باندازه‌ای سهمگین میشدند که عبور از گذرگاه آن غیر ممکن بود. باید ناوچه‌ها
و کشتی ها سازند تا راه آمد و شد در دو سوی بستر رود باشد و کار گردش و
بازرگانی را آسان سازد.

چنانکه پیش گذشت، شاخهٔ ایرانی نژاد آریا بدین سرزمین راه یافتند و پائین
آمده این مرز را نشیمن ساختند و چون مردمانی کاری بودند بخشك ساختن زه آب
ها و مردابها و آماده ساختن زمین کشاورزی و نهال کاری و ایجاد آبادی پرداختند
و حوزهٔ سغدیان که دو شهر بزرگ آن سمرقند و بخاراست و بوسیلهٔ رود
زرافشان، آبیاری میشود و حوزهٔ بلخ کنونی یا باکتری، کهن ترین گاهوارهٔ
تمدن و نشونمای این نژاد گردید و شاید مرکز سازمان دولتی در شهر بلخ،
که در کنارهٔ چپ جیحون واقع شده و تا آنرود، ۱۲ فرسنك مسافت دارد

---

(۱) فرا رود همان «ورزرود» زبان پهلویست. ص ۶۲۶ احوال و آثاررودکی
جلد دوم بخامهٔ آقای سعید نفیسی.

پایه گزاری شده باشد. (۱) ازسنگ نبشته‌های استخر و نقش رستم رابطهٔ بلخیان با پارتها و سغدیان بخوبی بر میآید. (۲) باز اینجا هم سکونت همیشگی تمام نژاد دوام پیدا نکرد.

رفته رفته تیره‌های مختلف آریائی که براثر زائیدن وزیادشدن نسل رو بفزونی میرفت و با بروز اختلاف آداب و عادتهای مغایر نمیتوانستند با هم زیست کنند و یا بر اثر فشار اقوام دیگر، ازین دو مهد دوم (باکتریان و سغدیان) مهاجرت آغاز کردند. دسته ای بسوی افغانستان رفته و شهر اری را ـ Areia ـ که هرات امروز است ساختند. گروهی که ودا خوانده میشدند بحدود پنجاب تاختند واز آنجا بسرزمین هند کوچیدند. گروهی دیگر که عبارت از شاخهٔ بزرگ آریائی (ایرانی) باشد بحدود خراسان کنونی و از آنجا بدیگر جاهای کشور ایران رهسپار شدند. دسته ای هم که عبارت از سکاها باشند پس از طرد از درهٔ فرغانه بسوی باختر و رخد (رخج) پیش رفته تا اینکه کناره های رود هیرمند را سکنای خود ساختند و حد فاصل میان ایرانیان و هندیان واقع شدند. (۳) زرنگ، از آن پس سکستان یعنی جای سکونت سکاها نامیده شد که تازیان آنرا سجستان گویند وما آنرا سیستان گوئیم و سیستان کنونی بخشی از سکستان باستان میباشد. (٤) ازآنچه که گذشت بدست آمد که نژاد آریا پس از ورود بسرزمینهای شمال شرقی ایران، بر سه شاخه تقسیم شدند: شاخهٔ اصلی آیریا یا ایرانیان، شاخهٔ ودا یا هندی، شاخهٔ سکائی. بلخ در گام نخستین یکی از مرکزهای آریا نژادان اصلی قرار گرفت. نام بلخ در اوستا: باخذی، در فرس هخامنشی: باکتری ـ Baxtri ـ در پهلوی ـ باخل ـ BaxIe ـ ، در زبان دری، قالب و بشکل: ـ بلخ ـ

---

(۱) جغرافیای تاریخی ایران ـ تالیف بارتولد خاورشناس روس ص ٤۹

(۲) سیر تمدن و تربیت در ایران باستان ص ۱۳

(۳) جغرافیای تاریخی بارتولد خاور شناس روس ص ۱۳

(٤) مقدمهٔ تاریخ ایران درزمان ساسانیان، تالیف کریستن سن دانمارکی ص ٤۲ چاپ دوم.

در آمد. دریونانی آنرا باکترا ـ Bact ra ـ ودرزبان فرانسه : باکتریا ـ Bactria ـ گویند.

دولت شرقی آریائی یا باختری ، از جنوب تا دریاچهٔ سیستان و از البرز تا کابل کشش داشته و پای تخت آن ، بلخ یا باختر بوده است . در گفتهٔ زین الاخبار پیش گذشت که یکی از چهار بخش خراسان ، مرزبانی فرارود بوده است . حدی که این بخش را از مرزبانی بلخ جدا میکرده ، آمو دریا بوده و ماوراء النهر نامی است که تازیان بر آن نهادند . زین الاخبار مینویسند: « تازیان پس از آنکه بدانحدود دست یافتند آنچه در آنسوی آب آمو (کنارهٔ راست یا ساحل یمین) بود ـ ماوراء النهر و آنچه در این سو (کنارهٔ چپ یا ساحل یسار) بود مادون النهرخواندند». (۱) پارسی‌زبانان این منطقه را بزبان دری ـ فرا رود ـ و بزبان پهلوی ـ ورزرود ـ مینامیدند چنانکه رودکی گوید :

اگر پهلوانی ندانی زبان، ورزرود را ماورالنهردان.(۲)

این حوزه در زمان سامانیان اهمیت و وسعت بیشتری پیدا کرد . قلمرو آل سامان در دو طرف آمو به چهار بخش تقسیم میشد : ۱ـ سغدیان ـ Sogdiana ـ ۲ـ خوارزم ـ ۳ـ تخارستان ـ ٤ـ چغانیان و ختلان .

شهرستان سغدیان دو شهر بزرك داشت : سمرقندو بخارا. نام ایندو شهر نزدیك و همسایه در تاریخ ایران توام بوده و در شعر پارسی بیشتر با هم یاد شده است . میان ایندو شهر ، ۳۷ فرسنك راه است . امیران سامانی نخست در سمرقند نیرو گرفتند ، سپس به بخارا رفته آنجا را پای تخت کردند و این جنبش بزرك ملی درسدهٔ سوم آغاز گردید.

زبان پارسی دری، همان زبانی است که بازماندگان آریائی نژاد دراوایل عهد اسلام بدان سخن میگفته اند و سرزمین باکتری یا بلخ و سغدیان ، گاهوارهٔ این زبان بوده که اکنون نیز مردمان بلخ و سمرقند و بخارا بدان سخن میگویند.

---

(۱) ص ٥۳ زین الاخبار گردیزی چاپ تهران

(۲) ص ٦۲٦ احوال و اشعار رودکی ، جلد ۲ بخامهٔ آقای سعید نفیسی

مردم کنونی بخارا بجز معدودی که از نژاد های دیگر بدان راه یافته اند از همین نژاد آریائی و پارسی زبانند و اکنون پس از هزار و اند سال زبان بیشترمردم آنجا پارسی است و در اصطلاح محلی آنانرا تاجیك گویند. مردم سمرقند، ۲۷ در سد پارسی زبانند و هنوز تاجیکان آنشهر بر سایر اقوام در شهر یکری برتری و پیشی دارند. (۱) ازین گفته ها نخستین جایگاه نژاد آریا آشکار گردید. پس سرزمینی که زبان مادری ما از آنجا ریشه گرفته و نشئت پیدا کرده و آشیانهٔ زبان دری و منشأ ایران گرامی بشمار میرود، نسل ایرانی نمیتواند نسبت بدان بی اعتنا باشد؛ ویژه آنکه پس از پیدایش اسلام، شعر و شاعری زبان پارسی در آنسامان بنیان گزاری شده است. (۲) روا نشاد استاد بهار در این باره نویسد: «چون پس از اسلام مردم بخارا وسمرقند کتابهای نظم ونثر را بزبان دری‌نوشته‌اند وشاعران خراسان هم بدانزبان شعر گفته اند وبتدریج این زبان از خراسان بدیگر جا های ایران سرایت کرده است میتوانیم موقن شویم که زبان دری همان زبان مردم بلخ و بخارا ست ودر واقع زبان سغدی وزبان مردمان بلخ و بخارا وخراسان و زبان مانی همه یکی است و اصل آن از دری است. (۳)»

زبان آریا و خویشاوندی با زبانهای اروپائی و هندی

محققان بر آنند که مادر تمام زبانهای جهان (جز چینی، سریانی، عبری) زبان آریا است و مشابهت های اصولی، این مدعا را آشکار میسازد. از جمله ساختمان فعل و نزدیك بودن واژه های نخستین بهم، بهترین گواه است مانند اینکه واژهٔ: پدریاپیرفارسی، به‌فتح یاء درفرانسه ـ Pere (پر) ـ درانگلیسی Father (فدر)، در لاتینی ـ Pater ـ در سانسکریت Pitre ـ (پیتری) است.

واژهٔ: مادر یا میر به فتح یاء، درفرانسه ـ Mere ـ در انگلیسی ـ Mother ـ در لاتینی ـ Moder ـ هم چنین کلمهٔ رابطهٔ: «است»، درلاتن وفرانسه ـ Est ـ

---

(۱) احوال و اشعار رودکی تألیف آقای سید نفیسی ص ۶۷ و ۱۰۰

(۲) سبك شناسی بهار جلد ۲ ص ۳۲۷

(۳) مقدمهٔ سبك شناسی جلد ۲ ص ب

در انگلیسی ـ Is ـ در سانسکریت ـ Asti ـ میباشد .

در سدهٔ ۱۸ ، اروپائی ها از آثار کشف شده به نزدیکی زبانهای هند و ایران و اروپا پی بردند و از هند تا ایسلاند، تمام اقوامی را که نزدیکی زبانی داشتند ، آرین نامیدند . (۱)

شناسائی سکا ها

پیش گفتیم نژاد آریا که بسرزمینهای شمال شرقی ایران آمدند بر سه شعبه تقسیم گردیدند : شاخهٔ اصلی آیریا یا ایرانیان ، شاخهٔ ودا یا هندی، شاخهٔ سکائی. دربارهٔ شاخهٔ ودا که خویشاوند نژادی هستند وارد نمیشویم ، زیرا سخن بدرازا کشد . اما دربارهٔ تیرهٔ سکائی که با تاریخ کشور ایران رابطهٔ بیشتری دارند و از مردم ما شناخته میشوند ـ اقوال مختلف است .

سك ، چنانکه حمزهٔ اصفهانی و یاقوت یاد میکنند با سپاه درمعنی یکیست و هر دو بر دلیر و جنگجو اطلاق میشود . از ینرو گویند سکستان جای دلیران است . (۲) سکا ها بنا بگفتهٔ بار تولد خاور شناس روسی ، شاخه ای باستانی ازنژاد آریا هستند و شاید مقدم بر شاخه ها و تیره های دیگر در فرا رود میزیسته‌اند. (۳) پرفسورادواردبرون خاورشناس انگلیسی در تاریخ ادبی ایران مینویسد : « سك را بزبان مدی ـ ـ سپاکا ـ میگفته اند و بلفظ اوستائی : اسپان ـ Span ـ و در سانسکریت : اسوان ـ Svan ـ ودر لهجهٔ قهرود نزدیك نطنزو کاشان ، اکنون‌هم اسپا میگویند و در روسی هم به سك : (سباکا) ـ Sobaka ـ گویند . دارمستتر میگوید کلمهٔ سك در فارسی جدید همان ـ ساکا ـ Saka ـ در فرس قدیم‌است(٤)

برای اینکه شرح جامعتری در پیشینیهٔ تیرهٔ سکائی آورده شود ازتاریخ ایران باستان میآوریم : « مقصود از سکا ها مردمانی است که در ازمنهٔ تاریخی ازدرون

(۱) جغرافیای تاریخی ـ تالیف بارتولد ص ـ ق

(۲) سبك شناسی بهار جلد ۱ ص ٥

(۳) جغرافیای تاریخی بارتولد ص ۱۳

(٤) تاریخ ادبی ایران جلد ۱ ص ٤۲ تالیف ادواردبرون

آسیای وسطی یعنی از ترکستان شرقی تا دریای آرال و ایران و با فاصله هائی تا رود دن ـ Don ـ و دانوب ـ Danude ـ منتشر بودند و درین دشت پهناوراسامی آنها مختلف بود. آنهائی که در ایران بودند، جغرافی دانهـای قدیم (ساك) یا (ساس) نامیده اند و داریوش در کتیبه های خود سکا مینامد. آنانکه دراروپای شرقی ساکن بودند، هردوت: اسکیث ـ Skythe ـ مینامد و ـ سیت ـ فرانسوی شدهٔ این اسم است. یونانیها این نام را از آن جهت باین مردم داده بودند که‌اسکیث در زبان یونانی بمعنی پیاله است واین مردم همیشه پیاله ای با خود داشتند. سکاها را بیشتر از نژاد آریائی میدانند ولی برخی عقیده دارند که در میان آنها ازنژاد زرد نیز بوده اند. بنا بعقیدهٔ تروك پومپهٔ مورخ، سکا ها مردمانی عدالت پیشه بوده دزدی را بدی بزرك میدانستند. شیر و عسل، آشامیدنی آنها بوده و پوست حیوانات جامه شان. (۱)»

این نظر شاد روان پیرنیا بود ولی بیشتر متتبعان بر آنند که سکا ها یکی‌از دلیر ترین شاخه های نژاد آریائی است که پس از نیرومندی شاخهٔ اصلی (ایرانیان) همواره دوش بدوش آنان میجنگیده و در آزمایش های دلیرانهٔ تاریخی کشور، کمکهای نمایان‌نموده اند. ازجمله درتاریخ ایران باستان آمده که‌درجنك«ماراتن» ـ Maraton ـ پارس ها و سکا ها که در قلب سپاه بودند، قلب لشگر یونانی را شکافتند و یونانیانرا بسوی خشکی راندند، (۲) و در اواخر پادشاهی فرهاد اشکانی است که آنان با پارتها ستیزه جوئی آغاز کردندو بسمت جنوب بنای تاخت و تاز را گذاشته تا مرزی را که بنام آنان سکاستان نامیده شدمتصرف گردیدند(۳) این تیره در دورهٔ ساسانیان، سامانیان، صفاریان، سلجوقیان در نبرد هائی که برای کشور مـا رخ داده است همکاری داشته و دلاوریهـای فراوان از خود بروز داده اند. بگذریم ازاینکه رستهم، یکه مرد داستانهای شاهنامهٔ فردوسی ازین‌مردم

---

(۱) و (۲) تاریخ ایران باستان ـ تالیف روانشاد پیرنیا ص ۵۷۷ و ۶۱۸ و ۶۷۳ جلد اول

(۳) جغرافیای تاریخی ایران ـ تالیف بارتولد ـ ص ۶۳

بوده است یانه ؟ داستان امیر بوجعفر که ازسیستان بری رفته وماکان را دستگیر نمود در دلیری و بزرگ منشی این نژاد بهترین نمونه است و در ضمن قصیدهٔ معروف رودکی . سر گذشت شنیدنی آن، بیان خواهد شد .

مهاجرت سکا ها هنگام رانده شدن از فرغانه ، یك نوبت بر اثر فشار مردمی است که از سوی چین باختری آمده بودند و مورخان روم شرقی آنها را Ephthalites ـ واروپائیان، هون سفید نام داده بودند . تازیان آنانرا هیطل میگفتند و بر ـ هیاطله ـ جمع می بستند و در بکار بردن این کلمه قیدی نداشتند بلکه تمام اقوام تورانی ماوراء جیحون را باین نام مینامیدند . (۱) تاریخ کوچ ها و نقل و انتقالها باندازه ای کهن است که هنوز حکم قطعی دربارهٔ آن نمیتوان نمود و محققان همواره در کشش و کوشش هستند تا با دست پیدا کردن به نشانه های زیرخاکی ، پرده از روی تاریکی ها بردارند و ما را بحقایق مسلم آشنا سازند . درنتیجهٔ این گفتگوها هویدا گشت که سرزمین فرارود ، گاهوارهٔ نژاد آیریا است و زبان جا نشین زبان پهلوی که عبارت از پارسی دری است از آنجا نشئت پیدا کرده . بنا بر این سزاوار است آشیانهٔ زبان پارسی دری را باندازهٔ نیاز وضرورت بشناسیم وباوضاع طبیعی وجغرافیای تاریخی آن سامان ، کمی خود را آشناترسازیم.

جغرافیای طبیعی فرا رود

چنانکه پیش گفتیم درسمت جنوب این سامان، رشتهٔ کوههائی که ازسوی مغرب میآید، یك حالت تمرکزی در آنجا پیدا میکند وبه بلند ترین فلات دنیا می پیوندد . کوه بلند این رشته پامیر است که هندوکش در جنوب آن قرارگرفته واین رشته در شمال افغانستان است .در پاره ای از جا های بلند این کوهستان ، یخچالهای طبیعی و دریاچه ها ایجاد شده که با پیش آمد بهار ، گداز برف و یخ ، آب چشمه سار ها را زیاد میکند و سیلابهای بهاری وارد رودهای بزرك میشود . بهترین اثری که در جغرافیای تاریخی بزبان پارسی بسیار روان بجا مانده ، کتاب :

(۱) کتاب : بلدان الخلافة الشرقیه ، تالیف : لواسترانج . چاپ بغداد ص ٤٧٦

«حدودالعالم من المشرق الی المغرب» است که درسال ۳۷۲ هجری‌قمری‌نوشته شده.
نام مؤلف آن معلوم نیست ولی نگارش خود را بنام: ابوالحارث محمدبن احمدبن فریغون، امیر گوز گانان خراسان معروف به؛ فریغونیان که هم عصر وی‌بوده پرداخته.این کتاب، بسال ٦٥٦ هجری بخط: عبدالقیوم بن الحسین بن علی‌الفارسی نوشته شده و در سال ۱۹۳۰ میلادی در لنین گراد عکس برداری و ۸۰۰ نسخه از آن چاپ کرده اند. (۱)

وبنا به تحقیق بارتلد، خاورشناس روسی، محمد بن احمد از شاهزادگان گوزگانان آل فریغون بوده. این نوشته که بزبان آنزمانست و هم عصر با دورهٔ پادشاهی نوح بن منصورسامانی (۳٦٦ ـ ۳۸۷) سره و بی غش میباشد و ازپاره‌ای اصطلاح ها بلهجهٔ آنوقت آشنائی پیدا می‌کنیم و شگفت این است که ل. استرانج

---

(۱) حـدود العالم از روی نسخـهٔ عکسی سال ۱۳۵۲ هجری قمری در تهران بتوجه آقای سیدجلال‌الدین‌تهرانی‌چاپ‌شده وهرگاه به نثرپارسی مراجعه کنیم می بینیم قدیم‌ترین نثر پارسی دری شش کتاب است که از خامهٔ دانشوران خراسان تراوش کرده و یا بترجمه پرداخته اند:

۱- دیباچهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری که ابومنصور معمری بنام ابومنصور محمد بن عبد الرزاق، کنارنك طوس نگاشته و تاریخ تحریر آن ۳٤٦ هجریست.

۲- ترجمهٔ تاریخ طبریست موسوم به: تاریخ الامم و الملوك، که در ۳٥٦ بفرمان منصور بن نوح سامانی، ابو علی محمد بن محمد بلعمی (متوفی ۳٦۳ هـ، ق) وزیر وی بپارسی‌دری بر گردانده.

۳- ترجمهٔ تفسیر طبریست که دانشمندان فرارود بفرمان همان پادشاه و بفتوای عالمان دین بپارسی ساده گردانده اند. (۳٥۰ ـ ۳٦٥)

٤- حدود العالم، که در ۳۷۲ هجری نوشته شده در گیهان‌شناخت (علم جغرافی) و در بالا نامبرده شد.

٥- الابنیه عن حقایق الاودیه - تالیف ابو منصور موفق بن علی هروی که در عهد نوح بن منصور بین ۳٥ - ۳٦٦ تالیف شده و نسخه ای بخط اسدی سخن سرای طوسی در سال ٤٤۸ از آن موجود است.

٦- کتاب عجایب البلدان - تالیف ابوالموید بلخی، بنام نوح بن منصور سامانی (۳٥٦ - ۳۸۷)

خاورشناس انگلیسی در بلدان خود بهیچ وجه نامی ازین کتاب نفیس نبرده وجزء مدارك خویش در فهرست نیاورده است.

از مراجعهٔ باین نگارش معلوم میشود پارسی زبانان در آنزمان بجای حرف (چ) بیشتر (ژ) بکار میبرده اند و (ژه) بیش از (چه) که با چ و های غیر ملفوظ از ادات تصغیر است بکار میرفته چنانکه در صفحهٔ ۱۱ میگوید: «هفتم ـ دریاژه، کاندرحدا سروشنه است که از چهار رود پیوندد و از او رودی بگشاید که آب سمرقند و سغد و بخارا از آنجا ست مقدار چهار فرسنك در چهارفرسنك و این از آن دریا یك هائی است که معروفست.» هم چنین در صفحهٔ ۱۹ ك بعلامت تصغیر در غیر ذیروح بسیار بکار برده شده چنانکه در همین عبارت، بجای دریاچه، دریاك گفته است و نیز کده در حدود العالم زیاد آمده همچون: رود کده و مقصودش جائی است که منبع یا بستر رود باشد و یا حوزه ای که دارای رود های فراوان باشد. (۱)

رود های فرا رود

حدود العالم، رود های بسیاری را در ماوراء النهر یاد میکند که معروفترین آن، ۱۴ است و برای کوتاهی سخن بذکر نام آنهاو مختصر شناسائی بسنده می کنیم:

«۱ـ رود جیحون یا آمودریا ـ از حدود تخارستان و بلخ و چغانیان همیرود تا حدود خوارزم تا آنکه اندر دریای خوارزم افتد. (۲) (پارسیان قدیم بآن آمو میگفته اند چنانکه رودکی در قصیدهٔ معروف خود برای جلب امیر نصر سامانی به بخارا گوید: ریك آموی و درشتی‌های وی، زیر پایم پرنیان آیدهمی!)

۲ـ خرناب ـ از منبعی که در بالای کوه قسك است آبی بر دمد چون

---

(۱) کده ـ در تاریخ سیستان، به تصحیح روانشاد استاد بهار، قلعه و عمارت معنی شده و گفته اند اصل آن در پهلوی ـ کتك ـ بوده و کدخدای را کتك خدای مینامیده اند.

(۲) رود جیحون باصطلاح امروز، از فلات پامیر و جبال تبت و هندو کش و کوههای شمالی افغانستان سرچشمه میگیرد و رود سیحون از تیانشان ص ۴۳ جغرافیای ممالك دنیا از آقای نصر اله فلسفی. جیحون سالهاست مسیرخودرا تغییرداده و بدریاچهٔ خوارزم میریزد.

فواره هم چنان بدو نیم شود : نیمه ای از آنسوی شمال فرود آید و آن خرنابست که به جیحون همیریزد و نیمی بسوی جنوب فرو شود و آن سند رود است ؛ خرناب ، از جیحون مهتر است و لیکن جیحون نامش معروفتر است از بهر آنکه جیحون از راهی دورتر آید .

۳ ـ بتمان یا بتام ـ که چون بکنار فرغر رسد به جیحون میریزد. (۱)

٤ ـ وخشاب ـ که نزدیکی وخش به جیحون افتد. (وخشاب امروز بسرخاب معروفست)

٥ ـ کیجیان ـ که ازمیان نودز بگذرد و بنزدیك قوادیان به جیحون افتد.

٦ ـ چغان رود ـ از چغانیان رود و بحدود ترمذ به جیحو ن افتد و این هر چهار از سوی شمال بجنوب روند. (چغان رود را زامل نیز گویند)

۷ و ۸ ـ دزعام و لمغان ـ که از حدود تخارستان (میان ولوالج وخلمم) بروند و هر دو یکی شوند و به جیحون افتند .

۹ ـ اوزگند ـ که همان رود سیحون (سیر دریا) باشد از پشت کوه خلخ بردارد و براوزکند ، اخسیکت ، خجند وبناکت برود تا بحدچاچ (شاش ـ تاشکند امروز) و آنکه به رستگند و پاراب (فاراب) و شهر کهای بسیار بگذرد تا بحد جند و جواره برود و بدریای خوارزم افتد. (امروز آندریاچه را آرال گویند)

۱۰ ـ خرساب ـ که نزدیکی شهر خرساب به سیحون افتد.

۱۱ ـ قبا ـ هم از این کوه بگشاید و بنزدیکی قبابه سیحون افتد و چون اینهمه آبها یکی شود ، رود چاچ خوانند و تازیان اینرو درا سیحون گویند.

۱۲ ـ رود بخارا ـ (زرافشان) چهار رود از کوه بتمان بگشاید ومقدار شش فرسنك بروند وانگاه هرچهار دریاژه‌ای تشکیل دهند. آنکه از وی رودی بگشاید و بر حدود اسروشنه ـ وسمرقندوسغد رود و اندر میان بخارا بگذرد

---

(۱) بتمان را بعد به کلمه بتام یا بتیم ـ Betam تصحیح کرده‌اند. ص۱۲۳ ج ۱ احوال و اشعار رودکی

و بکشت و برز بخارا بکار رود .

۱۳ - رود بلخ - از حدود بامیان بگشاید و ببلخ رسد و اینهمه اندر کشت و برز آنجا بکار رود.

۱٤ - رود مرو (مرغاب) - از حد میان گوزگانان و غور از حد غرجستان بگشاید و پس از عبور از آبادیهای زیاد به « مروشاهجان» رسد و اندر کشت های آنجا بکار رود. پایان.» با توجه بآنچه که گذشت هویدا میگردد که جلگهٔ ماوراءالنهر از حیث فراوانی آب و داشتن رود های بزرك و کوچك چه اندازه غنی است و همین آب فراوان و چراخورهای پهن دشت که مایهٔ سرسبزی و آبادانی و گرد آمدن ثروت است باعث رشك سایر مردم های دور و نزدیك گشته واز همین رودر معرض چپاول و تاخت و تازهای سهمگین قرار گرفته است !

یك نشانهٔ دیگر که میرساند ماوراءالنهر جزءخراسان و کشور ایران نامبرده میشده ، گفتهٔ ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه است .

وی گوید : « تیرگان عیدیست که ایرانیان در ۱۳ تیر میگرفتند . یك سبب آنکه افراسیاب چون بکشور ایران چیره گردید ومنوچهر را در تبرستان در محاصره گرفت ، منوچهر از وی خواهش کرد که از کشور ایران باندازهٔ یك پرتاب تیر باو بدهد و یکی از فرشتگان که نام او اسفندارمذ بود حاضر شد و منوچهر را گفت تیر و کمان بگیرد باندازه‌ای که بسازندهٔ آن نشان داد چنانکه در کتاب اوستا ذکر شده ؛ و آرش را که مردی با دیانت بود خواستند و باو فرمان داد که تیر و کمان را بگیر و یك تیر پرتاب کن . آرش بر پا خاست و برهنه شد و گفت : - ای پادشاه و ایمردم ! مرا به بینید که تنی درست دارم و چون با این کمان تیر اندازم تلف و پاره پاره خواهم شد ولی من خود را فدای شما کردم؛ سپس به نیروئی که خداوند باو داده بود کمانرا تا بنا گوش خود کشید و خود پاره پاره شد و خداوند بادرا امر کرد که تیر او را از کوه رویان ، باقصای خراسان که میان فرغانه و طبرستانست پرتاب کند و این تیر هنگام فرود آمدن

بدرخت گردوی بلندی گرفت که در جهـان از بزرگی مانند نداشت و برخی گفته‌اند از جای پرتاب تیرتا آنجاکه افتاد هزار فرسنك بود و منوچهر وافراسیاب بهمین اندازه زمین با هم آشتی کردند و مردم این روز را عید گرفتند. (۱) »
پس بیرونی ، فرغانه را دراقصای خراسان دانسته و فرغـانه در قسمت علیای رود سیحون واقع است .

اکنون که تـا اندازه‌ای از وضع طبیعی آنسامـان سخن راندیم ، میپردازیم بوضع جغرافیای سیاسی و برای اینکه خواننده روشن تر شود ، خیلی کوتاه ، وضع آن نقاط را در حال کنونی بیان میکنیم .

جغرافیای سیاسی ترکستان روس

نخست باید باین نکته متوجه بود که هر چند ، گردش روزگار و پیشامدهای سیاسی ، مهد باستـانی ایران را از پیکر اصلی جـدا ساخته ولی در حقیقت از ما جدانیست ویك واحد فرهنگی تشکیل میدهد و بهر حال ، اکنون گفتار ما در این مورد بهیچ وجه از لحاظ ادعای ارضی نیست و بدون اینکه در این بحث پرسوز و گداز وارد شویم ، مدعا بیـان تاریخ گذشته است ، چه مـا را بدانستن آن نیازی کامل است .

نقاطی که در شمال خراسان کنونی قرارگرفته ، جزء خراسان باستان و یا امیرنشین های تحت انقیاد ایران بشمار میرفته و در دورهٔ قاجاریه از ایران مجزی شده ؛ اینك درآنحدود از طرف دولت جماهیر شوروی سه جمهوری تشکیل و یك بخش هم ضمیمهٔ خاك افغان گردیده است .

جمهوری ترکمنستان

۱ ـ جمهوری ترکمنستان ـ بین دریای خزر ورود جیحون و مـرز ایران و افغانستان قرار گرفته وسعت آن:/ ۴۸۴۷۰۰ کیلومترمربع وجمعیت آن : / ۱۲۵۴۰۰۰ نفر است . پای تخت این جمهوری شهر ـ عشق آباد ـ است در نزدیکی مرز ایران

---

(۱) ص ۲۴۹ ترجمهٔ آثار الباقیه نجامهٔ آقای واناسرشت . چاپ تهران

بفاصلهٔ ۱۵ کیلومتر که روسهای تزاری درسال ۱۸۸۱ میلادی این قسمت راتصرف کردند. در زبان روسی، باین شهر: آسخاباد - Askhabad - گفته میشود که تحریفی از اشك آباد است. درسال ۱۹۴۸ بر اثر زلزلهٔ شدیدی حدود چهل هزار سکنه آن نابود شدند و اکنون عشق آباد حدود هشتاد هزار نفر جمعیت دارد. (۱)

جمهوری ازبکستان

۲ - جمهوری ازبکستان - با جمهوری خود مختار قره قالپاق که جزو آنست: ۴۰۷۵۰۰/ کیلو متر مربع مساحت و ۶۲۸۴۰۰۰/ نفر سکنه دارد. پای تخت آن شهر تاشکند دارای یك ملیون نفر جمعیت و این جمهوری از لحاظ اقتصادی مهمترین جمهوری آسیای میانه است. شهرهای باستانی سمرقند و بخارا جزء این جمهوریست. اوزبکستان از شمال محدود است بقزاقستان، جمهوری دیگر شوروی، از سمت مشرق به تاجیکستان، از جنوب بافغانستان، از مغرب بترکمنستان، مرز طبیعی میان اوزبکستان و ترکمنستان تا حوزهٔ خوارزم همان رود جیحون است.

جمهوری تاجیکستان

۳- جمهوری تاجیکستان - از مشرق محدود است بترکستان شرقی (خاك چین)، از شمال به قرقیزستان، از شمال غربی و مغرب باوزبکستان، از جنوب، بافغانستان و هند و با ولایت خود مختار «بدخشان» که جزو آنست ۱۴۲۰۰۰ کیلو متر مربع مساحت و ۱۴۸۵۰۰۰ نفر جمعیت دارد.

پای تخت آن شهر استالین آباد ۸۲۰۰۰ نفر سکنه دارد. این شهر همان خجند باستانی است که اکنون این نامرا گرفته.

---

(۱) جغرافیای عمومی برای دبیرستانها. چاپ تهران. ص ۳۶ و ۳۷ تألیف آقایان نصرالله فلسفی و عباس پرویز - جغرافیای ممالك بزرك دنیا که آقای فلسفی تألیف نموده چون تاریخ تحریر آن پیش است وازحیث ارقام تفاوتهای زیادی ویژه درقسمت نفوس داشت لذا این جغرافی دبیرستانها سند قرارداده شد.

زبان ملی این جمهوری، زبان فارسی است و عدهٔ زیادی از نژاد باستانی آریا در آن ساکن هستند.

باید دانست که پس از استیلای دولت روس تزاری بر بخش های بالا، تمام این منطقه را بنام ترکستان روس خواندند که پس از استقرار دولت شوروی، بر سه بخش تقسیم و بنام: ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان نامیده شد. دو جمهوری دیگر نیز بالاتر از این سه قطعه اکنون وجود دارد:

۱ ـ قرقیزستان ـ که متصل بخاك چین است.

۲ ـ قزاقستان ـ یا کازاخستان که در شمال جمهوریهای ترکمنستان و ازبکستان قرار گرفته است.

وضع باستانی فرارود

اکنون میرویم برسر وضع جغرافیای باستانی آنسامان ودرین باره باندازه‌ای که سخن بدرازا نکشد گفتگو می کنیم:

آنچه از تاریخ های گذشته بر میآید، چنانکه پیش گفته شد. حد فاصل میان امیر نشین های آریائی شمالی از امیر نشین های جنوبی، رود جیحون بوده، جیحون و سیحون، دونام تازی: آمو و سیردریا است.

و این تازیان هستند که پس از دست یافتن بر شهرستانهای آنسوی آب، آنحدودرا «ماوراء النهر» نامیدند چنانکه سرزمینهای بین دجله (اروند رود) (۱) و فرات، بین النهرین، نام گرفت.

سامانیان، پس از نیرو گرفتن در فرارود و چیرگی بر شهرستانهای خاور ایران، فرمانداری باین سوی آب میفرستادند که مقر و مرکزش، بیشتر، ابرشهر (نیشابور) بود. وی سپهسالار نامیده میشد و سامانیان آنچه در جنوب رود جیحون داشتند بدو می سپردند.

---

(۱) اروند رود بنا باین شعر فردوسی نام دجله است:

اگر پهلوانی ندانی زبان؛ بتازی تواروند را دجله خوان. ص ۶۲۷ احوال و آثار رودکی.

این دودمان که ازنخستین جلوه های روح ایرانی پس ازاسلام بشمار میروند در زنده ساختن زبان وسنت های نژاد آریا کوشش فراوان داشتند ویکی ازبهترین خاندانهائی است که پس از اسلام درسرزمین‌های کشورما فرمانروائی یافتند.

در ترجمهٔ آثار الباقیه آمده: « بنی عباس، که نیروی آنان بیشتر از مکر و فریب بود اعوان و انصار خود را بلقب های دروغین ملقب میساختند چنانکه به سبکتکین، غلام ترک، نخست معین الدوله سپس ناصر الدوله و به محمود پسرش سیف الدوله و پس از رسیدن بپادشاهی یمین الدوله و امین المله لقب دادند. وزیران و دست یاران خلیفه به اذواء نامیده میشدند. مانند: ذوالیمینین و ذوالریاستین ولی سامانیان رغبت به لقب نکردند و تنها بکنیه اکتفا نمودند و در زمان پادشاهی بنامهای: ملك مؤید، موفق، منصور، منتصر و پس از مرگ چنین نامیده میشدند: ماضی، شهید، سعید، حمید، رشید، رضی و مانند اینها. (۱) »

شهرستانهای فرارود

شهرستانهائی که در آنسوی آب آمو یا جیحون قرار گرفته اند تا کنار سیحون پراکنده اند؛ بنا بگفتهٔ لو استرانج. خاور شناس در کتاب: بلدان، (۲) ماوراء جیحون یا فرارود بر پنج بخش تقسیم میشده و از همه مهمتر از حیث شان، سغد بود که همان سغدیانای باستان – Sogdiana – باشد و دو شهر معروف آن، سمرقند و بخارا بود. دوم – در غرب سغد، خوارزم بود که امروز معروف به خیوه است وشامل دلتای رودجیحون میباشد ودرجنوب شرقی فرارود، چغانیان و ختلان بوده تا به بدخشان میرسیده. از این سه که بگذریم دو دیگرمربوطند باقلیم کنار رود سیحون که فرغانه درقسمت علیای رودو چاچ یاشاش که امروز بآن تاشکند میگویند با همهٔ نواحی دلتای رود سیحون که بدریاچه آرال میریزد.

---

(۱) ص ۱۶۷. ترجمه آثار الباقیه چاپ تهران

(۲) بفصل ۳۱ بلدان: لو استرانج ص ۴۷۶ نگاه کنید.

خوارزم

در حوزهٔ خوارزم، دو شهر معتبر بود: یکی جرجانیه (گرگانج) که اکنون آنرا ارگنج گویند و دیگری در جانب شرقی و کنار راست جیحون بنام کات. این شهر براثر طغیان جیحون ویران و بفاصلهٔ بیشتری از رود دوباره‌ساخته‌ان شد و شهر تازه را: شهرستان، نامیدند ( ). تازیان در سال ۹۳ هجری بفرماندهی قتیبة بن مسلم باهلی گرگانج را گشودند. این شهر ٤ دروازه داشته ودر سال ٦١٧ لشکریان مغول بدانجا تاختند و شهر را گشوده ویران ساختند.

در سه فرسخی گرگانج، شهرچه ای بود که گرگانجك نامیده میشد. پس از تاخت و تاز مغول، هر کس از مردم گرگانج باقیمانده بود باین شهر کوچك روی آوردند و بآبادی پرداختند تا جای گرگانج قدیم را گرفت و ابن بطوطه نقل میکند که در آنجا بیمارستانی بوده که‌پزشك شامی‌معروف به صهیونی آنرا اداره میکرده. خیوه شهریست که در عهد بزرگان ازبك، بعد از تیمور، آبادی کامل پیداکرده و این شهر است که جایگاه شیخ نجم‌الدین کبری عارف معروف بوده که با مغول بجنك پرداخته و در ٦١٨ شهید شده است. در تاریخ آمده‌که موی کاکل قاتل را چنان بدست کرفت که پس از مرك بد شواری از چنگش رهانیدند (۲) هزار اسب، نزدیك خیوه است و مانند خیوه در کنارهٔ چپ رود جیحون قرار گرفته مگر اینکه نزدیکتر برود است و آب آمو از همه سو بآن احاطه داشته سوای یك طرف که از آنجا آمد و شد میکرده اند. این شهر که در زمان پادشاهی سلطان سنجرسلجوقی، پناهگاه اتسز بوده‌و بمحاصره درآمده و اکنون نام از آن مانده بر اثر تبادل شعر میان شاعران دو حریف خیلی معروف

---

(۱) در ایران سه شهرستان بوده: ۱ ـ در فارس. ۲ ـ دراصفهان در محل جی ۳ ـ دراول ریگستان وصل بخوارزم که در بالا یاد شد. عبدالله بن طاهر، آنرا بنا نموده. ابوالفتح شهرستانی صاحب ملل ونحل از آنجاست.

(۲) این دو بیتی درین باره آمده است: ماازآن محتشمانیم که ساغر گیرند.
نه ازآن مفلسکان که بز لاغر گیرند. بیکی دست می خالص ایمان نوشند.
بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند. (در اینجا پرچم بمعنی کاکل است)

شده ؛ گویند انوری که در اردوی سنجر بوده، این رباعی را که به نوك تیری بسته و بهزار اسب پرتاب کردند سروده است :

ایشاه جهان ملك جهان حسب ترا است ؛

در دولت و اقبال شهی کسب ترا است ؛

امروز بیك حمله هزار اسب بگیر ؛

فردا خوارزم و صد هزار اسب ترا است .

و رشید و طواط که در حصار بوده در پاسخ، این شعررا که با تیری باردوی سنجر پرتاب کردند گفته بوده است :

گر دشمنت ایشاه بود رستم گرد، یك خرزهزاراسب تو نتواند برد! (۱)

زمخشر ، بین نوزوار و گرگانج واقع است و شهرت آن بدین جهة است که زادگاه ابوالقاسم جارالله زمخشری صاحب تفسیر معروف به کشاف ومقدمةالادب (لغت تازی بپارسی) و اطواق الذهب و مفصل درنحو و اساس البلاغه میباشد . وی درفن بلاغت استادی بنام بوده است (تولد در ٤٦٧ ـ فوت در آنجا در ٥٣٨ هجری). زمخشراز ارگنج جدید ، چهارمیل فاصله دارد (٦ کیلومترونیم).

خوارزم ، از آنجا که در کتیبهٔ بیستون بشکل : اوارزمیه نامبرده شده میرساند که ازشهرستانهای باستانی ایران وخراسان بوده‌است . (۲) از جملهٔ نامداران خوارزم، ابوبکرمحمد بن عباس خوارزمی ادیب ، جهانگرد و مناظر شهیر است . چون قصد کرد خدمت صاحب بن عباد برسد به‌ارجان ، دربان گفت صاحب، کسی از ادیبان را می پذیرد که ٢٠ هزار شعر عرب از بر داشته باشد گفت باو بگوئید ٢٠هزارشعر ازمردان یا زنان؟ چون این پاسخ بصاحب رسید گفت همانا گویندهٔ این گفتار، ابوبکرخوارزمی است، واردش کنید (فوت در نیشابور ٣٨٣)

سغد

ناحیهٔ سغد که بزرگترین منطقه فرارود بشمار میرود بوسیله رود سغد یا

---

(۱) روضة الصفا . جلد چهارم در ذکر آتسزخوارزمشاه.

(۲) فرهنك شاهنامه از آقای دکتر شفق . ص ١٢١

زرافشان مشروب میشده وشهر مهمتر آن بخارا بوده است که درزمان سامانیان پای تخت آندودمان قرار گرفت و از پیش هم میر نشین بود. باین ناحیه در اوایل اسلام ، صغد میگفتند و در کتیبه های داریوش ، سوگدیانا ـ Sugdiana ـ خوانده شده ورود جیحون ، آنرا ازاستان باکتری یا باختریان جدا میکرد . شهر بخارای باستانی اگر شرح داده شود سخن بدرازا کشد . باید بتاریخ های قدیمی نگاه کرد . ازجمله تاریخ بخارا ، وضع باستانی آن شهرستان را بخوبی تشریح میکند . اصل کتاب را ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی در ۳۲۲ بنام امیر نوح بن نصر سامانی بتازی تالیف نموده و در ۵۲۲ ابونصر احمد بن محمد قباوی آنرا بزبان پارسی ترجمه ومختصر نموده و در ۷۴ محمد بن زفر بن عمر دوباره آنرا بنام برهان الدین عبد العزیز اختصار و اصلاح کرده است . (۱)

سمرقند ـ در علیای رود زرافشان وشرق بخارا قرار گرفته ، نام باستانی آن : ماراکاندا ـ Maracanda ـ است که همین سمرقند کنونی باشد . در روزگار دیرین ، پیرامون آن بارو و دیواری استوار بوده که در آشوب مغول ویران گشته. ناصر خسرو گوید :

پندی بمزه چو قند بشنو بی عیب چو بارهٔ سمرقند

این شهر از سال ۸۰۷ هجری که پای تخت تیمور شد شهرتی بسزا پیدا کرد. گورگاه وی نیز در آنجا است . میان سمرقند و بخارا درکنار رود زرافشان دیه‌های آباد و باغستان فراوان و چمن های دلکش بوده و از اینرو یکی از بهشت های چهار گانهٔ دنیای قدیم بشمار میرفته (۲) . حد شمالی این استان ، سیحون (سیر دریا) بود که کوروش بزرگ پادشاه هخامنشی در کنار آنرود دژی ساخته و بنام خود :

---

(۱) پابرگی حواشی چهار مقالهٔ عروضی بخامهٔ قزوینی . چاپ لیدن . ص ۱۱۷ قزوینی ، صاحب تاریخ بخارا را نرشخی نقل کرده ، ریحانة الادب و راهنمای دانشوران ، برسنجی نقل کرده‌اند .

(۲) در دنیای سرشناس تازیان ، چهار جا بهشت روی زمین و یا جنات اربعه نامیده میشده :

۱ ـ سغد سمرقند . ۲ ـ شعب بوان درفارس . ۳ ـ غوطهٔ دمشق . ٤ ـ ابله بصره

کورشاتا- Kurechata- نام نهاده بود و یونانی آنرا کوروپلیس CyropoIis میگفتند (۱) که بعد ها موسوم به : (دورترین شهر کوروش) گردید . این شهر در زمان اسکندر وجود داشته و بدست سپاهیان او ویران شده است . عین عبارت ایران باستان درین باره این است : « بهر حال تردیدی نیست که کوروش ممالك شرقی را باطاعت درآورده تا سیحون پیش رفت و شهری در کنار آن بنا کرد که بعد ها موسوم بدورترین شهر کوروش گردید . محققان جای آنشهر را بااوراتپهٔ کنونی تطبیق میکنند . »

حوزهٔ سغدیان ، جایگاه مردمی از دو نژاد بود : نخست نژاد سغدی که جغرافی نویسان و مورخان شاخه ای از نژاد آریا دانسته اند ودیگرجایگاه مردمی از نژاد سکا . این تیره را چنانکه گذشت اقوام زرد پوست هون یا هیطل تاراندند و تاسکستان و پاره ای دیگراز ناحیه های جنوبی خراسان قدیم پراکنده شدند .

درماوراء سیحون مردمانی سکونت داشتند که آنانرا **ماساژت** Massagete مینامیدند (۲)

مردمان سغد و خوارزم را زبان و خطی جداگانه از همان ریشهٔ آریائی بود که با زبان پارسی دری هر دو خویشاوندند و هنوز آثاری از آندو بجا مانده‌است و همیدون کشفیاتی درین زمینه بعمل آمده که اینجا جای ذکر آن نیست .

برای یاد آوری گوئیم که فرارود باستانی در اوایل عهد اسلام و پس از آن بر پنج قسمت شامل گردید : ۱- سغدیان. ۲ -خوارزم. ۳ - چغانیان وختلان تا بدخشان. ٤ -فرغانه . ٥ - چاچ، که تازیان آنرا **شاش** گویند . شهرهای معروف این قسمت عبارت بودند از : سمرقند ، بخارا ، گرگانج، اسروشنه ، ختلان، که شهر بزرك آن **وخش** و چغانیان، که شهر بزرك آن **ترمذ** بوده ، **بذخشان** ، اخسیکت، خوقند ، خجند، اوزکند ، تاشکند و بهمهٔ اینها که در آنسوی آب آمو بودند تازیان

---

(۱) احوال رودکی ، جلد ۱ - چاپ تهران. ص ۱۱۲ و۱۱۳ تألیف آقای سعید نفیسی و تاریخ ایران باستان تألیف روانشاد پیرنیا ص ۳۷۵ و ۳۷۶

(۲) تاریخ ایران باستان . ص ٤٤٦ . جلد ۱ . تألیف پیرنیا

ماوراء النهر گفتند .

چغانیان

چغانیان - که‌عرب آنرا صغانیان گوید بر ناحیهٔ وسعی اطلاق میشده که حد جنوبی آن رود جیحون وحد شرقی آن ختلان بوده و بزرگترین شهر آن ترمذ درکنارهٔ راست آمو واقع شده نزدیکی محل التقای رود زامل به جیحون.امیران این ناحیه ادب دوست و شاعرپرور بودند چنانکه روزگارشهرت فرخی از رو آوردن‌بدربار امیر ابو المظفر احمد بن محمد چغانی آغاز گردید و دقیقی شاعر آنان بوده که منوچهری اشاره بدان کرده :

فرخنده بود بر متنبی بساط سیف؛ چو نانکه بر حکیم دقیقی چغانیان.

این امیر همانست که دقیقی را بگفتن گشتاسب نامه انگیخته است.

ختلان

ختلان - به فتح خاء و سکون تاء نام ولایتی است از ماوراء النهر (فرارود) در مغرب بذخشان و ختلی با فتح خ و سکون تاء منسوب است به ختلان . ما بین آن و چغانیان سی فرسنك است و اسبان خوب از آنجا خیزد ؛ عرب این ولایت‌را ختل - KhottaI - گوید بضم خاء و فتح تاء مشدد و بعضی توهم کرده اند که ختلان و ختل دو موضع مختلف میباشد و آن باطل است و هر دو نام یك موضع بیش نیست . جغرافی نویسان قدیم‌عرب چون : ابن رسته وابن خردادبه واصطخری و ابن حوقل ومقدسی در ضمن تعداد بلاد ماوراء النهر یکولایت باسم ختل بیش نشمرده‌اند و در اشعار فارسی ، یك ولایت بنام : ختلان ، بیش مذکور نیست . ابن خردادبه گوید : یقـال لملك ختل : ختلانشاه و یقال : شیر ختلان . یعنی : بشاه ختل : ختلانشاه و شیرختـلان گفته میشود . پس ختل و ختلان یکولایت میباشد و اختلاف فقط در تسمیه عرب و عجم است. (۱) شاعران از اسب ختلی خیلی‌تعریف کرده‌اند . ازرقی هروی گوید :

بیرون فکنده نیزهٔ خطی ززوی دست و ندرکشیده کرهٔ ختلی بزیرران.

---

(۱) حواشی چهارمقالهٔ عروضی سمرقندی . چاپ قاهره . ص ۱۶۸

روحی و لوالجی گوید :

که بو لوالجم ولایت خویش — که به وخش و به کیج ختلانم

اخسیکت

اخسیکت ، قصبهٔ ناحیهٔ فرغانه است ، با همزهٔ مفتوح و خای ساکن و سین مکسور و با یاو کاف ساکن و کاف مفتوح آمده . (۱) اثیر الدین اخسیکتی از آنجاست و بهمین نسبت خود را شناسانده ؛ چنانکه گوید :

از مدحت تو سرشت طینم — اخسیکتیم که دست قدرت

و باز گوید : آنم که برامروز بردرشك دیم

چون پرسیدی با تو بگویم که کیم — جانم خردم تنم ندانم که کیم

سلطان سخن اثیر اخسیکتیم

قطعهٔ معروف وی باینَدو شعر شروع میشود :

گو نوبه پنج زن که شه هفت کشوراست — آنرا که چار گوشهٔ عزلت میسر است

در اختیار زیندو یکی ، تن مخیر است — گفت،آفت‌سراست وخموشی بلای جان

اینها که تاکنون نگاشتیم شهرستانهای افرازآب یا فرارود بود .

شهرستانهای زیر آمو
یا
مادون النهر

شهرستانهائی که در این سوی رود جیحون قرار گرفته و جزء شهرستانهای فرارود بشمار نمیرفت عبارت بودند از :

۱ ـ تخارستان ـ Tokharestan ـ ۲ ـ باختریان و بامیان. ۳ـ گوز گانان ـ Gavzganan ـ ٤ ـ غرجستان یا غرشستان. ٥ ـ مروشاهگان .

شهرهای معروف تخارستان : سمنگان ، روب و خلم ـ باختریان : بلخ ؛ ـ گوز گانان: طالقان ، فاریاب ، میمند ؛ ـ شهرستان مرو : مرو شاهجان و مرو روذ بوده است .

---

(۱) معجم البلدان یاقوت حموی . جلد ۱ . ص . ۱۵ . چاپ مصر

شهرستانهای دو طرف رود جیحون (ماوراء النهر و مادون النهر) دارای امیر موروث بوده اند که لقب هر یك در زیر آورده میشود :

آنسوی آمو (ماوراءالنهر)

۱ ـ امیر بخارا : بخار خوذاو ـ بخارا خداه نامیده میشد
۲ ـ » سمرقند تنها : ترخان »
۳ ـ » خوارزم : خسرو خوارزم ـ خوارزمشاه »
٤ ـ » ترمذ (چغانیان) : ترمذ شاه »
٥ ـ » ختلان : ختلانشاه ـ شیرختلان »
٦ ـ » اسروشنه : افشین »
۷ ـ » فرغانه و سغد : اخشید (۱) »

اینسوی آمو (مادون النهر)

۸ ـ امیر گوزگانان : گوزگان خوذای ـ گوزگانان خداه نامیده‌میشد
۹ ـ » غرجستان یاغرشستان : ورازبندك ـ شار »
۱۰ ـ » روب : روب خان ـ شاه سمنگان »
۱۱ ـ » طالقان : شهرك ـ سهرك »
۱۲ ـ » نسا : وراز »
۱۳ ـ » ابیورد : وهمنه »
۱٤ ـ » وردانه : وردانشاه » (۲)

امیر نشین های شرق و جنوب

۱٥ ـ امیر هرات : ورازان نامیده‌میشد
۱٦ ـ » کابل : کاولشاه ـ کابلشاه » (۳)

---

(۱) اخشید بروزن اکسیر ، لقب ویژهٔ محمد بن طنج ازفرزندان ملوك فرغانه است که بپادشاهی مصر وحجاز و شام رسید واز الراضی بالله خلیفهٔ عباسی لقب:اخشید گرفت .

(۲) و (۳) ـ ایران در زمان ساسانیان ، تـألیف آرتور کریستن سن ، ترجمهٔ رشید یاسمی . چاپ دوم . تهران . ص . ٥۲٤ و ص ۱۲۸

۱۷ ـ امیر سیستان و رخج : زنبیل نامیده‌میشد (۱)

۱۸ ـ » طوس : کنارنگ

کنارنگ ـ Kanarang ـ عنوان خاصی بود که پیش از اسلام بمرزبان ابرشهر (نیشابور) و طوس داده میشده و در تاخت و تاز تازیان و آغاز اسلام، مرزبان طوس را کنارنگ میخوانده‌اند.

رتبیل یا زنبیل

بین واژهٔ درست رتبیل یا زونبیل اختلاف نظراست. این کلمه لقب شاهان زابلستان (کابل، سجستان ورخج) بوده. استاد بهار صحیح آنرا ـ زنبیل ـ میداند که مأخوذ از زندپیل و زنده پیل باشد و زنده پیل بمعنی فیل ژیان و بزرگ، چنانکه فردوسی در تعریف محمود غزنوی بکار برده آنجا که گوید:

به تن زنده پیل و بجان جبرئیل بکف ابر بهمن بدل رود نیل (۲)

کریستن سن خاورشناس دانمارکی نیز، این کلمه را زنبیل دانسته است.(۳)
آقای سعید نفیسی واژهٔ درست این کلمه را در حواشی و تعلیقات تاریخ بیهقی (٤) ـ رتبیل ـ دانسته وچنین بیان میکند: « در تاریخ سیستان کلمهٔ رتبیل مکرر آمده و آقای بهار در چاپ کتاب، اجتهادی، کرده وکلمه را زنت بیل و ضبطی دیگر از ترکیب: زنده پیل دانسته است. امامعتبرترین سندی که دردست است مسلم میکند که این کلمه را: رتبیل باید خواند و آن سند معتبر که در میان همهٔ مآخذ، اعتبار خاص دارد کتاب: ـ المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم، تألیف ابو منصور جوالیقی ادیب معروف متولد در ٤٦٥ و متوفی در ٥٤٠ است. وی میگوید ـ رتبیل، ملك سجستان. قال الفرزدق: و تراجع الطرداء اذوثقوا بالامن من رتبیل و النحر. یعنی: کسانیکه طرد و رانده شده بودند و ترس و

---

(۱) تاریخ سیستان و جلد ۳ حواشی تاریخ بیهقی ص ۱۱٥۳
(۲) ص ۹۱ و۹۲ تاریخ سیستان
(۳) ص ٥۲٤ تاریخ ایران در زمان ساسانیان
(٤) ص۱۱٥۳ جلد سوم حواشی تاریخ بیهقی

هراس داشتند بازگشتند بمیهن زیرا اطمینان پیدا کرده و ایمن بودند از تبیل ونحر

و چون این کلمه را صریحا در باب راء آورده مسلم است که باراء بایدباشد و وزن شعر نیز ضبط کلمه را معلوم میکند که بسکون تاء و اشباع یاء باید خواند. پس تمام وجوه دیگر این کلمه نادرست است .»

باید دانست که فیروز آبادی هم در قاموس این کلمه را با تقدیم و ضم راء ضبط کرده است.

اکنون شایسته است در مورد شهرستانهائی که این سوی آب آمو (رود جیحون) واقع و با تاریخ باستانی ما بستگی و نزدیکی بیشتری دارند مشروح تر سخن گفته شود :

گوزگانان

گوزگانان ـ به فتح گاف پارسی یا ـ گوزگان ـ که معرب آن جوزجانان و جوزجان است ، نام ناحیهٔ بزرگی است میان بلخ و مروروذ ؛ در گذشته ازجاهای آبادان بوده واهمیت فراوان داشته. شهرهای بنام این ناحیه : انبار، میمند ، طالقان، فاریاب ، یهودیه و کلارود بوده و باید دانست که در ایران باستان چند طالقان وجود داشته : ١ ـ طالقان یاد شدهٔ بالا . ٢ ـ طالقان قزوین . ٣ ـ طالقان اصفهان. یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی علیه‌السلام در این ناحیه کشته شده . در این باره در زین الاخبار آمده است که : « یحیی بن زید قصد بلخ کرد و نصر بن سیار چون خبر یافت ، مرصاحب شرط خویش را ، سلم بن احوز ، بطلب یحیی فرستاد . . . و سلم از پی او همیرفت تا بگوزگانان اندریافت اورا بهقصبهٔ ایفسو ـ حرب کردند و یحیی بن زید را بکشتند . (١) » دعبل خزاعی ، شاعر معروف عرب ، که در زمان خلافت مأمون و تشریف فرمائی حضرت رضا علیه‌السلام ،

---

(١) ص ٩٠ زین الاخبار ـ پوشیده نماند که یحیی بن زید بن علی بن الحسین غیر از یحیی بن زید حسنی است که بزمان هارون در گیلان خروج نمود و بمیانجی گری فضل برمکی میان او و هارون آشتی واقع شد .

بمرو آمده در ضمن قصیدهٔ تائیهٔ مشهور خود : (مدارس آیات خلت من تلاوة) اشاره‌ای درین باب دارد و گفته است :

و قبر بارض الجوز جان محلها و قبر بباخمری لدی الغربات (۱)

این شهرستان در تاخت و تاز مغول دچار خرابی فراوان شده از جمله شهر طالقان که ببزرگی مرورود بوده چنان ویران شده که نامش از نقشهٔ جغرافیا محو گردیده و نخستین جنگ میان ابو مسلم و لشکریان بنی امیه در اینجا اتفاق افتاده . فاریاب ، شهر دیگر این ناحیه را که زادگاه ظهیر فاریابی سخن سرای معروفست نیز در ٦١٧ مغول ویران کرد و بیشتر آبادیهای گوزگانان درین گیرودار با خاك یکسان گردید . در تاریخ آمده است که بدن یحیی بن زید علیه السلام همچنان بردار بود تا قیام ابو مسلم واو از دار پائین کرده با احترام تمام بخاك سپرد و نصر بن سیار بمکافات کردار خود رسید .

تخارستان

تخارستان ، با ضم تاء مغرب آن بلخ و سر زمین پهناوری بوده که برعلیا و سفلی تقسیم میشده و مشرق آن به بذخشان میرسیده و شهرخلم Kholme - بر دو روز راه بلخ واقع و از خلم با دو روز راه به سمنگان و روب میرسیده‌اند.

بذخشان

از بذخشان که درمشرق ختلان و تخارستان قرار داشته ، رودی عبورمیکند که نام آن : گگچه است و نزد تازیان معروف به : نهرخرغام میباشد . اما موضع شهر بذخشان در کتابهای جغرافیائی قدیم بدرستی تعیین نشده و بنزدیکترین احتمال در جای کنونی فیض‌آباد واقع بوده . (۲)

---

(۱) **باخمری** ، جائیست در ١٦ فرسنگی کوفه که جنگ سختی در آن ، بین ابراهیم بن عبدالله حسنی ع با لشکر ابوجعفر منصور دوانیقی خلیفهٔ دوم عباسی‌رویداد و ابراهیم درآن جنگ کشته گشت .

(۲) اطلاعات مربوط بجغرافیای تاریخی شهرهای بالا بیشتر از کتاب **بلدان** - استرانج اقتباس شده است .

یمکان

یمکان ، ناحیه‌ای بوده است از بدخشان که ناصر خسرو قبادیانی بلخی (متولد ۳۹۴ متوفی ۴۸۱) دانشمند معروف ، مدت مدیدی در پایان عمر (۲۱ سال) در آنجا بسر برده واز این گوشه گیری ناله ها داشته است چنانکه گوید :

پانزده سال بر آمد که به یمکانم ؛ چون واز بهر چه ؟ زیرا که بزندانم !
کان علم وسخن و حکمت بمکانست ، تا من ایمرد خردمند به یمکانم .

در همین قصیده ، یمکان را جزء خراسان شمرده گوید :

تختهٔ کشتی نوحم بخراسان در ، لاجرم هیچ خطر نیست ز طوفانم .

و باز روحش چنان در اطراف خراسان آنسوی رود آمو پر و بال میزده که میگوید :

بگذر ای باد دل افروز خراسانی ، بر یکی مانده به یمکان زندانی!

گفتار ناصر خسرو قبادیانی (متخلص به حجت) بیشتر پارسی سره است واز دانشمندانی است که در حکمت و فلسفه دست داشته شاهکار او زاد المسافرین است که از جمله انتقادهائی بر آراء محمد زکریاء رازی دارد . در شعر سبك وی شیو است و زیر بار چاپلوسی و ستایشگری نرفته پر از اندرز و گفتارهای حکمی است و بواسطهٔ هوا داری از خلفای فاطمی مصر و کیش اسمعیلی مورد ستم و تهدید فراوان واقع گشته تا ناچار شده است به یمکان پناه ببرد و در آنگوشه ، عزلت گزیند. درجای خود چگونگی حال و گفتار و مقام ارجمند وی یاد کرده خواهد شد .

بدخشان ، بدارا بودن کانهای مختلف ، ممتاز و معروف بوده . از جمله : یاقوت ، لاژورد ، پادزهر ، سنك های فسفوری و غیره . شاعر گوید:

اگر کوه بدخشان لعل گردد، بدیدار بدخشانی نیرزد .

چهار شهر خراسان

درخراسان باستان ، این سوی آب آمو که تازیان آنرا مادون النهر خوانده‌اند چهار بخش بزرك وجود داشته که چهار ربع (به فتح راء و سکون باء) یا ارباع

چهارگانه مینامیده اند و آن چهار که هریك دارای شهری بزرك نیز بوده عبارتنداز:

۱ - بلخ . ۲ - مرو . ۳ - هرات . ٤ - نیشابور .

بلخ

۱ - بلخ یا باختر - معروف به ام البلاد و قبة الاسلام و در میان دو حوزهٔ آبادان قرار گرفته؛ درمشرق آن ، تخارستـان و در مغرب آن جوز جانان ، قبة الاسلام لقب شهر مرو نیز بوده . بلخ در تاریخ ایران کهن مقامی بلند و منزلتی بس ارجمند دارد ؛ زیرا پای تخت نخستین امیرنشین آریائی : باکتریان وجایگاه آتشکدهٔ نوبهار و مهد دین زرتشت ، پیمبر ایرانی بوده و بوسیلهٔ رود بلخاب ، آبیاری میشده (۱)

یعقوبی‌میگوید: بلخ را سه سور و ۱۳ دروازه بوده و در بیرون شهر، آبادی بزرك نوبهار قرار داشته که باب نوبهار بسوی آن باز میشده بنا به تعریف مسعودی و ابن فقیه ، بزرگترین آتشکده در آبادی مزبور وجود داشته ؛ یاقوت شرح مبسوطی درین باره مینگارد به نقل از عمر پسر ازرق کرمانی و قزوینی هم شرحی مشابه آن نگاشته ؛ اینان نوشته اند : دیوار نوبهار بانواع نقش و نگار و گوهر های گرانبها آراسته بوده که پرده های دیبا بر آن آویخته بودند و طاق گنبد بنارا که بیش از سد ذرع بلندی داشته ، استن مینامیده و هنگام بهـار آنرا با شاهسپرم‌سرسبز نگاه میداشته اند. از آنجمله گفته اند پارچهٔ پرنیانی که بر پرچم کشیده و بر فراز قبـهٔ گنبد نصب کرده بودندچون بـاد وزیدی ، در شهرترمذ که آنسوی آب جیحون بود دیده میشد ومیان ایندو شهر ۱۲ فرسنك راه بود . در گردا گرد این گنبد بلند ، ۳۰۰ جایگاه بوده که خدام در آن مقام داشته اند و مردم از شهرهای دور و نزدیك بزیارت و تماشای آن خانه میآمده اند .

نگاهدار بزرك آتشکده وسرپرست خدمتگزاران نوبهاررا برمك میخواندند

---

(۱) به کتاب : بلدان : لو . استرانج ، خاورشناس درارباع چهارگانهٔ خراسان نگاه کنید .

چنانکه خدمتگزاران کعبه را سدنه و بزرك آنانرا سادن گویند. برمك از نوبهار تا هفت فرسنك ازهمه سو مختار و فرمانش روان وموقوفه های فراوانی ویژهٔ صرف بر این دستگاه بود. حتی گفته اند زرتشت در آن آتشکدهٔ بزرك مقیم بوده. پاره ای هم گفته اند در این خانه بت فراوان نیز وجود داشته که در میان آن بت بزرگی بوده است که برای دیدار آن از کابل و چین وهند میآمده اند؛ پس بدان بت سجده میکرده و دست برمك، سادن بزرك را میبوسیده اند و هنگامی که احنف بن قیس درزمان عثمان بن عفان این شهر راگشود، آتشکده را ویران کرد و کارکنان آنرا مسلمان ساخت. اکنون بلخ جزء کشور افغانستان است یعنی در سال ۱۸٤۰ میلادی ضمیمهٔ آن کشور گردیده. بلخ و ترمذ دو شهرند روبروی هم در دو طرف آمو که ترمذ در ساحل راست و بلخ در ساحل چپ قرار دارد. اکنون از نشانه های بدست آمده چنین معتقد شده اند که: نوبهار، بتکدهٔ پیروان بودا بوده نه آتشکده و نام نوبهار رابطه ای با بهار که یکی از فصول چهارگانه است ندارد، بلکه اصل آن: ناواویهارا است که در زبان سانسکریت بمعنی (دیر نو) میباشد(۱). این عقیده با گفتهٔ ابوعلی محمد بن احمد دقیقی بلخی متوفی ۳۸۰ هجری، مأمور نظم شاهنامه، درست در نمیآید. وی چنانکه میدانیم نزد چغانیان میزیسته و کیش زرتشتی داشته و نزدیکتر از ما بزبان دایر بودن پرستش گاه مزبور بوده و چغانیان شهر مهم یا پای تخت آن ترمذ و تنها رود جیحون حد فاصل آن با باختر یا بلخ بشمار میآید. بنا بر این گفتهٔ او برای ما سند است و در گشتاسب نامه که ضمن شاهنامهٔ فردوسی آمده و گفتار دقیقی است در وصف آتشکدهٔ نوبهار چنین گوید:

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت	فرود آمد از تخت و بربست رخت
ببلخ گزین شد بر آن نو بهار	که یزدان پرستان آنروزگار
مر آن خانه را داشتندی چنان	که مر مکه را تازیان این زمان

---

(۱) عقیدهٔ آقای محمد معین، استاد دانشگاه ص ۳۲۳ مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات ایران

بدیهی است مقصود از یزدان پرستان ، گروندگان بآئین مزدیسنی بوده . شاید استاد معین گفته های بیرونی را در آثار الباقیه مؤید نظر خود گرفته باشند که میگوید :

« اهل خراسان ، صابئین را شمنان گویند و بهار های اصنام و فرخار ها و دیگر آثار ایشان در ثغور خراسان که بهند متصل است ظاهر و هوید است . (۱) و ماشمه‌ای از عقاید متـاخران را که برخی مرکز نشر تعالیم زرتشت را بلخ و پاره‌ای آذر آبادگان دانسته‌اند در آینده بیان خواهیم کرد .

برمك

در پیرامون این واژه ، اختلاف بسیاراست ، سبك واژهٔ مزبور به لغات پهلوی میماند و ریشهٔ دری آن باید برمه باشد یعنی بالای ماه که ك پهلوی به های پارسی بدل شده . دربسیاری ازکتابهای تاریخ ، وجه تسمیه برمك را چنین نوشته‌اندکه: چون جعفر جدیحیی بمجلس خلیفه وارد شد (بگفتهٔ جامع التواریخ جلالی در زمان عبدالملك مروان و بگفتهٔ مورخـان دیگر در زمان سلیمـان بن عبدالملك ، خشمی شدید بر خلیفه عارض گردید و فرمان داد جعفر را از مجلس راندنـد چه در باز و بند خلیفه دو مهره جـایداشت که اگر کسی با وی روبرو میشد و زهر همراه داشت ، مهره ها به جنبش آمده بیکدیگر میخوردند و هنگام ورود جعفر بمجلس ، مهره ها وجود زهر یرا نزد او خبر دادند وموجب آشفتگی خلیفه گردید سپس خلیفه اورا خواست و پرسید آیا زهر همراه داری ؟ پاسخ داد ، آری ! زیر نگین انگشتری خود زهر کشنده‌ای جایداده‌ام تا هنگام سختی برای خود کشی آنرا برمکم و ازین پس جعفر و اعقـابش بعلت بکار بردن کلمهٔ : برمکم ، بنـام برمکی شهرت یافتند و اگر این نـامگذاریرا قبول کنیم ، دیگر لقب سر پرست آتشکده را نمیتوان برمك دانست ، زیرا این لقبی است که پس از آمدن آنان بشام برای این خـاندان اختیار شده و حال اینکه مورخـان در نسب چنین ذکر

---

(۱) ترجمهٔ آثار الباقیه . چاپ تهران . ص ۲۲۸ (بیرونی بهار و فرخار را بمعنای بتخانه آورده است .)

میکنند: یحیی بن خالدبن جعفر بن برمك و برخی این داستانرا استوار نمیدانند و از گفتهٔ آنـان بر میـآید که سازندگان این توجیه برخطا بوده‌اند. درمیان برمکیان از همه مهم‌تر: ابوالفضل یحیی بن خالد وزیر هارونست. وی وفرزندش جعفر چنان در بلاغت دست داشته اند که صاحب معجم الادباء نام یحیی را درشمار ادیبان از جهة بلاغت و تقدمش در انشاء ونگارش یاد کرده. و ما درتاریخ بزرگان خراسان از خاندان برمکیان و بزرگواریهای یحیی و دو پسرش (فضل و جعفر) که چگونه دولت هارون خلیفهٔ عبـاسی را بپایگاه بلند رساندند و چسان بر اثر خواهش نفسانی این خلیفه نابود شدند باشباع سخن خواهیم راند و موضوع لقب را آشکار خواهیم کرد. یحیی ۱۸ سال دردستگاه هارون الرشید وزیر بود، جعفر فرزند برومندش در سال ۱۸۷ هجری بفرمان هارون کشته شد و یحیی که همواره خلیفه ویرا پدر خطاب میکرد با سه پسر دیگرش (فضل، محمد و موسی) همان سال زندانی و پس از سه سال زجر وحبس درسال ۱۹۰ در زندان هارون بدرود جهان گفتند. این بود طرز رفتار تازیان با آزاد مردان ایران!....

مزار شریف

در سه فرسنگی بلخ دیه آبادی بوده است بنام: **خواجه خیران** که امروز آنرا ـ **مزار شریف** ـ میگویند و مدفن شـاه مردان دانند. بگفتهٔ خواند میر این گور خیالی برای حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام زمان توقف بایقرا نوهٔ تیمور درسال ۸۸۵ کشف شده و در آن جا لوح سنگی یافته‌اند که هنگام پادشاهی سنجر روی آن نوشته شده بوده که امیر مؤمنـان در دیه خواجه خیران مدفون شده. از آنزمان در خواجه خیران مزار و بارگاه بنام حضرت علی علیه‌السلام ساختمان شده و از جاهای شریف بشمار میرود که تاکنون مورد تکریم و بزرگداشت میباشد(۱) بـامیان ـ در جنوب بلخ و مرکز مذهبی و یکی ازسرچشمه هـای دیانت بودائی بوده است.

---

(۱) بلدان الخلافة الشرقیه: لو. استرانج. چاپ بغداد. ص ۴۶۵

فتوحی و انوری

میان فتوحی مروزی شاعر با انوری ابیوردی که هر دو در دستگاه سنجر قرب و منزلت داشته اند کدورت و نقاری موجود بوده است. فتوحی قطعهٔ معروف: چار شهر خراسانرا که از بلخ ببدی یاد کرده ، گفته است، و آنرا با نوری نسبت داده و آن قطعه این است :

چار شهر است خراسانرا بر چار طرف
که وسط شان بمسافت کم صد در صد نیست

گر چه معمور و خرابش همه مردم دارد
نه چنانست که آبستن دیو و دد نیست

مصر جامع را چاره نبود از بد و نیك
معدن زر و گهر بی سرب و بسد نیست

هر و شهریست بترتیب همه چیز در او
جد و هزلش متساوی و هری هم بد نیست

بلخ شهریست در آکنده با او باش ور نود
در همه شهر و نواحیش یکی بخرد نیست

حبذا شهر نشابور که در روی زمین
گر بهشتی است همانست و گرنه خود نیست(۱)

انوری در نتیجهٔ این گفتار دچار صدمه شده بلخیان او را بر خر ، وارونه سوار کرده و بر گرد شهر گردانده اند و بکوشش حمید الدین و لوالجی قاضی القضاة از چنك مردم بلخ رهائی یافته است .

وی در قصیده ای که برای تبرئهٔ خود از هجو بلخ هنگام آشتی سروده و مطلعش این است :

ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری — وز نفاق تیر وقصد ماه و کید مشتری

در ستایش بلخ گفته :

---

(۱) سفینهٔ فرخ: ص ۳۱۲

قبة‌الاسلام راهجوایمسلمانان که کرد؟ من نکردم ور کنم باشم جهودخیبری!

مرو شاهگان

۲ ـ مرو ـ همان مرگیانای باستانی است که بر رود مرغاب بنا شده. این رود از کوهستان غور واقع در شمال شرقی هرات سر ازیر میشود؛ بعد بمرو کوچك که همان مرو روذ باشد میگذرد و از شمال مرورود عبور میکند تا بمرو بزرك یا مرو شاهگان میرسد و از آنجا شاخه‌هائی چند پیدا کرده سپس آبش در ریگستان بیابان غز فرو میرود. بین مرو روذ با مرو شاهجان ۴۰ فرسنك فاصله بوده.

شاهجان، در اصل: شاهگان است یعنی در خور شاه و شاهانه، نه چنانکه پاره ای معنی کرده‌اند: جان شاه واصل شایگان نیز شاهگان بوده. (۱) این شهر نخست در زمان مأمون تا چندی مرکز خلافت اسلامی قرار گرفت و سلجوقیان بدانجا توجه بسیار کردند؛ ملکشاه باروئی بر گرد آن کشید که دور آن ۱۲۳۰۰ گام بوده پای تخت سنجر این شهر بود و همانجا نیز بخاك سپرده شد. یاقوت حموی سه سال درمرو درنك کرد تا کتاب «معجم‌البلدان» خود را بااستفاده از کتابهای آنجا بپایان رساند. زیرا پیش از هجوم مغول و ویرانی مرو، در این شهر از کتابهای نفیس گنجینه های فراوان بوده. یاقوت گنجینه ها را نام میبرد: از جمله دو کتاب خانه را که در مسجد جامع بوده یاد میکند که نام اولی عزیزیه بوده ودر آن حدود ۱۲ هزار جلد کتاب وجود داشته؛ دیگری کمالیه. یك کتابخانه هم در مدرسهٔ متعلق به نظام‌الملك وجود داشته و دو گنجینه متعلق به سمعانیان و سه تای دیگر درمدرسهٔ عمیدیه و خاتونیه و مجدالملك و گنجینهٔ دیگری بنام ضمیریه در خانگاه بوده. نزد یاقوت همواره بیش از ۲۰۰ جلد کتاب وجود داشته. که بهای آنها بطوریکه وی یاد کرده دویست دینار زر بوده چه آنکه هر یك در نوع خود بی نظیر و از حیث نفاست و اهمیت نسخه، به بها در

---

(۱) برهان قاطع. جلد دوم ص: ۱۲۳۸

نمیآمده است . لشکریان تا تاربسر کردگی چنگیز درسال ٦١٧ به مرو رسیدند و یاقوت در٦١٦ بسوی‌موصل گریخته بود. مغولان درمرو کشتاری بزرك کردند وشهررا باهمهٔ گنجینه های کتاب ، مساجد و عمارات ، پس از غارت و تاراج ، آتش زدند چنانکه از آرامگاه سلطان سنجر نیز نشانی باقی نماند . باین هم اکتفا نکرده تمام سد و بندها و آب بخش هائی را که برروی رود مرغاب بکوشش سلجوقیان ساخته شده بود از بین بردند ؛ گوئی این طـایفه فرمان داشته اند که هرگونه ساختمانی را از بیخ وبن بر کنند،همه جارا ویران کنند و هیچگونه آبادی درایران زمین بجا نگذارند ! چنگیز پس‌از کشتارمرو دستور داد کشتگانرا سرشماری کنند و شمارهٔ آنان به هفتصد هزار رسید . این ، گفتهٔ ابن اثیر است وگرنه تا سه‌ملیون هم گفته اند . مرو با این کشتـار همگانی ویران گردید تا شاهرخ نوهٔ تیمور بآبادی آن همت گماشت (١) مرو بالا یا مرو دود بفاصله ١٦٠ میل بالا تر از مرو شاهجان واقع است و از مشهد تا مرو ٦٠ فرسنك مسافت است . فخر الدین اسعد گرگانی در داستان ویس و رامین ، شهر مرو را چنین یاد میکند :

خوشا مروا نشست شهریـاران .	خوشا مرو از مین شاد خـواران.
روان اندر هوای او بنـازد .	که آب و بـاد او هر دو بسازد .
توگوئی رود مروش کوثر آمد .	همان بومش بهشتی دیگر آمد .
کسی کو بود درمر و دلارای ،	چگونه زیستن داند دگر جای ؟

غرجستان

در خاور **بادغیس** ، درسرچشمه های رود **مرغاب** شهرهای کوهستانی قرار گرفته که جغرافیدانهای تازی : **غرج الشار** ، نوشته‌اند . این امیر نشین ، میان مرو و غور و هرات بوده . **غرج** به عقیده توماشك و بنا باظهار مقدسی از واژهٔ : گار ـ Gar زبان باکتری قدیم مشتق است و کوه معنی میدهد . بنا براین معنی کلمهٔ : غرج الشار ، ـ **شاه کوهستان** ـ است چه امیر آنجـا را شار منیا میدند. سپس رفته رفته بآنجا غرجستان یا غرشستان گفته اند و این کلمه با غورستان که

---

(١) بلدان : استرانج ، ص : ٤٤٣ تا ٤٤٥

در شرق غرجستان واقع شده اشتباه میشود . (۱)

هرات

۳ ـ **هرات** ، ربع سوم ، همان شهر باستانی آریا است که نام آن گذشت . این ، یکی از ارباع چهار گانه خراسان بوده که امروز جزء خاك کشور افغانستان است و بخش عمدهٔ آنـرا هریرود آبیـاری میکند . در دو فرسخی جنوب هرات ، شهر کوچك : مالان یا مالین ، قرار گرفته که در آنجـا یکنفر زرتشتی پلی بر روی رود ساخته که در همهٔ خراسان مانند آن نیست و پس از آبیاری پوشنك که یك روز راه تا هرات فاصله دارد و در غرب آن واقع شده ، هریرود بسوی شمال روان میشود تا از نزدیکی سرخس عبور میکند و دراینجا به مازاد کشف رود که ازسوی مشهد میآید می پیوندد و تجند یا تجن نام میگیرد و پس از چندی در ریگستان قره قوم (ریك سیاه) فرو میرود . (۲) بادغیسات ، از سیزده فرسنگی شمال هرات آغاز میگردد . جغرافی نویسان اسلامی ، در این حدود ، نه شهر نام برده اند که در تاخت و تاز مغول ویران شده است . از باد غیس ، پستهٔ زیادی بر میخیزد واز روی باد غیس ، راهی است که به مرو رود میروند .

ماه نخشب

یکی از آبادیهای بنام بادغیس ، کهریز ، است که میگویند حکیم بن عطا ، یا مقنع ، سازندهٔ مـاه مصنوعی در آن ، مقـام داشته . وی در زمان خلافت مهدی عبـاسی در نخشب فرارود خروج کرد و نخست خود را پیمبر دانسته سپس ادعای خدائی نمود ! و معجزهٔ او آن بود که در نخشب چاهی درست کرد که از آنجـا ماهی مانند ماه آسمان رخشیدن میگرفت وتا چند فرسنك دیده میشد. مردم دسته دسته به نخشب میآمدند و از دیدن ماه ساختگی در شگفت میشدند و عوام آنرا جادو میدانستند ولی اینکار از روی اصول هندسی وانعکاس شعاع ماه بود زیرا پس ازمرك وی ، درته چاه ، کاسهٔ بزرگی پر ازجیوه یافتند . باری . ماه مقنع و نقابدار خراسان در آنزمان

---

(۱) جغرافیای تاریخی بارتولد خاورشناس روسی ص ۸۸

(۲) بلدان . استرانج خاورشناس انگلیسی . ص ۴۵۲

شهرت جهانی پیدا کرده شاعران در بارهٔ آن شعرهای فراوان گفتند و نامش باقی ماند. (۱) ابن خلکان، او را در آغاز، لباس شوئی از اهل مرو دانسته آنگاه بده سنام که از توابع کش بوده رفته و در جادوگری و نیرنك مهارتی داشته، و دعوی خود را اظهار نموده، مردم باو گرویده اند و درسال ۱۶۳ کشته شده.

غور

ولایت کوهستانی واقع در مشرق و جنوب غرجستان - غور یا غورستان نامیده میشود که از هرات تا بامیان و کابل و غزنه امتداد داشته و همین کوهها است که سر چشمهٔ هریرود - هیرمند - خاش رود میباشد، چنانکه از غرجستان‌هم رود مرغاب سر چشمه میگیرد و بدشت مرو سرازیر میشود.

امیران غور پس از سقوط دولت محمودی، استقلال پیدا کردند و پای تخت آنان: فیروز کوه در کوهستان بود که اکنون جای آن معلوم نیست. وشهر بنام آن آهنگران بوده. پیشرفت شاهان غور که از سلالهٔ سام هستند میان سال ۵۴۳ تا ۶۱۲ هجری بوده تا اینکه چنگیز درسال ۶۱۹ براثر کشته شدن موتوگن نوه اش، پسر جغتای، در حصار بامیان فرمان بویران کردن آبادیهای غور داد و مردم را از بازگشت بآن حدود ممنوع ساخت (۲)

ایدریغا شهر نیشابور و آن ریوند پاك
کآذر برزین فروزان گشت از رستای او
کرده چون شاپورشاهنشاه، شهرش را بپای
خفته چون خیام، شخصی پاك در صحرای او
بهار.

نیشابور

٤ - چهارمین شهر بزرك خراسان باستان، نیشابور است که با مشهد ۱۳۷ کیلو متر فاصله دارد. شهر باستانی آن، بالا تر از جای کنونی قرار داشته و هم از سه شهر معروف دیگر خراسان (بلخ، مرو و هرات) مهمتر بوده. نیشابور که در دامن کوههای بینالود قرارگرفته و این رشته از سوی مشرق وشمال

---

(۱) بلدان: استرانج. ص. ٤٠٧

(۲) بلدان: استرانج ص. ٤٦١

بر آن احاطه دارد، جلوه گاه طبیعت میباشد و ابن حوقل در وصف آن گفته است که: در تمـام خراسان، شهری نزه تر و خوش آب و هوا تر و نیکو بنیـان تر از نیشابور ندیده است.

در نظر بود که در بارهٔ این شهر باستانی بحد اشباع سخن رانده شود ودست کم، باندازهٔ گفتار: لو. استرانج در کتاب سر زمین خـلافت های شرقی، در آن بحث کنیم وچنان شرح دهیم که خواننده بتواند دور نمای جامعی از آن شهر درصفحهٔ خیال مرتسم سازد. اما دیدیم این حق بوجه احسن ادا شده است.

آقای مؤید ثابتی دانشمند، شاعر شهیر وسناتور خراسان، تألیفی ممتع بنام: تاریخ نیشابور، درمرداد ماه ۱۳۳۵ که راه آهن باین شهر باستانی رسیده است، پرداخته‌اند و در آن چیزی فرو گذاشت نشده حتی بتـاریخ نیشابور، تألیف نفیس: الحـاکم، ابو عبدالله محمد بن عبدالله حمدویهٔ نیشابوری معروف بـه: ابن بیع متوفی ۴۰۵ هجری، دست یافته وقسمت‌های شایسته را از ترجمهٔ آن نقل نموده‌اند. پس هر کس بخواهد از وضع باستانی این‌حوزه آگاه شود، باید ترجمهٔ آن کتاب هم چنین بلدان: گی. لو. استرانج خاور شناس را نگاه کند و در اینجا تنها به نگارش چند نکته مبادرت میرود:

ابر شهر

لو ـ استرانج مینویسد: «درصدراسلام، نیشابوررا، ابرشهر مینامیدند و در سکه هائی که از زمان خلفای اموی و عباسی باقیمانده ابر شهر نامیده شده ومعنای این کلمه درفارسی شهر باران است.» لو ـ استرانج بنا باشتباه پاره‌ای از مور خان ابر را باسکون با که بمعنی ابر است گرفته و آنرا شهر باران ترجمه کرده و حال اینکه ابر (بروزن خبر) ـ را ارتو کریستن سن از ریشهٔ آپارن که تیره‌ای عالی از قوم چادر نشین داه Dahae هستند میداند (۱) و واژهٔ مزبور باین اعتبار رفته رفته معنی: برجسته، بلند و ممتاز پیدا کرده است؛ همچون ابرده، نام آبـادی کنار رود خانهٔ زشك مشهد و ابر کوه نام آبادی سر راه اصفهان بشیراز که ابرقو

---

(۱) ص ۲۴۶ ایران در زمان ساسانیان

معرب آنست .

ایرانشهر

نامی است که در دورهٔ ساسانیان بر ایرانزمین اطلاق میشده ولی پاره ای از مورخان مانند مقدسی ، نیشابور را باعتبار اینکه پای تخت و مرکز خراسان بوده **ایرانشهر** میگفته اند و این لقبی است احترامی که بپای تخت طاهریان میداده اند .

کهندژ ـ قهندز

در دورهٔ باستان هر شهری دارای سه بخش بوده : کهندژ، شارستان ، ربض. شارستان ـ آن قسمتی از شهر بوده که در درون بارو و حصار قرار میگرفت ؛ و در داخلهٔ بارو که ازیك سمت وصل بدیوار حصار باشد ، شهرچه ای میساختهاند که جایگاه فرماندار و کسان او بوده و آنرا کهندز میگفتهاند وخود شهر کوچکی بوده و بخشی از مردم بسا در آنجا زندگی میکرده اند و در میان آنان مردان بنامی یافت میشده که معروف بکهندزی هستند ، و شهرهای کهن هر یك دارای این دژاستوار . (ارك) بوده مانند کهندز : طوس، مرو ، بلخ ، بخارا ، سمرقند ، سیستان . پیوستگی از یك سو ببار وی شهر ، بمنظور آمادگی برای جنك و دفاع بوده است . تازیان ، این واژه را معرب کرده قهندز گفتند. فردوسی کهندز نیشابور را ساختهٔ شاپورمیداند چنانکه در شاهنامه گوید :

کهندز بشهر نشابور کرد ؛ که گویند باداد شاپور کرد .

آنچه‌ازباروی‌شهر بیرون بوده تازیان ربض میگفته اند بروزن خبرو گاه بوده است که ایرانیان برگرد ربض هم حصار میکشیدهاند ولی بیشترحومهٔ شهرکه ربض باشد بیرون حصار و شارستان و ربض پارهای از شهرهای باستانی مانند نیشابور خیلی وسیع بوده است .

نیشابور ، در سدهٔ چهارم هجری ، شهری آبادان و بزرك و خیلی با وسعت بوده چنانکه درازای شارستان آن بیك فرسنك میرسیده و مسجد جامع ساختهٔ عمرولیث صفاری در ربض قرارداشته روبروی میدانی که معسکر یالشکرگاه نامیده

میشده . قهندز، دو وشارستان چهار دروازه داشته و بازار ها در ربض ساختمان شده بوده که در آن: سراها، خان ها ، مهمانخانها وجود داشته و هررشتهٔ بازرگانی سرائی جداگانه‌داشته. شادیاخ که برخی هم آنرا شادیان نوشته‌اند کاخی است که عبدالله بن طاهر در بیرون شارستان ساخته بوده و درست آن - شاد یکاخ است که بعد مخفف شده و بصورت شادیاخ در آمده . باری این شهر ارج بزرگی داشته چنانکه ناصر خسرو دانشمند معروف در سفر نامه نشابور را با قاهره پای تخت مصر برابرمیداند و گوید : « تا مکه معاملات بازرگانان با مسکوك طلای نیشابور میشده . » شهرهائی که در حوزهٔ این شهرستان واقع بوده هر یك بنوبت خود اهمیت و اعتبار داشته مانند : بیهق که معرب بیهه و در مغرب نیشابور واقع است . طوس که گاهی مجزا بوده ، بوزجان که نام شهری بوده است در نزدیکی تربت جام کنونی و این سوای بوژان است که در یك فرسنگی شمال نیشابور قرار گرفته و مکان ییلاقی است . بیژن‌گرد که بجنورد کنونی است . کشمر که با سرو باستانی زبانزد است (۱) . فرهاد گرد که شهرچه ای بوده است نزدیك فریمان کنونی و سر راه بوزجان و هرات . استوا که پاره ای آنرا با قوچان و برخی با بلوك بارمعدن تطبیق میکنند ، سرخس که در دورهٔ باستان شهری بنام بوده و مردانی بزرك از آنجا برخاسته اند . میهنه ، ابیورد و نسا نیز از شهرهای بنام بوده‌اند . باری سرو این بوستان بزرك ، که تاریخی بلند پایه دارد همانا شهر نیشابور بوده که از حیث موقعیت طبیعی ، خیلی دلگشا است وچون دردامن بینالود واقع‌شده‌و کوه بلند، مشرق آنرا فرا گرفته‌صباح ممتدی دارد وشعر عامیانه ای درین باره زبانزد است که ذکرش بی مناسبت نیست :

علی الصباح نشابور و خفتن بغداد - نماز دیگر مرو و نما ز شام هرات .

---

(۱) طوس ، بجنورد ، کاشمر را استاد بهار چنین ستوده :

ایدریغا مرغزارطوس و آن بنیان نو — بر سر گور حکیم و شاعر دانای او

هست درچشمم به‌ازاین گنبد پیروزه‌فام — پهنهٔ بجنوردوان پیروزه گون الگای او

ایدریغا خطهٔ کشمر که‌دست زر دهشت — کشته سروی ایزدی درخاک‌مینوسای او

برای تاریخ این شهرستان، چنانکه پیش گذشت باید به کتاب ابن بیع دست یافت ، هم چنین تاریخ ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل قشیری فارسی نیشابوری متوفی ٥٢٩ و برای سبزوار یا بیهق باید رجوع کرد به کتاب : تاریخ بیهق تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف بابن فندق و باید دانست الحاکم معروف بابن البیع یکی از مردان بنام اسلام بشمار میرود زیرا در اصطلاح اهل روایت و حدیث ، حافظ کسی را گویند که سه هزار حدیث را از بر داشته باشد (با متن و سند) و حاکم لقب کسی است که بتمامی اخبار و احادیث محیط بوده و همهٔ آنها را با متن وسند آن از بر باشد و کمتر کسی را میتوان با این حافظه وهوش وتوانائی نشان داد و شاید در میان همهٔ ملل اسلامی انگشت شمار باشد و بهر حال این لقبی است که به ابوعبدالله محمد بن عبدالله ، صاحب تاریخ دانشمندان نیشابور و تألیف های دیگر داده شده است و برخی نوشته‌اند که وی از چهار هزار محدث و عالم اجازهٔ حدیث داشته .

سبک خراسانی

اکنون میپردازیم باینکه چگونه سبک خراسانی در شعر نامور شد و مورد پیروی همهٔ شاعران کشور پهناور ایران قرار گرفت . این موضوع ، محتاج بیاد آوریست که دربارهٔ ادب ایران پیش از اسلام آغاز سخن نخواهد شد مگر باندازه‌ای که برای روشنی گفتار بآن نیاز داشته باشیم . چه هنوز بهره های کافی در این باره بدست نیامده و هر چه گفته میشود بیشتر از روی حدس و گمان است واین گفته ها هم با پیدایش آثار زیر زمینی زیر و رو میشود چنانکه با بدست آمدن نشانه های کهنه درفیوم مصر و تورفان (۱) از آئین مانی و خط رایج آنزمان خیلی چیزها آشکار شده که آگاهی از آن در میان نبوده . از جمله نویسندگان باستان

---

(۱) تورفان شهری بوده در ترکستان شرقی (چین) که مرکز مانویان شرقی بوده و پس از هجوم مغول ویران شده و بتدریج ریگ روی آنرا پوشانیده و حدود سال ۱۳۲۰ در آنجا بکاوش پرداخته اند و اوراق زیادی از مانویان بدست آمده که مشغول خواندن هستند.

عقیده داشتند که مهد دین زرتشت، شهر باختریا، بلخ بوده و برخی مرکز دین زرتشت را آذر آبادگان دانسته اند که ما در آینده در ین باره سخن خواهیم راند. باری، پس از آنکه در نتیجهٔ تاخت و تاز تازیان، کاخ پادشاهی خسروان ایران یك سره فرو ریخت و آنان میدانی پر پهنا، بی سر و سرور و یار و یاور بدست آوردند درزیر لوای دین مبین اسلام، آنچه توانستند از زجر و ستم بر مردم ایران روا داشتند و از نهب و اسر و کشتار و غارت فرو نگذاشتند. کشور وسیع ایران، زیر زنجیر بندگی اینان جان میداد، بدون اینکه دم زند. یزد گرد سوم، واپسین پادشاه ساسانی، پس از شکست استخر، بسوی مرو روان شد؛ گرچه سپاهبد تبرستان اورا به‌پناه‌خود خواند و اگر این درخواست رامی پذیرفت‌شاید میتوانست‌درپناه کوهستان مازندران، قدرت خود را نگاهدارد چنانکه‌سپاهبدان آنسامان فزون از سد سال استقلال خویش را در برابر فشار تازیان نگاه داشتند (۱) ولی این شاه نگون بخت، راه امیر نشین های شمال شرقی خراسانرا پیش گرفت و از تائی تسونك، خاقان چین یاوری خواست وچین از کمك بوی شانه خالی کرد و هنگامی که در آسیاب آبادی زریك (زریق) هفت فرسنگی مرو پناه جسته بود، آسیابان، نهال قامت آنسروخرامانرا را برای زر و زیوری که دردنش‌وبرش دیدشب هنگام ازپای درآورد. فردوسی در کشته شدن یزدگرد و پایان کارپادشاهی ایرانیان در شاهنامه داد سخن داده گوید:

دریغ آنسر و تاج و بالا و برز — دریغ آن‌بروشاخ وآن‌دست‌وگرز
دریغ آن سر و تخمهٔ اردشیر — دریغ آنسوار جوان هژیر
تنومند بودی خرد با روان — ببردی خبر زین بنوشیروان
که در آسیا ماهروی ترا — جهاندار دیهیم جوی ترا
بدشنه جگرگاه بشکافتند — برهنه بآب اندرون یافتند
همانا که آن خاك گریان شود — روانش بدین سوك بریان شود
خروشان شود دخمهٔ اردشیر — که نشنید کس شاه در آبگیر

(۱) ص ۵۳۰ ایران در زمان ساسانیان

فکنـده بدینسان بآب اندرون   برهنه نگونسار وتن پرزخون ! ...

بد نیست دورنمای این تیره روزی را در پیش چشم آریم و علت ها و اسباب آنرا بدیدهٔ باریك بنگریم :

چنانکه میدانیم کشور ایران در پایان دورهٔ پادشاهی ساسانیان در اوج بلندی و قدرت بود . در آنزمان بر دنیا دو کشور فرمانروا بودند : خسروان ایران و قیصران روم . دولت شاهنشاهی ایران چنان از خود سطوت و بزرگی نمایان ساخته بود که پشت سزار ها از روبرو شدن با سپاهیان ایران بلرزه میافتاد . والرین قیصر روم را شاهپور در جنك اسیر کرد و بایران آورد ؛ ژولین قیصر دیگر در کشاکش نبرد به تیر دادوز سپاهیان ایرانی از پای در آمد . در دورهٔ پادشاهی خسرو پرویز ، شاهین و شهر براز دو سردار رزمجو و دلیر ، پرچم ایرانرا در مرز های قسطنطنیه ومصرباهتزاز آورده بودند . پیمبر اکرم با اظهار جملهٔ : « ولدت فی زمن الملك العادل » یعنی: من هنگام پادشاهی شاه دادگر بدنیا آمدم ، اشاره بدادگستری انوشیروان میفرمود . گنجینه های خسروانرا چشم قارون ودیدهٔ گردون ندیده بود . پرویز را رسم چنان بود که بر سر خوانش ، ترهٔ زرین مینهادند و بخوانسالار و دیگران می بخشید . خاقانی درین بـاره در قصیدهٔ ایوان مدائن که شـاهکار اوست گوید : « پرویز ز زر بر خوان زرین تره بنهادی » .مناذره که در حیره (۱) فرمانروائی میکردند ، باجگذار و دست نشاندهٔ شاهان ساسانی بودند . قدرت انوشیروان تا یمن وحبش سایه افکنده بود ! . . . با این حال چه شد که کشور ما راه زبونی پیش گرفت و در زیر سم ستور تازیان پایمال گردید ؟ . . .

آری ! علت ها و سبب ها از همه سو دست بیگدیگر دادند تا آن ناتوانی و زبونی فراهم گردید و شیرازهٔ مردم وکشور ، از هم گسیخت ! . . . . . .

این بحث را چنانکه از پیش وعده دادیم در جای خود دنبال خواهیم کرد . همیدون چون سخن بر سر سبك خراسانی بود بسوی، آن میرویم و از آن

---

(۱) حیره شهری بوده است در پشت کوفه که دارالملك منا ذرهٔ عراق عرب ، دست نشاندهٔ شاهان ساسانی محسوب میشده و اکنون ویرانست .

گفتگو میکنیم ؟ و این چه داستانی است گریه آور و شورانگیز که هر گاه آنرا بیاد میآریم ، یك رشته پستی ها وبلندیها ، سختی ها،ناکامی ها، نا گواریها ازدم دیده مانند پردهٔ سینما گذر میکند و از یاد آن ، موی بر تن راست میشود ! و درمیان آنهمه شور بختی ها گاهی ابر های تیره بر کنار شده و در زیر پردهٔ آنشب های تاریك ، کرانهٔ بامداد روشن هویدا و نمایان میگردد . . .

هنگامی که نیروی ایران در نبرد نهاوند (فتح الفتوح ـ ۲۱ هجری) تار و مار گردید و تازیان بر مداین و استخر و سایر شهر های آبادان ، چیره شدند . از غارت و یغما چنان هنگامه ای بپا ساختند که نظیر آن در هیچ عصر و زمانی دیده و شنیده نشده بود . . .

اینان تـا آنجاکه توانستند ، گذشته از تاراج مال و خواسته ، مردان وزنان ایرانی را نیز بنام غنیمت جنك با خود بردند و بنده وبردهٔ خویش ساختند ؛ دشت و هامون پر از خون شد و هیچ مرزی از آسیب و زیان آنان در امان نمـاند . تازیان سپس دانستند که رمزچیره شدن بر این مردم آنست که بزرگان ودانشمندان آن ، از میان برداشته شود و نوشته ها نابود گردد . این بود که در هر مرزوبوم دهگانان پـاك نژاد و خـاندانهای کهن را از میـان برداشتند و هر کس را که دارای سواد بود زنده نگذاشتند و چراغ آتشگاه را خاموش ساختند . بیرونی در آثارالباقیه مینویسد : « قتیبه پسرمسلم باهلی هر کس راکه خط خوارزمی میدانست از دم شمشیر گذرانید و آنانکه از آئین و اخبار خوارزمیان آگاه بودند و میان خود گفت و شنید میکردند ، ایشانرا نیز بدستهٔ پیشین ملحق ساخت و آنچه نوشته ودفترداشتند همه را طعمهٔ آتش کرد و از آنوقت این گروه ، امی و بی سوادماندند و تنها اعتماد شان در نیازمندیهای تاریخ به نیروی حافظه است . (۱) پرفسور ادوارد برون در تاریخ ادبی ایران از گفته جونز نقل میکندکه : « هیچکس بزبانهای ایران باستان احاطه پیدا نخواهد کرد مگر اینکه همهٔ تاریخ ها و منظومه ها و کتابهای مذهبی که بدست عمر خلیفهٔ اسلام و سران سپاه وی با آنهمه ولع و کین

---

(۱) ص ۵۳و۷۳ ترجمهٔ آثارالباقیهٔ بیرونی بخامهٔ آقای دانا سرشت چاپ تهران.

نابود گشت باز یافته شود. (۱) » در مقدمهٔ ابن خلدون چاپ مصر صفحهٔ ۲۸۵ و ۱۸۶ و آثار الباقیه و کشف الظنون حاجی خلیفه و جلد دوم یشت ها تفسیر و تألیف پور داود ایراد شده است که هنگام هجوم عرب بفرمان عمر کتاب بسیار از جمله اوستا را سعد پسر وقاص سردار لشکر تازیان سوزانید. (۲)

باری، با این پیشامد بود که زبان پهلوی و ادب ایرانی یکسره بربادرفت. دیگر در شهرستانها از پارسی گویان شکر لب، کسی باقی نماند؛ دیگر آن بلبلی که برشاخ سرو بگلبانك پهلوی سرود خوان بود لب از گفتارفرو بست! زند باف نغمهٔ پارسی را از یاد برد؛ گوئی این زبان و آئین از بیخ در زمانه نبود!....

ابوالحسن شهید بن حسین بلخی، متوفی ۳۲۵ هجری، بیاد ویرانی خراسان مویه و زاری کرده میگفت:

دوشم گذر افتاد بویرانهٔ طوس، دیدم جغدی نشسته جای طاووس؛
گفتم چه خبر داری از ین ویرانه؟ گفتاخبراین‌است که‌افسوس افسوس!....

دشمنی تازیان باما چنان بود که اگر پارسی نژادان بلند همت مانند ـ روز به ـ (۳) باقی نمیماندند و ادب ایرانی را تا آنجا که توانستند از زبان پهلوی

---

(۱) تاریخ ادبی ایران. ادوارد برون ترجمهٔ صالح. ص ۸۰ چاپ تهران

(۲) تاریخ ادبیات درایران تألیف آقای دکتر ذبیح‌الله صفا ص ۷۹

(۳) روزبه فرزند داذبه یا داذویه از مردم شهر گور (فیروز آباد) فارس نویسنده ومترجم شهیر، نخست آئین زرتشتی داشته سپس بدست فرماندار بصره (عیسی بن علی) عموی منصور دومین خلیفهٔ عباسی اسلام‌آورد و به عبدالله نامیده شد. در تاریخ آمده است که روزبه نزد عیسی بن علی رفت واظهار کرد نوراسلام برقلب من تابیده خواهم که از کیش زرتشتی روی برتابم و بدست تو مسلمانی گیرم. عیسی گفت: بایستی اسلام تو فردا در محضر سران سپاه و بزرگان کشور صورت گیرد. لذا روزبه در خانهٔ عیسی ماندوهنگام‌خوردن غذا بآئین‌زرتشتیان زمزمه آغاز کرد. عیسی بروی عتاب نمود که: اتزمزم و انت علی عزیمة الاسلام؟ یعنی با آنکه آهنك داری مسلمان شوی بخوی پارسیان بخوان باژ میگیری و بآئین مغان زمزمه مینمائی (جلد اول تاریخ ابن خلکان چاپ وین ص۱۱۷) روزبه پاسخ داد: اکره ان ابیت علی غیردین یعنی کراهت دارم‌ازاینکه شبی بروز آرم‌وحال‌اینکه بدینی پابند نباشم. ابن‌مقفع‌رساله‌و کتابهای (ص۶۱)

بتازی در نمیـآوردند ، نشانی هم از ایران بـاستان در روزگـار آینده پدیدار نمیگشت ! . . .

زبان درشت و ناهنجار تازی جایگزین زبان شیرین پارسی گردید و تنهـا در روستا بودکه بپارسی سخن میگفتند. هیچکس یارای آن نداشت که از اوستـا و آئین ماز دیسنی دم زند و براستی فرقان مجید و مبادی آئین اسلام در برابر کیش های دیگر ، فارق میان حق و بـاطل بود . مردم رفته رفته بخوی اسلامی بـار آمدند و آداب دین نوین را فرا گرفتند ولی همینکه امویان ، خـلافت را بپادشاهی بدل کردند ـ باندازه‌ای هوا خواه آداب گذشتهٔ عرب شدند که پسران خویش را نزد چادرنشینان ببادیه میفرستادند تا خوی بدوی پیدا کنند و ازواژه‌های نوین که داخل زبـان تازی شده بی خبر بمانند . (۱) اینان آداب جاهلیت را که پیامبر بزرك اسلام از میان برده بود ، از نو زنده کردند و با غیر نژاد تازی بنـای بد رفتاری و سخت گیری را گذاشتند . نزدیك دو سده ونیم بنا کامی و شکیبـائی و شور بختی گذشت و پارسی نژادان تیز هوش کم کم دانستند که تازیان ، خود

علمی بسیاری تألیف و هم از زبان پهلوی بتازی در آورد مانند : الیتیمه ،ادب الصغیر در فلسفهٔ اجتماع، ادب الکبیر ، ترجمهٔ کلیله و دمنه از زبان پهلوی و خداینامك که از میان رفته ولی نزد مورخان تازی معروف به خداینامه و ـ سیر الملوك ـ بوده . وجود وی در ادب عرب تاثیر فراوان نمود . و در سال ۱۴۳ بفرمان منصور بدست سفیان بن معاویه امیر بصره کشته شده.

(۱) نظر استاد بهار درین باره : « پس اززمامداری پسران امیه وضع واژگون گشت . اینان بجای مهربانی که درآغازاسلام شایع بود بنای ستیزه با مردم گذاشتند و خود را تنها بزرك و شریف و دیگرانرا بنده و پرستندهٔ خود خواستند . در جنگها ملل تابع را بنام موالی (غلامان و بردگان) پیاده بجنك برده و پیش جنك داشته و از غنایم هم بآنان چیزی نمیدادند . این حال کسی بود که بدین اسلام در آمده بود و دیگران که بکیش پدران خویش پایدار مانده بودند و نام آنان ذمی بود بمراتب از این سخت تر میگذرانیدند . این سبك رفتار کم کم موجب پیدایش شعو بیان گردید که گفتند فخر تازیان‌از پیغمبر و قرآن است ورنه خود آنان مردمانی زبون و نادان و منافق بیش نیستند (جلد اول سبك شناسی ص ۲۴۸)

چنانکه باید بگفتهٔ قرآن راه نمیروند و فرمودهٔ : ان اکرمکم عند الله اتقیکم (آنکه پرهیزکارتر است نزد خدا گرامی تراست .) را بحقیقت ، دیباچهٔ رفتار قرار نمیدهند و بیشتر آنها جز سروری و گرد کردن مال و فرمانروائی چیزی دیگر برسر ندارند . هنگامی که بباده گساری می نشینند ، دست عجم را به پشت می بندند و هر جا زیبا روئی است ، از آن خویش میدانند. کنیز مانند دیگر زنان ، اجرای صیغهٔ عقد نمیخواهد ؛ باید مانند مردی که برده و بنده شده‌است تا روز باز پسین زندگی ، خدمتگار روز و شب باشد ! رفتار تازیان بویژه امویان با ایرانی رفتار خواجه با بنده بود . وقتی یکنفر از موالی با عربی نزد عبد الله بن عامر والی عراق بمرافعه رفتند . مولی بعرب نفرین کرد و گفت : خدا امثال ترا کم کند . عرب گفت : خدا امثال ترا زیاد کند از و پرسیدند چرا در بارهٔ غلام دعا کردی با اینکه او ترا نفرین نمود ؟ - پاسخداد : لانهم یکسحون طرقنا ویخزرون خفافنا ویحوکون ثیابنا. یعنی: «بجهت اینکه آنها راههای مارا جاروب میکنندو موزه و کفش مارا مرمت مینمایند و لباسهای ما رامیبافند» . (۱)

اکنون چند شعر از گفتهٔ شادروان ملك الشعرا بهار که ترجمه از متون پهلوی است آورده میشود :

این دیو روی مردم بدخوی بدنشان، شاهنشهی برفت ز ما تا بیامدند،
و ندر گزیده باغ نشستند و بوستان! بردند خواسته بستم از کسان و زن،
وز باغ و کشت، ساو بخواهند بس گران(۲)! بخشند باغها بسران سپاه خویش،

این بود نظر عرب در بارهٔ عجم!.... آری ، با این رفتار های زشت و نا پسند نسل تازی ، آتش کینه در کانون سینهٔ پدران ما فروزان گشت و بدست ابو مسلم فرزند برومند خراسان ، درسال ۱۲۹ هجری ، پادشاهی امویان بر چیده شد. عصر شوم اموی چنان نابود گردید که گوئی پسران امیه درجهان وجود نداشتند. سپس عباسیان با شمشیر مردم خراسان روی کار آمدند و بر تخت سروری نشستند

(۱) تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای جلال همائی استاد دانشگاه جلد دوم ص ۲۷۸
(۲) ص ٥٤٩ دیوان ملك الشعرا بهار

ولی بیداد اینان چند برابر شد و ایرانیـان دانستند که از میان خود باید درمانی بجویند . اما گفته ها و دستورهای کتاب آسمانی باندازه‌ای استوار بود که کسی را یارای پرخاشگری در برابر آن نبود . با این وجود ، ایرانیـان در راه بدست آوردن آزادی از پـای نمی نشستند و در پی چـاره میگشتند . گوئی مواجهه با شکست ها و ناکامی ها راز نگاهداری موجودیت ما بود . هر گوشه‌ای قیامی بنامهای گوناگون بر پا میگردید ؛ دراین میان دسته ای از خوارج ، از عراق عرب بسوی کنارهٔ خلیج فارس و بخش های جنوبی وشرقی ایران روان شدند و گروهی از آنان در مرز سیستان و زابلستان پناهگاه گرفتند .

شعار اینان چون : الحکم لله لالغیره بود یعنی: « فرمـان مرخدایر است لاغیر » و پیروی خلیفه را فرض نمیدانستند ـ ایرانیان راه معارضه را دریافتند واز سوی دیگر متوجه شدند که خلفای عباسی جانشینان برگزیدهٔ پیغمبر نیستند و سر پیچی از گفتهٔ آنان تمرد از حکم‌الله نیست . اهل سیستـان از همانروز نخست از آنمردمی بودند که کمتر تن بزیر بـار بندگی میدادند . از ذهبی نقل شده است که چون بنی امیه با کناف ممالك ، امر به سب علی ؑ کردند ، اهل سجستان از این کار امتناع نمودند و در معاهد اتشان با بنی امیه شرط کردند که ازسب داماد و پسر عم پیغمبر معاف باشند ؛ با اینهمه ، مردم که رفته رفته بخوی و آداب دین نوین خو گرفته بودند ، وقتی یعقوب لیث سیستانی در سال ۲۵۴ هجری نیشابور را گرفت او را گفتند که : « میگویند یعقوب عهد و منشور خلیفه ندارد وخارجی است .» پس حاجب را گفت : رو منادی کن تا بزرگان و علما و فقهاء نیشابور اینجا گرد آیند تا عهد خلیفه را برایشان عرضه کنم . بامداد همهٔ بزرگان بدرگاه آمدند و یعقوب فرمانداد تا دو هزار غلام همه سلاح پوشیدند و بایستادند هر یك سپری و شمشیری و عمودی زرین یـا سیمین بدست و خود برسم شاهان بنشست . مردمـان اندر آمدند و در پیش او بـایستادند ؛ فرمود بنشینید ! پس حاجب را گفت آن عهد خلیفه را بیار تا برایشان برخوانم ؛ حاجب اندر آمد و تیغ یمانی دردستار مصری پیچیده بیاورد ودستار از آن بیرون کرد وپیش وی نهاد.

یعقوب تیغ بر گرفت و بجنبانید. آنمردمان بیشتر بیهوش گشته گفتند مگر بجانهای ما قصدی دارد؟ یعقوب گفت: تیغ نه از بهر آن آوردم که بجان کسی قصدی دارم. خواستم بدانید که عهد دارم. باز گفت: مگر خلیفه را ببغداد نه این تیغ نشانده است؟ گفتند: بلی. گفت: مرا هم بدین جایگاه این تیغ نشانید. عهد من و آن خلیفه یکیست! سپس گفت: من داد را برخاسته ام برخلق خدای تبارك و تعالی و بر گرفتن اهل فسق و فساد را و اگر نه چنین باشمی ایزد تعالی مرا تاکنون چنین نصرتها ندادی! شما را برچنین کارها کار نیست، برطریق باز گردید!» (۱)

یعقوب، آن جوانمرد سیستانی که از میان گروه عیاران برخاسته و آرزویش بدست آوردن آزادی ایران گرامی بود وقتی بر گاه نشست (۲۵۳ ه)، شاعران بزبان تازی اورا ستایش کردن گرفتند. از جمله محمد پسر وصیف گفت:

قد اکرم الله اهل العصر (۲) والبلد بملك یعقوب ذی الافضال و العدد

چون این شعر برخواندند گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمد پسر وصیف سکزی دبیراو بود پس شعر پارسی گفتن گرفت و گفت:

ای امیری که امیران جهان خاص‌وعام بنده وچاکر ومولای وسك بند وغلام (۳)

این چکامه را هر کس خواند داند که سست و نادرست است و شعر پارسی پس از اسلام در آن هنگام، هنوزحالت جنینی داشته و جای خودرا بدست نیاورده بوده است. بسام کورد خارجی چون روش وصیف بدید، سخنور بود، شعر گفتن گرفت. از جمله در چکامه ای که ستایش یعقوب کرده این شعر آمده:

مکه حرم کرد عرب را خدای عهد ترا کرد حرم در عجم (٤)

یعقوب لیث برای نشان دادن خوی خلفا بسیار گفتی که: «دولت عباسیان برغدر و مکر بنا کرده‌اند. نبینی که بابوسلمهٔ، ابومسلم و آل برمك و فضل سهل

---

(۱) ص ۲۱ و ۲۱۱ تاریخ سیستان

(۲) المصر هم آمده است (۳) درست مصراع دوم بنظر نگارنده: (بنده و چاکر و مولای سکانند و غلام) یعنی همهٔ مردم بنده و چاکر وغلام سکانند واینجا مقصود از سکا تیرهٔ سکائی است که سیستان را مسکن خود ساختند و یعقوب هم از تیرهٔ سکائی بوده‌است. (٤و٥) ص ۲۱۲ و ۲٦۷ تاریخ سیستان.

چندان نیکوئی کایشانرا اندر آندولت بود چه کردند ؟!... کسی مباد که برایشان اعتماد کند ! ......»

یعقوب راست میگفت که سیاست خلفا بر غدرومکر نهاده بود زیرا چنانکه میدانیم عباسیان با تیغ مردان خراسان بویژه ابومسلم مروزی بر تخت خلافت نشستند ؛ اگر فضل پسر سهل سرخسی وطاهر پوشنگی نبودند کی میتوانست مأمون پسر هارون بررخش آرزو بنشیند و امین فرزند زبیده را از میان بردارد ؟ اگر افشین امیر اسروشنه نبود معتصم کجا ازعهدهٔ پیکار بابك خرم دین برمیآمد ؟..... ولی آنان بیاوران خود پاداش نیکی دادند !.... ابومسلم رابغدرفضل سهل رادر گرمابه کشتند. خاندان برمکیانرا ازبیخ و بن برانداختند ورادمردان کشوررا که برای آزادی میهن هر کدام از سوئی بر خاسته بودند بجان یکدیگر افکندند چنانکه با فرستادن عهد ، حکومت ماوراءالنهر را به عمر و لیث صفاری دادند و او را بجنك امیراسمعیل سامانی وادار کردند. عمرو لیث سه تن از سرهنگان ناموررا در پیشاپیش با لشکری انبوه بفرارود روانه کرد و این لشگر بپایمردی امیر اسمعیل شکسته شد. هزیمت شدگان سپاه عمر و، وقتی بهنیشابور باز گشتند بسیار تنگدلی از عمرودیدند و گفتند :

« ای امیر ! از این نیکوتر مائدهٔ بزرك پختهاند وما هنوز يك كاسه خورديم؛ هر که مرداست گو بشو باقی خور (۱) ! ....»

سبك خراسانی از کجا پدید آمد

درهمین روزگار رادمردی بزرك كه جزخون پارسی آریائی دررگهای خود نداشت ، ازمرزهای سغد برخاست و بخارا راپای تخت خویش ساخته یکی ازبالارج ترین خاندانهای ایرانی پس از اسلام را پایه ریزی کرد و جاه وبزرگی ساسانیانراتجدید نمود. این مرد همانا اسمعیل بن احمد بن اسد بن سامان خداةاست(۲۷۹-۲۹۵) که بگفتهٔ گروهی از مورخان، نسب ببهرام چوبین میرسانید و از آزاد مردان ایرانشهر و

(۱) ص ۱۱۹ زین الاخبار ابوسعید عبد الحی گردیزی چاپ تهران . نسخهٔ تصحیح شدهٔ آقای سعید نفیسی

نیك نژادان بود و دانست که بدست آوردن آزادی و رستن از زیر زنجیر تازیان جز بکار بستن زبان پارسی و تازه کردن آئین جهانبانی و مردمی بروش ساسانیان راه دیگری ندارد و بر آن شد که گویندگانرا با بخشش های شایان و کرامند بگفتار آورد و در بار را با سخنگویان زیب و زیور دهد و دیگر بزرگان ایندودمان ویژه امیر نصر بن احمد بن اسماعیل (۳۰۱ ـ ۳۳۱) و منصور بن نوح بن نصر (۱) همه بآئین اوراه رفتند. تاریخ الامم و الملوك معروف بتاریخ طبری که نگارندهٔ آن: ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید طبریست و نیز تفسیر طبری بفرمان منصور وپایمردی ابوعلی محمدبن محمدبن عبدالله بلعمی دستور بنام وی بپارسی ترجمه گشت تا این زبان مانند زبان قبطی مصریان از میان نرود و دانش نوین در تودهٔ ایرانی رواج گیرد. کسانی که ایندو کتاب راندیده باشند نخواهند دانست که سامانیان چه خدمت بزرگی بزبان پارسی انجام داده اند و چه شاهکاری برای ما بجا گذاشته اند. بخارا پای تخت سامانیان پدید آرندهٔ اختران دانش و هنر و جلوه گاه بزرگترین دانشمندان زمان گردید.

و از نیك بختی ما، این کشور رنج کشیده در آن هنگام مردیرا پرورش داد که بازار ادب و فرهنك از آوردن چنین کالای گرانبهائی ناتوان و ما در روزگار از دادن چنین فرزندی سترون مانده است! .... این کاروان سالار میدان بلاغت پارسی، همانا ابو عبدالله جعفر بن محمد رودگی (فوت ۳۲۹هـ) بود که زبان دری و شعر پارسی را بر تخت نشانیده جاویدان ساخت و راهی راکه بزرگان

(۱) تاریخ محمد جریر طبری بفرمان امیر منصور بن نوح یعنی برادر عبد الملك ترجمه شده نه پسر وی و کنیهٔ منصور، ابو صالح بوده است. در مقدمهٔ تفسیر هم چنین آمده: کتابرا بیاوردند سوی سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی. ابو علی محمد بن ابوالفضل محمد بن عبد الله بلعمی متوفی ۳۸٦ وزیر منصور بن نوح بود که بترجمهٔ تاریخ طبری پرداخته و برای ترجمهٔ تفسیر، جمعی از دانشمندان راگرد کرد و بکوشش آنان و مراقبت خود بترجمهٔ تفسیر طبری پرداخته پدرش ابوالفضل محمد بلعمی وزیرامیراسمعیل سردودمان سامانیان بوده و در سال ۳۲۹ در گذشته (ص ۹۸ حواشی چهار مقاله بقلم محمد قزوینی)

آنروز در باز گشت آزادی کشور با شمشیر انجام دادند ، این سخنور دانا به نیروی زبان پیمودن گرفت و توانائی بخشیده شعر نوین پارسی را پی ریزی نمود.

اشعار نغز و پر مغز وی چنان در دلها جای گرفته که زیب هر انجمن شد ورودکی از اینرو در میدان سخن پایهٔ رهبری یافت و راه را بر آیندگان گشود و هموار کرد.(۱) پس از وی استادانی که در فن شعر و ادب پارسی پدید آمدند همه بر آن جادهٔ راست و هموار راه رفتندو گام زدند و اورا باوستادی شناختند. سرایندگانی هم که هم عصروی بودند روش آن هزار دستان بوستان سخن رانمونه و سرمشق گفتار خویش قرار دادند. دقیقی سخن سرای فرزانه گفت:

استاد شهید زنده بایستی، وانشاعر تیره چشم روشن بین؛
تا شاه مرامدیح گفتندی: زالفاظ خوش و معانی رنگین!

عنصری استاد شاعران و ملك الشعرای محمود با وستادی رودکی درفن غزل سرائی اقرار کردو گفت :

غزل رودکی وار نیکو بود؛ غزلهای من رودکی وار نیست؛
اگرچه بکوشم بباریك وهم، بدین پرده اندر مرا بار نیست.

شهید بلخی گفت :

شاعران راخه واحسنت، مدیح رودکی راخه واحسنت، هجاست

معروفی بلخی ویرا شاه شاعران دانسته و گفت :

ازرودکی شنیدم سلطان شاعران کاندرجهان بکس مگروجز بفاطمی

---

(۱) رشیدی سمرقندی در شمارهٔ اشعار رودکی گوید :

گر سری یابد بعالم کس به نیکو شاعری
رودکی را بر سر آن شاعران زیبد سری
شعر او را بر شمردم سیزده ره صد هزار
هم فزونتر آید ار چرنانکه باید بشمری

آقای سعید نفیسی در نتیجهٔ تتبع دراحوال و آثار رودکی از اشعار وی ۸۰۴ بیت بدست آورده اند که اغلب ابیات پراکنده و در فرهنك های پارسی باستشهاد معنی لغات آورده شده (ص ۵۸۲ احوال رودکی)

نظامی عروضی صاحب چهار مقاله ایندو بیت‌را در بـارهٔ بدگوی رودکی سرائید :

ای آنکه طعن کردی برشعر رودکی،　　　این‌طعن کردن‌توزجهل‌وز کود کیست؛
کانکس که شعرداندداندکه درجهان:　　　صاحب قران شاعری استادرود کیست!

منوچهری (۱) در اشـاره بسخنگویـان آنسـامان‌چنین گفت:

(۱) ابوالنجم احمدبن قوص‌دامغانی مشهور به شصت کله نخست ستایشگر منوچهر بن شمس المعالی قابوس و شمگیر بوده پس از فوت او نزد عنصری شتافته و بمعرفی عنصری در درگاه سلطان محمود بار یافته و بویژه در مجلس مسعود تقرب داشته و ستایشگر وی بوده است . این شاعر که بی اندازه بدواوین شاعران تازی نظرداشته و بامسمط ها و خمریات خود راه تازه ای در نظم باز کرده شایستگی آن دارد که پایه اش چنانکه باید شناخته شود و در جای خود باینکارمبادرت خواهد شد.

تنهـا یـاد آور می شویم که سبك منوچهری را سخندانان ، خراسانی دانند و از حیث استحکام و جزالت همپایگی با شعر خراسانی دارد ولی این، سبکی است خاص که بواسطهٔ تبحر در زبان تازی توانسته است اصطلاحات شعر و ادب عرب را وارد در زبان ما کرده و پاره ای موارد ترجمان افکار گویندگان‌آنان شود. ازجمله مصراع اول این شعر ابونواس را که میگوید :

الا فاسقنی خمراً و قل لی هی الخمر　　　و لا تسقنی سراً اذا امکن الجهر

بهتر از شاعر تازی ترجمه کرده و گوید :

برخیزوشراب‌آورو بر گو که شرابست　　　تا سامعه ام نیز نصیبی برد از می

منوچهری هنگامی که‌خواست بدربار محمود نزدیك شود مدحی از عنصری ملك الشعرای سلطان کرد امـا بـا یك تشبیبی تازه و بدیع و لغز شمع را در نظر آورده گفت :

ای نهاده برمیان فرق جان خویشتن،　　　جسم ما زنده بجان‌وجان توزنده بتن!
گرنه‌ای‌شیداچراپیدا نگردی‌جز بشب؛　　　ورنه‌ای‌عاشق‌چراگرئی‌همی برخویشتن!

باری همهٔ اشعار او حکایت از فرو رفتن در دیوان ادب تازیان دارد. چند شعر در شکایت وی از شعر گفتن و بلندی مقام سخنور که نام شاعران‌وحکیمان خراسان‌را نیزدارد آورده‌میشود :

گاه توبه کردن آمد از مـدایح وز هجی
کزهجی بینم زیان واز مدایح سودنی (ص۶۹)

یك مرغ سرود پارس خواند | یك مرغ سرود ماورالنهری

تا آنجا که شادروان ادیب نیشابوری، اشاره بشیوائی زبان دری و شعر و موسیقی رودکی کرده فرماید:

آنکه امروز بآهنك زند شعر دری؛ | رودکی و ار باو تار اغانی مائیم!

باری، این شاعر نابینا که دلی بینا و روشن داشت درقصیده، تغزل، مثنوی، رباعی و قطعه داد سخن داد و پدر شعر و ادب پارسی نام گرفت. بگفتهٔ قیس رازی، رباعی ابداع اوست. فرهنك نویسان در لغات باشعار اوستاد استناد کردند.

بو العلاء و بو العباس و بو سلیك و بو المثل
آنکه از ولوالج آمد و آنکه آمد از هری
از حکیمان خراسان کوشهید و رودکی
بو شکور بلخی و بو الفتح بستی هکذی
روزگاری کان حکیمان و سخنگویان بدند
بود هر یکرا بشعر نغز گفتن اشتهی
اندرین ایام ما بازار هزلست و فسوس
کار بو بکر ربابی دارد و طنز حجی
هر کرا شعری بری یا مدحتی پیش آوری
گوید این یکسر در وغست ابتدی تا انتهی
گر مدیح و آفرین شاعران بودی دروغ
شعر حسان بن ثابت کی شنیدی مصطفی
بر لب و دندان آنشاعر که نامش نابغه
کی دعا کردی رسول هاشمی خیر الوری
ور عطا دادن بشعر شاعران بودی فسوس
احمد مرسل ندادی کعب را هدیه ردی

نباید گمان کرد که منوچهری یکباره زبان پارسی را فراموش کرده. شعرهای نغز دارد که در آن واژهٔ تازی کمتر بکار برده از جمله بچکامهٔ ستایش ابوسهل زوزنی که میگوید:

چنین خواندم امروز در دفتری | که زنده است جمشید را دختری

و همانند آن نگاه کنید. فرورفتن وی در باده گساری بعلت نزدیکی با مسعود غزنوی شاه باده گسار بوده که از شرابخواری وی داستانها نوشته اند.

کلیله و دمنه را به تشویق خواجه ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی وزیر امیر نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی با افزودن تمثیل ها و اندرز ها از خود بشعر پارسی مزدوج در بحر رمل مسدس در آورد که بیت اولش این است :

هر که نامخت از گذشت روزگار، هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار.

گویند امیر نصر برای اینکار چهل هزار درم برودکی صله داد، چنانکه عنصری گوید :

چهل هزار درم رودکی زمهتر خویش عطا گرفت بنظم کلیله در کشور

فردوسی در بارهٔ نظم کلیله دمنه در دفتر چهارم شاهنامه گوید :

بتازی همی بود تا گاه نصر بدانگه که شد در جهان شاه نصر
گرانمایه بوالفضل دستور وی که اندر سخن بود گنجور وی
بفرمود تا پارسی و دری بگفتند و کوتاه شد داوری
همی خواستی آشکار و نهان کز و یادگاری بود در جهان
گذارنده را پیش بنشاندند همه نامه بر رودکی خواندند
به پیوست گویا پراکنده را بسفت این چنین در آکنده را
حدیث پراکنده بپراکند چو پیوسته شد مغز جان آکند(۱)

رودکی در تشبیب قصیده‌ها مهارتی بسزا نشان داد. از آنجمله در مجلسی که در پیشگاه امیر نصر بیاد امیر بو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیث صفاری فرمانروای سیستان (۳۱۱ - ۳۵۲) تشکیل گردید و بشادی آنمرد دلیر - که داستان تاختنش بمازندران و زندانی کردن ما کان ، شنیدنی و خواندنی است - می گساری کردند ، چکامه‌ای شیوا در ۹۵ بیت سرود که مطعش این است :

مادر می را بکرد باید قربان بچهٔ او را گرفت و کرد بزندان

از گفتهٔ وی آنچه مانده همه نغز و زیباست و هر آنگاه شعر او را پس از هزار سال بشنوید گمان میکنید امروز سروده شده است.

---

(۱) مقصود از پراکنده نثر و پیوسته نظم است ،

اینك یك دو بیتی :

زمانه پندی آزاد وار داد مرا، زمانه‌را چونکو بنگری همه پند است.
بروز نیك کسان گفت تا تو غم نخوری، بسا کسا که بروز تو آرزومند است.

سخنوران نامی چون گفتار اوستاد را در بلند ترین پایه دیدند، سبك و شیوهٔ او را نمونه و سرمشق گفتار خویش قرار دادند و پادشاهانی که در این سر زمین براو رنك شاهی نشستند هرجاشاعری بوددر پیشگاه خویش خواستندو بآنان صله‌های شگرف بخشودندتانام خویش راجاویدان گردانند. زبان پارسی نیزدر پرتو این گرایش زنده گشت و این گویندگان به پیروی از گفتار رودگی، استاد شاعران زمانه لب بسخنگوئی گشودند و شعر را باوج خود در آسمان هفتم رساندند که:

ان لله تحت العرش کنوزاً مفاتیحها السنة الشعراء

پای تخت این پادشاهان، پیش از تاخت و تاز مغول، یکی از شهرهای خراسان باستان بود: (بخارا ـ سمرقند ـ خوارزم ـ مرو ـ نیشابور ـ هرات). شعاع گفتار این گویندگان از خراسان بسرزمین‌های دیگر گسترانیده شد. همه آرزو داشتند که شعر خود را بپایه و مایهٔ سخنوران این سامان برسانند. از ینرو این سبك به **سبك خراسانی** نامور گردید (۱) و سر مشق سخن سرایان پارسی زبان گشت.

پیشرفت اسلام در اقصای شمال شرقی خراسان نیز موجب بهم بستگی بیشتری میان آنحدود و ایران زمین گردید. سر زمین سغد مهد آریائیان بنام: ایران علیا نامیده میشد، زبان پارسی تا ترکستان چین پیشرفت کرد و ایرانیان از زمان سامانیان ادبیاتی ایجاد کردند که نه تنها در ادب دیگر مردمان شرقی و غربی

---

(۱) هنگامی که از لحاظ نثر و یا شعر، ادوار پس از اسلام را طبقه بندی میکنند، تقسیم های بیشتری پیش میآید چنانکه از نظر نثر، استاد بهار به ٦ طبقه تقسیم کرده و بخش اول را سبك نثر سامانی شناخته است و در تقسیم بندی شعر، نخست شیوه و سبك خراسانی است که سبك سامانی شاخه ای از آنست دوم سبك عراقی سوم سبك هندی. برای آگاهی در ین زمینه از جمله به سبك شناسی روانشاد بهار در سه جلد در مورد نثر نگاه کنید.

ویژه ترکها نفوذ بخشید بلکه در شاعران کلاسیک اروپا هم تاثیر نمود . (۱)

سبک ترکستانی کدام است ؟

اکنون که منشأ سبک خراسانی رادانستیم ، میرویم برسراینکه چرا این سبک گاهی ترکستانی خوانده میشود و آیا این نسبت درست است یا نه ؟ . ...

این نکته آشکار است که داستانهای پهلوانی و تاریخ باستانی ، ویژه پس از تنظیم شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی مورد قبول خاص و عام گردیده و در دلها رسوخ پیدا کرده است . از جمله میدانیم که گفته شده است فریدون کشور خود را برسه بخش کرد و بسه فرزند خویش داد : ایران به ایرج رسید و آنسوی اروند رود (دجله) به سلم واگذار گردید و توران را به تور داد . (۲) افراسیاب نوادهٔ تور بود و یکی از بزرگترین داستانهای پهلوانی در شاهنامه نبرد های خونین میان ایران و توران است . افراسیاب بشکل بالاترین نمونهٔ تورانی خودنمائی میکند؛ دائم بایران میتازد و گاهی خاقان چین را بیاری خواسته و برزم ایران میکشاند. خون سیاوش شاهزادهٔ نامبردار ایرانی فرزند کیکاوس را بنامردی میریزد .ایرانیان بخونخواهی سیاوش بر میخیزند و در برابر ، بدلاوریها میپردازند و در پایان روزگاری تیره ودراز برین نیروی اهریمنی چیره میشوند . شادروان میرزا آقا خان کرمانی در آئینهٔ سکندری ، برخلاف دیگران ، افراسیاب را نام شخص نمیداند و میگوید : درست این واژه: افراز آب ، است که بر مردمی که در آنسوی رود جیحون نشیمن داشتند اطلاق میشده است . (۳)

گر چه درستی این گفته هنوز روشن نشده ولی پادشاهی افراسیاب ، چنان درفکر پیشینیان ریشه دوانده بود که وقتی خانهای ترکستان غربی ، ماوراءالنهر را

---

(۱) جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتولد ص ۳٦ و ٤۰

(۲) ماد فروردین روز خرداد فریدون جهانرا بخش کرد : رومرا بسلم داد ، ترکستانرا بتور و ایرانشهر را به ایرج و سه دختر بوخت خسرو تازیکان را بخواست و بزنی به پسران داد . (ص ٤۹ بیست مقالهٔ قزوینی)

(۳) ص ۷۹ آئینهٔ اسکندری . چاپ تهران

بقهر و غلبه متصرف شدند خود را از دودمان فریدون معرفی کردند ولقب: «آل افراسیاب» برای خویشتن برگزیدند.

تور و توران

چون در بارهٔ واژهٔ **توران**، نظرها مختلف است، چه آنکه توران، همواره در عرف گذشته مرادف با کلمهٔ ترکستان بوده بویژه در دوره‌های اخیر که شمال و شمال شرقی خراسانرا همه توران یا ترکستان مینامیدند و مردمان آنرا ترک زبان میدانستند و اینك این نظرها دیگر گون گشته، مناسب است چکیدهٔ گفته های تازه را در بارهٔ کلمهٔ تورو توری بیاوریم:

تور - معنی اصلی این کلمه بنا بر عقیدهٔ **مینورسکی**، خاورشناس روسی، در دائرةالمعارف اسلامی: خشمگین وغیوراست و برخی‌هم دلیروجنگجومعنی کرده‌اند. الف و نون **توران** علامت جمع نیست زیرا درزبان‌پهلوی (ان) یکی از ادات‌نسبت بوده مانند اردشیر پاپکان، بزرگمهر بوختکان، که بیان کنندهٔ نسبت بپدراست و گیلان که بیان نسبت محل را به طایفهٔ گیل میکند. بنابراین، توران نسبت یك سر زمین را به قوم تور میرساند یعنی سرزمین تورها، پس دانسته شد که ریشهٔ اصلی کلمه، **تور** است چنانکه فردوسی گاهی بجای تورانزمین، کلمهٔ تور بکار برده:

ز زابل بایران ز ایران به تور   برای تو پیمودم این راه دور

هم چنین فردوسی کلمهٔ توررا درمورد نسبت محفوظ نگاهداشته:

چو جاماسب را دید کاید براه   بسر بر یکی نغز توری کلاه

جایگاه قوم تور در اوستا - توریانا - **Turyana** - یاد و چند بار دشمن ایران خوانده شده. مارکوارت، معتقد است که **گنك دژ** پای تخت این قوم در جای بخارای کنونی بوده و در زبان چینی، سمرقند را، کهنك گویند و بدین‌ترتیب مسکن قوم تور را میتوان میان رود جیحون ودریاچهٔ آرال که از پیش بدان دریاچهٔ خوارزم، میگفتند دانست. فردوسی این قوم را ترك زبان میدانسته:

بترکی چو آن ناله بشنید هوم   پرستش رها کرد و بگذارد بوم

چنین گفت کاین ناله هنگام خواب نبـاشد مگر بانك افراسیاب

آقای دکتر شفق در فرهنك شاهنامه (۱) چنین اظهار عقیده کرده‌اند: «تورانیان که در شمال شرقی ایران سکونت داشته و شاخه ای از نژاد ایرانی شناخته شده‌اند تنها چون کوهستانی و بدوی بوده اند با هم نژادان خود ستیزه و نبرد میکردند.»

گر چه این گفته استنباطی است که جسته گریخته از پاره ای بخش های اوستا بدست آمده ولی آن اندازه روشن نیست که بتوان روی آن حکم کلی نمود.

برخی توران را ترکستان و قوم تور را ترك می شناسند و پاره ای اینگروه را مختلط از نژادایرانی و غیر ایرانی میدانند. آنچه گمان میرود افسانهٔ ترکانرا از خود دانستن و بخود بستن دلیل بلند پروازی افسانه سازان است، چنانکه برای اسکندر ماکدونی پسر فیلیپ هم داستانی ساخته و او را پسر دارا شناخته اند و حال اینکه این موضوع از بیخ استوار نیست و ساختهٔ دماغهای خیال پرور است.

باری، هر گاه آنچه نویسندگان دربارهٔ توران باستان‌وترکستان ومرزهای آن و پیدایش این نژاد و آریائی یا ترك بودن مردم مزبور نگاشته اند آورده شود پیچیدگی افزون خواهد شد تنها میتوان نکته ای چند را یاد آوری، کرد:

پیش از اسلام نیازی باین کاوش نیست که شمال شرقی خراسان ترکستان نام داشته یا نه زیرا چنانکه میدانیم ترکستان غربی از آنسوی آب سیحون آغاز میشده وفرارود دردوره‌های باستانی گاهوارهٔ امیرنشین های آریائی بوده که هر کدام استقلال داخلی داشته و باجگذار شاهان ایران بوده اند.

تعبیر هائی که پس از دورهٔ سامانیان دربارهٔ این خاك شده در جای خود گفته شد و آخرین زمانی که سرتاسر این خطه (ترکمنستان، اوزبکستان، تاجیکستان) بنام ترکستان خوانده شده دورهٔ استیلای روسیهٔ تزاریست. نیز این نکته را نباید فراموش کرد که یك بخش آن خاك (بامیان) زیر تأثیر تمدن چینی و آئین بودائی قرار گرفته، بتکده و آتشکده در برابرهم بر پا بود و مناسب آنست

---

(۱) فرهنك شاهنامه. تألیف آقای دکتر شفق. ص ۹۵

که در اینجا گفتهٔ بارتولد، خاور شناس روسی آورده شود: « همانطوریکه کلمهٔ ایران از آریا مشتق است لفظ توران هم مشتق از تور است و فقط در ازمنهٔ بعد توران را همان ترکستان یعنی مملکت ترکها قرار داده اند. کلمهٔ ایران و توران در علم جغرافیا بکلی یك معنی دیگری پیدا کرده است. مراد از ایران فلاتی بوده که عبارت از حوضهٔ داخلی و سرحد آن در شمال حوضهٔ بحر خزر و آرال و در جنوب و غرب و شرق حوضهٔ اقیانوس هند و بین دجله و هند بوده است و مقصود از توران حوضهٔ دریای آرال (۱)

ترکستان شرقی

بایددانست که ترکستان‌واقعی خاکی‌است درشمال غربی کشور پهناورچین. خطهٔ ماوراءالنهرعلیا پس از گذشتن ازرود سیحون ونقاط‌ترك نشین منتهی میگردید بترکستان‌شرقی که‌این سرزمینی‌است‌وسیع وجزء کشورچین بوده‌ازسوی‌مشرق‌محدود است بمغولستان و از جنوب بشهرستان تبت و حدود غربی آن بفرغانه میرسد و رودتاریم‌از‌آن‌میگذرد. مسلمانان نام‌این خطه را ختن‌میگفتندوشهرهای عمدهٔ آن‌در قدیم عبارت بود از: کاشغر که پای تخت بوده، یارقند، ختن، بلاساغون، یغما، سرای.

ترکستان غربی

میان ترکستان شرقی تا حدود فرغانه و اوزکند، سر زمینی بوجود آمده که بیشتربآن نام ترکستان غربی می نهادند و تا کناره های شرقی آرال یا دریاچهٔ خوارزم امتداد داشته. جند، اترار، اسبیجاب مرز بین فرارود و ترکستان غربی بشمارمیرفته؛ فردوسی در شاهنامه هنگام کین خواهی کیکاوس و گسیل‌داشتن سپاه، اسبیجاب را مرز تورانزمین یا ترکستان آنزمان یادمیکندچنانکه گوید:

سپه را فرامرز بد پیش رو — که فرزند او بود و سالار نو
همیرفت تا مرز توران رسید — که از دیده گه دیده بانش بدید
ور ازاد، شاه سپیجاب بود — میان گوان در خوشاب بود

(۱) جغرافیای تاریخی ایران. تألیف بارتولد. ص ۵. چاپ تهران

فرمانداران ترکستان

آنچه در بارهٔ خاندانهای ترکستان با جمال میتوان گفت ، گفتهٔ علامهٔ فقید میرزا محمد خان قزوینی بنقل از گفتار امین احمد رازی در هفت اقلیم درذکرختن است . وی میگوید : « . . . سلاطین کاشغر از نسل افراسیاب ترك بوده اند؛ واز آنجمله ساتوق بغرا خان در صغرسن بشرف اسلام مشرف شده و چون بسلطنت رسید تمام ولایت کاشغر را مسلمان ساخت و چند نفر از اولاد او در کاشغر و ماوراء النهر سلطنت نمودند . و این حدیث در باب او مرویست که : اول من اسلم من الترك ساتوق . . . یعنی : « اول کسیکه از طایفهٔ ترك اسلام آورد ساتوق بوده . » (۱) پای تخت این طایفه که ترکستان شرقی را تا سرحد چین متصرف شدند ، پس از کاشغر ، بلاساغون بود . لشکر اسلام پس از تسخیر ماوراء النهر وفرغانه در حدود ۹۰ هجری زمان خلافت سلیمان بن عبدالملك بسپهداری پسرقتیبه با ترکستان شرقی و چین همسایه شدند . مردمان سر زمینهای شمالی چین که به پهناوری و کثرت جمعیت از زمانها ی پیشین موصوف است ، بعلت درازی زمستان وزیادی نفوس، همواره مایل بوده اند که چراخورهای تازه و گرمتر بدست آورند . ترکان از سر زمین ختا و ختن ، دسته دسته ، بسوی فرارود ، رهسپار میشدند . فرماندهان تازی از جوانان و کنیزکان ترك به بهای اندك خریداری میکردند ودر مقاصد خودبکار میبردند . ابوالفضل محمد بن حسین، دبیرغزنویان در تاریخ بیهقی مینویسد . (۲) « علی بن عیسی بن ماهان که ازجانب هارون الرشید درخراسان و ماوراء النهر و دیگر نقاط کشور ایران فرماندار بود ، از مال گرد کرده هدیه‌ای برای هارون ساخت که پیش از وی کس نساخته بود . وقتی پیشکش‌ها را درمیدانی در بغداد از عرض خلیفه گذرانیدند همه بحیرت فرو رفتند و آن هدیه که بمیدان آوردند عبارت بود از : هزار غلام ترك بدست هر یکی دو جامهٔ

---

(۱) ص ۱۳۹۹ جلدسوم حواشی و تعلیقات آقای سعید نفیسی بر تاریخ بیهقی چاپ تهران

(۲) ص ٤١٤ تا ٤٢١ تاریخ بیهقی چاپ تهران

ملون ، از ششتری و سپاهانی و سقلاطون و ملحم دیباجی و دیبای ترکی (۱) و دیداری و دیگر اجناس و برا اثر ایشان هزار کنیزك ترك آمد بدست هر یکی جامی زرین یا سیمین پر ازمشك وکافور وعنبر وطرایف (۲) شهرها . تا آخر ..... »

معتصم عباسی درزمان خلافت خود گروهی غلام ترك اختیار کرد ودر دربارخلافت عزت پیدا کردند زیرا ایرانیان که از غدر و مکر خلفا نیك آگاه شده بودند در نهان، بدشمنی آنان گرائیده بودند وغلامان ترك، پس از آنکه توانائی یافتند مورث خرابی کارعباسیان شدند (۳) و این بیگانگان فزونی جوی که دردستگاه پادشاهان سامانی هم راه یافته بودند ، در پایان ، موجب سستی و بر انداختن ایندودمان گردیدند ! ایرانیان از این آمیزش نژاد ایرانی با بیگانگان خشمگین بودند ؛ چنانکه فردوسی درپایان‌شاهنامه اززبان‌رستم فرخزاد سپاه سالار لشکرایران‌فرماید:

زایران و از ترك و از تازیان، نژادی پدید آید اندر میان ؛

نه دهگان نه ترك و نه تازی بود، سخنها بکردار بازی بود!

و این آمیزش است که از پارسیان راست گفتار و درست کردار این معجون شگفت را پدید کرده است ! ....

ایلك خانیان

باری ، خانهای ترکستان شرقی پس از آنکه بدین اسلام گرائیدند رفته رفته در حوزهٔ ماوراء النهر رخنه کردند و اینان که بملوك آل خاقان وخانیه و ایلك خانیه و آل افراسیاب نیز نامبردارند سلسله ای بودند از پادشاهان ترك مسلمان که نزدیك ۲۲۷ سال (۳۸۰ ـ ۶۰۷) بعداز سامانیان و پیش از تاخت وتاز مغول

---

(۱) سقلاطون ـ نوعی‌ماهوت بوده که درروم میبافته اند و نوعی پارچهٔ ابریشم زردوزی شده. ملحم بروزن مرهم و مرخم هر دو آمده و نام پارچهٔ سفید بوده که اکنون چلواری بآن‌میگویند. دیباجی یعنی از دیبا و دیبا پارچهٔ حریر بوده‌است.

(۲) طرائف ـ جمع طرفه بروزن سرفه‌چیزی را گویند که کس ندیده باشد و بنظر خوش آید .

(۳) نقل بمعنی ازتاریخ تمدن اسلامی ، تألیف‌جرجی‌زیدان. برای تربیت غلامان ترك بسیاست نامهٔ نظام الملك نگاه کنید .

در فرارود پادشاهی کردند. (۱) ایران سامانی بدو بخش تقسیم شد: ماوراءالنهر و خراسان جنوبی. - ماوراء النهر بدست ایلك خان افتاد.

ایلك خان، اقب ترکی خانان آل خاقان است و نام‌وی نصر بن علی بن موسی بن ساتق است و لقب اسلامی او شمس الدوله که مدت بیست سال در فراود پادشاهی کرد. این امیر ترك در گشودن مرزهای همسایگان و از میان برداشتن آنان کوشش فراوان داشته؛ چنانکه عبد الملك بن نوح، واپسین شاه سامانی بدست او دستگیر شده و در زندان در گذشت (۳۸۹ هجری) و دولت سامانی بر چیده شد. سپس در کار گرفتن خراسان بود که با محمود غزنوی در بلخ رو برو شده از وی شکست یافت (۳۹۸ هجری). در اینزمان درترکستان‌شرقی خاندان دیگری روی کار آمده بودندو ایلك خان خواست‌شکست خودراازسوی‌ترکستان جبران کند؛ پس بر قدرخان فرمانروای ترکستان شرقی تاخت آورد و خان آنجا از محمود یاری خواست و بکمك شاه‌غزنوی، ایلك خان شکست یافته گریزان شد ودر۴۰۳ در گذشت و دو سوی آب آمو را چنانکه استاد بهارسروده قدرخان و محمود باهم بخش کردند: (۲)

خاندانهای ملوك آریانی را ز بن
بر فکند آسیب آنان چون دمنده بومهین
سیستان و گوزگانان در گه وخوارزم وطوس
غور وغرشستان، ری و گرگان وجی ومار بین
هر یکی را پادشاهی بود ایرانی نژاد
کز پس سامانیان خفتند در زیر زمین
دیر باز آن کوشش و رنج نژاد پارسی
گشت ضایع چون بزهدان در، تبه گشته جنین

---

(۱) حواشی چهار مقالهٔ عروضی بخامهٔ قزوینی ص ۱۸٤ چاپ لیدن
(۲) بروضة الصفا درآغاز کار سلجوقیان نگاه کنید

نیمه ای بخش قدر خان گشت تا آنروی آب
بخش دیگر گشت مرمحمود را زیرنگین (۱)

قراختائیان

سلسلهٔ ایلك خانیانرا با قراختائیان نباید یکی دانست . بانی دستهٔ دوم تاشی بود که بترکستان شرقی تاختن آورده یك حکومت بودائی در حوزهٔ رود تاریم تأسیس کرد و پس از حملهٔ بخوارزم ، لقب گورخانی (آقای جهان) برای خود برگزید . سپس جنگی میان سلجوقیان و قراختائیان در ۵۳۶ روی داد که بشکست سنجر پایان یافت ودولت ترك قراختا درفرا رود مستقر گردید و این سلسلهمعروفند به ملوك : گورخانیه و قراختا و پس از استیلای بر فرا رود ، خانان ترك مسلمان را (ایلك خانیان یا آل‌خاقان) از میان بر نیانداختند بلکه ایشانرا بحکومت باقی گذاشته و بگرفتن خراج بسنده شدند. آل افراسیاب یا ایلك خانیان گاه باجگذار سلجوقیان بودند و گاه قراختائیان تا در پایان کار ، آخرین پادشاه این دودمان ، نصرة الدین قلج ارسلان عثمان بدست محمد خوارزمشاه کشته شد و فرا رود بتصرف وی در آمد . (۶۰۷) پس از آن ، خوارزمشاه بقراختائیان حمله ور شده آن کشور را نیز که حد فاصل میان سرزمینهای ایران و مغولستان بود و حالت Etat tampon داشت بکمك خان تاتار (کوچلك خان) از میان برداشت (۶۰۸ هجری) وخودوایرانیانرا زودترو آسانتر ببلای هجوم مردمخونخوار زرد پوست مغول گرفتار ساخت ! . . . .

باری ، مرکز فرمانروائی ایلك خانیان ، بیشتر شهرآباد و زرخیز سمرقند بوده اینان نه تنها مسلمان بودند بلکه بآداب و زبان آریائی نژادان آنسر زمین خو گرفتند و بارآمدند. زبان رسمی در بار آنان پارسی دری بود . چند تن از سخنوران نامی در نزد آنان کمر خدمت برمیان بسته بود ند ؛ همچون : رشیدی و سوزنی سمرقندی ، عمعق بخاری ، رضی الدین نیشابوری ، مختاری غزنوی ، علی

---

(۱) دیوان بهار . ص ۵۸۹

بانیذی .... (۱) باید یاد آور شد که در آنزمان هنوز بیشتر مردمان آن سامان آریا نژاد و پارسی زبان بودند. زبان دری از ماوراء سیحون تا کاشغر نفوذ پیدا کرد و روز بروز در میان ترك زبانان رواج یافت. ضیاء الدین خجندی از شاعرانی است که پادشاهان خانیه را مدح میگفته؛ قصایدی شیوا ومضمونهائی بکر دارد که در خور یاد آوریست.... آیا هنگامی که خواجهٔ شیراز باین غزل معروف مترنم بوده:

چو آفتاب می از مشرق پیاله بر آید   ز باغ عارض ساقی هزارلاله بر آید

غیر از این است که گمان کنیم نظر با شعار زیرین خجندی داشته و از او الهام گرفته است: (۲)

مطلع:

صبح است خیز میل بجام شراب کن   تنك است وقت کارطرب راشتاب کن

☆ ☆ ☆

زان پیش کافتاب زمشرق کند طلوع   در مشرق پیالهٔ می آفتاب کن

ازمی سوارخواه وزساقی پیاده جوی   وانگاه زیند ولشکرغم راخراب کن

☆ ☆ ☆

مقطع:

ازجان دعای دولت اومیکنند خلق   یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

پس اگر گاهی سبك خراسانی را ترکستانی میگویند ازآنروست که شاعران دربار آل افراسیاب یا خانیهٔ فرارود، پس از رودکی ودیگر گویندگان آل سامان بسبك خراسانی تازگی و طراوت بخشوده‌اند. البته این، تعبیر دوریست و نام ترکستانی را برسبك خراسانی گذاشتن نزدیك به حقیقت نیست ویژه آنکه شاعران آل خاقان، روش تازه ای هم بر آنچه که رودکی و سخنوران نخستین آورده بودند نیفزودند.

---

(۱) ص ۱۵۲۳ جلد سوم حواشی و تعلیقات بر تاریخ بیهقی

(۲) و یا اینکه توارد ذهنی داشته‌اند. توارد خاطر وتداعی معانی موضوعی‌است که در عرف و اصطلاح ارباب سخن مورد پذیرش قرار گرفته است.

ترکمانان

ترکمان - مرکب است از ترك و مان بمعنی ترك مانند که نام دیگر آنان غز بوده است. این طوایف، دسته دسته از مرزهای ترکستان شرقی، خانه کوچ در پی بدست آوردن چراخور بسوی فرارود میآمدند و مسلمان میشدند و بدین دستاویز، جایگاه و چراگاه میگرفتند وچون امیران فرا رود با قراختائیان و ترکان دشت قبچاق که کافر بودند همواره جنك و ستیز داشتند، مقدم ترکمانان راگرامی میشمردند. ایندسته همانهائی هستند که در آنسو و اینسوی آب آموریشه گرفتند و در ۴۳۱ هجری مسعود غزنوی را شکست دادند و خراسانرا پاك متصرف شدند و چندی نگذشت که تا بغداد چیرگی پیدا کردند و باز دستهٔ دیگرازهمین گروه بودند که در ۵۴۸ هجری سنجر را گرفتند و در قفس کرده خراسانرا غارت نمودند و ویران ساختند. (۱)

استاد بهار در بارهٔ آمدن این گروه بشمال شرقی خراسان گوید:

« این اولین بار است که ما با ترکان آلتائی درخراسان رو برو میشویم، ترکمانان ایران وخوارزم و ترکان آسیای صغیر از نژاد ترکمانان غزاند وازبکان ترکستان از نژاد تاتارند و تاجیکان بدخشان وسمرقند و بخارا باقیماندهٔ مردم قدیم یعنی تورانیان وآریا نژادان ترکستان میباشند. »

باری، چنانکه پیش گذشت، دانسته شد که مقصود از سبك ترکستانی همان سبك خراسانی است لاغیر و از تصادف روزگار اینکه پادشاهانی که پس از آل خاقان یا خانیه، سبك خراسانی را ترویج میکرده اند، از قبیل غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان همه از نژاد ترك و ترکمان بودند. خزانهٔ سرشار محمودی که میتوانسته در برابر یك قصیده گنجینه‌ای ببخشد - مقام شعر را بجائی رسانید که شاعران با وزیران برابری داشتند. خاقانی دروصف عنصری ملك‌الشعرای محمود گوید:

« شنیدم که از نقره زد دیك دان، زر ز ساخت آلات خوان عنصری. »

---

(۱) تاریخ سیستان. ص ۳۶۴. چاپ تهران

در دربار سنجر ، هیچ شاعری مأذون نبوده است بدون اجازهٔ معزی وارد شود ولی این پادشاهان در رواج بازار تعصب و جلوگیری از اعتزال و تشیع و آزار اسمعیلیان و اهل بحث و استدلال ، فشار زیاد بکار میبردند و سخت گیری و کشتار فراوان مینمودند . محمود غزنوی در تسخیر ری بزرگان این فرقه ها را از بین برد و بدار کشید ، چنانکه فرخی درین باره خطاب بوی گوید :

ملك ری از قرمطیان بستدی — میل تو اکنون بمنا و صفاست

هر که از ایشان بهوی کار کرد — برسرچوبی خشك اندرهواست

بسکه به بینند و بگویند کاین — دار فلان مهتر و بهمان کیاست

در مجمل التواریخ آمده است که محمود غزنوی پنجاه خروار کتاب و دفتر را فضیان و باطنیان و معتزله را فرمان سوختن داد !

شهرهای خوبرویان

از آنزمان که غلام بارگی روی کار آمد و خلفا و شاهان بآن ، اقبال کردند تعریف غلامان خوبرو درشعر برای خود جائی باز کرد . پاره‌ای از شهرهای ترکستان شرقی و غربی بداشتن نکو رویان زبانزد شدند .

این شهرها عبارت بودند از : تراز (۱) ، چگل ، خلخ ، نوشاد ، فرخار، یغما، خجند. (۲)

سخنگویان در وصف زیبا رویان، همیشه از ترکان این شهرها یاد میکرده‌اند که چند شعر، بنام شاهد در زیر آورده میشود :

بهرامی سرخسی گوید :

همیشه خرم وآباد باد ترکستان — که قبلهٔ شمنانست و جایگاه بتان

---

(۱) تراز ــ نام شهریست در ترکستان که منسوبست بخوبان ومعرب آن طراز باشد. (برهان قاطع . چاپ زوار) .

(۲) خجند ــ در کنار سیحون و از سمرقند تا خجند با راه آهن ۱۲ ساعت راه است . خجند بواسطهٔ پیکار تیمور ملك با مغولان در تاریخ ایران شهرت یافته است.

بتان اوهمه گویا و شکرین سخنند   ببوسه راحت جان و بغمزه آفت جان

☆ ☆ ☆

کشنده تیغش جان عدو کشیده بدم
دو زلف جعدش باریده مشك بر خفتان
دو چشم تنك و دهن تنك ، تنگدل بحدیث
شکسته زلف و بگاه سخن شکسته زبان

از ناصر خسرو :

لب و دندان ترکان ختارا   بدین خوبی نبایست آفریدن
که ازدست لب و دندان انسان   بدندان دست و لب باید گزیدن

از فرخی سیستانی :

یاد باد آنشب کانشمسهٔ خوبان تراز   بطرب داشت مرا تا بگه بانك نماز

از بهاء الدین خوارزمی:

همیشه تا که بیغما برند دلها را   بتان یغما از راه حسن و زیبائی
حسودجاه ترا جان بدست یغماباد   تومی بنوش ز دست بتان یغمائی

ازروانشادان ادیب نیشابوری و استاد بهار :

باز از فراق آن بت نو شادی   چشم من است دجلهٔ بغدادی
دلم از عشق آن بت نو شاد   چند باید شکسته و ناشاد

ازفروغی بسطامی :

آنکه لبش مایهٔ حلاوت قند است   کاش بگوید که نرخ بوسه بچنداست
دوش اسیر کسی شدم که ندانم   ترك سمرقند یا سوار خجنداست

از استاد ارجمند آقای شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری :

نبودم این گمان هرگز که سازی   اسیر لعبت فرخار ما را
کشانی از نشابورم بنوشاد   دهی سودای آتش بار ما را
بتان خلخی در حلقهٔ زلف   نگه دارند بی زنهار ما را

و اما اینکه ترکان چین وختن و ترکستان ، درنظر باریك بینان ، چرا بر

همهٔ خوبرویان پیشی گرفته‌اند، بحثی است که این کتاب جای آن نیست و باید بکتب: معرفة الجمال (۱) رجوع کرد.

---

(۱) صاحب نظران، زیبائی جمال را به نوزده باب مبوب ساخته اند چنانکه شاعر گوید:

باش تا چشم بخت بگشاید — منگر بیخبر که در خوابست
رفع سد گونه حسن خواهد کرد — آنکه در مهد نوزده بابست

و این در دورهٔ اخیر است که نام خوبرویان قفقاز هم درشعر آمده؛ چنانکه روانشاد ادیب نیشابوری گوید:

که رود تا بر آن بار خدای قفقاز — پند این پیر بدان تازه جوان گوید باز
که مرا با تو ز آغاز یکی راز بود — به که انجام نهان ماند چون از آغاز

و نیز اشعار زیر بشاد روان صید علیخان درگزی منسوبست:

باز شد باز وای بر من و دل — چشمش از ناز وای بر من و دل
مرغ دل تا بگوشهٔ بامش — کرد پرواز وای بر من و دل
یار دمساز من کنون با غیر — شده دمساز وای بر من و دل
دل من برد و قصد جان دارد — ترک قفقاز وای بر من و دل

مکتب **صید علی خان** در صدر مشروطیت، در خراسان شهرتی بسزا داشته. روانشاد ملک‌الشعراء بهاراورا استاد خود میدانسته ودرقصیده‌ای که مطلعش این است:

بشهر ری شدم شدم ازدشت خاور — بدیدم کار ملك و کار کشور

در تعریف درگز و استاد گفته:

بدیدم نغز و خرم سر زمینی — چو فردوسی بدیدار و بمنظر
مهین مرزی ز داد آباد و دروی — خجسته مرز بانی دادگستر
امیری نامداری کامگاری — که درس نامداری کرده از بر
دلش چون سینهٔ دریا گشاده — ز دانش اندرو بسیار گوهر
سخن گوید بتو چونانکه گوئی — سخن گوید پدر با پور دلبر
مرا استاد شعر پارسی اوست — **بنام ایزد زهی استاد وسرور**
کنون گر خطه ای آباد خواهی — بیا در این ولایت نیك بنگر
که از تدبیر پور اوستا دم — به بینی اندرو نعمای اوفر

شاد روان صید علی خان درگزی که با پسرش مسعود خان، زمان فرما نداری درگز نا مردانه کشته شدند از خاندانها و مرزبانان بنام خراسان بودند. از پدر دیوان شعری بجای نمانده است تا توان سخنی در آن باب گفت. همین اندازه معلوم است که بادانشمندان عصر، ویژه روانشاد ادیب نیشابوری هم بزم بوده و اشعار فراوان از برداشته و شعر شناس بوده است.

جوهری زرگر بخارائی درقصیده‌ای که باین شعر آغاز میشود :

ای تند و بد خو سار بان تندی مکن با کار و ان
منزل بدین دو ری مکن اشتر بدین تیز ی مران

زیبائی ظاهر را چنین وصف کرده است :

همچون بهار آراسته چون گلبن پیر استه
رخ چون مه نا کاسته بر همچو خرم بوستان
صافی تن او نسترن بویا بر او یاسمن
یازان قد او نارون رنگین لب او نارد ان
سیمین برو کوچك‌دهن پروین رخ‌وسیمین‌ذقن
سنگین‌دل‌وسیمینه تن نوشین‌لب‌وشیرین دهان

تشبیب در تغزل و قصیده

مغازله و شرح خوشگذرانی در تشبیب قصیده که ذهن ممدوح از دیگر مشاغل باز آمده و بشنیدن رغبت نماید ، موردتوجه شمارهٔ بزرگی ازپارسی گویان مدیحه سرا بوده و هر کدام بشکلی درین باب وارد شده و داد سخن داده‌اند . تمایل درباریان بنگاهداری غلامان خوبروی و عشق ورزی با آنان که بآزادی میتوانسته‌اند در بارهٔ آن سخن گویند برخلاف گفتگو در بارهٔ زنان ، میدانی بشاعران‌داده تا بجائی که کلمهٔ ترك در زبان شعر گاهی بجای محبوب بکار رفته است . اینرسم با قتفای از در باریان نزدسخنوران آن زمان عمومیت داشته . عسجدی گوید :

گرزانکه خدا مرا دهد مال فره، بگشایم ازاین کار فرو بسته گره،
تر کی بخرم که هر که‌بیند گوید: ای خاك تواز خون‌خریدار‌تو به!

شاهدی ازنثر :

« در هندوستان ، نیکو روی تر و خوشبوی‌تر‌ولطیف تر از کشمیریان‌نیستند که آنجا کشمیریان با ترکان پیوسته‌اند و وصلت کرده‌اند .» (۱)

---

(۱) ص ۱۳۸ سبك شناسی بهار . جلد ۲ . چاپ تهران

شاعران، گاهی بزبان‌شعردر وصف نژادهاوتیره‌های مختلف،سخن‌ها گفته‌اند. فرخی سیستانی، شاعر دربار محمود که در جنگهای هندوستان با شاه همراه بوده و همه گونه برخورداری داشته‌است از جمله گوید :

هندوی بد که ترا باشد وآن تو بود　　　بهتر از ترکی کان تو نبا شد سدبار
زلف هندورا بندی بودوتاب‌دویست　　　جعد هندورا تابی بود وپیج هزار (۱)

پاره‌ای از سخنگویان که دارای غلامان ترك بوده‌اند گاهی جان خود را نیز درین راه داده‌اند چنانکه گویند دقیقی بدست غلام ترکش کشته شد. در دورهٔ سامانی و غزنوی داشتن غلامان سر وقد و کنیزان ماهروی، یکی از تجمل های درباریان آنزمان بوده است. رودکی درین باره مضمونهای فراوان دارد. چنانکه گوید :

بشهر هر چه همی‌ترك‌نارپستان بود.　　　همی خرید می و بیشمار داده درم

وباز در قصیدهٔ وصف مجلس امیرنصرو ستایش امیر بوجعفر گوید :

هریك چون ماه بردوهفته‌درخشان　　　ترك هزاران بپای، پیش‌صف اندر

تشبیب در قصیده ها، بسیار نغز و خواندنی است که اگر برای نمونه هم بیاوریم رشته بدرازا کشد. بتذکره ها رجوع فرمائید.

نیروهای سه‌گانه

چون در منشأ تاریخ ادبی زبان پارسی سخن گوئیم می‌بینیم این زبان شیرین، هزاران سال گذشته تازمختی راخرد خرد بیرون ریخته، زوائد را کنار گذاشته وبا گذشت روزگاران وتحول‌های گوناگون بسیمای زیبای امروزی در آمده؛ پس نمی‌توانیم گفتار خودرا موقوف بوضع و هیئت آن پس ازاسلام کنیم وناچار باید به قهقرا بر گردیم وبه‌بینیم تمدن قوم‌ما بااین زبان که نمایندهٔ نژادی کهن‌است ازچه‌سرچشمه‌هائی نیرو گرفته و از کجا بدین صورت ساخته و پرداخته در آمده است؟...

وقتی درین باره باریك شویم می‌بینیم پس از قوهٔ فکر و تخیل سه نیرو و انگیزه در پیدایش آن دست داشته است : زبان - دین - خط.

(۱) ص ۴۳۵ دیوان فرخی. چاپ تهران

۱ ـ زبان ـ معنی لغوی زبان همین عضو کوچك گوشتی است کـه در کام و دهان نهاده شده تا فرزند آدم وسیلهٔ بیان افکار خویش قـرار دهد و دراصطلاح، زبان ، مجموعهٔ واژه‌هائی است که یك قوم بدانوسیله سخن میـرانند ، از ینرو هر جازبان میگویند بیشتر مفهوم مجـازی آن در ذهن مـرتسم میشود چنانکه گویند : زبان پارسی ، زبان تازی و کمتر در معنـای لغوی خود مورد استعمـال دارد. آدمیزاد پس از آنکه دانست تنها زیستن نتواند خوی اجتماعی فـراگرفت و بعقیدهٔ گروهی مدنی الطبع درجهان‌آفرینش پدیدار گردید ؛

درین زندگی بیش از همه چیز نیازمند بفهماندن‌قصدخود بدیگران بود وزبان خدا داد را برای این‌مقصد بکار برد. پس زبان، نخستین نیروئی است که‌خداوند برای رسانیدن مقصود بآدمی عنایت فرمود و هر گروه و دسته‌ای که باهم زندگی کردن گرفتند بپاره‌ای کلمه‌هاتفوه کردند ورفته رفته و اژه ها زائیده شد و بتدریج هر اندازه که فکر و نیازمندیها وسعت پیدا کرد‌لغات افزایش یافت تابشر توانست آرزوهای مادی و معنوی‌خویش را بهم نوع خود بفهماند و از امتزاج مردمی بـا گروهی دیگر لغات دخیل پیدا شد . زبان مردمـان ، جز (چینی ، سریانی ، عبری و تازی) ، زبان آرین دانسته شده ؛ از زبان اصلی آرین برابر تحقیق پاره‌ای از زبان شناسان اروپائی هفت شاخه یـا ریشهٔ بزرك جدا میشود که یکی‌از آنها شاخهٔ آریااست (۱) وباستانی ترین شاخهٔ آریا زبان اوستاوسانسکریت میباشد. اگر زبان نبود تنها از نیروی خط یعنی زبان خامه میتوانستیم کمك بجوئیم و فکر کمال پسند آدمیزاد را ازینراه بکار اندازیم .

۲ ـ دین یاپرستش ـ فرزند آدم در آنزمانی که خود را شناخته وقوهٔ فکر رابکارانداخت، متوجه‌زبونی‌وکوچکی‌خویش وبزرگی گیتی وجهان‌آفرینش گردید او هنگامی که دیده از هم گشوده خورشید رخشان را در بـرابر دیده و همینکه خواسته است از آفتاب جهانتاب برخوردار شود و خانه و کاشانهٔ خود را از آن روشن و نورانی به بیند ، تاریکی‌شب دیجور بر گیتی پردهٔ سیاهی افکنده وازترس

(۱) ص ۱۲۱ تاریخ ادبیات ایران ـ تألیف استاد همائی . جلد اول

شبهای تیره ببالای درخت و یاکنج غاری پناه برده و با پیدا پی بودن شب و روز ، تاریکی وروشنائی همچون دوسرچشمهٔ بیکران،در برابرش بنمایش در آمده وچون در زیر رخشندگی خورشید بهر کاری توانائی داشته و با پیدایش شب ، لشکر زنک بروی هجوم میآورده و اورا هراسان میساخته است ، نور و روشنائی را سر چشمهٔ رحمت وظلمت و تاریکی را مبداء زشتی ها دانسته است . از ایندو که بگذریم مظاهر دیگر طبیعت نیز در برابرچشم وی خودنمائی هاداشته‌اند؛ چنانکه گاهی برق جستن میکرده ، هنگامی رعد میغریده و آسمان ، پشت سر، گریان میشده سپس کوه ودمن سبز و خندان میگردیده ؛ بهار و پائیز ، تابستان و زمستان ، یکجا مهر و جائی قهر ! روزی زمین لرزه او را هراسناك میساخته وهر گاه بکناررودی بزرك میرسیده از گودی و پهناوری آن دچار شگفتی میشده ،کوه‌و دریا، ریگزار خشك ، جنگل سرسبز ،دشت مینو نشان ودیگر گونیهای زمین و آسمان هر آن او را بتفکر و امیداشته . شب اگر آسمانی بوده‌ستارگان او را بدیدار خویش خشنود وشادان‌میساخته‌اند .....باخودمیگفته: این اختران چگونه‌هر دسته‌ای‌پیدایش یافته‌اند واز دوربما چشمك‌میزنند .بازشبی درتاریکی، ماه‌از گوشهٔ سپهر خود نمائی میکرده و یك تابندگی دلنوازی باو میداده تا شیفتهٔ وی شوند و در سیمای هلال گوشوارهٔ آسمانش خوانند و ماه شب چهارده را جلوه گاه چهرهٔ دلستان دانند و از دیدن این همه رنگارنگی جهان بی پایان باین انگیزه فروروند که چرخ گردان و گنبد مینارا گرداننده‌ای باید . نهایت در یکی یا چند بودن مؤثر دچار تردید و دو دلی میشدند . ازینروست که هر دسته‌ای از مردم ، در دوره های پیشین به جستجوی راز آفرینش پرداخته وهر کدام برابرذوق و سلیقهٔ خود معبودی را بر میگزیده اند . از جمله پاره‌ای مانند یونانیان و کلدانیان بارباب انواع قائل شدند ؛ برخی بستاره پرستی گرائیدند یعنی ستارگانرامؤثر دروجود دانستند وچون بآنان دسترس نداشتند ، شکل‌هائی برای آنها قائل شدند وازروی آن بدست خود پیکره وتندیسی ساختند و واسطهٔ بین خویش و موجد جهان قرار دادند . از اینجا آئین صابیئن

پدید آمد. گروهی پرستیدن قوای طبیعت و جمعی پرستش بت و چیزهای دیگری که با دست خود درست میکردند پرداختند و خدای خویش ساختند اما آریا نژادان، فکری روشن ترداشتند و در پی ساختن بت - برنیامدند. تنها به آناهیتا (ناهید) ، فرشتهٔ آب، میترا (مهر) احترام می نهادند. در تاریخ ایران باستان آمده است : میترا Mithra (نگهبان جهان) ، ور هرام (بهرام) در آئین آریاهای قدیم که بمزدائی معروف است وارد بود. خورشید را چشم آسمان و رعد را پسر آن میدانستند ولی رفته رفته آنسوتر رفتند و از شاخهٔ برادر خود (آریا های هندی) که عناصر را میپرستیدند پیش افتادند. آنان در میان مظاهر گیتی، نخست بروشنائی دل بستند و چون خورشید را سرچشمهٔ نور گمان میکردند دربرابرش به نیایش پرداختند ومهر پرستی‌از آنزمان پدید آمد.(۱) رفته رفته آتش از سنگ پیدا شد و مایهٔ کمك بزرگی بزندگانی آنان گردید. ازینرو آتش را هم گرامی داشتند. سپس بی رهنمون درین هامون افتادندکه هستی ها ازدو کانون برمیخیزد و اینان یا بستگی بنور دارند و یا به ظلمت و هر چیز خوب را درگیتی هم پیوند روشنائی دانستند و هرچیز بدرا از آن تاریکی. این بود بهارو پائیز، فراوانی و تندرستی، زیبائی و راستی‌را از آن روشنائی، زمستان و خشك سالی و ناخوشی و زشتی و دروغ را از آن تاریکی گمان بردند. عقل بشر هنوز بآن رشدو تکامل نرسیده بود که بیکتائی دادار را هبرشود.

زرتشت

رفته رفته این فکرها موجب بروز زرتشت وپیدایش دین بهی گردید و این وخشورایرانی باصلاح آئین‌مزدائی پرداخته چنانکه در گاتها آمده :

---

(۱) مهر در زبان پارسی معانی فراوان دارد واینَدو شعر مسعود سعد سلمان برای معانی مهرآورده میشود :

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان
مهر بفزای ای نگار مهر چهر مهربان
مهربانی کن بجشن مهرگان و روز مهر
مهربانی به بروز مهر و جشن مهرگان

«کامهٔ او باز گردانیدن آئین نیاکان بساد گی و بی آلایشی نخستین است.» (۱) وی ازمیان خدایان آریاها ـ آسورا ـ را بر گزیده و آهورا نامید. (۲) بنابر فلسفهٔ زرتشت خدا روح بود و بنام وی بت ساختن سزاوار نبود. ازینرو بت پرستی در ایران زرتشتی سراغ نمی توان کرد. در اوستا کتاب دینی زرتشت، شناسائی آفرینندهٔ گیتی با این سخنان آغاز شده است: «ای آهورا! صانع و پدر نظم از آغاز که بود؟ آن که بود که خط سیر آفتاب و ماه را برقرار ساخت؟ و بر آمدن و فرورفتن ماه را غیر ازتو؟ از تو میپرسم، مرا پاسخ گوای آهورا! نگاهدارندهٔ زمین و ابرها در بالا کیست که نمیافتد؟ آبها و گیاهها را که ساخت؟ بباد ها و مه ها که سرعت داد؟ کیست ای مزدا! آفرینندهٔ منش پاك؟ ازتو میپرسم، مرا پاسخ ده ای آهورا! آن گرداننده کیست که روشنائی و تاریکی را ساخت؟ آن سـازندهٔ زبر دست کیست که خواب و بیداریرا آفرید؟ سپیده دم، نیمروز، شامگاهانرا که ساخت؟.... (۳) فلسفهٔ یکتا شناسی چنانکه گویند اقتبـاس از آئین زرتشت است. آهو را خدای بیهمتای یگانه که وجود گیتی ناشی از دانائی اوست بـالا تر از آنست که برای آفریدهٔ خود بدی و زشتی بخواهد و برای گشودن راز این مشکل آفرینش بـود که به سپانتا مانیو (خرد جاویدان) وانگره مانیو (اهرامانیو یا اهریمن) قائل شد که در پایان، خرد جاویدان بر اهریمن چیره میشود و تاریکی ها ازمیان برمیخیزد. تاریخ نویسان باستان، زرتشت را چند کس میدانند که درمیان آریائی ها پشت سر هم آمده و آئین مازدیسنی را زیب و فر داده اند چنانکه دقیقی در بارهٔ زرتشت صاحب اوستا در شاهنامه بخش پادشاهی گشتاسب گوید:

نهم پشت زرتشت پیشین بداو   مه آباد پیغمبر راستگو

ولی هنوز این مسئله در نظر خاور شناسان استوار نگشته است. فردوسی در بارهٔ پدید آمـدن و احترام آتش، هوشنك را یابندهٔ آن دانستـه و درین باب بداستانی میپردازد و در پایان گوید:

---

(۱) یسنا. ٤٤ (۲) ص ۸٤ شماره ۲ مجلهٔ مهر سال اول

(۳) ص ٤٤ سیر تمدن و تربیت در ایران باستان

جهـاندار پیش جهـان آفـرین   ستایش همیکرد و خواند آفرین
که او را فروغی چنان هدیه داد   همین آتش آنگاه قبله نهـاد

زرتشت ـ اسپی تاما، یا اسپیتمان که اوستاویرازاراتوشترا Zarathushtra نامیده، بزرگمردیست که کتاب مزبور بدو نسبت داده میشود و در ٦٥٠ سال پیش از مسیح دعوت خود را آشکار نمود و آئین مغـان را باصلاح آورد. در زادگاه و زمان ظهور وی اختلاف است. پاره ای او را از مردم آترو پاتن (آذر آبادگان) میشناسند. برخی او را از مردم بلخ (باختران) میشمارند. عقیده ای که اکنون مورد پسند قرار گرفته این است که پیدایش وی از آذرآبادگان بوده و برای پیشرفت آئین مزدیسنی ناگزیر بکوچیدن شده و در دربار ویشتاسب (کاوی ویشتاسپا) پادشاه بلخ (باختران) جایگزین گردیده و مرکز نشر گفته های او بخراسان شمالی انتقال پیدا کرده ودر اینمرز سادهٔ آریائی به پشتیبانی ویشتاسب گفتارهای کهن را از نو آراستگی داده و آهورامزدا رابمردم شناسانید. ارجاسب که او را شاه توران خوانند با ویشتاسب از در ستیزه در آمده رزم آغازید و در ۵۸۳ پیش از میلاد مسیح، بلخ را متصرف شده شهر را غارت و زردتشت را که در آن هنگام هفتاد ساله بوده روی پله های آتشکده کشته است. (۱)

بهرحال، زرتشت یك شخصیت تاریخی است که بنیان گزار دین در ایران باستان بوده و قتی سخن از پیر مغان بمیان میآید، بیشتر، مقصود اوست. ویرا دانشمند، بزرك روزگار کهن و نمایندهٔ قانونهای پارسیان میدانند و بر آنند که در توراة ازو ذکر شده. گاتها که کهن ترین بخش اوستا کتاب دینی پارسیان است ویرا مردی نافذ و پر از شور روحانی نشان میدهد. دین زرتشت مانند نور افکنی شگرف سرزمین پهنـاور ایرانرا فراگرفت و او بود که با خرافات و موهومات و جادوگری بمبارزه برخاست. (۲)

گریشمن خاور شناس دانمارکی مؤلف کتاب پربهای: ایران در زمان

---

(۱) مجلهٔ دانشکده، ص۳۰۵
(۲) ص ۱۲۵ ـ ۱۲۷ ایران از نظر خاورشناسان ترجمهٔ دکتر شفق

ساسانیان، بررد سخنان هرتل و هرتسفلد ، دو نفر خاورشناس آلمانی که گاهوارهٔ زرتشت را غرب ایران میدانند برخاسته و گفته است : «ناحیهٔ خاوری ایران مهد آئین زرتشت است وزبان بخش های کهن اوستا در واقع لهجه ای ازایران‌خاوریست بویژه که کهنه ترین اشاره های جغرافیائی اوستا راجع است بایران خاوری وزبان متاخر اوستا هم مانند گات ها متعلق بنواحی شرقی این کشور است و بنونیت خاورشناس فرانسوی در کتاب : « مذهب پارسیان بنا بر مآخذ یونانی » ثابت کرده است که پادشاهان هخامنشی بنا بر آنچه از نوشتهٔ مورخان یونانی و کتیبه ها بر میآید بهیچ روی کیش زردشتی نداشتند بلکه معتقد بمذهب قدیم آریائی بودند و اگر ما این نظر را معتقد باشیم یکی دانستن کی گشتاسب و ویشتاسب هخامنشی پدر داریوش امری محال‌خواهد بود. »

سخن کوتاه، خاورشناسان ، اکنون گمان دارند که نخستین کامیابی‌شایان زرتشت در بلخ بوده و کیش زرتشتی از کشور باستانی باختران ، سراسرایرانزمین را فراگرفته و در پایان پادشاهی هخامنشیان این دین در پارس پراکنده شد و نشر یافت.(۲) دقیقی گوید :

چو بشنید از او شاه به دین به   پذیرفت از او دین و آئین به

دین

دین، بزبان اوستائی دئنه ، وبزبان پهلوی،دین،بیاء مجهول است‌وعرب،دین ،بیاء معروف را ازاصل سامی گرفته. دین ، نام **روز** بیست و چهارم ازهرماه خورشیدیست در دینکرت و دیگر جاها هر جا گویند: زرتشت دین آورد ، مراد اوستاست.

آهورا مزدا

آهورا مزدا، در ترجمه های گوناگون : دانش جاوید ، سرچشمهٔ حیات بزرك ، آمده راولینسن در فرهنك خود : بسیار دانای سرمدی ، گفته . فردوسی نیز که تابع منابع پهلویست ، شاهنامه را بدین شعر آغاز میکند :

بنام خداوند جان و خرد   کزین برتر اندیشه بر نگذرد

---

(۱) ص ۴۹ تاریخ ادبی ایران . جلد ۱ . تألیف ادوارد برون . ترجمهٔ صالح

که خداوند جان وخرد ، ترجمه ـ آهورا مزدا ـ است (۱) اورمزد وهرمز که صورتهای بعدی آنست ، نام خدا و نام روز اول هر ماه خورشیدی و هم نـام چند تن از شاهان ساسانی است . (۲)

مزدیسنی

این کلمه ـ از « مزد » مخفف « مزدا » ویسن (۳) از ریشهٔ فعل « یـز » به فتح اول بمعنی پرستش میـآید و یـاء آخر آن یـاء نسبت است یعنی مزدا پرستی (خدا پرستی) و مزد یسنان ـ جمع آنست . بعد ها در عهد اسلام یسن به جشن ـ بمعنی عید و آئین و آذین بستن تبدیل شد . مزد یسنان چکیدهٔ معنی آن خداپرستان وپس ازپیدایش زرتشت این لقب خاص زرتشتیان است. آئین مزدیسنی ـ آهورامزدا را خدا وند جهان میداند و پس از جهاندار دو موجودند بنام : سپنتامانیو ـ و آنگرامانیو . یکی انگیزانندهٔ نیکی هـا و دیگری انگیزانندهٔ بدیهـا . سپس شش امشاسپند وجوددارندکه ترجمهٔ آن : فزونی بخش جاویدان ، میباشد . پس از آن فرشتگانی بنام ایزدان (یزاتا) که مانند امشاسپندان وسیلهٔ اشاعهٔ فرمان خدائی میباشند و اینها نیز بردو دسته‌اند : ۱ـ ایزدان مینوئی یعنی فرشتگان . ۲ـ ایزدان گیتی یا عالم مادی و بزرگترین ایزدان گیتی زرتشت بوده است . بهمـانگونه که شش امشا سپند آفریدهٔ آهورا مزدا میبـاشد و آنان خوبی هـا می پرا کنند شش قوهٔ بدی از آنگرا مانیو (اهریمن) برخاسته که بدیها از سوی آنها است . و این شش را کماریکان گویند . سروش فرشتهٔ رسانندهٔ خوبیها است و ـ آئشم ـ (خشم) رسانندهٔ بدیها . سر دستهٔ بدیها اهریمن است که کمك گـاران فراوان دارد بهمانگونه که آهورا مزدا را دستیاران فراوان است و همین موضوع است که اصل دوگانگی آئین زرتشت را تشکیل میدهد . باید دانست که ثنویت زرتشتی که اعتقاد بوجود دو اصل یا دو مظهر خوبی و بدی است چندان ریشه دار نیست

---

(۱) ص ۲۹٦ از سیر تمدن و تربیت ـ بخامهٔ بیژن

(۲) با برگی ص ۷ سبك شناسی . جلد اول

(۳) مبدأ اشتقاق جشن از ریشهٔ : یسن است .

و اگر درست بنگریم ، این ثنویت Dualisme روی زمینهٔ یکتا شناسی استوار است ، زیرا تعلیم اخلاقی زرتشت ، سرانجام برشکست اهریمن قائل است و پیروزی آهورا مزدا ، پس یگانه وجود واقعی پایدار همانا آهورا مزدا خدای بزرك میباشد . (۱)

اوستا

کتاب دینی زرتشت ، اوستا نام دارد . اوستا ـ در اصل اویستاك است بصیغهٔ صفت مشبهه و کاف آخر آن مانند کاف : داناك ، تواناك پهلویست که همه جا در زبان دری حذف میشود . معنی آن جا افتاده و محکم . تاریخ نویسان تازی ، آنرا بشکل : ابستاق و افستاق در آورده اند .

زند و پازند

لفظ زند بمعنی گزارش و ترجمه است و مراد از زند ، اوستائی است که در دورهٔ ساسانیان بزبان پهلوی ترجمه شده و پازند بمعنی شرح و گزارش دو باره یا برگردانیدن زند است بزبان خالص دری (۲) و برخی هم بآن نام تفسیر و شرح زند نهند . در زبان شاعران ، بلبل و هر مرغ خوشخوانرا : زند خوان ، زند باف ، زند لاف گفته‌اند .

مجموع اوستا باصطلاح زبان پهلوی سه بخش شده :

۱ ـ گاثانیك یعنی بخش گاثه ها یا گاثها که بعد بواژهٔ گاه مبدل شده . گاثها سرودهای دینی و منسوب بخود زرتشت است در ستایش آهو را مزدا . (۳) ۲ ـ هاتیك ما نسریك ۳ ـ داتیك که دوم مخلوطی از دستورهای اخلاقی و احکام دینی و سوم فقه و آداب معاملاتست . اینك چکامه‌ای از گاثای ۳۲ قطعهٔ ۱۲ و ۱۴ : آنها که قربانی میکنند از آئین گله داری سر می پیچند . آنها برگاو ستم میرانند

---

(۱) ص ۱۲۷ و ۱۲۹ ایران از نظر خاورشناسان . آقای دکتر شفق

(۲) ص ٦ و ۷ و ۱۲ سبك شناسی جلد اول

(۳) واژه : گاثه بعد به گاته وپس از آن به گاه تبدیل شده و نامهای: سه گاه، چهار گاه،راست پنجگاه از آن پدید آمده است .

و آنرا رنج میدهند. پروردگارا درهای حکمت برویشان باز کن. نفرین تو باد ای مزدا بکسانی که با فریاد شادمانی گاو قربانی میکنند (۱)

دوا و دیو

در زمان سانسکریت، لفظ دوا بکسر دال بمعنای روشن آمده و خدای هند ورا (دوا) نامند که مراد انوار است. در اوستا دئوه همانست که در پارسی جدید دیو گویند. دیوان، همواره در پی آزاد آدمیانند و یك فرد زردشتی، هنگام پرستش با پروردگار خود چنین راز و نیاز میکند: «من دیگر دیو ها را نمیپرستم.» زردشتی، دیو را میراند وپرستنده آهورا مزدا میشود (۲). فردوسی نیز در داستان دیو سفید، دیو را چنین معنی میکند:

کسی کو ندارد ز یزدان سپاس — تو مر دیو را مردم بد شناس

در آئین زرتشت، دورهٔ زندگانی، پیکار همیشگی است میان نیکی و بدی. اوستا تنها راه زندگی را راستی میداند واز گوشه گیری ببدی یاد میکند و اندرز میدهد که همواره: اندیشهٔ پاك گفتار پاك و رفتار پاك داشته باشند و با بادساختن گیتی و افشاندن تخم و کاشتن درخت بپردازند و با بدی پیکار نمایند. زرتشت میگوید: بادهٔ مستی آور کثیف چگونه میتواند به نیکی کمك کند. گاو دردست کشت کار بهتر از آنست که در راه خدای بی نیاز قربانی شود. وی بخشی از جانوران را دستوری خوردن گوشت داده که آنها را زند بار، گویند ولی ایرانیان مانند شاخهٔ دیگر آریائی (هندوان) در خوردن گوشت اکراه داشتند.

تعالیم زرتشت بر خلاف دین مسیح است که بدی را در برابر بدی ذم میکند و مهربانی بدشمنانرا تبلیغ مینماید. در آئین زرتشت، کسیکه ببدکار خوبی کند خود بد کار است و کسیکه با بدی پیکار کند آهورا مزدا از او خوشنود است (۳) زرتشت بجاودان بودن روان آدمی عقیده مند است. در روز بازپسین، پل‌چینوات

---

(۱) ص ۹۵ تاریخ تمدن ایران بخامهٔ خاور شناسان

(۲) ص ۵۶ تاریخ ادبی ایران - تألیف ادوارد برون

(۳) ص ۵۲ جغرافیای تاریخی بار تولد

Chi nvat وسیلهٔ میان این سراو سرای دیگر میباشد . (۱) نیکوکاران ازین پل بآسانی میگذرند و به بهشت جاودان میرسند و بدکاران دردوزخ میافتند وهمیشه در رنج خواهند بود . برای رسیدن به بهشت جاوید بایدهمواره با بدیها وزشتی‌ها جنگید و از پلیدیها دوری گزید . (۲) این است فشرده و چکیدهٔ آئین مزدیسنی.

برخی را عقیده این است که زند از آنرو براوستا نام نهاده شد که از حق زندگی بسیار گفتگو میکند و در جنایات ، حکم بزندان نموده میگوید : زندگی بخشش ویژه ایست از سوی آهورامزدا و هیچکس را ازین حق نمی توان محروم نمود و ازین جهة محبس را زندان نامیده اند .

آنچه از اوستا در دست است بخشی‌از آنست که درزمان ساسانیان‌موجود بوده و نسبت باوستائی که برروی پوست گاو نوشته و در استخر ، نگهداری میکردند خیلی ناچیز بوده . در کتاب (شتروهای ایران) که بزبان پهلویست چنین آمده : « اینك زرتشت دین آورد از فرمان و شتاسب شه ، هزار و دویست فرکرت . پت دین دپیو روبه پت تختگی هاء زرین کرت و نپشت و پت گنج هان آتهش بنهاد و اینك کجستك سکندر سوهست و اندر او در یاپ فکند . »

چکیدهٔ معنی : « زردشت بفرمان ویشتاسب شاه دین آورد درهزارودویست فصل بدین دبیری و بر تخته های زرین تعبیه نمود و نبشت و بگنج آتشکده نهاد. پس سکندر ملعون دینکرت را سوزانیده دردریا افکند . »

اوستای بجا مانده بیش از آنچه مؤبدی میتوانست بآسانی بذهن سپارد نبوده؛ در نامهٔ تنسر ، هیربد بنام زمان اردشیر پاپگان به گشنسب (شاه مازندران) چنین آمده است : « اسکندر از کتاب دین ، دوازده هزار پوست گاو بسوخت با ستخر . » و نیز در تاریخ آمده که اسکندر فرماندا د کتابهای خوب را بیونانی ترجمه کردند .

---

(۱) در دین اسلام به پل صراط نامیده شده

(۲) پیش گفتار سیر تمدن و تربیت درایران باستان . بخامهٔ بیژن

سپس نوشته های دین اوستا را در استخر بسوزانید تا زبان و تمدن و ادب ایرانی را بیك باره از بیخ وبن براندازد. (۱)

اوستای کنونی دارای یك نسك کامل از ۲۱ نسك است که در زمان ساسانیان وجود داشته. کتابها و قواعد آئین بهدین به پنج بخش تقسیم شده است: یسنا ـ ویسپرد ـ وندیداد ـ یشت ها ـ خرده اوستا

پاژ

پاژ یا باژ ـ یکی از مراسم ناگسستنی این آئین بوده است که در سر خوان، هنگام دست بردن بغذا بجا میآوردند و آن دعای برکت بوده که بنام خدا هنگام چیدن خوان، باهنك ویژه ای (زمزمه) خوانده میشده و ترجمه اش این است: «من نام اورمزد را می ستایم زیرا که او چارپایان، زمین، درختان و آب را آفریده است.»

هنگام گستردن سفرهٔ ناهار و شام و یا در برابر آتش پاك که با زمزمهٔ (پاژ) آغاز میگردید چنین می پنداشتند که امشاسپندان برکت خواستارمیشوند و دست یازیدن بخوراك بدون مراسم پاژ گناهی بزرك شمرده میشد. برسم بروزن مرهم دستهٔ چوب کوتاهی بوده که موبد درین هنگام بدست میگرفته و اینرسم در زمان ساسانیان نیز بوده چنانکه فردوسی از برسم و پاژ در چند جای شاهنامه یاد کرده است. ازجمله در پادشاهی خسرو پرویز، هنگام خشم گرفتن فرستادهٔ قیصر (تیادوس(۲) بربندوی، گماشتهٔ پادشاه چنین گوید:

دگر روز خسرو بیاراست گاه — بسر بر نهاد آن کیانی کلاه
نهادند در گلشن سور خوان — چنین گفت پس رومیا نرا بخوان
بیامد نیا طوس با رومیان — نشستند با فیلسوفان بخوان
چو خسرو فرود آمد از تخت بار — ابا جامهٔ روم گوهر نگار

---

(۱) ص ۱۶۲ تاریخ ادبی ایران. تألیف استاد همائی. جلد اول

(۲) در شاهنامه نیاطوس ذکر شده ولی باید تا یادوس Taïadus باشد.
(ص ۸۲ تاریخ ادبی ایران. براون)

خرامید خندان و برخوان نشست | بشد نیز بندوی برسم بدست
جهـاندار بگرفت باژ مهان | به زمزم همی رای زد در نهان
نیاطوس کاندید بنداخت نان | از آشفتگی باز پس شد ز خوان
همی گفت باژ و چلیپا بهم | ز قیصر بود بر مسیحا ستم
چو بندوی دید آن بزد پشت دست | بخوان بر بروی چلیپا پرست
غمی گشت از آنکار خسرو چودید | برخساره شد چون گل شنبلید

پس از آنکه نیاطوس شکایت آغاز میکند، خسروپرویز چنین پاسخ میدهد:

چو بشنید خسرو بر آشفت و گفت | که کس دین یزدان نیارد نهفت
کیومرث و جمشید تا کیقبـاد | کسی از مسیحـا نکردند یـاد
مبادا که دین نیـاکان خویش | گزیده جهاندار و پاکان خویش
گـذارم بدین مسیحـا شوم | نگیرم بخوان باژ و ترسا شوم

یکی از آداب بهدین، کاشتن درخت بود، هنگامی مقدونیها بسرداری اسکندر بایران رسیدند، با اندك بودن آب و کمی بارندگی از فراوانی باغ و بوستان و کشت زارها در شگفت ماندند و چون از راز اینکار جویا شدند دانستند این آئین مزدیسنی است که آنانرا بکشت و کار و آبادانی وادار کرده؛ دروغ و فریب در آنان سراغ نمی توان کرد و از ینرو پادشاهان بدستیاری دین در آبادی کشور کامیاب میشدند. (۱)

در جزر و مد جنك اورمزد و اهریمن که پیروزی پایان با او رمزد است هرکرا بخت یار شود در زیر پرچم دادگری زیست کند و آن کسی است که زمینی کشت کند یا درختی میوه دار بنشاند و زن و فرزند خود را بپروراند یا خانه ای بسازد پس از آن پروراندن خوبیها و دورگردانیدن بدیها و کشتن آنچه که زادهٔ اهریمنند. باید بر جانداران سودمند ستمی نشود.

باری، رفته رفته آئین زرتشت سراسر زمینهائی را که بزبان اوستا سخن

---

(۱) برای اوستا و یشت ها و گاثها نگاه کنید بترجمه‌ای که بخامهٔ پورداود در بمبئی از طرف انجمن ایران لیك چاپ و منتشر شده.

میگفتند فرا گرفت و بروشنائی این دین و فرمانبری از دستورهای آن بویژه دوری جستن از دروژ (دروغ) ایرانیان بر همسایگان پیروز آمدند.

اسکندر گجستك

ایران در تاخت و تاز اسکندر ماکدونی رنج و ستم فراوان دید. این مرد که آرزوی جهانگیری بر سر داشت در ۳۵٦ پیش از میلاد بجای پدرش بر تخت نشست و در ۳۳٤ با سی هزار لشکر بر ایران تاختن آورد و بویرانی استخر و سوزاندن کاخ پادشاهی داریوش و خشایارشا بسنده نکرد و بآشیانهٔ نخستین نژاد آریائی رو آور شده پس از گشودن شهرهای فرارود، از بسیاری آب و زمینهای آبادان و مردم انبوه آن بشگفت درآمد و دراینجا کشورهائی دید بس آباد و مردمانی در دین و آداب ایرانی گری و مزدیسنی پا برجا که هر بخشی شاه کوچك و امیری داشتند که در کارهای درونی آزاد بوده در کارهای برون مرزی، خود را پیرو شاهنشاه ایران میدانستند. اسکندر برای چیره شدن بر این مردم بایجاد کوچ نشین های یونانی و تشکیل Colonie پرداخت و در کنار آبهای آمو و سیر دریا گروهی یونانی را جا و زمین داد و کار آنسامان را بآنان سپرد. رفته رفته این گروه در عقاید دینی ایرانیان رخنه کردند و پاره ای از آداب کیش مزدیسنی در میان مردم رو بفراموشی نهاد و یونان مآبی Héllenisme رواج گرفت اما نه چنانکه بزرك منشی ها بیك باره از یاد رود. مردم همواره در دل داشتند که زنجیر بندگی را از گردن فرو نهند. درارداویرافنامك پهلوی، از اسکندر بنام گجستك (ملعون) یاد شده که بخواهش اهریمن سبب کشتار مردم و ویرانی ایران گردید و استخر و کتاب دین زرتشتی را که با زر بر پوست گاو نر نوشته بودند بسوزانید. (۱)

خراسانیان، در پنهان، از چیره شدن اسکندر و زبونی ایران نگران بودند تا پس از مرك وی در سال ۳۲۳ پیش از میلاد وواگذاری کشور به سلوکوس نیکاتر (۳۱۲ پیش از میلاد) یکی از سرداران وی، زمینه را برای جنبش آماده ساختند. این جنبش را چادر نشینان پارت بپا کردند.

---

(۱) ص ۱۸۱ تاریخ ادبی ایران - براون

پارت یا پهلو

اینها مردمانی بودند که در سرزمین خراسان بچادر نشینی و پرورش اسب و گوسفند سروکار داشتند و دستهٔ برجستهٔ آنان - آپارن - Aparne - نامیده میشد. در سنگ نوشتهٔ بهستان (بیستون)، نام خراسان، پرثو آمده است واین کشور را یونانیان: پارثیا یا پارثوایا گویند و امروز: پارت - Parthe - یا پارث نامند و پرتو به قاعدهٔ تبدیل و تحریف و قلب، پهلو شده و در نتیجه پارت و پرتو همان پهلو است که منسوب بآن: پهلوی و پهلوانی میباشد و این نام‌ویژهٔ زبان پهلوی اشکانی و اشکانیان گردید و شاهزادگان پارتی ازینرو خودرا ازتخمهٔ پهلو خوانده و پهلوان میدانسته اند. (۱)

اشك یا ارشاك پس از آنکه برسلوکید ها پیروزی جست سرزمین ایرانرا از زیر بار بندگی یونانیان رهائی بخشید ولی چون تمدن یونان رخنه کرده ومردم تا اندازه‌ای بآن آداب خو گرفته بودند، اشکانیان درین باره مسامحه روا داشتند و در سکه ها خود را دوستدار یونان لقب دادند. اما این یونانی مآبی تقلیدی صوری بود و چندی نگذشت که زبان و آداب یونانی از میان برچیده شد و آداب آریائی ایرانزمین بصورت نخستین باز گشت و خط پهلوی جای خط یونانی را گرفت. (۲) از آنچه درین باره گفته شد بدست آمد که پارتهای خراسانی که بنام سردودمان خود - اشکانیان - نام گرفتند بچیرگی یونانیان در ایرانشهر پایان دادند. اما یك کار را چاره نتوانستند و آن وضع ملوك الطوایف بود که هر شهرستان از خود شاه کوچك و امیری داشت و ایران در آنزمان بشکل عصر فئود الیتهٔ اروپا میگذرانید.

اردشیر پاپگان، هنگامی که براردوان پنجم اشکانی غلبه یافت (۲۲۶ میلادی) و پس از ۵۵۰ سال پادشاهی ساسانیان را بنیان نهاد میگوید: «پیش ازمن پادشاهی کشور ایرانزمین بر ۲۴۰ بخش شده بود که هر کدام شاهی مستقل داشتند.» با این پیشامد خاندان بزرك پرثوی بر چیده شد و دولت اشکانی از میان رفت و

---

(۱) و (۲) ص ۱۷ و ۷۲ سبك شناسی بهار. جلد اول.

شهنشاهی از خاندان شرقی (خراسان) بخاندان جنوبی (پارس) انتقال پیدا کرد.
اردشیر ، نخست بگرد آوردن اوستا فرمانداد و تنسر ، هیربدان هیربد را بدینکار گماشت و بزبان پهلوی ترجمه ای براوستا نوشتند که همان زند باشد و پازند شرح و یاتفسیر زنداست که یکی از دانایان زرتشتی نگاشته. اردشیر کیش مزدیسنی را دو باره استوارساخت و دین دولت شناخت . پیشوایان و مغان نیز برای استحکام کار شاه نو به پیشرفت دین بهی کمر بستند چنانکه تنسر نامه ای به گشنسب،شاه مـازندران نگاشته و او را به تمکین اردشیر و ادار کرد . این نامه را روزبه (ابن مقفع) درسدهٔ دوم هجری از پهلوی بتازی ترجمه کرد و در سدهٔ ششم ، پسر اسفند یار ترجمهٔ تازی را بزبان پارسی نقل کرده در دیباچهٔ کتاب تاریخ تبرستان گنجانید . این کتاب چـاپ نشده و در موزهٔ هند لندن است . (۱) هر تسفلد ، خاورشناس آلمانی و خوانندهٔ سنك نبشتهٔ ـ پایکولی ـ موبذان موبذ را که بامانی مناظره کرده همان تنسر موبذ اردشیر بابکان میداند .

پادشاهان ساسانی از توجهی که بباز گشت بزرگی ایرانشهر و پاك کردن آئین مزدیسنی داشتند ، سزاوار هر گونه آفرین هستند . در زمان آنان کشورایران بزرگی و پهناوری پادشاهان هخامنش را پیداکرد وآئین بهدین شکل نوین گرفت ولی ایندوره مواجه بود با نفوذ آئین مسیح و تبلیغ ترسایان و درین زمان بودکه مانی بروزو رخنه دردین کرد وتا اندازه ای موجب دگرگون ساختن فکرها گردید و چون پیدایش او نشانه هائی در زبان و آئین بویژه در فرا رود یا ایران علیا بجا گذاشت ناچار باید با کوتاهی بشناسائی او بپردازیم .

مانی

مانی ، پسر پاتیك یافدیك ازخانوادهٔایرانی در۲۱٦ میلادی کناردجله ، نزدیکی بابل پای بجهان‌نهاد ودر عهد پادشاهی‌شاپور اول ویرا به کیش‌خویش دعوت نمود . در جایگاه پیدایش و آغاز کار او وارد نمیشویم زیرا سخن بدرازاخواهد کشید. همین اندازه گوئیم که وی از کیش زرتشتی ، مسیحی و بودائی الهام گرفته و در

---

(۱) ص ۱۷۹ تاریخ ادبی ایران تألیف استاد همائی . جلد اول . چاپ تبریز.

سرزمین سغد پیشرفت بی اندازه داشته. آنچه در نوشته‌های گذشتگان یاد داشت شده این است که آئین وی آمیخته بدیانت بوذا، زرتشت ومسیح است ودعوی کرد فارقلیط که مسیح ظهورش را خبر داده است منم و قائل به تناسخ بود. (۱) پیش از پیدایش آثار فیوم و تورفان، مانی را نقاشی هنرمند می شناختند که دعوی پیامبری کرده و نام کتاب ویرا: ارتنك یا ارژنك میگفتند که با دارا بودن نقش ونگارهای زیبا بیننده را دچار شفتگی مینموده ولی اکنون با برگهائی که از شهر تورفان (حوضهٔ رودتاریم درترکستان چین) وفیوم مصر بدست آمده‌وخاورشناسان بخواندن‌وشناسائی آن سرگرمند، روشنائی بسیاری در روش و منش وی پیدا شده و میشود و دانستنی ها دربارهٔ وی افزون خواهد شد.

نامبرده کتابی بنام: شاپورگان، برای شاپور پسراردشیر نوشت ودیگر کتابی بنام: مهرك نامه بزبان پهلوی و گنج زندگی و سفر الاسرار. اساس گفته های وی مانندزردشت بر دوگانگی است و مدبر جهانرا دوچیز میداند: روشنائی وتاریکی پیروان‌وی بایددرویشی‌را بالاتر ازتوانگری‌بدانند وپرهیز کاربوده‌پیوسته‌روزه بگیرند و تامیتوانند صدقه بدهند وبیش ازغذای یك روز و لباس یك سال ازمال دنیانبایستی داشته باشند. (۲) بیرونی در آثارالباقیه این عبارت را از دیباچهٔ کتاب شاپورگان مانی نقل کرده است: «در هر زمانی، پیمبران، حکمت و حقیقت را از جانب خدا بمردم عرضه کرده اند؛ گاهی در ایران بوسیلهٔ زرتشت و زمانی درمغرب زمین بواسطهٔ عیسی عاقبت منکه پیمبرخدای‌حق هستم مأمور نشرحقیقت‌درسرزمین بابل گشتم.»

شاپور، دین اوراکه آئین مزدیسنی ولی برنك ترسائی گرائیده پذیرفتار گردید وبادشمنی وبدبینی مغان از پیشرفت گفتارمانی جلوگیری نکرد وروزگار بدینسان بود تازمانی که نواده‌اش بهرام اول پورهرمز، چهارمین پادشاه ساسانی برتخت نشست. بهرام بگفتهٔ رهبران بهدین، مانی را فرا خواند وبا موبدان موبد

---

(۱) ص ۳۸۲ مانی ومانویت. چاپ تهران.

(۲) ص ۲۰۷ و ۲۱۸ ایران در زمان ساسانیان. تألیف آرتور کریستن سن.

روبرو کرد و آنان با هم بمناظره برخاستند.

ابومنصور ثعالبی نیشابوری در کتاب: «غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم» آورده است که: «موبذان موبذ رو بمانی کرده گفت: تو ما را بچه چیز میخوانی (دعوت میکنی)؟ مانی گفت: بترك دنیا و ویران ساختن آن و پرهیز از آمیزش با زنان تا نسل آدم برچیده شود و این دنیای جسدی نابود گردد و مردم از جهان نیك بختی بعالم بدبختی و ناکامی نیایند، زیرا روانهای پاك خدائی ببدنهای ناپاك اهریمنی آمیخته گردیده و یزدان ازین آمیختگی دررنج است و آسایش او درجدائی پیکر و جان از یکدیگر است تا اینکه مردم تازه‌ای بیاورد وجهانی نو چنانکه خواهد برپا سازد؛ زیرا مرك، آدمی را بزندگی جاویدان رساند وجان تا درکالبد است مانند مرغ درقفس زندانی است. پس موبذ باو گفت: آیا ویرانی خوبست یا آبادانی؟... مانی پاسخ داد: ویرانی بدنها آبادی جان است: (خراب الابدان عمارة الارواح.) موبذ گفت: بما بازگو از کشتن خود ـ آیا این خرابی است یا آبادی؟ گفت این ویرانی بدن است. موبذان موبذ گفت: پس شایسته آنست که بدن ترا خراب کنیم تا جانت آبادان گردد.

سپس شاه بهرام گفت: پس، بویرانی تنت میپردازیم و بگفتار خودت رفتار میکنیم وفرمانداد اورا پوست کندند و پرکاه کرده بریکی ازدروازه های شهر جند یشاپور آویختند و پیروان اورا بکشت و با آنانکه بوئی میرفت که براه اومیروند بسختی رفتار کرد.»

داستان آمدن مانی ودعوی وی درشاهنامهٔ فردوسی چنین آمده است وچون مانی بیشتر درمرزهای خاوری وچین زیسته فردوسی اورا ازچین دانسته:

بیامد یکی مرد گویا ز چین	که چون اومصور نبیند زمین
بدانچرب دستی رسیده بکام	یکی پرمنش مرد، مانی بنام
بصورتگری گفت پیغمبرم	ز دین آوران جهان برترم
زچین نزدشاپور شد بارخواست	بپیغمبری شاه را یار خواست
سخن گفت مرد گشاده زبان	جهاندار شد زانسخن بدگمان

سرش تیز شد موبدان را بخواند زمانی فراوان سخن ها براند
کزین مرد چینی چیره زبان فتاد ستم از دین خود در گمان
بفرمود تا موبد آمدش پیش سخن گفت با اوزاندازه بیش
بدو گفت کایمرد صورت پرست بیزدان چرا آختی خیره دست
کسی کاو بلند آسمان آفرید بدو درمکان و زمان آفرید
کجا نور وظلمت بدو اندرست زهر گوهری گوهرش برترست
اگر اهرمن جفت یزدان بدی شب تیره چون روز رخشان بدی
نگنجد جهان آفرین در مکان که او برتراست ازمکان وزمان
فروماند مانی زگفتار اوی بپژمرد شاداب بازار اوی
زمانی برآشفت پس شهریار بروتنك شد گردش روزگار
چنین گفت کاینمرد صورت پرست نگنجد همی درسرای نشست
چو آشوب گیتی سراسر بدوست بباید کشیدن سرا پاش پوست
همان چرمش آکنده باید بکاه بدان تا نجوید کس این پایگاه
بیاویختن از در شارسان (۱) دگر پیش دیوار بیمارسان

مانی درسال ۲۷۷ میلادی بکوشش مغان بزرك گشته شد ولی گفته های وی نزد پیروانش بجاماند. کار بزرك مانی اصلاح خط بود زیرا نوشتن باخط پهلوی دشوار بود. وی برای پیشرفت آئین خود خط سریانی را که حرکات، جزء حروفست برگزید و کتابهای خویش را بآنخط که ساده تراست نگاشت. این شیوه باعث شد بسیاری ازواژه های آریائی که درخط پهلوی خواندنش دشوار بود در آنخط که **هزوارش** ندارد بآسانی خوانده شود وکمك بزرگی بشناسائی، نسبت بزبانهای باستانی ایران نمود.

زندیق

تاریخ نویسان، گروندگان مانی را زندیق میخواندند و زندیق را تحریفی از لغت آرامی (صدیق) که بتازی صدیق گویند، دانسته‌اند. صدیقا یکی ازپایه های

(۱) شارسان مخفف شارستان است. به صفحهٔ ٥٤ نگاه کنید.

روحانی آئین مانی بوده و باین اعتبار بر پیروان دین مانی اطلاق میشده است . سپس بکسانی که دارای عقیده و آئینی نبودند اطلاق گردید .

در کتاب : المعرب من کلام الاعجمی علی حروف المعجم، آمده : الـزندیق ، فارسی معرب ، کان اصله عندهم : زنده کرد (زنده الحیات و کرد العمل) .

الزندیق- انه لایومن بالاخره ولا بوحدانیة الخالق (۱). عرب، زندقی را در برابر شدید البخل استعمال میکند و برخی هم آنرا معرب : زن دین میدانند و بهرحال این کلمه‌ایست که بر پیروان مانی هم‌چنین بیدنیان اطلاق میشود .

یکی هست ودوتا نیست

روانشاد استاد بهار درقصیده‌ای تحت عنوان : یکی هست ودوتا نیست، فکر مانی را تشریح کرده که مطلع آن با چند شعر ازمورد شاهداین است :

گویندحکیمان که پس ازمرگ بقا نیست
ور هست بقا فکرت و اندیشه بجا نیست

بودا که ره نیستی آموخت بـا صحاب
خوش گفت که:هستی بجز از رنج وعنا نیست

آسایش جاوید از آنسوی حیـات است
زین سو بجزازرنج وغم و درد وبلا نیست

کس فلسفهٔ زیست نـدانست بتحقـیق
وزجان‌سخنی هست که‌هیچش سر و پا نیست

گویـنـد کـه انسان بخـطا یافته تولید
زیـرا بنـهـاد بشری غیـرخطـا نیست

دراصل بشرظن بزرگان همه نیکوست
وین ظن بداز گفته مانی است، زما، نیست

---

(۱) ص ٤۰۷ مانی ومانویت - ترجمهٔ عبارت: یعنی زندیق کسی است که نه بسرای دیگرایمان‌دارد و نه به یکتائی خداوند و به عقیده و آئینی پا بند نباشد .

خوش گفت که ایجاد جهان وینهمه آشوب
زآمیختن ظلمت و نور است وروانیست
تا نور ز ظلمت نشود فرد ومجزی
درعرصهٔ گیتی خبر از صلح و صفا نیست
کثرت چو برافتاد دو بینی رود از بین
توحید همین است، یکی هست و دوتا نیست(۱)

باری، ترسائی گری در بخش غربی ایران با پیشرفت آئین مانی رواج بیشتری گرفت، زیرا اگر پیروان وی دچار شکنجه و آزار بودندولی آنهائیکه بدین ترسا درمیآمدند به پشتیبانی ازقیصران روم تااندازه ای درامان میماندند. پس از آنکه مانی از میان برداشته شد درایران برترسایان سخت گرفتند. آنان نزد بهرام داد خواه شدند. بهرام خواست فرق بین ترسایان و مانویان را بداند پس بزرگ آنانرا خواست وپرسیددردین شماچرا زناشوئی حرام است با اینکه برای نگاهداری نسل دربایست است؟ واگراین راست باشد همه سزاوار کشته‌شدن هستید زیراشما جویای ویرانی گیتی میباشید و اگرحلال است چگونه بزرگان شما زناشوئی را زشت می‌پندارند واز آن‌دوری میجویند؟...

ترسایان گفتند: مانویان پای بند به دوخدا هستند و زمین را دارای جان میدانند ومیگویندجان ازتنی‌به تن دیگرمیرود (تناسخ) وزناشوئی‌را حرام‌میدانند ولی ترسایان اعتقاد بخدای یگانه‌دارند ومخالف زناشوئی نیستند ودر کتاب دینی باآنان سفارش شده است (؟) تنها بزرگان کنیسه‌ازاینکه باید همواره پای‌بندبدستور های دین بوده و آسایش مردم را فراهم کنند و آمیزش با زنان آنها را از تکلیف خود باز میدارد برای آنان منع شده است ولی مانویان خود را بزی ترسایان درمیآورندتا کارشان‌پوشیده بماند. شاه پذیرفت‌وترسایان‌را آزاد کرد (۲) با اینهمه رسم مانی از بیخ وبن برنیفتاد و گروهی که باو گروش داشتند در پرده وپنهانی آن

---

(۱) ص ٤٠٤ دیوان ملك .جلد اول.

(۲) ترجمه از ص ۳۸٤ مانی و مانویت. چاپ تهران

آئین‌را پذیره‌بودند وروز بروز برشمارهٔ آنان افزوده میگشت. در دورهٔ اسلام نیز پیروان مانی پراکنده وبیشتر در عراق جا وخانه داشتند تا پس از کشتار منصور خلیفهٔ عباسی بسوی سمرقند وایران‌علیا که‌پناهگاه دیرین آنان بودشتافتند.

علت سقوط ساسانیان

در دورهٔ شاهان ساسانی، گفته‌های مانی موجب آن شد که مردم درین دو آئین به تحقیق بیشتری بپردازند. آخرین شاهان ایندودمان نیز بدین زرتشتی سهل‌انگار بودند چنانکه یکی‌اززنان‌پرویز، مریم، دخت قیصر روم شرقی ودیگری شیرین مسیحی بودند. فردوسی درشاهنامه گوید:

ششم سال ازدخت قیصر زشاه	یکی کودک آمدچوتابنده‌ماه
که مریم‌پسرزاد درشب‌یکی	که‌هرگز ندیدی‌چنو کودکی
برآمد هم آواز رامشگران	همه شهرروم از کران‌تاکران

کشور ایران، روزبروز، روبآبادانی وآسایش‌میرفت. یك دسته از فیلسوفان یونان که زمان انوشیروان بزیر سایهٔ ایران آمده بودند موجب گسترش فکرهای تازه‌شدند. مردم بویژه روشن بینان‌باتوجه بگفتار دانایان‌مغرب‌زمین‌وبزرك‌ترسایان درین اندیشه میافتادند که دین‌بهی- چنانکه مغان میگویند- آسایش این سراوسرای دیگررا فراهم نمیکند وآنانرا دچار سختی ها ورنج ها نموده است. پیدایش مزدك پسرهمدادان‌از اهل‌نساءخراسان که‌برابری مردم را ازراه اشتراك درخواسته وزن قائل بود وفکری سنخ کمونیزم‌امروز میپرورانید، نیز نغمهٔ ناسازی بود که بر این ساز افزوده گردید. مغان که در آن هنگام‌نیرومند بودند واز راه دین‌چیرگی داشتند ازهرسوفشار برمردم وارد میآوردند. اینان میگفتند که چون درآئین مزدیسنی چهار آخشیجان (۱) را باید ازآلودگی پاك وپاکیزه نگاهداشت، مرده درخاك‌نباید گذارده‌شود. مردگانرا باید در درون غارها ویا بربالای بلندیها گذاشت

---

(۱) آخشیجان - پارسی عنصراست و چهار آخشیجان عناصر اربعه میباشد: آب، آتش، هوا و خاك و بمعنی ضد هم آمده.

تا خاك آلایش پیدا نکند و کرکسان از گوشت مردار روزی یابند. (۱) آتش را که در کیش بهی شایستهٔ احترام وقبلهٔ خود میدانستند در نزدش نیایش کردن گرفتند. رفته رفته کار به تفتیش عقاید رسید تا آنجا که شاپور دوم درفرمان خودگفت: «حال که ما بمقررات حقیقت درین جهان وقوانین آن پی برده ایم روحانیان نباید بی اعتقادی هیچکس را تحمل نمایند ومن تمام کوشش خود را مصروف این نیت خواهم کرد.» (۲) سخن کوتاه، مغان زندگی را ازهرسو برمردم دشوار ودین را در دل آنان خوارکرده بودند و باکشتن وبستن وکیفر دادن مردم را میترساندند و وهمه را دچار رنج وآزارساخته بودند. تشریفات ناروا از خود بجا گذاشته ولی ازحقیقت دین، غافل وبی بهره بودند. ایرانی یك نگرانی درونی پیدا کرده بود که درگذشته نمی توانیم مانند آنرا سراغ کنیم واگر کسی بخواهد بهرج و مرج فکری که پس ازانوشیروان رخ داده بودنیکوتر بنگرد، باید که باب برزویهٔ پزشك را ازکلیله ودمنه (۳) برخواند تا دانسته شود که روشن بینان، دل از آئین های کوتاه ونارسا برکنار گرفته و تنها راه چاره را آن میدانستند که نیکخواه وپارسا باشند وازته دل به نیکوکاری واندیشهٔ نیك گرایند.

کلیله ودمنه

کتاب کلیله ودمنه (کرتکا دمنکا) را برزویهٔ پزشك در روزگار پادشاهی خسرو انوشیروان از هندوستان بایران آورد وبه پهلوی ترجمه کرده یك باب برآن افزود وروزبه (عبداله پسر مقفع) در صدر دولت عباسیان برای ابوجعفرعبداله منصوردومین خلیفهٔ عباسی ازپهلوی بتازی آورد وابوالمعالی نصراله بن محمدبن‌عبد

(۱) دستور زند دربخاك سپردن مردگان اینست که آنانرا درصندوقی نهاده میان سردابهٔ پوشیده درکوه گذارند ومعنی دخم یا دخش که جای تاریك است براین دستور دلالت دارد و مقصود اصلی جلوگیری از عفونت است بخارج ولی مغان گمان کردند برای اینست که زمین آلایش بهم نرساند. دخمه را که برابر هوا سازند و مرغانرا از گوشت مردگان طعمه دهند اینان ساختند.

(۲) ص ۳۰٦ از شمارهٔ ٦ مجلهٔ دانشکده زیرعنوان: ما در نظردیگران.

(۳) کلیله و دمنه بهرامشاهی، چاپ گرگانی. ص ٤٦ و ٤٧

الحمید منشی آنرا از تازی بپارسی نقل کرد در زمان بهرامشاه غزنوی، واینك سطری چند از باب برزویه برای شاهد گفتار آورده میشود :

« با خود گفتم اگر بردین اسلاف بی ایقان و تیقن ثبات کنم همچون آن جادو باشم که بر آن نابکاری مواظبت مینماید و به تبع سلف، رستگاری طمع میدارد واگر دیگر بار درطلب ایستم عمر وفا نمیکند که اجل نزدیك است واگر درحیرت روزگار گذارم فرصت فائت گردد وناساخته رحلت باید کرد. صواب آنست که برمواظبت وملازمت اعمال خیر که زبدهٔ همه ادیانست اقتصار نمایم و بر آنچه ستودهٔ عقل و پسندیدهٔ طبع است اقبال کنم.

پس، از رنجانیدن جانوران و کشتن مردمان و کبر وخشم وخیانت ودزدی احتراز نمودم و فرج از ناشایست باز داشتم وازهوای زنان اعراض کلی کردم وزبان را از دروغ وفحش و بهتان وغیبت بسته گردانیدم وازایذاء مردمان ودوستی دنیا و جادوئی ودیگر منکرات پرهیز واجب دیدم و تمنی رنج غیر، از دل دورانداختم ودر معنی بعث و قیامت و ثواب وعقاب بر سبیل افترا هیچ نگفتم. از بدان ببریدم وبه نیکان پیوستم و رفیق خویش صلاح وعفاف راساختم که هیچ یاروقرین چون صلاح وعفاف نیست.»

از سوی دیگر، دهگانان درهر کرانی زمینها از آن خود کرده واز دسترنج برزیگران نان میخوردند. وضع باج ومالیات باندازه‌ای سخت وناجور بود که آسایش را ازمردم گرفته کسی را یارای آن نبود که ازمیوهٔ باغ خود بهره بر گیرد. درتاریخ آمده است که انوشیروان، هنگام شکاری، برزبر کوهی نشسته وآبادی درزیر پای او بود. شهریار در باغستان خانه‌ای دید که درختان بمیوه نشسته‌اند، کودکی سوی درختان رفت تا میوه‌ای چیند، مادر از او جلو گیرشد و گفت هنوز کار کنان دیوان برای سنجش درآمد نیامده اند تا پروای چیدن میوه داشته باشیم. پادشاه را براین شیوهٔ ناپسند گریستن آمد ودستور را گفت باید چاره‌ای اندیشید تا مردم به بهره‌مندی ازمال خود دست یابند ودرانتظار بسر نبرند. از آنرو بفرمان شاهنشاه وضع باج دگرگون شد وهرکس پس از ممیزی بفراخور درآمد خراج داد واین

رسم زشت را که باید دسترنج بدست آمده تا آمدن نمایندهٔ دیوان دست نخورده بماند ازمیان برانداخت.»

این موضوع را گردیزی صاحب زین الاخبار به قباد پدرانوشیروان نسبت داده چنین گوید: «چون یك چند باز آمد قباد اندر کار رعیت اندیشه کرد و گفت بر رعایا نسبت ده یك دادن رنجست و سبب آن بود که روزی به صید رفت؛ زنی را دید که کودکی نالنده زار دوش گرفته و میان نارستان ایستاده و آن کودك همی نار خواست با آرزو وزن ندادش. قباد زنرا پرسید چرا این کودك را نارندهی؟ زن گفت که هنوز عشر شاهانشاه ندادم، حرامست برما نار باز کردن از نارستان وقباد را عجب آمد؛ پس قصد کرد که آن رنج عشر از رعیت بردارد، آنگه حرازان بولایت فرستاد تا همهٔ زمینها و رزان ودرختان را حرز و مساحت کردند و بر هریکی خراج نهادند» (۱)

با اینهمه، رفتار ناهنجار هرمز، جنك‌های پیاپی باروم در زمان خسرو پرویز باکردارهای ناستودهٔ او که درتاریخ سیاسی یاد خواهد شد و آن نابسامانی های فکری که از دیرزمانی درمردم رخنه کرده بود زندگی را در آنروزگاران چنان سخت و ناگوار کرد که همه باآرزوی فرج بعد از شدت میزیستند وهمینکه تازیان، در زیر پرچم قرآن مجید، برایران تاختند مردم ازخدا خواستند وبامیل و رغبت بآن‌دین نوین گرویدند بویژه که از حیث احکام دینی شباهت بسیاری میان دین‌اسلام و آئین مزدیسنی موجود بود. واگرفرمانروائی این گروه بر کشور ما تا پایان کار برپایهٔ دادگری وحکم خدا بود و جانشینان نابکاری مانند خاندان امیه و مروان و عباسی برسر کار نمیآمدند، بیگمان، مردم ایران بچاره جوئی درباره آزادی خود نمیافتادندوزمامداری تازیان را از میان برنمیداشتند؛ پس با این گفتار آشکار گردید که چگونه جهات شکست ایران ساسانی دربرابر تازیان آماده شد و موریانه از درون درخت کهن سال کشور ما رخنه کرد تا موجب چیرگی تازیان براین‌سرزمین گردید. این‌راهم ناگفته نباید گذاشت که تازیان درابتدای کار بستگی بدین نوین و ایمان حقیقی داشتند، خداوند هم بآنان پیروزی بخشید.

---

(۱) ص ۱۲ زین الاخبار. چاپ تهران

پارسیان

از نظر اسلام اهل کتاب بشمار میروند (۱)؟

گفتگو- درمرداد ماه ۳۶ روزی عصر بسوی مدرسهٔ خیرات خان برای دیدار استاد ارجمند، آقای شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری شتافتم. اوستاد درحجرهٔسردر مدرسه که جایگاه تدریس ایشان و از مال دنیا جز فرشی بوریا و چند کتاب چیزی در آن نیست نشسته بودند. از هر دری سخن بمیان آمد. پرسیدند کتابی که در دست نگارش داشتی بکجا رسید؟ - عرض کردم هروقت حال ومجالی دست دهد سرگرم بآن هستم ولی گاهی در نتیجهٔ مطالعهٔ کتب و کاوش در بارهٔ مطلبی اندیشه‌های گوناگون پدید میآید که باید ازاستاد چاره جو باشم؛ از آنجمله کیش زرتشتی ومانی بآئین دوگانه پرستی در ذهن ها جای گرفته با این تفاوت که در آئین مزد یسنی قائل بیزدان و اهریمن هستند و در کیش مانی به نور و ظلمت؛ هرچند که مبنای دین زرتشت بپرستش آهورا مزدا یا خدای یگانه بازگشت میکند و با دوگانه پرستی مانی فرق دارد. با این وصف نشانهٔ بارزی در اینکه پارسیان اهل کتاب شناخته میشوند بدست نیست. فرمودند: جان کلام همین است و من در کتاب «تابش جان و بینش روان» که هنوز بچاپ نرسیده درین باره گفته های زیادی دارم. از جمله در مطلب ٦٤ بنگرید. جزوه را در دست گرفته واز روی آن نوشتم: «دلیل ثنویه که قائلند بنور و ظلمت یا بیزدان و اهریمن لیکن نور و یزدانرا اعلی از ظلمت و اهرمن دانند آنست که ذات واحد بسیط، محال است مصدر امور متضادهٔ مختلفة الذات والحقیقه باشد. پس باید خالق خیر غیر از خالق شر و خالق حسنات غیر از خالق سیئآت و صاحب ارادهٔ تکوینیه غیر از صاحب ارادهٔ تشریعیه باشد؛ زیراکه این دو اراده (تکوینی و تشریعی) گاهی مخالفند با یکدیگر چنانکه در مطلب ۱۰٤ ذکر

---

(۱) مولانا ابو الکلام آزاد وزیرفرهنگ هند در کتابی که بنام ذوالقرنین نگاشته و در آنجا ثابت کرده مقصود از ذو القرنین کورش است نه اسکندر و یا دیگری در صفحهٔ ۷٤ چنین نویسد: پیغمبر اسلام پارسیان را اهل کتاب دانسته و فرموده اند: سنوا بهم سنة اهل الکتاب (یعنی با زرتشتیان مانند اهل کتاب رفتار کنید.)

میشود . پس گویا ایشان ، افعال تامه و عدلیه و ارشادیهٔ مذکورهٔ در مطاب ۱٫۴۳ نسبت بنور و یزدان میدهند و افعال ناقصه وظلمیه و فسادیهٔ مذکور در مطلب ۱٫۷۰ منسوب به ظلمت و اهرمن میسازند و اما دلیل صابئین آنست که معبود حقیقی در اعلی درجهٔ قد است و نزاهت است و عابد در اقصی مرتبهٔ دنائت و دناست . پس محال است بدون واسطه بیکدیگر مربوط شوند و ما به عقل خود اجرام نورانیهٔ علویه را دارای قرب و منزلت در نزد معبود حقیقی دانستیم لذا آنها را واسطه قرار دادیم وچون بخود آن اجرام دسترس نداشتیم ، این بت ها را بخیال خود بصورت آنها ساختیم تا از مشاهدهٔ این اصنام دروقت عبادت آن اجرام را بخاطر آوریم واز بخاطر آوردن آنها ذهن به معبودحقیقی منتقل شود که ما دلائل رد این نظرات را درجای خود گفته‌ایم . »

عرض شد اینجایك جهة ممتازه‌ای بین زردشتیان ومانویان موجود است زیرا اگرچه‌مجوس(۱) بدونیروی خلاقه‌معتقد بوده: یزدان واهریمن‌ولی‌همواره‌آهورا را بنام‌خدای جهان میپرستیده‌واز اهریمن گریزان بوده اند ودرپایان ، غلبه را باآهورا-مزدا میدانستند و گویند احترام آتش از آنروست که آنرا قبله وجلوه ای از انوار صمدانی میدانسته‌اند . گفته های زرتشت برخلاف مانویان بیشتر متوجه آبادانی جهان وزناشوئی ودیگرسنت‌های نیك بوده وباصالت ماهیت و وجود قائل بوده‌اند ولی با اینکه اوستا کتاب دینی آنانست درقرآن مجید یك‌جا ازمجوس نامبرده شده وآن آیهٔ ۱٦ از سورهٔ ۲۲ حج است بدین شرح : ان الذین امنوا والذین هادوا والصابئین والنصاری والمجوس والذین اشرکوا ان الله یفصل بینهم یوم القیامه . ان الله علی کل شئی شهید . (معنی آیه : البته بین اهل ایمان ویهود وستاره پرستان ونصاری وگبروآنانکه بخدا شرك آورند خداوند روز قیامت میان آنها جدائی افکند وهر کس را بجایگاه استحقاقش برد که او بر احوال همهٔ موجودات بصیر وگواه است .) وآیهٔاصحاب الرس، که برخی تعبیر برودارس وجایگاه تعالیم‌زرتشت میکنند ونیزحدیث‌مشهور: کل‌مولود یولد علی‌فطرةالاسلام ثم ابواه ینصرانه ویهودانه

---

(۱) مجوس ، عربی شدهٔ واژهٔ منع یا موغوش (موگوش) پارسی است .

ویمجسانه لذا نظر رسول اکرام وائمهٔ اطها روفقهای اسلامی دربارهٔ ایرانیان قدیم که آئین مزدیسنی داشته‌اند چه بوده آیا آنانرا اهل کتاب میشناخته اند یا نه ؟ - در پاسخ فرمودند : « اولا حضرت رسول فقط جزیه را برای اهل کتاب مقرر نموده کفاریا باید مسلمان شوند یا کشته گردند و آنحضرت برذمهٔ مجوسی های هجر (۱) جزیه مقرر فرمودند. ثانیاً - ایرانیان قدیم که مجوسی هستنددارای کتابی بوده‌اند وحضرات ائمهٔ طاهرین اکثر ایشان فرموده‌اند که مردمان ایران پیغمبری و کتابی داشته اند. آن کتاب بر ۱۲ هزار پوست گاو نر نوشته بود؛ (۲) رفتار بآن نکردند وآنرا سوخته‌اند. ازسیرت حضرت رسول و کلام ایشان و ازفرمایش های ائمهٔ طاهرین کاملا استفاده میشود که ایرانی ها اهل کتاب بوده‌اند وپیغمبری داشته اند. و اما فقهای اسلامی چه شیعه وچه غیر شیعه همه شان ایرانی ها را برطبق همین سیرت محکوم بحکم اهل کتاب قرارداده‌اند ومخالفی که مورد اعتنا باشد ندارند. مأخذ این استنباط کتاب فقیه شیخ صدوق و کتاب وسائل الشیعه تألیف شیخ حر عاملی و کتاب جهاد - جواهر الکلام تألیف شیخ جواهری است. باری فقها، ایرانی های قدیم را اهل شبههٔ کتاب گفته‌اند بملاحظهٔ اینکه عین کتابی که داشته‌اند باقی نمانده نه بملاحظهٔ اینکه اصلا کتابی نداشته‌اند. پس اشتباه نشود. پایان .»

خط یا نگارش

نگاشتن بمعنی نقش کردنست واز این واژه پیداست که مردم برای نمودن افکار و رسانیدن مقصود خود به نقش خیال (نگارش اندیشه) میپرداخته‌اند.

انگاشتن - بمعنی پنداشتن نیز ازمادهٔ نگاشتن بنظرمیآید زیرا انگاشتن یعنی رسم چیزی درمرکز فکر و خیال مانند این رباعی حکیم

(۱) هجر - با فتح اول و دوم بر وزن خبر نام شهری است بزرك که کرسی بحرین بوده (آثار البلاد) و بفراوانی خرمامشهور ، شاهد. شعر از دقیقی :

دقیقی مدیح آورد نزد او   چوخرما بود برده سوی هجر.

رشید هجری ازخاصان حضرت امیرمؤمنان از آنجا ست . (۲) مسعودی درمروج الذهب و طبری در تاریخ خود گفته اند که اوستا روی ۱۲ هزار پوست گاو نوشته شده بوده .

عمر خیـام نیشابوری :

چون نیست زهرچه هست جز باد بـدست،

چون هست بهرچه هست نقصان وشکست،

انگـار کـه هـرچه است در عـالم نیست؛

پنـدار که هرچه نیست در عالم هست! (۱)

رفته‌رفته نگاشتن بمعنی نوشتن بکار برده شده چه نوشتن خود یك گونه نقاشی است وامروز معنی نخست را گم کرده برخی بر آنند که واژهٔ نقاشی زبان تازی نیز ازهمین نگاشتن پارسی گرفته شده . (۲)

مصریان باستان درین باره پیشرو هستند و آنان بکتابتی پرداختند که معروف به هیروغلیف است ودر آن اشکال بجای حروف بکارمیرفته . ازاینجا دانسته میشود که فرزند آدم درنگارش هم‌مانند دیگر کارها جادهٔ تکامل را پیموده تا بشیوهٔ امروز رسیده است .

خط ایرانیان ـ آنچه در بارهٔ خط سرزمین ایران شناخته شده سه شکل نگارش بدست آمده که معرف سه زبانست :

۱ـ اوستائی ـ که نگارش آئین مزدیسی با آن خط بوده وبا زبان سانسکریت خویشی دارد . س سانسکریت ، در زبان اوستـائی جای خود را به « ه » میـدهد . همچون آسورا که در اوستائی آهورا گفته میشود و کشورسند در کتیبه‌های قدیم ، هند نوشته شده وهردو یکی است .

خط اوستائی را چون خطی است که با آن اوستا نوشته‌شده آنرا دین‌دیپوریه یعنی دین دبیری یا نگارش دینی گویند . این الفبا تمام شکل‌های بایسته را داراست وچون اعراب داخل حروفست خواندن و نوشتن اوستائی اشکال تلفظی ندارد . (۳) و گمان میرود درپایان زمان ساسانیان بدست آمده باشد زیرا اگر درزمان ساسانیان

(۱) رباعیات عمر خیام . ص ٥ . چاپ امیر کبیر

(۲) ص ٦١ فرهنك کسروی

(۳) ص ١٧ تاریخ ادبیات ایران . تالیف دکتر شفق

وجود داشت ، مانی ناچار نمیگردید خط سریانی را با تصرفانی برای نوشته های خود برگزیند . ازینرو میتوان گفت که خط اوستائی در آغاز کار ساسانیان در دست نبوده و یا مانی برای امتیاز آئین مزدیسنی سریانی را بکار برده است . خط اوستا دارای ٤٤ حرف باصدا و بی‌صدا است و در اندك زمانی میتوان آنرا آموخت و از راست بچپ نوشته میشود .

۲ - **پارسی باستانی** - که شاهان هخامنشی کارهای خود را بآن زبان بر سنك کنده‌اند . این خط معروف بمیخی یا پیکانی است و دارای ٤۲ حرف بوده که ۳٦ حرف آنرا ازروی حروف میخی آشوری ساخته و ٦ حرف دیگرهم بر آن افزوده‌اند و مانند خط فرنگیان ازچپ براست نوشته میشود . تفاوت آن با خط آشوری آنست که ازحالت صوتی بحالت الفبائی در آمده واعراب هم مانند زبانهای اروپائی که ریشهٔ آن آریائی است جزء حروف شده‌است .

سنك نبشته ها

سنك نبشته های (کتیبه) پارسی باستانی ده فقره است که ازهمه مهمتر سنك نبشته بی ستون نزدیك کرمانشاه میان همدان وحلوان واقع و دارای ٤۲۰ سطراست .

یکم - بیستون - دراصل بغستان بوده بمعنی جایگاه خدایان واین کلمه درسکهٔ شاهان ساسانی بدست آمده است . در زبان سغدی ، بغ را فغ میگفتند وفغپور یا فغفور لقب پادشاهان چین ، کلمهٔ سغدیست یعنی پسر خداست . درزبان روسی هم بك BOGH بمعنی خداست . کتیبهٔ بی‌ستون از جهت تاریخی دارای درجهٔ اول اهمیت است و بسه زبان : پارسی باستانی ، الامی و آسوری کنده شده . درین سنك نبشته ، داریوش بزرك نسب و کارهای خودرا بیان میکند .

دوم - پرسوپلیس یا تختگاه داریوش درده فرسنگی شمال شیراز که مشرف بر جلگه‌ایست که شهر باستانی استخر در آن قرار داشته . در کاخ شاهان هخامنشی برروی دیوارها باین خط کتیبه هائی است .

سوم - نقش رستم در جنوب پرسوپلیس بفاصلهٔ چهار کیلو متر واقع است .

کوهی که کتیبهٔ معروف به نقش رستم بر آن کنده شده ، پیش ، به تپهٔ شاهی معروف بوده زیرا دخمهٔ شاهان هخامنش در آنجاست واکنون بمناسبت نزدیکی به دیه حاجی آباد مشهور بکوه حاجی آباد است. این کوه غیر از کوه تختگاه داراست ومیان ایندو کوه رودخانهٔ سیوند میگذرد . جائی که این خطها بر آن کنده شده :آق تپه میباشد ولفظ نقش رستم از اصطلاحات عوام است . (۱) بقیه ازقبیل مرغاب (پازارگار) ، پایکولی تنگهٔ سوئز ، درجهٔ دوم اهمیت را دارند که امروز بکوشش خاورشناسان همه خوانده شده وخیلی از گوشه های تاریك تاریخ بروشنائی گرائیده است .

۳- پهلوی یا پارسی میانه – که زبان ورسم الخط دورهٔ پادشاهان اشکانی وساسانی بوده و آن بر دو لهجه تقسیم شده: پارتی یا پهلوی اشکانی (شمال شرقی ایران) که زبان خراسانش باید گفت و پهلوی جنوبی وغربی که زبان دورهٔ ساسانی است . این خط مانند پارسی دری از راست بچپ نگاشته میشود ودارای ۲۵ حرف باصدا وبی صد است . اشکال بزرگی که دراین خط یعنی پهلوی کتابتی میباشد، هزوارش است . هزوارش – Huzvariche یا زوارشن Zavarichne اسم مصدر از **اوزوارشن** است که بمعنی تفسیر وبیان میباشد . **زوارش** ، آنست که لغاتی از زبان آرامی یا کلدانی هنگام نوشتن درخط پهلوی مینوشته‌اند ولی هنگام خواندن واژهٔ معادل آنرا درپهلوی بزبان میآورده‌اند وهمین کار ، موجب دشواری خواندن خط پهلوی شده بوده که سالها براز آن پی نمیبردند تا پس از آنکه کتاب **الفهرست** ابن الندیم ، بدست خاورشناسان افتاد وجملهٔ **ابن مقفع** را در آن کتاب دیدند که نوشته است : « **ولهم هجاء یقال له زوارشن** (۲) » به کنجکاوی پرداختند وراز هزوارش هارادریافتند. ازآن جمله عنوان شاپور دوم راروی سکه‌ها : (**ملکان ملکا**) مینوشته‌اند ولی هنگام خواندن همان شاهنشاه تلفظ میکردند . همچنین بسیاری از واژه ها وحرف ربط واضافه درخط پهلوی شکل هزوارش داشته است ، چنانکه اگرمیخواستند **نان** بنویسند **لحما** مینوشتند ونان میخواندند واگرمیخواستند گوشت

---

(۱) آثار العجم فرصت شیرازی . ص ۱۹۹۰ . چاپ بمبئی

(۲) معنی : و آنها هجائی دارند که بآن ، زوار شن گفته میشود .

بنویسند بسوا مینوشتند و گوشت میخواندند همچنین لا (حرف نفی) مینوشتند و نه میخواندند. سنه مینوشتند و سال میخواندند. شمسا مینوشتند و آفتاب میخواندند. اب مینوشتند و پدر میخواندند. بنا براین بود که در پایان دورهٔ ساسانی، خط پهلوی را میخواستند از عیب بیرون کنند؛ الفبای اوستائی بوجود آمد. سنگ نبشته های پهلوی ساسانی ده فقره است که عمدهٔ آن کتیبهٔ اردشیر اول در نقش رستم است بسه زبان: پهلوی اشکانی، پهلوی ساسانی ویونانی. همچنین از شاپور اول در نقش رجب بسه زبان. کتیبهٔ نقش رجب در کوه رحمت است که بالای تختگاه دارا قرارداردبفاصلهٔ نیم فرسنگ.

وهم از این پادشاه کتیبه‌ای درحاجی آباد بجا مانده بدو زبان پهلوی اشکانی و ساسانی. در طاق بستان و پایکولی هم سنگ نبشتهٔ ساسانیان موجوداست. (۱)

کتابهای پهلوی

کتاب ورسالهٔ بسیاری از دورهٔ پهلوی ساسانی بجامانده از جمله: ترجمهٔ اوستا، ۲۷ فقره کتابهای دینی، اخلاقی و ادبی، ٦٦ فقره.

از کتب پهلوی آنچه تاکنون بدست آمده بنا بگفتهٔ پورداود ۳۲ است و نام چند کتاب بشکل نمونه اینجا آورده میشود:

۱ـ درخت آسوریك ـ یعنی درخت سرزمین آسوری (بین‌النهرین)

۲ـ خسرو گواتان ریذگی ـ یعنی خسرو پسر کـوات (گباد یاقباد) وریذك غلامش.

ریذك ـ بروزن: زیرك بمعنی جوان نورس یا نا بالغ وغلام ترك زیبا (۲) فرخی در قصیده معروف: داغگاه که باین مصراع شروع میشود: چون پرند نیلگون برروی پوشدمرغزار،این کلمه را بکاربرده است:

ریذکان خواب نادیده مصاف اندر مصاف

مرکبان داغ ناکرده قطار اندر قطار (۳)

---

(۱) برای جای کتیبه ها به آثارالعجم تألیف فرصت شیرازی نگاه کنید.

(۲) برهان قاطع. چاپ زوار. ص ۹۸۷

(۳) دیوان فرخی. ۱۷۹. چاپ تهران

ازمختاری غزنوی در وصف مهرگیان وستایش سلطان ارسلان :

ریدك با دام چشم از آهوی باد ام سم

خاك پریاقوت کرد از خنجر یاقوت سان (۱)

۳ ـ **اياتكار زيران** ـ یادگار زریران ـ این کتاب راشاهنامهٔ گشتاسب نیز گویند و آن داستان جنگی است که میان گشتاسب پیرو دین زرتشت وارجاسب که دشمن دین بود واقع شده.

۴ ـ **کارنامکی ارتخشیری پاپکان** ـ کارنامهٔ اردشیر بابکان

۵ ـ **خوتای نامك** ـ خوتای بواو معدوله یعنی خدا که درقدیم بمعنی پادشاه و صاحب بوده و پس از اسلام معنی آهورامزدا را در پارسی بخود گرفته و خوتای نامك ـ شاهنامه است . مشتقات خوتای ، چون: خانه خدای ـ کت خدای ـ دهخدای معنی اصلی را که صاحب باشد از دست نداده است .

۶ ـ **آئین نامك** ـ آئین نامه ـ مجموعهٔ آداب و فرهنك ملی و در باری ساسانیان است که پیش از اسلام موجود بوده و بعد ، از میان رفته است .

۷ ـ **نپد نامك و زرك میتر بوختکان** ـ نپد نامهٔ بزرك مهر بختکان .

۸ ـ **شکند گما نیك و یچار** ـ یعنی : گزارشی که گمانرا در هم شکند (بیانات دافع شبهات) و این کتابی است جدلی بخامهٔ مردان فرخ در دفاع از دو گا نگی (ثنویت) در برابر یهود ، ترسا یان ، ما نویان و اسلام که در سدهٔ دهم میلادی تدوین شده است .

۹ ـ **بندهشن یا بندهش** Bundahishne بمعنی بنیاد نهادن آفرینش ، کتابی است دردانش دین.

۱۰ ـ **دین کرت** ـ دین کرد، یعنی کارهای دینی .این کتابرا به ،آتورفارنباغ (آذرفرنبغ) ـ Atur farnbag ـ نسبت میدهند که در سدهٔ نهم میلادی نوشته شده . این موبد همان کسیست که از جانب زردشتیان برای منا ظره با گجستك آبالش نزد مأمون خلیفهٔ عباسی حاضر شد .

---

(۱) ص ۶۰۶ مجمع الفصحاء

۱۱ - ارداویرافنامك - Arda - Viraf - Namak - که کتاب وصف بهشت و دوزخ زرتشتی است به نثر.

این کتاب از آنرو جالب است که هرج و مرج مادی و دینی ایرانراهنگام تاخت و تاز اسکندر و زنده گردانیدن رسوم ملی و دینی را در ایران ساسانی در سدهٔ سوم میلاد،هم چنین عقاید زرتشتی را در بارهٔ سرای دیگر در پیش خوانده روشن میسازد.

(فکر زرتشتیان از نظر موت و حشر و پل صراط وحور بی شباهت بعقاید اسلامی نیست).

آرداویرافنامه را، زرتشت بهرام پژدو، شاعر سدهٔ هفتم هجری بشعر پارسی در آورده که نخستین بیت آن این است:

سر دفتر بنام پاك یزدان   نگهدار زمین و چرخ گردان (۱)

سخن کوتاه، زبان پهلوی در دورهٔ خود دارای ادبیاتی گرامند بوده وبیهوده نیست که حافظ در بارهٔ آن گوید:

بلبل بشاخ سرو به گلبانك پهلوی   میخواند دوش درس مقامات معنوی

زبان پهلوی، بر حسب ظاهر، ازپارسی باستان مشتق است یعنی در کلمات و ترکیب بندی جمله بمرور زمان تغییراتی رویداده چنانکه پهلوی نیز با گذشت زمان بپارسی دری تبدیل یافته از ینرو زبان پهلوی را پارسی میانه گویند. (۲)

گرایش واژه ها از پهلوی به دری

اینك برای اینکه نشان دهیم زبان پهلوی چگونه راه تحول گرفته تاپارسی دری تبدیل گردیده چند نکته را یاد داشت میکنیم:

۱- در پارسی دری کلمات پهلویرا ادغام وساده تر و کوتاه تر کرده اند مانند:

---

(۱) ص ۵۵ حماسه سرائی در ایران، تألیف دکتر صفا. درارداویرافنامه آمده: اسکندر گجستك که بخواهش ارواح پلید موجب کشتار و ویرانیایران گردید، استخر و کتاب مقدس زرتشت را بسوزانید. ص ۱۸۱ تاریخ ادبی ایران. براون)

(۲) ص ۱۵ تاریخ ادبیات ایران. دکتر شفق

پهلوی	دری
پور ناك	برنا . بضم باء
اروميك	رومی
زیو ندك	زنده

۲ ـ ك و ت کلمات زبان پهلوی در فارسی دری به ی بدل شده . مانند:

پهلوی	دری
هما گون	همایون
آذر گون	آذریون
رگ	ری
پتغام	پیغام
پتگر	پیکر

۳ ـ ك میان دوحرف صدا دار در پارسی دری به گ بدل شده مانند :

پهلوی	دری
آکاس	آگاه
نکاس	نگاه

٤ ـ س در مواردی به ه بدل شده چنانکه آکاس و نکاس پهلوی در پارسی دری آگاه و نگاه شده است .

ه ـ (و) پهلوی درپاره‌ای جاها به گ پارسی بدل شده :

پهلوی	دری
ویشتاسب	گشتاسب
و راز	گراز

٦ ـ حرف (ا) در زبان پهلوی معنی نفی‌میدهد مانند پورناك که بمعنی جوان و بالغ است و اپورناك نابالغ . و ایران و انیران که دومی بیرون از ایران و خارجه معنی میدهد و در پارسی دری نا علامت نفی است . ادان یعنی نادان واسامان یعنی بی‌سامان و بیقاعده .

۷ ـ در زبان پهلوی ك جانشین ه غیر ملفوظ زبـان دریست مانند کار نامك پهلوی که در پارسی کارنامه گویند و(یك) جایگزین یاء نسبت درپارسی است. مانند: آسوریك ،خراسانیك که در پـارسی دری : آسوری ، خراسانی گویند یعنی در پهلوی همه جا یاء نسبت باك همراه است .

علت گفتگو در بارهٔ زبانهـای باستانی

شاید خواننده شگفتی داشته باشد که سخن در بارهٔ تاریخ ادبی ودانشوران پس از اسلام را با گفتگو دربارهٔ زبان اوستائی ، پهلوی و آئین های رایج درایران زمین چه کار ؟ آنچه در اینجا باید گفته شود این است که :

در دیباچهٔ کتاب بیان شد که غرض از گرد آوری نام دانشوران خراسان ، تنها ذکر آثار آنان و تاریخ آمدن و گذشتن نیست . ترجمهٔ رجال و تذکرهٔ حـال شاعران تا کنون بسیـار نوشته شده و برای دیدن آثار گذشتگان از شعر و نثر میتوان از کتابهای بنام فایده بر گرفت و آنچه در نظر گرفته شده تنها یاد نام آنان نبوده بلکه این نگارش دارای جنبهٔ تتبع در تاریخ ادبی است و نخستین چیزیکه درین باره پیشنهاد خاطر میشود بدست آوردن منشأ زبان کنو نی است که پس از گذشت سده ها امروز در میان‌ادبیات گیتی مقامی‌ارجمند دارد . مامیخواهیم اززبان دری و پارسی اصطلاحی روز بحث کنیم و اینرا میدانیم که در تمـام شئون پیشرفت جهان ، ناموس تطور حکمفرماست . هزاره هـا گذشته است تا بشر از غار نشینی بیرون آمده و شهر نشینی آغاز کرده ؛ سده هـا گذشته است تا خود را بزیور شهر یـگری آراسته . بهمین گونه زبـان و نگارش پـارسی هم سیر طبیعی خود و پیشرفت بسوی کمال را پیموده تـا اکنون باین صورت در آمده است که می بینیم ساده و آسانترین زبانهاست و از لذت تکامل آن برخور دار میشویم .

پس هنگامی که در چگونکی های زبان پارسی امروز سخن میگوئیم بسا هست بریشهٔ واژه ای نیازمند هستیم تا بدانیم لغت امروزی ازکجا پدید شده و چه نقشی درتاریخ تطور بازی کرده و با کدام زبانها خویشاوند است .

ازینروست که با کوتاهي در بارهٔ کلیات زبانهای پیشین سخن گفتیم ونزدیکي

این زبانها را بیکدیگر آشکار ساختیم و آنچه که دربارهٔ آئین مزدیسنی و کیش مانی یاد شد برای آن بود که آئین و کیش در تاریخ تطور امم و طرز تفکر و سخن گفتن و اصلاح آداب و عادات آنان تأثیر فراوان دارد .

هم چنین در آغاز سخن چند جا وعده داده بودیم علت زبونی و شکست ایران را در برابر تازیان و سقوط دولت ساسانی آشکار سازیم و روشن کنیم که چگونه موریانه از درون تنهٔ این درخت کهن سال پیدا شده و مانند چوبدستی سلیمان ، بناگاه آن درخت برومند را که در سایهٔ آن رخت میبردیم و رخش میجهاندیم از پای در آورده و اندام وی بر روی زمین سرنگون گشته است !
آنانکه بگفتارهای پیش توجه کرده باشند گواهی خواهند داد که حق سخن را ادا کرده ایم و روشن ساختیم که تنها تاخت تازیان ایران را زبون نکرد بلکه از هر سو اسباب این زبونی آماده گشته بود . باری ایران اگر همه چیز خود را از دست داد ولی درین شکست هر گاه بدیدهٔ کنجکاوی بنگریم زیان نکرد بل دری تازه ازدین بهشت آئین اسلام بر روی او گشوده شد و در جهان معنی چهار اسبه بسوی تکامل شتافت چنانکه بیشتر دانشمندان اسلام ، ایرانی بوده و دنیا را با دانش خود زیب و فر بخشودند. شاد روان بهار در چکامه ای گوید :

گر چه عرب زد بحرامی بما ، داد یکی دین گرامی بما ؛
گر چه ز جور خلفا سوختیم ، ز آل علی معرفت آموختیم .

زبان دری

اکنون چند کلمه دربارهٔ زبان پارسی دری سخن گفته میشود :

دری - مرکب از واژهٔ در است با پساوند یاء نسبت یعنی منسوب به در . واژهٔ در دارای معنی بسیاراست : نخست بمعنی باب تازی است . دوم - دررامخفف دره میدانند که معنی آن بازه ، تنك یا زو باشد (۱) مانند هودر که در جاغرق

---

(۱) بازه و زو و دره اصطلاح مردم خراسان است چنانکه گویند بازهٔ هور ، زو پیره زن و تنك، اصطلاح مردم جنوبی است چنانکه در شیراز دودرهٔ معروف شمالی شهررا گویند : تنك الله اکبر و تنك سعدی .

کوهستان مشهد واقع است و آنرا مخفف، هوا دره، میدانند. سوم ـ حرف اضافه است و هر کس بخواهد بتمام معانی در آگاه‌شود باید به کتاب لغت رجوع کند. معنی دیگری که پاره ای از نویسندگان برای آن بر زبان رانده اند این است که یك نوع پرنده وجود دارد بنام کبك دری و این زبانرا از شیوائی آهنك به بانك و آواز آن پرنده همانند کرده اند. گمان میرود این دور ترین تعبیریست که برای واژهٔ دری بمیان نهاده اند، زیرا پرندهٔ مزبور چنانکه شناخته شده سه برابر کبك است و بر بلندی کوهها نشیند و کمتر به تیر رس میآید؛ آوازش هم کوتاه است و بسوت زدن میماند و کبك معمولی است که با قهقههٔ خود کوهستانرا بشورونوا در میآورد و دارای نوك و پا های سرخ میباشد. پاره ای دیگر آنرا از درگاه و دربار گرفته اند و بگفتهٔ پسر مقفع گویند زبانی بوده ویژهٔ دربار ساسانی که بدان سخن میگفته اند؛ چه، در، در زبان پهلوی بمعنی پای تخت ودربار آمده. مقدسی در احسن التقاسیم گوید: «زبان بخارا زبان دریست و اینزبان وهمانند آنرا از آنرو دری نامند که زبانی بود که بدان، نوشتهٔ شاهان مینوشتند و اشتقاق آن از در است بمعنی باب یعنی زبانی که در دربار بآن سخن گویند.» این گفته استوار نیست زیرا سنك نبشتهٔ شاهان ساسانی بخط و زبان پهلویست و اگر گفته های پیشینیانرا درین باره بیاریم پریشانی دست دهد و از آن سودی گرفته نشود ولی یك چیز را میخواهیم روشن کنیم که دری بر کدام زبان و یا شاخهٔ زبان اطلاق میشده است. از جمله دلیلی که بزبان پارسی ـ که رشتهٔ آن تاکنون کشیده شده ـ دری اطلاق میشود، دیباچهٔ ترجمهٔ تفسیر طبریست که در زمان منصور بن نوح سامانی (۳۵۰ ـ ۳۶۵) نوشته شده. ابو علی محمد بن محمد بلعمی مینویسد: «این کتاب، تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر طبری رحمة‌الله علیه ترجمه کرده بزبان پارسی دری راه راست.» ازجا های دیگر که بزبان پارسی، دری اطلاق شده، دانشنامهٔ علائی تألیف پارسی ابن سیناست که در دیباچه چنین فرماید: «فرمان بزرك خداوند ما، ملك عادل، مؤید، منصور، عضد الدین .... ابو جعفر محمد بن دشمنزیار مولا امیر المؤمنین که زندگانیش دراز باد، بخت

پیروزو پادشاهیش برافزون؛ آمد بمن بنده وخادم درگاه وی، که یافته ام درخدمت وی، همهٔ کامهای خویش.... که باید مرخادمانرا کتابی تصنیف کنم بپارسی دری که اندروی اصل و نکتهاء پنج علم از علماء حکمت پیشینگان گرد آورم بغایت اختصار.....»(۱) و از اینجا دانسته میشود زبان پارسی آنروز همان دری بوده است. (۲)کتابهائی که بهمین زبان استوار و پخته دری درسده های نخستین اسلام نوشته شده میرسانند که زبان تازه ای نیست و شالودهٔ آن، سده‌ها پیش از اسلام ریخته شده است. بهترین بیانی که درین باره زبانزد است آنست که زبان دری، زبان پارسی است که در باختران و تخارستان بدان سخن میگفته اند. در سمرقند و بخارا زبان سغدی متداول بوده که ایندو از یك ریشه اند و در حوزهٔ خوارزم زبان خوارزمی که آنهم شاخه دیگریست.

بهر حال اگر دری و سغدی عین یکدیگر نبوده اند ولی ایندو خویشاوندی نزدیك داشته اند و امروز که در نتیجهٔ کاو شهای پیاپی در شهر تورفان چین (ترکستان شرقی) برگهائی از زیرزمین بدست آمده روشن گشته است که زبان سغدی از سمرقند تا چین رواج داشته و در دوره اسلام، دری از آنزبان پیش افتاد و سغدی را از عرصهٔ رواج بیرون کرد. (۳) برگهای بدست آمده قطعه هائی است از کتابهای: شاپورگان، مهرك نامه، که گفتهٔ مانی است و در آن بسیاری ازواژه های پارسی باستانی و پهلوی که از یك مبدأ بیرون آمده یافت شده و میرساند که سالیان دراز، این دو لهجه (سغدی و دری) درهمسایگی یکدیگرزیست‌میکردند. باری، دری را در لغت به فصیح هم تعبیر کرده اند چنانکه هر لغتی را در آن کمبودی نباشد دری‌گویند، مانند: اشکم، اشتر که هرگزشکم وشترنمی‌نوشته‌اند. به عبارت دیگر، زبان دری یعنی لفظ قلم. این روایت از پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم است که

---

(۱) ص ۳۲۸ تاریخ ادبیات در ایران. دکتر صفا

(۲) ص ۸٤ تاریخ ادبیات ایران. تألیف استاد همائی. جلد دوم

(۳) ص ۱٦ جغرافیای تاریخی بارتولد

فرموده: لسان اهل الجنه عربی او فارسی دری (۱) یعنی زبان اهل بهشت تازی یا پارسی دری است . دررواج اینزبان شاد روان فردوسی سهم بسزائی دارد چنانکه شاعر گوید:

گرنه فردوسی دری میکرد از شهنامه باز

بسته بودی روی مادر هـای درهـای دری

پس شکی نماند که بزبان معمول پارسی ، پس از اسلام دری اطلاق میشده و در شعر و نثر پارسی شواهد بسیاریست که چند نمونه آورده میشود :

از ناصر خسرو :

من آنم که در پای خوکان نریزم، مـر این قیمتی در لفـظ دری را!

از فردوسی :

کجا بیور از پهلوانی شمـار، بود در زبان دری ده هزار.

از فرخی:

خـاصه آن بنده که مـانندهٔ من بنده بود ،

مـدح گـوینـده و دا نندهٔ الفاظ دری .

« پس رأی مجلس سامی سید اجل ..... چنین اتفاق افتاد که این کتاب اخوان الصفا را این ضعیف بپـارسی دری نقـل کند و هر چه حشواست از و دور کند..... » (ترجمهٔ رسائل اخوان الصفـا چاپ بمبئی) . (۲)

وقتی تازیان برایران مسلط شدند ، زبان پهلوی اشکانی که درسر تاسر خراسان رایج بود از رواج افتاد و ناگزیر مردم بفرا گرفتن زبان تازی آغاز کردند . گرچه تا سدهٔ پنجم میلادی برخی از ایرانیان بزبان و خط پهلوی آشنا بودند ؛ کتیبهٔ گنبدقابوس در سال ۴۰۳ بخط پهلوی نوشته شده و کیکاوس پسر اسکندر نویسندهٔ قابوس‌نامه و نبیرهٔ قابوس دشمگیر که با فخرالدین اسعد گرگانی هم عصراست خط پهلوی میخوانده چنانکه در باب بیستم از همان کتاب گوید : « و در کتابی خوانده‌ام از آن پارسیان بخط پهلوی » (۳) .

---

(۱) و(۲) ص ۸۴۷ و ص ۴۶ مقدمهٔ برهان قاطع . چاپ زوار.

(۳) پا بر گی ص ۶ سخن وسخنوران . جلددوم . تألیف آقای فروزانفر استاددانشگاه.

فخرالدین اسعد بعداز سال ٤٤٦ هجری ، داستان «ویس ورامین»را از پهلوی بپارسی دری ترجمه کرده و بشعر در آورده چنانکه خود در آن کتاب گوید :

ندیدم زان نکو تر داستانی	نماند جز بخرم بوستانی
ولیکن پهلوی باشد زبانش	نداند هر که بر خواند بیانش
نه هر کس آنزبان نیکو بخواند	وگر خواند همی معنی بداند

و همین اشعار میرساند که در آنهنگام ، زبان پهلویرا همه کس نمی فهمیده است . باری ، پس از آنکه ایرانیان دیدند زبان تازه وارد برای گفتارهای عامی ، گشادگی و بسط بیشتری دارد و با پذیرفتن اسلام نیاز مبرمی بآن دارند ، بزبان تازی بنای تألیف گذاشتند و هر کس زبان تازی میدانست در جهان اسلام محترم میبود ، زیرا دانستن تازی نشانهٔ دانش بود و مرد وارد این میدان میتوانست ادعا کند که از معانی و رموز قرآن آگاه است . رفته رفته خط تازی (کوفی ونسخ) جای خط بغرنج پهلویرا گرفت و با ورود زبان مزبور بماوراء النهر و شهر های بزرك خراسان ، زبان دری از میان نرفت ولی واژه های بسیاری چه دینی وچه غیر دینی وارد زبان شد و اگر ایرانیان بآمادگی باز گشت دادن آزادی کشور بر نمیخواستند وچند سده بدینروال میگذشت ، بدیهی است ماهم مانند دیگر مردم که باین آئین گرویده بودند مستحیل بملت عربی میگشتیم ! بهر جهت زبانی که پس از بازگشت آزادی کشور در ایران روی کار آمد همان زبانی بود که درفرارود و دیگر شهرهای خراسان بدان سخن میگفتند و چون در بار پادشاهان ایران پس از اسلام سر زمین فرارود و سیستان بود ، لهجهٔ متد اول در بلخ ، بخارا ، سیستان بردیگر لهجه ها چربید . این زبان یکی از رساترین زبانهای آریائی‌است که تحولهای گوناگون وگشت زماز به نژاد ما بخشید و هنگامی آنرا در برابر پارسی باستانی و پهلوی بگذاریم خواهیم دانست که دنبالهٔ همانهاست و چه اندازه پیرایش یافته و آسان و روان شده تا بسیمای کنونی در آمده که حافظ در بارهٔ آن میگوید :

چو عندلیب فصاحت فروشدای حافظ	تو قدراو بسخن گفتن دری بشکن

و باز اثیرالدین اخسیکتی شاعر فرارود در بارهٔ بلندی شعر خود گوید :

اگر بلفظ دری آمدی زچرخ ،نبی (۱) خرد نیابت یاسین باین سخن دادی

دال و ذال

باید دانست که در زبان پارسی دری پس از اسلام تاکنون تغییر و تطور فراوان راه یافته و بشکل ساده تر درآمده و گرچه دیگر جای نگاهداری آن روش ها باقی نمانده لیکن فصیحان تا چندی پیش، ویژه در شعر ، رعایت برخی از اصول قدیم رامی نمودند و ما که در طرز تطور زبان بکاوش پرداخته ایم نباید نسبت باین تغییرات ، بیگانه و نا آشنا بمانیم . خصوص های این زبان تا سدهٔ پنجم هجری و بلکه تا تاخت و تاز مغول ، پا برجا بوده سپس بر اثر نفوذ زبان دینی و رواج بازار سجع و قافیه بتدریج از میان رفته است .

اینك در پیرامون د،و،ذ و واو معدول بگفتار کوتاهی خواهیم پرداخت:

در زبان دری ، بکار بردن ذ فزونی داشته و فرق میان د و ذ در شعر تا دورهٔ مغول رعایت میشده و اکنون از میان رفته . دانشمندان برای جلو گیری از اشتباه ، قانون بکار بردن د و ذ را بما تذکر داده‌اند. از جمله این رباعی منسوب بخواجه نصیرالدین طوسی است :

آنانکه بفارسی سخن میرانند ، در معرض دال ، ذال را ننشانند ؛
ما قبل وی ارساکن جزوای بود، دال است و گرنه ذال معجم خوانند.

و نیز ابن یمین گوید :

تعیین دال و ذال که در مفردی فتد ،
ز الفاظ فارسی بشنو ز آنکه مبهم است ؛
حرف صحیح ساکن اگر پیش او بود ،
دال است ورنه هرچه جزاین،ذال معجم است.

و شرف الدین علی یزدی در حلل مطرزه گوید :

---

(۱) نبی - بضم حرف نون . بمعنی قرآن است .

در زبان فارسی فرق میان دال و ذال،

با تو گویم زانکه در نزدا فاضل مبهم است.

پیش ازو در لفظ مفرد گر صحیح ساکن است؛

دال باشد و رنه باقی جمله ذال معجم است.

با توجه باین اشعار که قاعده را آشکار ساخته، اندکی نگاه کنیم که پیشینیان چگونه آنرا رعایت میکرده‌اند. اینك چند نمونه:

از انوری:

دستت بسخا چون ید بیضا بنمود،

از جود تو بر جهان جهانی افزود؛

کس چون توسخی نه هست و نه خواهد بود،

گو قافیه دال شو زهی عالم جود.

شاعران، هرگاه دال بجای ذال بکار میبردند، بدان اشاره میکردند و گاهی هم پوزش میخواستند.

یك نمونه از قصیدهٔ روانشاد ادیب نیشابوری: مطلع:

روزجشن‌سده‌است ای پسر ماه نژاد　　　می بآئین فریدون ده‌وجمشید وقباد

بیت شاهد:

آدمیزاده نزاید پسری ساده چنو　　　قافیه دال شد آماده بهم از اضداد

از مسعود سعد سلمان:

همیشه تا بسمر های عشق یاد کنند

حدیث قصهٔ شیرین و خسرو و فرهاد

نشاط را همه در مجلس تو باد مقام

ملوك را همه بر درگه تو باد ملاذ

از سروش اصفهانی ستایشگر شاهان قاجار:

از وزرا یك وزیر چون تو شناسم　　　قافیه گو دال باش صاحب عباد

برای روشن شدن طرز نگارش نثر باستانی که در آن رعایت د و ذ شده

بخش کوچکی از تاریخ بلعمی، ترجمهٔ تاریخ محمد جریر طبری (متوفی ۳۱۰ هجری) آورده میشود :

سطری چند از ترجمهٔ تاریخ طبری

«و پرویز برفت با یاران تا بسه روز از عراق بیرون شذند و روز و شب همی تاختند تا بحد شام برسیذند، ایمن شذند و از دور صومعهٔ دیذند. راهبی آنجا، بذان صومعه شذند وفروذ آمذند. راهب، لختی نان خشکار (۱) آورد وخوذ ایشانرا بشناخت؛ پس آن نان بآب تر کردند و بخوردند. پرویز را خواب گرفت کی(۲) سه روز بوذ تا نخفته بوذ.

سر بر کنار بندوی نهاذه بخفت و هر کس هم چنان بخفتند و بهرام شوبین بمداین اندر آمذ. چون بشنیذ که هرمز را بکشتند تدبیروی تباه شذ؛ وپرسید کی پرویز از کذام سو شذ؟ - گفتند از سوی شام وهمی بروم شوذ نزدیک قیصر وولایت او، پس بهرام، سیاوشانرا بخواند و چهار هزار مرد بوی داذ و گفت ازپس پرویز برو برین اسبان آسوذه بتاختن و هر کجا او را بیابی با یاران باز گردان و پرویز با یاران اندر صومعهٔ راهب خفته بوذ. آن راهب بانگ کرد کی چه خسبیذ که سپاه آمذ! - گفتند کجاست؟ - گفت بر دو فرسنگ همی بینم. ایشان هم بر جای بذست و پای بمردند و ذانستند کی بطلب ایشان آمذند، دل بمرگ بنهاذند. پرویز گفت چه کنیم؟ مشورتی بکنیذ که خذاوند عقل را چون متحیر شوذ هر چند کاری بزرگ بر او آیذ، ناچار عقل با ویست. - بندوی گفت: من یک حیلت ذانم کردن که ترا برهانم و خوذ اندر مانم و کشته شوم. - پرویز گفت: یاخال! باشذ کی نشوی کی جان بحکم خذایست و اگر تو کشته شوی و من بر هم ترا خوذ این فخر بس است تا جاوذان و اگرتو برهی ترا این عز بیش باشذ! - بندوی گفت: همه جامه های شاهانهٔ خویش بیرون کن و مرا ده، و خوذ با یاران برنشین و برو ومرا با این لشکر بگذار! پرویز جامه های شاهانه از تن بیرون کرد و بندوی

---

(۱) نانی که هنگام پختن آنرا خشک کرده باشند.

(۲) در رسم الخط قدیم، کی، بجای که میآمده است.

را داذ همه از سر تا پای و خوذ با بسطام و یاران بیرون برفت.»

باری امروز در زبان پارسی ذ موقعیت خود را از دست داده و شاید روانتر هم شده باشد. تنها از لحاظ شناسائی بگفتار گذشتگان یاد کرده شد.

واو معدول

واویست که درزبان دری بتلفظ در میآمده ولی کم کم از تلفظ افتاده وامروز واویست که در پاره ای کلمه ها نوشته میشود ولی خوانده نمیشود و پس از خاء میآید، مانند کلمهٔ خواندن و علت اینکه نام آنرا معدول گذاشته اند همین است؛ یعنی از خواندن آن عدول شده. این واوهمیشه پس از خ واقع میشود. مانند: خواب، خواجه، خوارزم، خواربار، خواستن، خواف. خوان (سفره)، خواندن تنخواه، خود، خور، خورشید، خوش...

در کلمهٔخوش وخودو خورد وخور اگر گفتهشود حرفاول آنها با ضمهخوانده میشود و این میرساند که کلمه دارای واو است درست نیست، زیرا درست آن، خواندن خ در این چند کلمه به فتحه است. شاهد برایخوش،از فردوسی:

میازار موری که دانه کش است، که‌جان‌دارد‌وجان شیرین‌خوش‌است!

شاهد برای خود، از عمر خیام:

ما را چه از آنکه ناکسی بد گوید، وان عیب که درماست یکی‌سد‌گوید؛
ما آینه ایم و هر که در ما نگرد، هر نیک وبدی که گوید از خود گوید!

شاهد برای خورد:

سرد است روزگار و دل از مهر سرد نی
می سالخورد باید و ما سالخورد نی
ازسد هزاردوست یکی دوست، دوست نیست
و ز سد هزار مرد یکی مرد، مرد نی (۱)

شاهد برای خور، از فرخی:

---

(۱) ص ۳۴۰ سبك شناسی بهار.

با لب شیرین برمن سخنان گوید تلخ،
سخن تلخ نداند که نه اندر خور او ست؛

از همه خلق دل من سوی او دارد میل،
بیهده نیست پس این کبر که اندر سر اوست!

و نیز از وست :

نبود عاشقی امسال مرمرا درخور، کنونکه آمد برخط نهادبایدسر.

سبک ها

چون در نتیجهٔ تطور ، شعر زبان پارسی دری بهمان حال نخستین باقی نمانده و سبک خراسانی که بالا ترین سر مشق بوده تغییر پیدا کرده حتی پیروان آن ، در دوره های بعد ناچار به پیروی سبک سخن گفتن عصری بوده که در آن میزیسته و باز با قریحهٔ خود باز ارادب را زیور بخشیده و کالای تازه آورده‌اند از ینرو باید شمارهٔ سبک ها دانسته شود . هر چند پاره ای از پیدا یش شعر پس از اسلام تازمان حاضر را بر شش بخش کرده اند ولی آنچه قطعیت دارد چهار است که سایر بخش ها را باید در ضمن این چهار، مضمر دانست و آن عبارت است از :

۱ـ سبک خراسانی ـ که از سدهٔ سوم آغازو تا سدهٔ ششم پایان یافته. درین سبک شاخه هائی است از قبیل : سامانی ، ترکستانی ، خوارزمی وسلجوقی.

۲ـ سبک عراقی ـ که از سدهٔ ششم آغاز و تا آخر سدهٔ نهم پایان یافته. شاخه های این سبک ، عمده اش شیرازیست که بزیور گفتار سعدی وحافظ مزین‌شده.

۳ـ سبک هندی ـ که از سدهٔ نهم آغاز و در سدهٔ سیزدهم از اهمیت‌افتاده و بازگشت بسبک خراسانی آغاز شده است.

٤ ـ سبک تازه ونو ـ که از مشروطیت ایران تا کنون پیش میرود .

بازگشت ادبی بسبک خراسانی که‌دردورهٔ‌قاجار آغازشده‌دورهٔ خاصی‌نیست، بلکه‌هرگاه بخواهند نیکوترین طرزسخن را بدست گیرند باید بدامان سبک خراسانی آویزند. در بارهٔ مکتب نو هم که سنت‌های ادبی رازیرپا گذاشته، درآینده باید سخن گفت؛ زیرا این شیوه هنوز نضج کامل نگرفته و کلاس ابتدائی را طی میکنند .

اکنون بمناسبت، چند شعر از چکامهٔ آقای دکتر قاسم رسا شاعر هنرمند خراسان و مدیر کنونی بیمارستان دویست تخت خوابی مشهد آورده میشود:

بچوگان سخن دیگر مزن گوی، که میدان ازسواران گشت‌خالی!
گسسته رشتهٔ نظم سخن را، گروهی یاوه با فان خیالی!
نشد سودی نصیب دیدهٔ ما، ازین گویندگان ایده آلی!
نه صورت‌شعرشان‌دارد نه معنی، تهی گنجینه‌ها شان از لالی.
سر اندر پیش سعدی برنیارد، عروس فکرشان از بی جمالی!
مرا پندی ز استاد کهن سال، بیاد آمد ز عهد خرد سالی؛
بگفتا: گرسخن گوئی نکوگوی، کلامی دلپذیر و نغز و عالی.
بشکر نعمت طبع خداداد، رسا دیگر مکن نعمت زوالی.

خراسانی و سبک هندی

در اینجا ممکن است این نکته بخاطر بگذرد که مردم خراسان اگر سخن سرائی را در سبک خراسانی بپایهٔ بلند و ارجمند رسانیده اند، در دیگر سبک ها آنانرا دستی نیست. این گفته بی ارج است، زیرا خراسانیان بهر سبکی دست زدند پایه و مقام بالا را پیدا کردند. یکی از سبک های معروف هندیست که صائب، تبریزی، عرفی شیرازی، شکیبی اصفهانی از یکه تازان این میدان بشمار میروند. در اینجا هم اگر نظیری نیشابوری وظهوری ترشیزی نباشند وسعت این سبک محدود میشود.

نظیری نیشابوری

نظیری مقامی داشته که صائب، بهترین خیال باف هندی دربار‌ه‌اش میگوید:

صائب، چه خیال است شوی همچو نظیری،

عرفی به نظیری نرسانید سخن را!

در شعر نظیری، رقت معانی با فصاحت گفتار و نازک کاری توام است و صائب بیشتر غزلهای او را جواب گفته و پایهٔ او را از عرفی بالا تر میشناسد. این شعر از کلام نظیری بنام مثل سائر و رد زبانهاست:

درس ادیب اگر بود زمزمهٔ محبتی،   جمعه بمکتب آورد طفل گریز پایرا!

چند شعر خوب از نظیری:

در طبع دوستان ز حسد راستی نماند؛
انصاف اگر طلب کنی، از دشمنان طلب!

☆ ☆ ☆

نه عیب تست که بیگانه وار میگذری!
کسی که زود گسل نیست، دیر پیوند است.

☆ ☆ ☆

بهجر و وصل و نشاط و ملال گریه کنم،
در آندلی که طلب هست آرمیدن نیست!

☆ ☆ ☆

از شراب سودمندم بخت بد پرهیز داد،
می که میخوردم، نمیخوردم غم بیهوده را!

☆ ☆ ☆

اگر سد بارسوزی باز بر گرد سرت گردم،
نیم پروانه کز یك سوختن از دست و پا افتم!

☆ ☆ ☆

کجا بودی که امشب سوختی آزرده جانی را،
بقدر روزمحشر طول دادی هر زمانی را.

شور غزلهای مولوی را در دیوان شمس تبریزی، گاهی در غزلهای نظیری می بینید:

در شهر و کو، هنگامه‌ها بهر تماشا کرده‌ای!
تا خلق را غافل کنی، سد فتنه بر پا کرده‌ای!
وسواسیان عقل را در قید نام افکنده ای،
سودائیان عشق را سر گرم سودا کرده‌ای!

اکنون توجه میفرمائید که اشعار نظیری ، در عین نـازك کاری ، فصاحت و روشنی دارد که دردل می نشیند و از بزرگان سبك هندی بشمار میرود .

بنا براین، میدان این‌سبك برای گویندگان خراسان تنك نبوده ودرین فن هم اگر وارد شوند ، به تصدیق صائب ، استاد بشمار میروند .

دوره های ادبی

بنوعی که در پیش گذشت چهـار سبك مهم در شعر موجود است ولی باید دانست که ادوار ادبی پس از اسلام بر هفت دوره بخش میشود :

۱ ـ از پیدایش اسلام تا پیدایش غزنویان .

۲ ـ از پیدایش‌غزنویان تا تشکیل دولت سلجوقیان .

۳ ـ از دولت سلجوقیان تا تاخت و تاز مغول .

٤ ـ از تاخت و تاز مغول تا دولت صفوی .

٥ ـ از صفویان تا قاجاریان .

٦ ـ از قاجاریان تا مشروطیت ایران . (۱)

۷ ـ از مشروطیت ایران تا کنون .

نخستین شاعر پارسی گوی پس از اسلام کدام است ؟

درین باره‌دانشمندان ، سخن فراوان گفته اند وکاوشهای کنونی گرچه بجای قاطعی نرسیده ولی این نتیجه را دارد که مـا را بحقیقت نزدیك میکند . هرچند روی سخن ما در بارۀ خراسان است اما میخواهیم یك دلیل بدست دهیم که چون سردستۀ شاعران نخستین ، خراسانی هستند ، پس گاهـوارۀ پرورش شعر و ادب در آغاز نشو ونمای زبان دری ، این استان بوده است .

گویندگان نخستین بعداز سرود آتشکدۀ کرکوی سیستان که ابوالمؤید بلخی در کتاب گرشاسب نامه آورده بشرح زیر هستند :

۱ ـ ابوالعباس ـ یا خواجه عباس مروزی ـ چکامه ای بوی نسبت میدهند که هنگام خلافت مأمون در سال ۱۹۳ هجری در مرو سروده و بیت نخستین این است:

---

(۱) ص ۳٦۲ دانشکده ، تاریخ ادبی ، بخامۀ اقبال آشتیانی

ای رسانیده بدولت فرق خود بر فرقدین

گسترانیده به فضل وجود در عالم یدین

این چکامه بنا بدلایلی که روانشاد علامهٔ قزوینی در گفتار خود یاد کرده نمیتواند شعر نخستین بشمار رود و استادانی که خواسته‌اند دلایل قزوینی را بشکنند، خود نیز میدانند که برهان دل پسند و آشکاری نیاورده‌اند و بدون اینکه در قبول یا رد سخن، گفتگو کنیم، تنها یاد آورمیشویم که خواجه عباس، مروزی یعنی از مردم مرو خراسانست.

۲ - یزید بن مفزع (حدود ٥٦ هجری) - هنگامی که عباد پسر زیاد از طرف برادرش عبیدالله بفرمانداری سیستان برگزیده شد، خواست یزید را همراه ببرد ولی شاعر دورهٔ اموی چون ازتنك چشمی عباد آگاه بود با اوراهی نمیشد تا اینکه عبیدالله او را دلگرم ساخته بهمراهی برادرش روانه نمود. اما این رفتن بسود آنان تمام نشد زیرا عباد از او چنانکه باید پذیرائی نمیکرد و یزید چون طبعی شوخ و هجا گو داشت بهجو فرمانداد برخاست؛ (۱) و در نتیجه زندانی شده ویرا به بصره بازگشت دادند. عبیدالله که از کشتن یزید بخاطر قبیله‌اش دریمن بیم داشت فرماندا د نبیذ شیرین و شبرم که گیاهی اسهال آور است باو بخورانند و دور شهر بگردانند. یزید که پلید شده بود و در حال مستی گرد شش میدادند، گرفتار کودکان شد!.. خنده کنان در پی وی افتاده و بلهجهٔ نیمه تازی و نیمه پارسی ازاومیپرسیدند: «این شیست؟ این شیست؟ یعنی این حال چیست؟!» یزید که هنگام درنك درسیستان بزبان پارسی آشنا شده بود درپاسخ آنان چنین میگفت:

«آبست و نبیذ است؛ عصارات زبیب است؛ سمیه روسپیذ است!»

سمیه، نام مادر زیاد بن ابیه میباشد که در دورهٔ جاهلیت، از زنان بد کار بوده و روسپیذ کنایه از زن فاحشه و بدکار است که این واژه بتدریج، روسپی شده است؛ زیرا زنان بدکار در آندوره روی خود را با سفیداب سپید میکرده اند واین نشانهٔ آنان بوده است.

---

(۱) وفیات الاعیان ابن خلکان

۳ - سرود کودکان بلخ - محمد پسر جریر نویسندهٔ تاریخ طبری درحوادث سال ۱۰۸ هجری گوید : درین سال اسد بن اسدالله القسری سردار عرب به‌ختلان لشکر کشید و با خاقان ترك جنك کرد . خاقان او را شکست داد . وی پریشان و شکست خورده از ختلان ببلخ باز آمد و در آنجا کودکان این سرود را خواندن گرفتند :

از ختلان آمذیه؛ آوار باز آمذیه؛ بیدل فراز آمذیه!

یعنی اسد سردار سپاه تازیان ، از سوی ختلان شکست خورده و با آوارگی زار و نزار برگشته است ! این سرود که نزدیکی وزن با گفتار شاعران نخستین دارد ، زبان مردم بلخ است و میرسانند که در گفتن سرود ، خراسان پیشقدم بوده است .

٤ - ابوالینبغی عباس ترخان - ترخان لقب امیر خود مختار سمرقند بوده و معنی های دیگری هم داشته . ابن خردادبه ، دوشعر از عباس پسر ترخان امیر زادهٔ آنجا در بارهٔ ویرانی سمرقند ، در کتاب المسالك و الممالك آورده :

سمرکند! بندمند (۱) بذینت کی افکند ؟ !

از شاش ته بهی؛ همیشه‌ته خهی!

میگوید : ای سمرکند آبادان ! ترا چه کسی بدینروز افکند ؟!

از شهر چاچ تو بهتری ؛ و همواره تو خوب و نیکوئی .

بازهم برمیخوریم باینکه گوینده یکنفر از مردم شهرستان سغد خراسان بوده است .

۵ - ابو حفص سغدی سمرقندی - پاره‌ای از تاریخ نویسان ، کهن ترین شعر پارسی را بوی نسبت میدهند که گفته است :

آهوی کوهی دردشت چگونه دوذا اوند اردیار بی یار چگونه روذا

باز بیاد میآریم که گوینده از سغد سمرقند وخراسانی بشمار میرود .

۶ - حنظلهٔ بادغیسی - عوفی درلباب الالباب و نظامی عروضی درچهار مقاله

---

(۱) کندمند هم آمده است .

ویرا اول شاعر پارسی گوی پس از اسلام دانسته و ایندو بیت را از او یادداشت کرده‌اند:

مهتری گر بکام شیر در است، شـو خطر کن ز کام شیر بجوی!
یا بزرگی و ناز و نعمت و جاه؛ یا چو مردانت مرك رو باروی!

سبك این سخن، شبیه بچکامهٔ خواجه عباس مروزیست یعنی قبول کردن آن بمنزلهٔ شعر نخستین، دشوار میآید. باری اینرا میدانیم که بادغیس از چراگاههای هریرود است و بنا براین حنظله از گویندگان خراسان بشمار میرود.

۷ ـ محمد پسر وصیف سکزی ـ دبیر یعقوب لیث بود. پس از آنکه یعقوب، عمـار خارجی، رتبیل امیر کابل را ازمیان برداشت و برتخت نشست، پسر وصیف وبسام کورد خارجی او را بشعر تازی و پارسی ستودن گرفتند (بصفحه ٦٤ نگاه کنید) و سیستان همه جا با خراسان توام بوده است. ابوالحسن احمد سمرقندی معروف به نظامی عروضی در چهار مقاله مینویسد:

«دیوان حنظلهٔ بادغیسی موجود بوده که بـا خواندن دو بیت، احمد عبدالله خجستانی از خر بندگی بامیری رسید و ای بسا دیوانها که تاراج روزگار، آنرا بباد فراموش و نیستی سپرده است!...»

از همهٔ این گفتار یك نکته بخوبی آشکار گشت که همانگونه که نثرنویسان نخست در خراسان باستان بزبان پارسی دری، نوشتن گرفتند مانند: بلعمی، ابوالمؤید بلخی، موفق‌الدین هروی، شاعران هم درخراسان، پایهٔ شعر را گذاشتند وازین سرزمین، نثر نویسی وشعر گوئی پارسی دری بدیگر جاهای کشور سرایت کرد و بنا براین، بی اغراق، خراسان مهد زبـان پارسی دری و شعر وادب پس از اسلام است ونیز ثابت خواهیم کرد که خراسان از حیث سیر عقلی و پرورش فکری و روحی نیز سر آمد بوده و اختران گیتی افروز که تمدن اسلامی را در جهـان جلوه گر ساخته‌اند بیشتر از مردم این استان بوده‌اند.

بالا ترین شاعر

گرچه در بـادی نظر، این عنوان، بزرگتر از آن میآید که ویژهٔ خراسان باشد و این شاهد را در آغوش کشد؛ زیرا سخن پردازی که درین استان شایستگی

این مقام را داشته باشد برتریش برهمهٔ سخنگویان پارسی زبان ، شاید موردانکار بوده و نیز گفتار آنان از یك سنخ نباشد تا بتوان بتراز وی سنجش درآورد .

برای این مقصود ، ناگزیر بیك مقدمه هستیم و آن اینکه شعر چیست و چه فرق است میان اشعر و بالا ترین شاعر ؟

شعر چیست ؟

شعر ـ به فتح شین ، مو است یعنی آنچه بر روی بدن میروید و نیز بمعنی پارچهٔ مشبك است که اکنون تور گویند و آنچه برسر میروید زلف نامند .

شعر بکسرش هر گاه با الف ولام مصدری در نظر گرفته شود معنی دانستن واحساس کردن میدهد ؛ چنانکه عرب گوید : **لیت شعری من فلان بما صنع** یعنی : کاش میدانستم فلانی چه میکرد ؟ . .

و دراصطلاح اهل ادب ، شعر کلامی است دارای وزن و قافیه . فرق بین شعر و نظم را استادخراسانی ، بهار نیکو سروده است و چند بیت از آن آورده میشود :

شعر دانی چیست مرواریدی از دریای عقل
هست شاعر آنکسی کاین طرفه مروارید سفت

صنعت سجع و قوافی هست نظم و شعر نیست
ای بسا شاعر که شعرش نیست الاحرف مفت

شعر آن باشد که خیزد از دل وجو شد ز لب
باز در دلها نشیند هر کجا گوشی شنفت

ای بسا شاعر که اندر عمرخود نظمی نساخت
ای بسا ناظم که اندر عمر خود شعری نگفت

در بارهٔ غزل که یکی از انواع شعر است ادیب پیشاوری گوید :

شور و وجد آمد غزل را تار و پود — هر که شورش بیش اوخوشتر سرود
آتشی در دیگدان میبایدش — تا ز روزن دود بیرون آیدش

سرودن یا سرائیدن بمعنای آواز خواندن بوده و اشعار مردم پیشین همه با آوازوسرود آغازمیشده واین میرساند که شعر ازخوانندگی وموسیقی جدائی نداشته .

یکی از ادیبـان فرانسه میگوید : « شعر دختر آسمـان است و سرود نخستین فریـادیست که از گلوی او بیرون آمـده ـ

(La Poésie est la fille du ciel et l'h ymne a étè sonPremier cri (۱))

محمد عوفی ، صاحب « لباب الالباب » در بارهٔ شعر چنین مینویسد :

« شعر را معنی علم است یعنی دانشی که ارباب فطنت بدان چیزی فهم کنند چنانکه معنی فقه فهم بود و چون دانستن احکام شریعت اشرف انواع علوم بود آن نوعرامطلق فقه خواندند که آیهٔ قرآن: ولیکن لایفقهون تسبیحهم ، معنی آن لایفهمون تسبیحهم میباشد . (۲) و به تعبیر خواجه نصیرالدین طوسی در « معیار الاشعار » ، شعر کلامی است که در نفس تأثیر کند بروجهی از وجوه از راه قبض و بسط . وچه نیکواست آوردن چندشعر درین باره از شاعر معاصر ، شهریار :

شعـر خـاص سخن نبـاشد هم ‌ ‌ ‌ بلکـه لفظی بـود بمعنی عـم

هرچه‌زآن دیده برخوردشعراست ‌ ‌ ‌ هر چه اندوه دل برد شعر است

هر کجابوی وجدو حالی هست ‌ ‌ ‌ هر چه را جلوه و جمالی هست

هر چه آزاده دل بدو بنـدد ‌ ‌ ‌ و آنچه ذوق سلیم بپسنـدد

اینهمه شعر و دفتر غزل است ‌ ‌ ‌ ابـدی کار نـامهٔ ازل است .

پس دانسته شد که شعر معنی عامی دارد و اما آنچه بنا بر عرف ، شعرنامیده میشود که عبارت از نظم باشد یکی از جهة میدا نهائی که شاعر در آن میتواند وارد شود دارای اعتبـاراست ؛ ازقبیل : رزم ، بزم ، مدح ، هجـا ، تشبیب ، رثـاء ، اندرز گوئی و غیره و دیگر از باب تفاوتی که در اوزان و بحور شعریست ؛ ازقبیل مثنوی، غزل ، قصیده ، قطعه ، مسمط ، مستزاد ، ترجیع و ترکیب بند ، رباعی‌وغیره

ابو هلال عسکری در کتاب : صناعتین ، فنون شعر جاهلیت را پنج میداند : مدح و هجا و وصف و تشبیب و رثاء ـ نامبرده حماسه ، خمریات ، شکایت و غیره

---

(۱) مجلهٔ دانشکده ـ تاریخ ادبی . ص ۱۸۲

(۲) لباب الالباب . جلد اول . ص ۱٦ . چاپ لیدن .

را در وصف منهمج ساخته است . . . . (۱)

باری ، هنگامی میتوان گفت فلان شاعر ، اشعر است که در تمام اصناف سخن و در همهٔ میدانهای گفتار ، پایهٔ شعرش بالاتر باشد ؛ اما در پهنهٔ بلند سخن چنین گفته پردازی که مورد تصدیق همگان باشد پدید شدنی نیست .

یك نفر شاعر بطور کلی نمیتواند اشعر باشد مگر اینکه دو یا چند نفر غزل‌سرا و یا مثنوی گوی را از نظر تطبیق اوزان و بحور و میدانهائی که وارد شده‌اند و کلام آنان دارای حسن تعبیر و شیوائی به نیکو ترین وجه است ، بتوان مورد سنجش قرار داد . حال اگر سخن پردازی یافت شود که علاوه بر مزیت شعری در میدانهای سخن ، در نیکوکاری و زنده کردن غرور ملی واندرزدادن ، پایهٔ نخستین را پیدا کند و در عزت نفس و آزاد منشی ، یگانهٔ روز گار باشد و ارج مردم همزاد را با گفتار خود بیفزاید و عمری درراه بزرك گردانیدن نام هم نژادان خویش صرف نماید و رنج فراوان برد ، چنین کسی شایستگی آن دارد که بزرگترین مرد آنمردم و بالاترین شاعر شناخته شود ؟ . . . . این گفته را در آینده دنبال خواهیم کرد .

چون سخن از شعر بود بد نیست گفتهٔ عطار نیشابوری را هم یاد کنیم که میفرماید :

شعر و شرع و عرش از هم خاستند ،

تا دو عـالم زین حروف آراستند !

اکنون برای اینکه بهتر درین زمینه وارد شویم نخست یکی از مقالاتی را که روانشاد میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری مدرس ادبیات املا فرموده اند در زیر میآوریم تا در ضمن ، سبك نگارش آنمرحوم باقی بماند :

« اگر در طبقات شعرا درست دقت کنیم و تتبع تام در اشعار متقدمین و متأخرین و هم چنین سیر کامل در تواریخ و سیر داشته باشیم بخوبی علت ترویج

---

(۱) دائرة المعارف فرید وجدی . جلد ۵ ص ۳۹۰ و ۳۹۱

سلاطین عجم را از شعر و شعرا با دلیل و بینه و برهان دانسته و بر غیر هم اثبات خواهیم کرد و نیز ترجیح هر یك از طبقات را بر دیگری و هر یك از افراد شعرا را نسبت بدیگران با نهایت خوبی امتیاز خواهیم داد . تاریخ صریحاً میگوید که اینهمه اهتمام سلاطین آل سامان و غیر هم در ترویج شعر و شعرا فقط تقلید از خلفای عرب نبوده است . چون دیدند که عما قریب همین بقایای اندك که از زبان نژاد ایرانی در میان ایرانیان باقیمانده بر اثر استیلا و نفوذ تام و تمام عرب و احاطهٔ ایشان بر مستعمرات و مستملکات خویش بکلی از بین خواهد رفت لذا در صدد احیای زبان وطنی خویش بر آمده و یکی از وسایل مهمهٔ احیاء را ترویج شعر و شاعری دیده و دانستند . بهمین منظور بود که برخی از شعرا مانند فردوسی ، فرخی و غیر هما سبکی اتخاذ کردند نوین که در آن سبك اگر یك لفظ بیگانه بکار برده شود بکلی شعر از درجهٔ اعتبار ساقط میشود .

کسانی که تتبع تام در شاهنامه و دیوان فرخی کرده اند میدانند چه عرض میکنم .

رموز علم ادریسی بود ذوقی نه تدریسی

بگفتهٔ شیخ شبستر :

معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر بیکران در ظرف ناید

باری به تصدیق حکیم رودکی که از شعرای درجهٔ اول آل سامان ومخصوصاً از مداح (۱) امیر نصر سامانی است معلوم میشود که شهید بلخی از فحول شعرای مقدم بوده چنانکه گوید :

شاعر شهید و شهره فرالاوی و آندیگران بجمله همه راوی

گرچه ازقرارتقریرعتبی مورخ معروف ، شهید بلخی ازحکمای بزرك بوده و بشعر اشتهار یافته است . در اوقات سلطنت ساما نیان بواسطهٔ وجود چند تن که مقدم بر تمام رودکی است پیشهٔ شعر و شاعری فوق القصوی ترقی یافت و هم چنین در نوبت سلطنت غزنویان مخصوصاً زمان محمود چنانکه شاعر گوید :

---

(۱) مداح ، بضم میم جمع مادح است بمعنی ستایشگران .

مهین شاعرانی که محمود راست | که ماند ازسخن نامشان سرمدی
اول عنصـری و دوم فرخـی | سیم زینتی چار مین عسجدی
بود پنجمین منجك چنك زن | ششم خرمی هفتمین ترمدی

سه مطلب است که در نزد بلغا اهمیت تام دارد : شعر گفتن ، شناختن و خواندن ؛ ابو تمام یکی از شعرای معروف عربست و شهرت او بواسطهٔ جمع آوری نخب اشعار و قطعات شعر عرب میباشد . ازینرو ویرا ازنظر انتخاب اشعر دانسته‌اند از شعر خودش و گفته اند بدلیل قول خطیب تبریزی در شرح حماسه :

ابو تمام فی حماسته اشعرمنه فی شعره . (۱) درشعرای پارسی زبان - فردوسی در حماسه‌اشعر است ، عنصری درقصیدهٔ سلام ، فرخی در تغزل ، منوچهری درمسمط سنائی در عرفان ، سعدی و حافظ در غزل بلا منازع و بغیر مدافع ، مسلم کلند..... از کلمات متقدمین همچو معلوم میشود که شعر تقریباً بر همـان شعرای سامانی و غزنوی ختم گردید . بالجمله پس از انقراض آل سبکتکین شعر تنزل کرد ؛ اگر چه در زمان سلاجقه بعضی مانند امیر معزی که غالباً قصاید ش کمتر غث و سمین دارد و بیك روش واسلوب است ومانند انوری که در قطعه اول شخص است پدیدار شده‌اند اما اساتید فن اینانرا نسبت بشعرای آل سامان و آل سبکتکین انزل‌میدانند وهم چنین نظامی وخاقانی وغیراینها . . . . تعجب اینجاست که شاعری میگوید:

در شعرسه تن پیمبرانند | قولی‌است که‌جملگی بر آنند
هرچند که لا بنی بعدی | فردوسی و انوری و سعدی

معلوم نیست شاعر مزبور انوریرا چرا درشمار فردوسی و سعدی محسوب داشته یا آنکه معنی پیغمبری، شعریرا نفهمیده و یا اینکه میخواسته است بگوید این سه تن قادر بر شعر گفتن نبوده اند و بخیـال خود مقام دو شاعر بزر گوار را نازل بکنند ! . . . باری بدلیل قول شاعر عرب باید گفت :

---

(۱) یعنی ؛ ابوتمام در گردآوردن اشعار برگزیده داناتر است تا شعرگوئیش

یـا نبی الله فـی الشعر و یـا عیسی بن مریم
انت من اشعرخلق الله مالم تتکلم (۱) (پایان.)

اختلاف عقیده در بارهٔ هم ردیف قرار دادن فردوسی و انوری بهمین جا پایان نمی یابد. از جملهٔ شاعران معـاصر که انوری را هم سنك فردوسی دانسته میرزا محمد حسین شعاع الملك شیرازیست.

---

(۱) برخی دو بیت صفحه ۱۴۲ را به هاتفی همشیرهٔ زادهٔ جامی نسبت میدهند.
درسورهٔ یس فرقان مبین آیهٔ ٦٨ خطاب بحضرت نبوی آمده است که:
وما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین.

یعنی: «نه ما باو شعر آموختیم و نه شاعری شایستهٔ مقام اوست و این کتاب ذکر خدا و قرآن روشن است.» پس بحکم این آیه شعر انزل از مقام پیامبریست. از ینجاست که عرب، نبی در شعر را در مقام ذم استعمال کرده، یا نبی الله فی الشعر یعنی توآن کسی هستی که شعرت پایه و مایه ندارد. درینجا شاعر دو فقره قدح کرده است: یکی آنکه مخاطب، نبی در شعراست یعنی شعرش ارج ندارد و دیگر آنکه اگر عیسی بن مریم از چشمهٔ روح القدس آب خورده منحصر بفرد است و تو که طرف خطاب هستی پدرت معلوم نیست! ......

یکی دیگر از امالی شادروان ادیب نیشابوری که مناسبت با مقام وارد بشکل پا برگی اینجا آورده میشود:

«شگفت اینجاست که اغلب مردم گمان میبرند شعر شناسند یا قادر بر گفتن شعر هستند و حال آنکه چنین نیست. متون اوراق و بطون دفاتر از تصدیق دعاوی ما مملواست گویند در **سوق عکاظ** (بازاری بود که از یکم تـا بیستم ذی قعده، اعراب آنجا اجتماع داشتند برای افتخار و تناشد اشعار.) همه ساله چـادری برای نابغهٔ ذبیانی - نابغة النوابغ (در عرب نه نابغه بوده‌اند) میزدند. شعرا میآمدند و اشعار خود را براو عرضه میداشتند. در یکی از مواسم: **اعشی**، **حسان بن ثـابت** و **خنثاء** که شاعرهٔ عرب است اشعار خود را بروی عرضه کردند. نابغه گفت هیچگاه زنی را اشعر از تو ندیده‌ام: (مـارایت ذات مثانة اشعرمنك). خنثاء گفت: وذاخصیة یا ابا امامه (ابوامـامه کنیهٔ نـابغه است). قال و ذوخصیة. در بعضی از تواریخ مسطوراست که نابغه بدو گفت: اگر این کور (اعشی) پیش از تو شعر نخوانده بود ترا برشعرای این موسم ترجیح میدادم وفضیلت مینهادم. حسان که حاضر بود با نهایت خشم روی به نابغه کرده و گفت: اینها چیست که می شنوم؟ انا اشعرمنك ومنها. (ص ۱۴۴)

وی در جشن هزارهٔ فردوسی (۱۳۱۳) چکامه ای شیوا سروده و در آن داد سخن داده و از میان سخنوران چهار کس را برگزیده که عبارتند از: سعدی انوری، نظامی و فردوسی، چنانکه گوید:

نابغه خندید و گفت: لیس الامر کما ظننت. موضوع چنانکه تو گمان میبری نیست. سپس روی به خنثاء کرده و گفت با حسان صحبت نمای تا بداند شعر چیست و آنکه قادر بر قول شعر است کیست؟ ....

خنثاء گفت: یا حسان! بیت القصیدهٔ شما درین موسم چیست؟

قال: لنا الجفنات الغر یلمعن بالضحی و اسیافنا یقطرن من نجدة دما

خنثاء گفت: قد اخطأت ثمانی مرات، یعنی هشت جاخطا کردی! و یکان یکان را بر شمرد (موضوع چون با قواعد زبان عرب بستگی دارد بهمین قدر اقتصار میشود. برای آگاهی بیشتر به کتابهای مربوط رجوع فرمایند.)

☆ ☆ ☆

ادیب نیشابوری

روا نشاد میرزا عبد الجواد، **ادیب نیشابوری**، استاد ادبیات، ساکن مدرسهٔ نواب و مدرس آستان قدس رضوی، سال ۱۲۸۱ پا بدنیا نهاد و جمعهٔ ششم خردادماه ۱۳۴۴ (۱۳۰۵ شمسی) لب از گفتار فرو بست. بهترین چکامه ای که در رثاء وی سروده شده از شیخ احمد بهار است (این مرد بزرگوار نیز در همین سال ۱۳۳۶ رخت زندگی بتاراج مرك داد.) که ماده تاریخش این است:

دور ادب نپرورد بهر ادیب تالی جای ادیب خالی جای ادیب خالی

در بارهٔ شرح حال استاد بزرگوار خراسان، ادیب نیشابوری، آقای گلشن شاعر شیرین سخن و مدیر روزنامهٔ آزادی از طرف انجمن ادبی خراسان در دبیرستان فروغ سخنرانی نموده‌اند که عین آن درشمارهٔ ۳۲۵۶ خرداد ۳۶ نامهٔ آزادی درج‌شده که هر کس بخواهد آگاهی حاصل کند باید بدانشماره رجوع نماید. این دو بند از مسمطی که در معنی وحدت سروده برروی سنك قبر آنمرحوم که در دارالسیادهٔ آستان‌قدس دفن شده، نگاشته‌آمده است:

مردی ازمردم شاد یا خم؛ بینوائی از آنمرز و کاخم؛
تنگدل زین جهان فراخم؛ رفتنی زین سپنجی سرایم.
ازازل پیشه‌ام بندگی بود؛ بندگی‌بود و پایندگی بود؛
خویم‌ازدوست‌شرمندگی‌بود؛ این‌چنین بود تا بودرایم. (ص۱۴۵)

خاك شیراز از عبیر و بان سبق بردو گرو،
تا که طالع گشت ازاو سعدی به نیکواختری؛
و ز ابیورد خراسان ورد روید جـای خـار،
تـا از آنخـاك منور گشت ظـاهر انوری؛

مرقد میرزا عبدالجواد معروف بادیب نیشابوری مدرس آستان قدس رضوی فرزند مرحوم ملا حسین تولد سال ۱۲۸۱ هجری قمری در قریهٔ بیژن گرد از قراء نیشابور، وفات، شب جمعه ذی قعدهٔ سال ۱۳۴۴. این سنك درزمان نیابت تولیت جناب آقای سید جلال الدین تهرانی که در جوانی ازشاگردان آنمرحوم بوده نوشته ونصب گردید. بتاریخ شهریور ۱۳۳۰.»

یك رباعی هم‌ازآن‌فقیدیاد میکنیم که درآن، صنعت ارسال المثل بکاررفته وخیلی بدیع شده است:

سردار سپه چو قدمردی افراخت، تیغ‌آخته تا خطهٔ خوزستان تاخت!
چه شیخ عرب‌چه فتنه جویان عجم، رفتند بجائی که عرب نی انداخت!

دیوان‌شادروان، بنام: لالی‌مکنون، درسال ۱۳۲۳، بسعی‌واهتمام آقای‌عباس‌زرین‌قلم‌چاپ‌شده‌است

اسماعیل نساج

اینجا بمناسبت فتح خوز ستان و دستگیری شیخ خزعل عرب، یك دو بیتی از شاد روان، اسمعیل نساج، آورده میشود. این جوان در مشهد نشو و نما یافته ولی خانواده اش اهل خوی آذربایجان بودند که کوچیده و دراینجا جایگزین شدند. وی دوستدار شعر و ادب بود و در شعر، نساج، تخلص میکرد و در روزگار جوانی در گذشت. نمیدانم گفته های او مانده یا از میان رفته، اینك آن دو بیتی:

بملك ما عربی ز افتخـار دم میزد؛
برهنمـائی اغیـار، کج قدم میزد؛
بکوفتیم سرش را چنانکه خود میگفت:
گذشت آنکه عرب طعنه بر عجم میزد!

و نیز هنگام استانداری قوام السلطنه در خراسان (۱۲۹۸ - ۱۳۰۰ شمسی) که اقدام بگرفتن زمینهای آرامگاه نادرشاه‌افشار کرد و درنظر داشت برروی گور فردوسی درطوس ساختمانی بسازد هر چند این آرزودرزمان‌وی ازقوه به فعل‌درنیامد،

نساج دو بیتی زیر را گفته:

اگر شاهی بفردوسی جفا کرد، ولی شاهی دگر کاری بجا کرد
بمیثـاق یمین الدوله محمود، قوام السلطنه احمد وفا کرد

چون نظامی خفت در گنجه، قم‌ازهجران وی،
گشت مجنون و بزد بر سر چوقیس عامری!
خـاك طوس از مضجع فردوسی نیکو نهـاد،
قرنـهـا شد همسری دارد بچـرخ چنبـری؛
آری‌آری این همـان فردوسی طوسی بـود،
کافتـاب انـدر شبستـانش نمـاید مجمری!

وشاد روان ملك الشعرا بهاردرقصیده‌ای که بهمین‌وزن وقافیه دربارهٔ فردوسی سروده بر شعاع الملك بر آشفته که چگونه انوریرا بـا فردوسی همسر و هم پهلو دانسته است در آنجا که گوید :

من عجب دارم از آنمردم که هم پهلو نهند،
در سخن فردوسی فـرزانه را بـا انـوری !
انوری هر چند بـاشد اوستـادی بی بدیل؛
کی زند با اوستاد طوس لاف همسری ! (۱)

سخنی در بارهٔ بالاترین شاعر

گفتار استاد ارجمند آقای شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری.

مدرس ادبیات درمدرسهٔ خیرات خان

« چون زبـان دینی و میهنی موقعیتی خـاص و امتیازی مخصوص را بخود گرفته است و از اینطرف کمتر مطلب و مضمونی دیده میشود که سخنوران تازی یا سرایندگان پارسی بگرد آن نگشته باشند مناسب است که از آنان بحثی بمیان آوریم و بزرگتر شاعریرا که از هردوزبان بنظر آمده معین نمائیم. پس میگوئیم هر گاه کسی بچشم بصیرت وخرده بینی ونور معرفت وگفته سنجی ملاحظه واستقصا نمـاید بی شائبه خواهد دانست که اشعار شعراء دورهٔ جاهلیت ثانیه در عرب نسبت بسایر ادوار و اعصار بی گفته دارای خصائص برتری و امتیاز میباشد واشعارطبقات

۱ــ ص ۵۹۵ دیوان استاد بهار. چاپ تهران. وفات انوری بگفتهٔ قزوینی مقدم بر سال ۵۵۲ نمی تواند باشد.

دیگر که در مقابل آنها گزارده شود سخت سست دیده خواهند شد و باز دراینکه اصحاب معلقات از کلیهٔ شعرای زمان جاهلیت مهمترند جای شبهه نیست . حرفی که هست درین است که اشعر اصحاب معلقات باید کدام یك را شمرد و چه کس را بایست از بین همه انتخاب کرده برتر دانست ؟ دانشمندانی که درین وادی گام زده‌اند باختلاف سخن رانده‌اند . بعضی امرء القیس بن حجر کندی وجمعی زهیر بن ابی سلمی و گروهی نابغهٔ ذبیانی و دسته‌ای اعشی باهلی را مقدم داشته‌اند . از لبید عامری که خود ازاصحاب معلقات است این‌مطلب را پرسش نمودند در پاسخ آورد:

الملك الضلیل (امرء القیس) ثم الغلام القتیل (طرفهٔ عبدی) ثم ابن ابی عقیل (شخص خودش) و برخی درین باب گفته اند :

امرء القیس اذا رکب و زهیر اذا رغب والنابغه اذا رهب والاعشی اذاطرب .

امام بلاغت و شاه ولایت هم بنابروایت نهج البلاغه در ابتدا اشارت با لطافتی بهمین معنی فرموده آنگاه امرء القیس را ترجیح داده و بر دیگران فضیلت نهاده است . این بنده هم پیرو آنحضرتم و از طریق علمی هم برین عقیدت . اما درزبان پارسی بر هر دانشمند متتبعی روشن وآشکار است که سخنوران ایرانی بر دیگران سبقت گرفته‌اند و متاخرین از آنها رسماً بپایهٔ متقدمین نرسیده اند و سرایندگان قرن چهارم تا هشتم از سرایندگان دیگر قرنها برتر و بهترند ولی در انتخاب و امتیاز شخص خاصی گفتار بسیاری از نویسندگان و سرایندگان باختلاف دیده وشنیده میشود که خبر از غرض رانی یا بی اطلاعی اغلب آنان میدهد و فقط آنچه بنظر ابتدائی قابل نقل و محل توجه است دو قول است ؛ یکی آنکه چهار تن که : فردوسی طوسی ، انوری ابیوردی ، نظامی گنجوی قمی و سعدی شیرازی میباشند بر تمامت سرایندگان دیگر تقدم و برتری دارند و باید ارکان اربعهٔ کاخ بلند همایون گفته پردازی شمرده شوند . دیگر آنکه هر شاعری در قسمتی از مطالب و مقاصد از قبیل رزم و بزم و ستایش و نکوهش و پند و اندرز و رثاء و شکایت و غیر ها و نیز در قسمت خاص از اقسام شعر از قبیل مثنوی و رباعی و قطعه و غزل و قصیده و ترجیع بند و سایر اقسام شعر فضیلت داشته وسبقت گرفته‌است . لیکن

اعتقاد این چاکر آستان ادب وفرهنك این‌است که سخن سازطوسی حکیم‌فردوسی را باید امیر نظم خواند و از همه برتردانست زیرا هر نکته دان و سخن شناس و گفته پرداز با اهمیتی که پس از وی بروزگار آمده در پیشگاه سخنوری دانای طوسی کوچکی نموده و سرافکنده بوده و اظهار بندگی میکرده و شعر خود را پست و سست میشمرده و همواره نظماً و نثراً زبانی باز بستایش وی داشته است . برای نقل و نگارش سخنان آنـان مقام پهناوری و صفحات دیگری لازم است . با آنکه برای هرروشن فکری هیچ نیازی درین بـاب بتوصیف و تعریف دیگران نیست بلکه همان شاهنامهٔ حکیم دلیلی واضح و برهانی متین است .

باید دانست که شاعر بزرك سخن آفرین طوسی درین کتـاب بهر قسمتی از مطالب و معانی که پرداخته با کمال مهارت و استادی چنانکه مایهٔ حیرت هرسخن شناسی میشود بانجام رسانیده است . از اشعار بلند امتیازی این کتاب و سایراشعار حکیم که در تذکره ها دیده شده میتوان حدس زد و پی برد که در تمـام انواع و فنون شعر زبردست بوده و نهـایت استیلا را داشته و بهر کدام که میپرداخته از همگان برترمیرفته و بهتر میساخته است. الاحقر محمد تقی ادیب نیشابوری. پایان»



بنا بگفتهٔ شادروان محمد علی فروغی ، زبـان و ادبیات فارسی چهار رکن بزرك دارد که در رأس آن شاهنـامهٔ فردوسی قرار گرفته : « شاهنامهٔ فردوسی ، مثنوی مولوی ، کلیات سعدی ، دیوان حافظ » که این چهار اثر درمیان آثار ادبی ایران بلکه در میان آثار ادبی تمامی جهان بمنزلهٔ اصل و تنهٔ درخت و آثار دیگر مانند فرع و شاخ و برك میبـاشد . شاهنامه فضل تقدم دارد و گذشته از مراتب حکمت و اخلاق، پرورش دهندهٔ غیرت ملی و حس قومیت است .



سیر عقلی در جهـان اسلام
مرهون کار و کوشش دانشمندان خراسان است

این، بیهوده‌است اگرمعتقد باشیم که پس از برچیده شدن دستگاه ساسانیان،

دانش از ایران رخت بر بست و تازیان به تنهائی موجد تمدن اسلامی شدند و یا اینکه ایرانیان شاگرد مکتب آنان هستند. عرب در بدو اسلام از دانستنی های مردمان دیگر گریزان بود. سوزاندن یا در آب ریختن کتابهای هر ملت غیر مسلمی را تاریخ نویسان درموارد بسیار یادداشت کرده‌اند (۱). سعد پسر وقاص، سپه سالار لشکر عرب پس از گشودن مداین پای تخت شاهان ساسانی بکتاب زیادی برخورد و از عمر خلیفهٔ وقت دستور خواست. عمر نوشت:

«اطرحوها فی الماء فان یکن ما فیها هدی فقد هدانا الله باهدی منه و ان یکن ضلالا فقد کفانا الله.» یعنی: «آنها را در آب بینداز زیرا اگر هدایتی در آنها باشد خداوند تعالی به بهتر از آن ما را هدایت فرموده واگر واجد ضلالتی باشد خدا ما را ازشر آن کفایت کرده است.» عبدالله پسر طاهر درزمان فرمانداری خود در خراسان فرمانداد هر چه کتاب پارسی بدست آورند نابود سازند (۲) بدنیست در اینجا نکته‌ای از کتاب «تجارب السلف» هندوشاه نقل شود؛ وی گوید: «جماعتی از لشکر تازیان انبانی پر از کافور یافتند پنداشتند نمك است قدری در دیك ریختند طعم تلخ شد و اثر نمك پدید نیامد خواستند که آن انبانرا بریزند شخصی بدانست که آن کافوراست و از ایشان آنرا بکرباس پارهٔ که دو درم ارزیدی بخرید. اکنون تامل باید کرد که این طایفه درسادگی و نامهذبی تا چه حد بوده‌اند!» (۳) هنگام تسلط عرب برمصر، عمر وعاص از عمر خلیفهٔ دوم در بارهٔ کتاب فراوانی که در آن کشوریافت میشد کسب تکلیف کرد؛ عمرفرمان بسوختن داد و درتواریخ آمده‌است که چند ماه تون گرمابه ها را با کتاب گرم میکرده‌اند؛ ولی اهل اسلام همینکه با مردم غیرعرب هم نشین شدند دریافتند که دیگر مردم از حیث مراتب عقلی از آنان بالاترند بویژه ایرانیان که دستگاه تمدن و پادشاهی چندهزار ساله داشتند و در اقسام علوم و انواع دانش ها مراحلی را

---

(۱) تاریخ تمدن اسلامی. جلد سوم. ص ٤٦

(۲) تاریخ جهانگشای جوینی. ص ٤

(۳) ص ۳۰ تجارب السلف. چاپ تهران

پیموده‌اند . این بود که برای اداره کردن کشورهای گشوده شده نـاگزیر بکسب علوم و آداب ایرانی وغیر ایرانی شدند وتمدن اسلامی ازاین آمیزش پدیدار گردید.

بخش بزرك جنبش علمی بدست ایرانیـان، ویژه دانشمندان خراسان صورت گرفت چنانکه این داستانرا نویسندگان تاریخ : آداب اللغة العربیه وتاریخ تمدن اسلامی (جرجی زیدان) وکشف الظنون در زیرعبارت : حملة العلم فی عنوان ـ الاسلام اکثرهم العجم ، گواهی داده اند . سلیمـان بن عبد الملـك مروان ، هفتمین خلیفهٔ اموی میگفت : « ایرانیان هزار سال فرمانروائی کردند وبما نیازمند نشدند . ما سد سال حکمرانی کردیم و آنی از ایشان بی نیاز نبودیم . . . ! »

ابو عثمـان ، عمر و بن بحر بصری ، معروف به جاحظ در تعریف دولت بنی عباس گوید : « دو لة بنی عباس اعجمیة خراسا نیه . » چنانکه ابن قتیبه پس از فضائلی که برای عرب میشمرد میگوید : « پس از عرب ، در شرافت ، رتبهٔ مردم خراسان است که اعوان و انصار دولت عرب هستند . (۱) »

و بدنیست بمناسبت عبارت جاحظ ، گفتاری در بارهٔ کلمهٔ «عجم» آورده شود :

با یار نو ارغم کهن باید گفت ،
لابد بزبان او سخن باید گفت ؛
لاتفعل وافعل ندهد چندان سود،
چون باعجمی، کن ومکن باید گفت.

عجم، مرادف با ایرانی

لفظ عجم ، گرچه نخست بمعنی : غیرعرب ، بکار میرفته ولی تازیان ، بیشتر، عجم را بمعنی ایرانی میگرفته‌اند . درین باره شواهد بسیار یست که واژهٔ مزبور اکثر ، بر ایرانی اطلاق میشده .

عجم ـ در لغت ، گنك و عجمی کسی است که در بیان مقصود خود ناتوان باشد و چون تازیان ، لغت همهٔ نژاد هـا را نسبت بزبان خود گنك و نا رسای

(۱) ص ۳۰ شمارهٔ ۲ مجلهٔ مهر، سال دوم . بقلم آقای جلال همائی استاد دانشگاه

بمقصود میدانستند ، این بود که در نخست ، عجم بر کسی اطلاق میشد که زبان تازی را نداند .

عجمه ، یکی از اسباب منع صرف است یعنی کلمه باید غیر عربی باشد تا برخی از تغییرات صرفی و نحوی در آن ، راه پیدا نکند . (غیر منصرف ، کسره و تنوین قبول نمیکند) . ولی چون بزرگترین ملتی که در برابر عرب ایستادگی کرد و شکست یافت ، مردم ایران بودند ـ واژهٔ عجم ، ویژهٔ ایرانیان شد چنانکه شاعر عرب هرجا وصفی از عجم کرده بیشتر مقصودش ایرانی بوده اینك یك دوبیتی:

ما سمت العجم المهمان مهماناً　　الا لاکرام ضیف کان من کاناً

فالمان منزلهم و المه سیدهم　　والضیف سیدهم ما لازم المانأ

یعنی : « عجم ، مهمان را ، مه مان (بزرك خانه) ننامیده است مگر برای آنکه او را از هرطبقه‌ای که بوده بزرك و گرامی میداشته . پس ، مان (۱) ، خانهٔ آنان و مه (بکسرمیم) بزرك آنانست و مهمان مادام که در خانه بوده بزرك شمرده میشده . »

و چون مهمان که در برابر میزبان بکار میرود کلمهٔ پارسی است دانسته میشود که استعمال کلمهٔ عجم دراین دو بیتی ویژهٔ ایرانی است لاغیر .

فردوسی شاعر بزرگوار ، واژهٔ عجم را بر ایرانی اطلاق کرده است آنجا که فرماید :

بسی رنج بردم در ین سال سی ؛　　عجم زنده کردم بدین پارسی !

طغرائی اصفهانی قصیدهٔ غرای عربی دارد باین مطلع :

اصالة الرأی صانتنی عن الخطل .

وحلیة الفضل زانتنی لدی العطل .

که در برابر لامیته العرب شنفرای ازدی به لامیته العجم معروف گردیده

---

(۱) مان بر وزن خان ، بمعنی خانه باشدکه عربان آنرا بیت گویند ص ۱۹۴۹ برهان قاطع چاپ زوار

است . یاقوت حموی صاحب معجم البلدان آورده است که : المتوکلی شعوبی از قول یعقوب لیث بخلیفهٔ بغداد نوشت :

انا بن الاکارم من نسل جم و حائز ارث الملوك العجم

و نحن الذی باد من عزهم و عفی علیه طوال القدم

فعود واالی ارضکم بالحجاز لاکل الضباب و رعی الغنم

این شاعر شعوبی (۱) درین ارجوزه، بزرگی شاهان جم و یعقوب لیث که خود را وارث شاهان عجم میداند میستاید تا آنجا که میگوید : « باز گردید سوی زمینهای خود در حجاز برای خوردن سوسمار و چرانیدن گوسفند ! »

چنانکه فردوسی پاکزاد درین باره فرموده است :

ز شیر شتر خوردن و سوسمار، عرب را بجائی رسیده است کار ؛

که تاج کیانرا کند آرزو ؛ تفو برتو ایچرخ گردون تفو !...

پس نیك دانسته شد واژهٔ عجم که در برابر عرب استعمال میشود بیشتر، مراد مقصود ایرانی است .



درین بخش از گفتار میخواستیم آشکار سازیم که سیر عقلی درجهان اسلام مرهون کار و کوشش دانشمندان ایران بویژه خراسان است . شواهدی درین باب هست و ازهمهٔ آنها توان پذیرفت که تمدن اسلامی بیشترساختهٔ دست ایرانیان است ولی چون تا چندی پیش، عربی زبان همهٔ مسلمانان بود، دانشمندان ایرانزمین بآنزبان در تألیف و تصنیف کوشیدند . ازینرو تمدن اسلامی در نزد بیگانگان، یکجا تمدن نژاد عرب شناخته آمده و ارزش ایرانیان در دانش و فضل و حکمت بدرستی روشن نگردیده است (۲)

---

(۱) الشعوبیه ـ قوم یصغرون شأن العرب و لا یفضلونهم علی العجم . المنجد . یعنی شعوبیه مردمانی هستند که شأن عرب را کوچك میکنند و برای آنان نسبت بعجم برتری نمی شناسند .

(۲) دیباچهٔ مرحوم فروغی (ذکاء الملك) بر ترجمهٔ فن سماع طبیعی بوعلی سینا چاپ تهران . ۱۳۱۶

اکنون بدستهٔ لغات و اصطلاح‌هائی که از پارسی وارد زبان تازی شده ودیگر تأثیر های تمدن آریائی که درعرب ریشه دوانید کار نداریم ولی این روایت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را که در بارهٔ مردم خراسان نقل شده می‌آوریم که فرموده اند : « العلم شجرة اصلها بمکة و ثمرها بخراسان . » یعنی : « دانش درختی است که تنهٔ آن در مکه و میوه اش در خراسان است . » ولی شگفت است که درین دورهٔ از تمدن و فرهنك جهان ، هنوز دانش ، خاص زبان عرب دانسته شود ! . . . . . . اگر پیشینیان ، زبان تازی را مقدم قرارداده‌اند جهات بیشماری داشته که درخور نوشتن کتابها است ولی بازهم برخی از دانشمندان ، دوستی نژاد و ادب پارسی را ازدست نداده بودند. شادروان سید اسماعیل گرگانی ، کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی را در پزشکی ، سال ۵۰٤ هجری بنام قطب‌الدین محمد ، سردودمان خوارزمشاهیان نخست بپارسی نوشت که یکی از ذخیره های گرانبهای نثر پارسی است . سپس آنرا از پارسی بتازی نقل کرد . علت هم آن بودکه پس از تألیف ، گرفتار سرزنش گروهی از هم عصران خویش گردید که چرا کتابرا بعربی تألیف نکرده واحترام دانش را از میان برده ! . . . . . پس بناچار دو باره کتاب را بتازی درآورد . همین حالت را دارد کتاب التفهیم بیرونی که ابتدا بپارسی نگاشته شده سپس ابو ریحان آنرا بتازی درآورده است .

این سبك که هر نویسندهٔ پارسی زبان ، نگارش خود را باید بتازی نویسد تا تاخت و تاز مغول جریان داشت و هنوز هم از عواقب آن بر کنار نمانده ایم . هر کس تألیفی مینماید بخود رنج میدهد تا نام عربی برای کتاب خود پیدا کند و معلوم نیست کتابی که سراسر بزبان پارسی است و برای ایرانی نوشته شده چرا نامش باید تازی باشد ؟! . . . . برخی چنین ادعا میکنند که داغ عربی را نخست ، پدران برروی ماگذاشته‌اند . پس چه میگویند دربارهٔ زادهٔ فکرخویش که میگردند تا نام تازی بر آن به نهند ! این تازی مآبی کالای رایج بازار ادب است و اگر بخواهیم نام کتبی را که درین عصر با داغ و مهر تازی چاپ شده بیاریم ملال دست دهد . برای نمونه کتاب : تحفة الرضویه و مطارح الفحول که درین زمان در مشهد

نگاشته شده و به نگارش آنان با دیدهٔ احترام مینگریم ، اگر نام پارسی بر آندو مینهادند چه عیب داشت ؟ آیا چون نام کتاب ، عربی است پایگاه بلند تری پیدا کرده؟ !آیا شایسته ترنبود که مانند منظومه های مرحوم حاج شیخ عبدالسلام تربتی (گنج نهفته ،کلید نیایش) نامهای‌فارسی برمیگزیدند!خوبست نویسندگان بخودآیند ودست ازین عربی مآبی که اگرموشکافی شود درخور خنده است بردارند! . . . .

اکنون برگردیم بر سر مطلب خود مان . اینرا باید دانست که تنها ذکر نام نام آوران و دانشوران خراسان ازحوصلهٔ این کتاب بیرون است تا چه رسد باینکه نام آثار و یا زبدهٔ افکار آنان درین برگهای بی ارزش آورده شود . اینکار برای کسی شایسته است که بهره ای از دانش داشته باشد و سالها روز و شب صرف وقت و خرج عمر کند ؛ و این ناچیز را یارای بحث در آراء وافکار دانشمندان و یا گفتگو در بارهٔ سیر دانش نیست . تنها گفتاری اندك برای رسانیدن‌سیر عقلی این‌سامان با ذکر تنی چند بنام نمونه آورده میشود که بخواست خداوند یکتا ،درجلد های بعد، آنهم باندازهٔفهم ناقص‌و نارسای‌نگارنده‌در بارهٔ‌هر کدام بگفتگوی کوتاهی‌پرداخته‌شود

اکنون در اینجا بذکر پنج ستارهٔ تابان بسنده میشود با کوتاهی و با اینکه خرد را آن سر مایه نیست ، سودای خام پختن در سر افتاده باری، از خدای بیهمتا برای گردآوری مواد گفته‌های بعد که رساباشد یاری میجوید. امید آنکه ازخواندن آن گرد ملال بر خاطر خوانندهٔ گرامی نه نشیند .

دو ابو نصر

فاراب ، یکی از شهرهای مرزی فرا رود ، دو **ابونصر** یا دو گوهر گرانمایه بما ارزانی‌داشته است :

۱ـ **ابونصر** ، اسماعیل بن حماد جوهری فارابی ـ اسماعیل پس از فراگرفتن دانستنی ها بسوی حجازرهسپار گردید ودر کشور های تازی زبان بگردش پرداخت‌و پس از آنکه سالها با عرب بادیه و عاربه آمیزش پیدا کرد از سفر دور و دراز باز گشت ودر نیشابور بکارتدریس وتألیف سر گرم شد و بزرگترین کتاب لغت‌عربی را بنام : **صحاح اللغة** جوهری برای تازی زبانان آماده و ارمغان ساخت وهنگامی

که بتألیف نامبرده پایان داد بتازیان گفت : **خذوا لغاتکم من ید رجل اعجمی و قولوا جاء الی بلادنا و جمع لنا شتات لغاتنا** یعنی : « فرهنك زبان خود را از دست مرد بیگانه بگیرید و بگوئید بشهر های ما رو آورد تا لغات پراکندهٔ ما را گرد آورد » زیرا وی نخستین کسی بود که بفرهنك زبان تازی نظم و ترتیب داد و آنرا بیاراست و شگفت اینکه لغت نامهٔ بعدی را بنام : **قاموس** ، فیروز آبادی تهیه کرده که ازمردم فیروز آباد فارس وایرانی بوده. صحاح اللغه ، یکی ازمعروفترین فرهنك های زبان تازی است . شاعر در برتری صحاح بر قاموس این دو بیت را سروده است :

من قال قد بطل الصحاح الجوهری   لما اتی القاموس فهو المفتری
قلت اسمه القاموس و هو البحران   یفخر فمعظم فخره بالجوهر

میگوید : « اگر کسی گفت چون کتاب قاموس آمده صحاح جوهری دیگر باطل شده و ثمری ندارد دروغی پرداخته و افترائی بسته بجهة اینکه قاموس نام دریاست ودریا اگرفخری دارد بمواد و گوهریست که در درون آن نهفته‌است.» مقصودش این است که صاحب قاموس از صحاح استفاده کرده و فضل، خاص متقدم است .

اسماعیل‌جوهری که زادگاهش فاراب است ، سالهای سال درنیشابورمیزیسته و در این شهر بتدریس و تألیف اشتغال داشته است ؛ ازینرو ویرا نیشابوری المسکن نام‌میبرند. وی از ادیبان و لغت شناسان بزرك سدهٔ چهارم هجری بوده ؛ تحقیقاتش حصر در لغت نداشته بلکه بتکمیل عروض هم کوشیده و در خوشنویسی با ابن مقله برابر بوده است . پاره‌ای خیال پرواز کردن ویراحمل برپریشانی حواس ومشاعرش میکنند و حال اینکه او نخستین مردیست که بفکر پرواز در هوا افتاده و چون در آن زمان وسائل فنی بدست نداشته جان خود را در اینراه گذاشته و بمقصود نرسیده.وی درهمین‌شهر نیشابور بود که بربالای بام رفت وبآرزوی‌پرواز کردن، بابکار بردن دو لنگهٔ در بجای دو بال ، پائین افتاد و در سال ۳۹۱ یا ۴۰۰ در راه این آرزو جان داد. اگر بزندگانی مخترعان دیگر نیز نگاه کنیم می بینیم تا چیزی

اسباب کار ابتدائی آنان شگفت آور است و پاره‌ای ازمردم آنهارا بابکار بردن آن وسائل بباد شوخی میگیرند ولی فکر بلند پرواز آنها که حکایت از روح ترقی خواه و تکامل جوی بشر میکند همواره سزاوار آفرین و در خور ستایش بوده است .....



۲ـ ابونصر فارابی ، محمد بن محمد ترخان (۱) (۲۵۹ ـ ۳۳۹) ترخان لقب امیر خود مختار سمرقند بوده هم چنین بر کسیکه بدون اجازه و سرزده حق بار و حضور در بارگاه شاه داشته اطلاق میشده و بتدریج وسعت معنی پیدا کرده و جزء اعلام در آمده اشخاص هم بدین نام نامیده میشدند و ترخان پدر یا جد او معلوم نیست یکی ازین سمت ها را داشته و یامطلق نام وی: ترخان (۲) بوده و اینکه پاره ای او را ترك دانسته اند به ثبوت نه پیوسته و در نژاد وی بحث است چنانکه شهر زوری در تاریخ الحکما آورده است که پدرش از سرداران سپاه سامانی و فارابی از خاندان فارسی بوده است . (۳)

این فیلسوف بزرگ بپایه و مرتبه ای رسید که او را معلم ثانی لقب دادند

---

(۱) **فاراب** یا پاراب ، شهرستانی بوده بر کنار راست رود سیحون و شهر **اترار** مورخان قرون وسطی که امیر تیمور آنجا درگذشته جزء این شهرستان بوده . فاراب را با **فاریاب** نباید اشتباه کرد . این شهردوم‌میان مرو رود و بلخ وجزء ناحیهٔ **گوزگانان** بوده، ظهیر فاریابی منسوب بدانجا ست . مغولان آنرا ویران‌ساخته اند .

(۲) در زین الاخبار گردیزی در اشاره بامیر سغد (سمرقند) چنین‌آمده است: «و حجاج،مهلب بن ابی صفره را بخراسان بفرستاد اندر سنهٔ تسع و سبعین و او بشهر (کش) شد و با مردمان سغد صلح کرد و ملك سغد اندر آن روزگارطرخون بود؛ از وی گروگان بستد و مهلب بمرد اندر ناحیت مرو روذ بدهی که آنرا (زاغول) گویند و پسر خویش یزید را خلیفه کرد و پسر اوچهارسال بر خراسان‌خلیفه بود ....» (ص ۸۲ زین الاخبار . چاپ تهران .)

(۳) ابن خلکان دربارهٔ وی میگوید : ورد علی سیف الدوله فادخل علیه و هو بزی الاتراك و کان ذلك زیه دائماً و باز گفته اند : کان ابوه قائد جیش و هو فارسی المنتسب . یعنی پدرش سر کردهٔ لشکر بوده و ابو نصر به نژاد پارسی منسوبست . (ص ۱۳٤ جلد ۲ طبقات الاطبا)

زیرا چنانکه میدانیم **ارسطو** معروف به معلم اول است وفارابی چون بیشتر بر آثار ارسطو شرح کرده و از میان کتب فلسفی ، بیشتر به کتب معلم اول دل نهاد وخود گفت : « من کتاب سماع طبیعی ارسطورا چهل بار خواندم و باز خود را بخواندن آن نیازمند دیدم . » باین جهت مقامی را که ارسطو در یونان پیدا کرده بوده وی در تمدن اسلام بدست آورده است .

تألیفات اوستاد را بغیر از شرح ها بیش از ٤۰ جلد یاد کرده اند ؛ از جمله : آراء اهل المدینة الفاضله ـ السیاسة المدنیه ـ الجمع بین الرأیین ـ اتفاق آراء ارسطو طالیس وافلاطون ـ که از بهترین کتابهای اوست .

در پایان عمر به حلب رفته و به علی بن عبدالله سیف الدولهٔ حمدان پیوست و از وی نوازشها دید تا در سال ۳۳۹ در گذشت و در بیرون باب الصغیر دمشق بخاك سپرده شد و سیف الدوله بر جنازهٔ او نماز خواند . گویند که ساز قانون ساختهٔ اوست و در موسیقی دستی بسزا داشته و در روشن کردن فلسفهٔ ارسطو و افلاطون و نزدیك کردن آراء ایندو بیکدیگر رنج فراوان برده و نیز فلسفه را با اسلام تطبیق داده است .

با اینهمه رباعی زیر زائیدهٔ فکر اوست :

اسرار وجود جمله بنهفته بماند؛	وان گوهر بس شریف ناسفته بماند؛
هر کس بدلیل عقل چیزی گفته؛	آن نکته که اصل بود نا گفته بماند!

یك رباعی دیگر که بدو منسوب است ، خطاب بفلك و کرات آسمانی در زیر آورده میشود :

ای آنکه شما پیر و جوان دیدارید !

ازرق پوشان این کهن دیوارید !

طفلی ز شما در بر ما محبوس است ؛

او را بخلاص همتی بگمارید ! . . .

تا سدهٔ پیش شاید باین رباعی با دیدهٔ شوخی مینگریستند وبآن لبخند میزدند ولی اکنون که بمب اتمی و هیدروژنی و دیگر نیرو های شگرف و ویران کننده

بدست بشر پدید شده و کرهٔ خاکی در معرض تهدید نیستی و زوال قرار گرفته میتوان بعمق افکار این دانشمند بزرك پی برد.

در جای خود بشرح آراء و تألیفات وی مبادرت خواهد شد.

۳ـ ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد خوارزمی، استاد خوارزم (۳۶۲ـ ۴۴۰ هجری قمری) درشمار دانشمندان ریاضی درجهٔ اول خراسان وهمهٔ نگارشهای او نمودار یست از عدم توقف در برابر فکر گذشتگان و پیشرفت بشاهراه رسیدن به کمال بشری. وی دانا به فلسفهٔ یونان و هنود بود ودر ریاضیات و فلکیات، دستی دراز و زبانی گویا داشت. این بزرگمرد به تحصیل دانش ولع فراوان نشان داده و همواره سرگرم تصنیف بود و هرگز دستش از خامه و دیده اش از بینش و دیده وری و مغزش از فکر تهی نمیگردید و همیشه بتفکر و فراگرفتن دانش مشغول‌بود مگر در هر سالی دو روز و آندو: عید نوروز و مهرگان بود.

تألیفات مشهور بیرونی: ۱ـ التفهیم لاوایل صناعة التنجیم. ۲ـ فهرست مؤلفات محمد زکریای رازی. ۳ـ آثار الباقیه عن القرون الخالیه. ۴ـ تحقیق ماللهندمن مقولة مقبولة فی‌العقل اومرذوله. ۵ـ استیعاب الوجوه الممکنه فی‌صنعة الاسطرلاب ۶ـ مقالیدعلم الهیئه. ۷ـ زیج یا قانون مسعودی. ۸ـ تجرید الصناعات و الانوار ۹ـ المقالات و الاراء و الدیانات. ۱۰ـ افراد المقال فی امر الظلال. ۱۱ـ الجماهر فی معرفة الجواهر.

عدد مصنفات بیرونی که از بین رفته و اسمی از آنها باقی مانده بشرح نامهٔ دانشوران، ۲۳ است. (۱)

---

(۱) دربارهٔ کشانده شدن بیرونی بدربار محمود غزنوی‌این داستان زبانزداست: در روزگار بزرك شدن غزنویان و بدست آوردن گنجینه های فراوان از تاخت و تاز هند، محمود بر آن شد که دربار خود را بوجود دانشمندان زینت دهد. در آن زمان، دربار مأمونیان خوارزمشاهی مجمع بزرگان دانش و خرد بود. ابو الحسن سهل بن محمد سهیلی و زیر علی بن مأمون و برادرش ابوالعباس مأمون بن مأمون‌خوارزمشاه، بغایت دانش‌دوست وهنرپرور بود واختران دانش برگرد (ص۱۵۹)

برای اینکه زمینهٔ سیر عقلی در سر زمین خراسان بدست آید سطری چنداز ترجمهٔ آثار الباقیه آورده میشود :

این بارگاه ، درخشیدن گرفته بودند . ابوعلی سینا، کتاب : **التدارك لانواع خطاء التدبیر** را که هفت مقاله است بنام این وزیر نوشته هم چنین کتاب دیگر یرا که موسوم به : **قیام الارض فی وسط السماء** است بنام او زینت داد ولی بعلت سخن چینی هائی که دربارهٔ اینوزیر شد از ترس ابو العباس مأمون در خوارزم تاب زیست نیاورده در سال ۴۰۴ ببغداد کوچید و در ۴۱۸ در سامرا درگذشت (پابرگی رسالهٔ ابن سینا از دکتر غنی. ص ۳۱).

باری گویند سلطان محمود ، خواجه ابو الفضل حسین بن علی میکال را نزد خوارزمشاه گسیل داشت و این دانشمندانرا که در دربار مأمون‌میزیستند خواستارشد:

شیخ الرئیس ابوعلی سینا،ابوریحان بیرونی،ابوسهل‌مسیحی‌پزشك گرگانی،بوعلی مسکویه، ابن خمار وابو نصر عراقی ؛ سه نفر از این گروه (ابوعلی سینا ، ابو سهل ابوعلی مسکویه) نزد محمود نرفتند و با برداشتن راهنما از راه بیابان سوی گرگان بسیچ رفتن کردند و با گم کردن راه ، ابوسهل از شدت تشنگی جان سپرد (۴۰۱ هجری) وگویند در پزشکی مقدم برشیخ بوده ، پور سینا ومسکویه جان بدر بردند و بآبادی رسیدند . سه نفر دیگر (ابو ریحان بیرونی ، ابو نصر عراقی و ابن خمار) بدربار محمود روان‌شدند و گفتار آنان با سلطان در تاریخها نوشته آمده است .

بو علی احمد پورمسکویه دارای تألیف های زیادیست . از جمله: کتاب‌الطهاره ، تجارب‌الامم ،آداب‌العرب والفرس بوعلی‌مسکویه‌ازخداوندان ستودهٔ دانش‌ومردی‌ایران نژاد است و باید دانست‌که : **جاویدان خرد** ، نامه ایست در بنیاد بزبان پهلوی از نوشته های باستانی که بزمان مأمون بدست آمده و لختی از آنرا حسن پسر سهل سرخسی بدستور مأمون بتازی در آورد سپس پور مسکویه سخنان بسیار از دیگر خردمندان جهان بر آن بیفزود و نام آنرا : آداب العرب و الفرس ، نهاد و آن پاره که حسن سهل نوشته بود در سر آغاز قرار داد . درگذشت پور مسکویه بسال ۴۲۱ در اسپهان بوده است .

برخی هم ایندا‌ستانرا که فرستادن حسین میکال بخوارزم باشد استوار نمیدانند و برآنند که محمود غزنوی پس از برانداختن خاندان مأمونیان خوارزم در ۴۰۷ ، این بزرگان را در بهار ۴۰۸ بهمراه خود بغزنین برد .

در کتاب آثار الباقیه قطعه ای ازاحمد بن فارس یاد شده که حالت مردم زمانه را حکایت میکنند : (ص۱۶۰)

بیرونی در بارهٔ کبیسهٔ سالها گوید : « کاش میدانستم که در چه وقت اینکار را که نویسندهٔ مآخذ المواقیت از رومیان نقل نموده میکرده‌اند . رومیان پس از غور و مهارت درعلوم تعلیمی وریاضیات وعلم هیئت وچنگ زدن ببراهین ، دور تر ازین بودند که بگفتهٔ اشخاص ملتجی شوند که اصول خود را چون راه بر آنها مسدود شد و کسی از آنها برهان خواست ، بوحی و الهام نسبت دهند ؛ بگذر از اینکه رومیان در علوم و فلسفه و الاهیات و طبیعیات و صناعات دارای پایه‌ای بلند هستند و لیکن کل یعمل علی شاکلته و کل حزب بمالدیهم فرحون . (۱) پایان . »

و این میرساند که در آن هنگام که ایرانیان توجه بسیرعقلی داشتند اعراب هنوز وادی حدیث و انساب و پاره‌ای از علوم ادب را طی میکردند .

امارشته‌ای که متفکرانرا بیشترسر گردان کرده پی‌جوئی برازحقیقت هرچیزو رسیدن به مبدأ آفرینش بوده که هر کدام راهی بر گزیده‌اند. برخی به بحث دررشتهٔ علت ها پرداخته‌اند و پاره‌ای دیگر راه کشف و شهود را دست آویزساخته اند و با معتقداتی که آمیخته بفلسفهٔ یونانی و غیره گردید در کشور های اسلامی ، مردمی که در حیات عقلانی وروحانی به غور و تحقیق پرداخته بودند ، این بحث را بچهار بخش تقسیم کردند و در اینجا بهتراست بمناسبت ، گفتاری از استاد ارجمند آقای شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری آورده شود :

راه پی جوئی حقایق

« چنانکه در علوم صنعتی ، آثارمصنوعه از موادواقعیه فراهم میشوند و از مواد خیالیه و موهومات پراکنده که در بسیاری از کله ها جا گرفته اند اثر وثمر قابلی حاصل نمیگردد در علوم دینیه و معارف الهیه هم معانی واقعیه و مطالب

قد قال فیما مضی حکیم | ما المرء الا باصغریه
فقلت قول امرء لبیب | ما المرء الا بد رهمیه
من لم یکن معه درهماه | لم تلتفت عرسه الیه
وکان فی ذله حقیراً | یبول سنور هم علیه

(۱) ص٧٦ ازترجمهٔ آثارالباقیه بیرونی چاپ تهران . بخامهٔ آقای اکبرداناسرشت

حقیقیه و عقائد صحیحه مناط اعتبار و ملاك سعادت میباشند. پس نیك بختی در دو جهان باتفاق خردمندان، بسته و پیوسته با دراك امور واقعیه و کردار با حقیقت است ولی برای رسیدن بواقع و پی بردن بحقایق چهار طریق ذکر کرده اند. زیرا یا از راه استدلال و برهان، معرفت حاصل میشود یا از راه مجاهده و ریاضت و هرکدام یا مقید بموافقت شرع و دین است یا مقید نیست. اولرا متکلمین و اهل کلام دوم را عرفا و متصوفه و اهل الله سوم را حکماء مشاء چهارم را حکمای اشراق نامیده‌اند. پس متکلمین کسانی میباشند که در معارف الهیه و حقایق عالم بطور استدلال بحث دارند با آنکه باید موافقت با شرع و دین هم داشته باشند. متصوفه یا عرفا عبارتند ازکسانی که بطریق ریاضت و مجاهده با مواظبت شریعت مقدسه حقائق را مشاهده میکنند. حکماء مشاء کسانی هستند که از راه استدلال پی بحقایق موجودات میبرند. حکمای اشراق‌از راه مجاهده ادراك مطالب مینمایند و برخی که پنداشته‌اند ایندو فرقهٔ اخیر نظر دارند باینکه بر خلاف شرع گفتار و بحث داشته باشند برخطا رفته اند بلکه آنان نه مقید بموافقت شریعت میباشند و نه مقید بمخالفت. پس اشتباه نشود. پایان.» (١)

---

(١) در تتمیم گفتهٔ بالا مناسب است گفتهٔ آقای مینوی در آغاز رسالهٔ مدارج الکمال بابا افضل کاشانی آورده شود: «فلسفهٔ یونانی که با اصول مسیحیت و آراء فلاسفهٔ اسکندرانی با حکمای نو افلاطونی آمیخت همینکه بعالم اسلام سرایت کرد و بامعتقدات‌اسلامی و آراء وافکاری که ازنواحی دیگر آمده بود ترکیب یافت اهل حیات عقلانی و روحانی را درممالك اسلام بچهارقسم منقسم ساخت: فلاسفهٔ مشائی، متکلمین متشرع، عرفای صوفی، حکمای اشراقی. سید شریف جرجانی این تقسیم را چنین بیان میکند: (حاشیه بر شرح مطالع الانوار) برای معرفت مبدأ و معاد دو راه موجود است: یکی راه استدلال و نظر، دیگری راه ریاضت و مجاهدت. از پیروان طریقهٔ استدلال ونظر آنها که خود را بدینی ازادیان منتسب میکنند متکلمین خوانده میشوند و آنها که از دین هیچ پیغمبری متابعت نمی کنند فلاسفهٔ مشائی شمرده میشوند وآنها که چنین قیدی ندارند حکمای اشراقی نامیده میشوند. شاید بهتر این باشد که بگوئیم این چهار فرقه همه متفق اند که این عالم مشهود و مرئی را صانعی مستور و نامرئی است. فیلسوف مشائی ومتکلم، آفریننده‌رااماورای مصنوعات‌ومخلوقات‌اومیدانند(ص١٦٢)

۴ - ابوعلی سینا - یك اختر درخشنده و تابناك دیگر که از آسمان دانش و ادب خیز خراسان فروزان شده و بجهان خاکی پرتو افکنده و بنور دانش خویش همه جا را روشن ساخته : حجة الحق ، شرف الملك ، شیخ الرئیس ، ابوعلی ، حسین بن عبد الله سینا ، فیلسوف ، پزشك ، وزیر و نویسندهٔ نامی است که سال ۳۷۰ هجری برابر با ۹۸۰ میلادی در روستای خرمیشن بخارا پا بعرصهٔ وجود گذاشت ودر ۱۷ سالگی نظر بمهارت و شهرتش در دانش پزشکی ، بدربار امیر نوح بن منصور سامانی (۳۶۶ - ۳۸۷) پذیره شد وپس ازسقوط این خاندان بدربارخوارزمشاهیان مأمونی (علی و برادرش ابوالعباس مأمون) رهسپار گردید و از آنجا هم بر اثر فشار محمود غزنوی که با مخالفت عقیدتی میخواست ویرا در زمرهٔ درباریان خویش قرار دهد بگرگان رفت ؛ و چون قابوس وشمگیر کشته شده و در گذشته بودپس از چندی راه ری پیش گرفت و بسوی خاندان بویه متوجه گردید و در آن ایام که روزگار پادشاهی مجد الدولهٔ دیلمی و ملکهٔ مادرش بود باین دستگاه نزدیك شد و کتاب معاد را بنام مجد الدوله تألیف کرد سپس بهمدان رفته و در آنجا وزارت شمس الدوله پسر فخر الدولهٔ دیلمی را یافت و با پیش آمد سختی ها از همدان روگردان شد و بسوی اصفهان راهی گردید و در خدمت ابوجعفر کاکویه ملقب به علاء الدوله (۱) زمامدار اصفهان ماند تا در ۵۸ سالگی در سفری که با

و برای ادراك کنه ذات و معرفت صفات او هردو عقل را بکارمیاندازند با این تفاوت که فیلسوف مشاء علم و عقل را برای راه شناسائی او کافی میشمارد ولی متکلم ، قول خویش را بقول ارباب وحی والهام ربانی مستند میکند . حکیم اشراقی و صوفی هردو از برهان و حجت بی نیازند و با ایمان قلبی علم بوجود صانع حاصل کرده اند بااین تفاوت که حکیم اشراقی باصول علمی و مبادی فلسفی معتقد است و برای پیروی از آئین ودینی خاص لزومی احساس نمیکند اما عارف صوفی تعبداً بآداب واحکام شریعت عمل میکند و در معرفت باری ، پای استدلال را لنك می پندارد وهنگام لزوم ازتاویل ظواهر آیات وپیروی‌ازمعنای باطنی ابائی ندارد . (پابرگی ص ۲۵۷ مجمع الفصحاء)

(۱) اسپهبد دشمنزار ملقب به علاء الدوله برادر سیده خاتون مادر مجد الدوله و شمس الدوله بوده و دائی این دو پادشاه میشده . کاکویه بزبان گیلکی خال و دائی است .

کاکویه کرده بود در همدان رخت بسرای دیگر کشید (۴۲۸ هجری). (۱)

پاره ای از بداندیشان، پور سینا را نه تنها خراسانی بلکه ایرانی نمیدانند و دلیلی که میآورند این است که وی آثاری بزبان فارسی ندارد در صورتی که نداشتن اثر در زبان فارسی دلیل ایرانی نبودن نیست چه در آنعهد، زبان علمی مسلمانان عربی بود. دانشمندان ایرانی هم آثار خود را بزبان تازی می نگاشتند تا قابل انتشار در دنیای اسلام باشد. طغرائی اصفهانی شاعر نامی که در نیمهٔ اول سدهٔ ششم هجری میزیسته یك فرد شعر بزبان فارسی ندارد ولی چنان ایرانی‌است که قصیدهٔ مشهور لامیهٔ او را لامیة العجم نامیده اند.

با این وصف گفتهٔ آنانکه میگویند پور سینا تألیف فارسی ندارد استوار نیست. وی بزبان فارسی رساله و کتاب متعدد نوشته از جمله: **دانشنامهٔ علائی** است که کتابی است فلسفی و بنام علاء الدوله ابوجعفر کاکویه نوشته، هم چنین رساله در معاد، رساله در معراج، رساله در نبض.

پدر ابن سینا بلخی بوده و مادرش ستاره از اهل افشنهٔ بخارا و نام ستاره میرساند که زبان مادری وی پارسی دری بوده. بلخ بی شبهه یکی از کانونهای نژاد آریا و از شهرهای باستانی خراسان است و بخارا یکی از مراکز ایرانی نژادان چه که پایتخت پادشاهان سامانی بوده و اینها همه دلیل خراسانی و ایرانی بودن اوست... آری، پورسینا نه تنها مایهٔ افتخار خراسان وایرانست بلکه از بزرگترین دانشمندان گیتی بویژه جهان اسلام بشمار میرود. (۲) او با کتاب شفای خویش روان تشنه کامان وادی حکمت مشاء راشاداب و باکتاب قانون درپزشکی، شفابخش تن و روان بیماران گردیده و مانند عیسی بن مریم بمردگان جان بخشیده است. تألیفات او ۹۵ (۳) و بگفتهٔ جرجی زیدان کتابهای وی در نهضت اروپاتأثیری

---

(۱) تاریخ ایران. تألیف سایکس. ص ۸۱

(۲) مقدمهٔ مرحوم محمد علی فروغی بر فن سماع طبیعی ابن سینا از کتاب شفا چاپ تهران. (۳) سرگذشت ابن سینا بسعی انجمن دوستداران کتاب. ولی در رسالهٔ ابن سینا بقلم مرحوم دکتر غنی شمارهٔ تألیفات ۱۲۰ قید شده است.

بسزا داشته و بخشی‌از نگارشهای وی از میان رفته . از کتب استاد آنچه درعهد لوئی یازدهم بلاتینی توجمه ودر مدا رس اروپ مورد استفاده قرار گرفته : شفا ، قانون، نجات واشارات است و نام این مرد بزرگ را بتحریف : Avicenne ضبط کرده اند ـ (۱) مقام علمی وی بالاتر از دیگر بزرگان فلاسفهٔ اسلامی است حتی بر ابن رشد اندلسی برتری دارد چه ابن رشد ، عقل ارسطو را منتهی الیه و سرحد عقل بشری دانسته و حال اینکه ابن سینا فلسفهٔ ارسطو را برای زمان خودش کامل دانسته و نسل بعد را چنانکه در دیباچهٔ حکمة المشرقیه بیان کرده ، حق مداخله و تصحیح داده است . جرجی زیدان در تاریخ آداب اللغه جلد دوم در شرح کتب بوعلی مینویسد : « قانون ١٤ جزء ، شفا ١٨ جزء است که فقط دو جزء آن درایران چاپ سنگی شده و بقیه در کتابخانهٔ خدیوی مصر موجود میباشد . »

شیخ الرئیس ، گاهی برای تفریح و طراوت خاطر بگفتن شعر تازی وپارسی مبادرت میکرده قصیده غرائی عینیه در باب تجرد نفس ناطقه دارد و نزول او ازعالم عقول نوریه و در پایان آن استفسار میکند که : آن‌جوهر مجرد با آنکه در عالم طبیعت ، مدارج کمالرا طی نکرده از چه روی از بدن عنصری مفارقت مینماید و بعالم عقول معاودت میکند ؟ ! . . . و مطلعش این است :

هبطت الیك من المحل الارفع   و رفاء ذات تعزز و تمنع

در قصیدهٔ دیگری دربارهٔ ارزش خود میگوید :

لما عظمت فلیس مصر واسعی   لما غلاثمنی عدمت المشتری،

یعنی : چون مرا قدر ومرتبتی پدید آمد هیچ شهر و دیار را گنجایش‌اقامت من نبود و چون کالای وجودم گرانبها گردید ، خریدار خود را نا یاب و مفقود یافتم ! . . . . . .

گویند شبی پورسینا بر فرازبامی خفته وپیش ازخواب ستارگانرامینگریست؛ آنگاه گفت « ای اختران ! هزار رهبر (دلیل) بر نوبودنتان (حدوث) آوردم باز چون نیك مینگرم کهنه تان (قدیم) می بینم ! . . . .

---

(۱) ص ١٤٢ کتاب مطرح الانظار تألیف فیلسوف الدوله

یك رباعی پارسی از گفتهٔ او آورده میشود :

دل گر چه درین بادیه بسیار شتافت ،

یك موی ندانست ولی موی شکافت ؛

اندر دل من هزار خورشید بتافت ،

آخر بکمال ذره ای راه نیافت !....

اینك متجاوز از نه سده است که پور سینا جهان زندگی را بدرود گفته و آن مقصودی که فیلسوف دانشمند ، در پی آن کشش و کوشش داشت ، تازه چندی بیش نیست که شیمی دانان روز ، براز آن پی بردند و بشکافتن اتم و شناختن ذره توفیق یافتند . اما آنها که از خرد بی بهره بودند ، مضمون این رباعی را که حاوی یکی از بزرگترین افکار دانشمندان کرهٔ خاکی است بسخره گرفتند و گفتند بوعلی چه اندازه ناتوان بوده که کمال ذره را در نیافته است !....

پور سینا ، چنانکه میدانید پیرو حکمت مشاء است ولی از تأمل در تألیفات وی چنین بر میآید که در سیر معنوی خود بتدریج از روش فلاسفهٔ مشاء دور شده و بروش پیروان افلاطون ، مؤسس طریقهٔ حکمای اشراق ، ویژه فلوطین وحکمای مکتب اسکندریه نزدیك شده است . وقتی که در نوشته های او غور میشد ، گاهی استنباط میگردید که پور سینا در قضیه ای پس از آوردن نظرات حکمای پیش ، رأی صریح در بارهٔ آن اظهار نداشته و حال اینکه امتیاز این دانشمند باین است که پس از بیان آراء پیشینیان ، اگر نظر آنان استوار نیست ، اشتباهشان را آشکار کند و رأی خود را مقرون باستدلال در آن باره بیان نماید ؛ زیرا این مرد از فیلسوفانی نبوده است که تنها باخذ و اقتباس قناعت کند و با آنکه در اصول بمیراث فلسفی یونان وفادار ماند در بسیاری ازمسائل با پیروان ارسطو اختلاف داشت و صاحب اجتهاد بود و عاقبت بر آن شد تا کتابی در بیان آراء خاص خویش برای کسانی که با سیر فکری وی همراه بودند تألیف کند (۱) ولی افسوس که ازین

---

(۱) مقدمهٔ ترجمهٔ اشارات و تنبیهات . ص ٤

تألیف گرانبها و سودمند جز مقدمه و منطق باقی نمانده و شاید بتاراج حوادث روزگار رفته باشد.

هرچند خیلی مناسب است که متن عربی مقدمهٔ حکمة المشرقیه در اینجا آورده شود تا بمیزان طلاقت لسان وی در زبان تـازی و طرز تفکر این دانشمند بزرك، بیشتر و بهتر آشنا شویم ولی چون در این نگارش، تا آنجا که زیان بآشکار ساختن مطلب نرساند از واژه های تازی رو گردان و بزبان دری سخن پردازی شده لذا با افسوس از آن میگذریم و بآوردن یك جمله‌از آن بسنده میشود:

« و مـا جمعنا هذالکتاب لنظهره الا لانفسنا اعنی الذین یقومون منا مقام انفسنا. و اما العامه من مزا ولی هذ الشأن فقدا عطینا فی کتاب الشفا ماهو کثیرلهم و فوق حاجتهم و سنعطیهم فی اللواحق مایصلح لهم زیادة علی ما اخذوه (۱)

هنگامی در صدد ترجمهٔ این بخش که دیبـاچهٔ کتاب جدید بوعلی و منشأ نامگذاری آن بنام: حکمة المشرقیه است بر آمدم، ترجمهٔ فارسی اشارات و تنبیهات بوعلی که بهمت انجمن آثار ملی چاپ شده از دست دوستی بدستم رسید. انصاف آنکه مقدمهٔ دانشمند مصحح، از روی کمال فضل است و دیباچهٔ مزبور به نیکو ترین عبارت ترجمه شده لذا دریغ آمد که عین آن ترجمه را نقل ننمایم و ایکاش همه کوشا باشند تا مانند آقای دکتر احسان، یارشاطر باشند نه بارخاطر.

باری متن ترجمهٔ ایشان این است:

« همت، مارا بر آن داشت تا کلامی در آنچه اهل بحث در آن، اختلاف یافته‌اند گرد آوریم، و در آن بجانب تعصب وهوی و عـادت و الفت نگرائیم، و اگر با آنچه متعلمان کتب یونانیان‌از غفلت و کوتاهی فهم بـآن انس گرفته اند اختلافی پیدا کنیم باك نداریم، و نیز نترسیم اگر چیزی اظهار کنیم جز آنچه که در کتبی که برای عامهٔ متفلسفه نوشته‌ایم آورده‌ایم. ـ عامه‌ای که فریفتهٔ حکمای

---

(۱) منطق المشرقیین، چاپ قاهره ۱۹۱۰

مقدمهٔ حکمة المشرقیه را مرحوم دکتر غنی هم ترجمه و در رسالهٔ ابن سینا که از طرف دبیرخانهٔ فرهنگستان چاپ شده آورده است.

مشاء اند و گمان دارند که خداوند جز آنان کسی را هدایت نکرده وجز ایشان کسی برحمت خداوند نرسیده است . با آنکه ما به فصل فاضل ترین سلف این حکما (ارسطو) معترفیم و میدانیم که وی در آگاهی بر آنچه اصحاب و استادان نیافتند و در تمیز اقسام دانش ها وترتیب علوم بنحوی بهتر از دیگران ، ودرادراك حقیقت در بسیاری از چیز ها . . . . از پیشینیان برتر بود ، حق آن بود که آیندگان اگر آشفتگی درسخن وی دیدند بسامان آرند و اگر خللی در بنای وی یافتند مرمت کنند و اصول ویرا بسط دهند . اما آنانکه پس از وی آمدند نتوانستند خود را از عهدهٔ آنچه از وی بارث برده بودند بیرون برند و عمرشان در فهم آنچه ارسطو نیك دریافته بود و تعصب بر آنچه وی درست درنیافته بود سپری شد وپای بند گذشته ماندند و فرصتی برای رجوع عقل خویش نیافتند و اگر چنین فرصتی دست داد ، جایز ندانستند آنرا در افزایش و اصلاح و تنقیح سخن پیشینیان بکار برند .

ولیکن ما چون بسخن آنان پرداختیم ، از همان آغاز ، فهم سخنان ایشان بر ما آسان شد و بسا که از منابع غیر یونانی نیز علم آموختیم . آنزمان که ما باینکار دست زدیم آغاز جوانی ما بود و خداوند مدتی را که برای دریافت سخن گذشتگان لازم بود بر ما کوتاه کرد . آنگاه اینهمه را حرف بحرف با علمی که یونانیان (منطق) منیامند و دور نیست که نزد مشرقیان نامی دیگرداشته باشد ـ برابر نهادیم و آنچه با این میزان سازگار یا مغایر بود باز شناختیم و وجه هرچیز را جستجو کردیم تا حق از باطل آشکار شد . اما چون آنان که در کار علم بودند سخت هوا دار حکمای مشاء یونانی بودند ـ جدا رفتن و جز همگان گفتن را نیك ندانستیم و جانب ایشانرا گرفتیم و باین حکما که بیش از همهٔ فرق یونان درخور تعصب بودند تعصب ورزیدیم . و آنچه را ایشان طلب کردنداما در آن ماندند وخرد ایشان بآن راه نیافت تکمیل کردیم و از زلت های ایشان چشم پوشیدیم و برای آنها وجه و مخرجی ترتیب دادیم و حال آنکه خود برعیب آن آگاه بودیم ، واگر مخالفت آشکار کردیم تنها در اموری بود که صبر بر آن امکان نداشت ، والابیشتر

خطایا را در پردهٔ تغافل پوشیدیم.

یقین جهال در بعضی مسائل چنان بود که در روز روشن شك میکردند ودر این امور شك نداشتند. از اینرو کراهت داشتیم اینان بر مخالفت ما در اینگونه امور آگاه شوند.... و به صحبت خشك کسانی دچار شویم که تعمق درفکررا بدعت و مخالفت با مشهور را ضلالت میشمردند..... وچون حال بدینگونه بود ما شائق شدیم تا کتابی حاوی امهات علم حقیقی گردآوریم و آن استنباط کسی است که بسیار اندیشه کرده و درست تأمل نموده و از جودت حدس نیز دور نبوده است.......

این کتاب راتنها برای خود - یعنی آنانکه چون خود ماهستند - گردآوردیم اما برای عامهٔ کسانی که با حکمت سروکار دارند در کتاب (شفا) بیش از آنچه حاجت ایشان است فراهم ساخته‌ایم و بزودی در کتاب (اللواحق) از آنچه درخور ایشانست، بیش از آنچه تاکنون دیده‌اند، خواهیم آورد. پایان.» (۱)

اما با تأسف باید گفت‌ازین کتاب که: **حکمة المشرقیه** نام داشته جزدیباچه و منطق چیزی بدست نیامده هم چنین از کتاب: **الانصاف** که شاید ایندو در هزیمتی ازمیان رفته‌باشد ولی یك کتاب بنام: **اشارات وتنبیهات** باقی است که‌در میان آثار عمدهٔ ابن سینا بیش از هراثری شناسای آراء نهائی اوست. این کتاب، دارای ده نمط است و نمط ۸ در بهجت و سعادت و نمط ۹ در مقامات عارفان و نمط ۱۰ در اسرار آیات کمال اهمیت را دارد و با آنکه ابن سینا در بیان هرمورد باقتصار کوشیده و جزاشاره و تنبیهی بشرح و بسط واستدلال نپرداخته ولی استقلال رأی وی از خلال آن سطور بخوبی آشکار است و باز هم میرساند که‌روش استدلالی خود را از دست نداده. این کتاب در منتهای بلاغت وحسن بیان است و در بخش عرفان دراین باره گفتاری خواهد آمد.

میان شیخ الرئیس و ابوریحان، مراسلات و مباحثات اتفاق افتاده چنانکه هیجده مسئله مورد پرسش بیرونی قرارگرفته که ده تای از آن اشکال بر ارسطو

(۱) ترجمهٔ اشارات و تنبیهات با مقدمهٔ دکتر احسان یار شاطر ص ٤ تا ۷

است و هشت مسئله از مشکلات اقتراحی خود ابو ریحان است . رسالهٔ جوابیهٔ شیخ الرئیس به بیرونی در جلد دوم نامهٔ دانشوران درج است ؛ هر کس بخواهد میتواند بدانجا رجوع کند . ابو ریحان در همهٔ این پرسش ها از جادهٔ ادب دور افتاده یا معارضهٔ بمثل نموده و بوعلی را : **ایها الفتی الفاضل** خطاب کرده و این طرز مکاتبه برطبع ابوعبدالله معصومی شاگرد پورسینا گران آمده به بیرونی این عبارت را نوشت : « لواخترت یا ابا ریحان لمخاطبة الحکیم الفاظاً غیر تلك الالفاظ لکان الیق بالعقل ! » یعنی : ای ابو ریحان ! اگر هنگام مکاتبهٔ باحکیم ، غیراز این الفاظ که موهون و ناپسند است بر میگزیدی ، هر آینه از نظر عقل سزاوار تر بود ! » (۱) و این ابوعبدالله کسی است که پورسینا رسالهٔ عشق را بنام او نوشته و در باره‌اش گفته : ابوعبدالله منی بمنزلة ارسطاطالیس من افلاطون .

ابوعلی سینا در مسئله عدم انقراض انواع با فارابی مخالف است و رسالهٔ عرفانی بنام : حی بن یقظان را در زندان نگاشته . بزرگان و متفکران ، ازهردسته اهمیت شایان بوجود این بزرگمرد داده اند . از جمله سنائی در قصیدهٔ معروف خود گوید :

نخواهم لاجرم نعمت ، نه در دنیا نه درجنت،
همیگویم بهر ساعت، چه در سراچه در ضرا؛
که یا رب مرسنائی‌را، سنائی‌ده تودرحکمت،
چنان کزوی برشك آید، روان بوعلی سینا!

شعری که در تاریخ تولد و درگذشت شیخ گفته شده این است :

حجة الحق ابو علی سینا	در شجع آمد ازعدم بوجود (۳۷۳)
در شصا کسب کرد کل علوم (۳۹۱)	درتکز کرد این جهان بدرود (۴۲۷)

این شعر با تقریر ابوعبید جوزجانی که تاریخ درگذشت را ۴۲۸ ذکر کرده اختلاف دارد .

---

(۱) ص ۱۱۶ و ۱۲۹ مطرح الانظار ، تألیف فیلسوف الدوله . چاپ تبریز

آقای دکتر قاسم رسا که مانند طب در شعر و ادب هم امروزه در خراسان پایهٔ ارجمندی دارد، اشعاری دربارهٔ پورسینا سروده که بمناسبت، اینجا آورده میشود:

فیلسوف شهیر ایرانی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ آنکه بود از نوابغ دنیا
شرف الملك آنکه در طب بود ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ عالمی بی نظیر و بی همتا
آنکه بود از صفات ممتازش ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ عزت نفس و همت والا
شهریاری که در قلمرو طب ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ حکم قانون او شدی اجرا
نکته سنجی که نکتهٔ توحید ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ از اشارات او بود پیدا
هیئت از صبح طالعش روشن ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ منطق از کلك ناطقش گویا
از شفای حکیم درمان جوی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ایکه هستی در انتظار شفا
گمرهان را رسالهٔ توحید ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ رهنمائی کند بسوی خدا
در مقام بیان و شعر و ادب ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ اوستادی سخنور و دانا
فکر او بکر و طبع او عالی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ نظم او نغز و نثر او شیوا
چیره دستی که با گرفتن نبض ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ درد عاشق نمود جمله دوا
حکمت المشرقیه اش گنجی است ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ از لالی حکمت اعلی
داشت درصرف ونحووفقه واصول ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ چون اساتید فن یدطولی
فیلسوفان مشرق و مغرب ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ جمله گویند با صدای رسا
که بود بسته رشتهٔ حکمت: ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بوجود ابوعلی سینا



تألیفات شیخ الرئیس از لحاظ اهمیت، مطمح نظر دانشمندان بوده و بیشتر را شرح کرده اند: از جملهٔ شروحی که بر کتب این دانشمند نوشته شده یکی شرح امام فخررازی است بر اشارات و دیگر شرح ابن بطلان بغدادی است بر کتاب مبدأ و معاد شیخ که این دو شرح بدیدهٔ صاحب نظران، جرح است یعنی هر دو خواسته اند ضمن شرح، ایراد و اعتراض بر نویسندهٔ اشارات و مبدأ و معاد وارد کنند ولی در شرحی که خواجهٔ بزرك، نصیر الدین طوسی بر اشارات فرموده و تا

بامروز مورد استفاده است قصدش روشن ساختن آراء و نظرات شیخ الرئیس است ؛ چنانکه بنا باظهار آقای دکترعاملی درتهران شرحی برمبدأ ومعادشیخ بقلم‌عمرخیام دیده اند که گویا نسخهٔ منحصر بفرد بوده و شارح پس از بطلان ایرادات ابن بطلان ، مقصود شیخ را در مبداء و معاد بوجه اتم و احسن تشریح نموده است که اگر بدست آید دلیل دیگری بر میزان ورود حکیم عمر خیام در مطالب فلسفی خواهد بود .

☆ ☆ ☆

۵ ـ **خواجه امام عمر خیام** ـ حکیم ابو الفتح غیاث الدین عمربن ابراهیم خیام یا خیامی نیشابوری ، ستارهٔ تابانیست که از افق خراسان طالع شده و بنور دانش خود روشنی بخش گیتی گردیده ، وی در بیشتر از دانش های زمان بویژه نجوم ، طب ، حکمت مهارت‌داشته؛ اورا درحکمت، تالی بوعلی‌سینا میدانند.چیزیکه ویرا در اروپا و امریکا و هم در میهن خودش مشهور کرده رباعیات اوست که بزبانهای بیگانه ترجمه شده و بارها بچاپ رسیده است .

فتیز جرالد ، پس از دقت در فهم معانی رباعیات که بشعر انگلیسی درآورده بود در سال ۱۸۵۸ میلادی نسخه ای دارای ۷۵ رباعی با شرح حال خیام تنظیم و انتشار داد که موجب اشتهار گردید . آقای اعتصامزاده نیز در سال ۱۹۳۰ این رباعیات را بسیار روان بشعر فرانسه درآورده که بدریافت جایزهٔ اکادمی فرانسه مفتخر شده است . بلندی مضامین رباعیات که نمودار آشکاری در رفعت مقام فکری حکیم نیشابوریست ، متفکران ایرانی را بر آنداشته که در چگونگی زندگانی وی به کاوش و تحقیق پردازند و مفصل ترین جائی که مطالب مربوط بخیام جمع آوری شده چهار مقالهٔ عروضی سمرقندی با حواشی آقای محمد معین ، استاد دانشگاه است که تعلیقات از صفحهٔ ۲۹۳ آغاز و در صفحه ۳۶۴ پایان یافته ، هرکس بخواهد آگاهی کامل حاصل کند باید بدان کتاب رجوع نماید .

پاره ای از مردم که غور و مطالعهٔ بسزا در اطوار وافکار حکیم نکرده‌اند، اورا مردی بی ایمان و خوش گذران شناخته اند ولی خیام با اینکه روان خودرا در قدرت بر دانش ودرون خویشتن را بدور بودن از پلیدیها چنین می ستاید :

یدیرلی الدنیا بل السبعة العلی | بل الافق الاعلی اذا جاش خاطری
اصوم عن الفحشاء جهراً و خفیة | عفافاً و افطاری بتقدیس خاطری

شایسته نیست که ویرا مردی عیاش و خوشگذران بدانیم که پشت پا بهمه چیز زده و تنها در اغتنام وقت برای گذرا ندن در عالم مستی و بیخبری کوشیده است.

گفتهٔ اروپائیان در بارهٔ وی که به کنجکاوی پرداخته اند بسیار است؛ بخشی از گفتهٔ «ارنست رنان» Ernest Renan دانشمند فرانسوی آورده میشود:

« اگر بخواهیم برای اثبات این مطلب که روح و فکر ایرانی بهمان حالت قدیم و اصل آریائی خویش مانده دلیلی بدست آوریم باید برباعیات خیام بنگریم.

واگر برای فهم این امر که یك نابغهٔ ایرانی درزیر فشار اصول عقاید اسلامی بچه حالی ممکن است بیفتد کسی را بجوئیم که در احوال او بخواهیم تدقیق و تحقیق نمائیم شاید بهتر از خیام را نیابیم. ترجمه رباعیات او در خارج از حوزهٔ شرق شناسان نیز رواج و قبول عام یافته است. نقادان کار آزموده دریافتند که صاحب این دیوان بی نظیر، برادر گوته و هانریش هاینه است. یقین است که اشعار هر یك از بزرگان ماقبل اسلام عرب هر قدر ماهرانه ترجمه شود این اندازه با ذوق، موافق نخواهد افتاد. چیزی که بسیار شگفت آور است اینکه چنین دیوانی در یك کشور محکوم بمذهب اسلام رایج و ساری گردد که حتی در آثار ادبی هیچیك از ممالك اروپا هم کتابی نمی توان سراغ داد که نه تنها عقاید نافذ مذهبی را، بلکه کلیهٔ معتقدات اخلاقی را نیز با طنز و طعن و استهزائی چنین لطیف و چنین شدید نفی کرده باشد. » (۱)

باری خیلی دور از انصاف است که از مراتب علمی او در گذریم و تنها از روی رباعیات، بشناسائی این بزرگمرد بپردازیم. گرچه بساهست این رباعی‌ها بیشتر برای تفریح خاطر و زدودن پاره ای تخیلات و سبك کردن بار سنگین خیال‌سروده شده باشد ولی از لحاظ فکر و عقیده در آندوره که اسلام قشری حکومت داشته

---

(۱) ص ۳٤٤ تعلیقات چهار مقاله. چاپ زوار – تهران

و او بکمال آزادی سخن گفته، درخور گفتنی های بسیار است. پس بهتر آنست که به بینیم ، خیام تنها بگفتن شعرخود را خوشدل میساخته و وجودش اثر و ثمر دیگر نداشته یا اینکه مانند بزرگان دیگر، سر گرم تألیف بوده؟ درپیراموز این زمینه به فحص و بحث پرداخته او را دارای بخل دراشاعهٔ دانش شناسانده اند . اما حقیقت این است که هنوز این موضوع حل نشده و بخوبی روشن نگردیده است و در اینکه سلجوقیان مانند غزنویان در مذهب، قشری بوده اندوازین جهة میدان جولان حکیم چندان گشاده نبوده شاید حرفی نباشد چنانکه بوعلی سینا از رفتن بدرگاه محمود غزنوی دوری جست و بنزد آل بویه شتافت که سیر فکری آنان بالاتر بود گذشته از آنکه خود بیشتر سمت وزارت داشت و میتوان دانست که زبان بدگویان دربارهٔ صاحب این مسند چندان بسط نداشته و گویا نبوده است .

اکنون بیك عملی که فکر دانشمند ، در آن دخیل بوده و بلکه از ناحیهٔ او تراوش کرده اشارت میشود تا ارج وی بر همگان آشکار گردد :

همه آگاهند که نگاهداری حساب گردش ایام یا برمحور سال شمسی و یا سال قمری میچرخد و با آنکه دانایان دانستنیهای فلکی در هرقوم آرزوداشته‌اند محاسبهٔ سال چنان باشد که نخستین روز سال با اول بهار یعنی بیداری طبیعت برابری نماید باین آرزو کامیاب نشده‌اند مگر ما ایرانیان که پس ازتنظیم زیج(۱)

---

(۱) زیج ـ بکسر معرب زیك است و آن کتابی است دارای جداول مربوط بحرکات سیارات که از روی آن بتوان موقع حقیقی هر سیاره را در هروقت تعیین نمود و یکی از زیج های دورهٔ اسلامی زیج ملکشاهی است که حساب گردش سال خورشیدی برپایهٔ درستی استوار گردیده .معروفترین زیجها و زیجنامه های ایران : ۱ ـ زیج ابو معشر بلخی متوفی ۲۷۲ هجری ۲ ـ زیج ملکشاهی که بدستیاری عمرخیام نیشابوری ترتیب داده شده ۳ ـ زیج ایلخانی که فارسی است وخواجه نصیرالدین طوسی متوفی ۶۷۲هـ از ارصادی که در مراغه نموده بود تألیف کرده ٤ ـ زیج الغ بیگی که در ۸٤۱ تدوین شده ٥ ـ زیج خاقانی ٦ ـ زیج سنجری (ص ۱۳۲ گاهنامهٔ سال ۱۳۰۷ آقای سید جلال الدین تهرانی) (ص۱۷٤)

جلالی نوروزمان (اول فروردین) با ابتدای بهار آغاز میشود و این هنگام، درست مقارن با اعتدال ربیعی است که یکی از دو موقع موازنهٔ شب وروزدر آفاق

استاد بهار چکامهٔ دو بیتی در بارهٔ تاریخچهٔ تحول گاهنامه در ایران سروده که بهمهٔ تغییرها درآن اشاره شده و برای کوتاهی سخن چند دوبیتی آورده میشود :

سیصد و شصت و پنج و ربعی روز
مدت سال بود و هست مدام
ماه سی روز بود و پنج دگر
بد بپایان سال ، پنجی نام

☆ ☆ ☆

جمع کشتی ز ربع روز مهی
چون گذشتی زسالها صد و بیست
« بهترك » ضبط گشته در فرهنك
لیك نامش بجز « وهیزك » نیست

☆ ☆ ☆

چون ز ساسانیان سه قرن گذشت
شد فرامش دویست سال دگر
بود پنجی بجای خویش ولی
از وهیزك کسی نداد خبر

☆ ☆ ☆

چون در اسلام، ماه بد قمری
رفت آن پنجرو ز نیز از یاد
لاجرم بود اول نوروز
گه در آبان و گاه در مرداد

☆ ☆ ☆

کار قسط خراج و کشت و درو
واپس افتاد و وضع شد دشوار
معتضد چون خلیفه شد فرمود
زیجها نو کنند دیگر بار

☆ ☆ ☆

چون ملکشاه شد جهان آرای
آنکه بودش لقب جلال الدین
رصدی تازه بست و زیجی کرد
عدد روز و ماه را تعیین

☆ ☆ ☆

پنج روز فزون بآخر سال
پنج دزدیده یافتند لقب
پنج مسروق ربعها را نام
شد نسی در میان قوم عرب

☆ ☆ ☆

امر فرموده بود پیغمبر
کز نسی هیچکس نیارد نام
گفت کاین خرده ها رها سازید
که نسی نیست سنت اسلام
لیك از آن کاحتیاج مبرم بود
که بود سالها درست و تمام
سال و تاریخ پارسی قدیم
گشت رایج بدولت اسلام

(ص ۴۰۹ دیوان ملك)

ماست (موازنهٔ دوم، اعتدال خریفی است) .علت این عدم کامیابی مردمان دیگر، این است که گردش یکسالهٔ کرهٔ زمین را بگرد خورشید، بدقت حساب نمیکردهاند زیرا گردش زمین بدورخورشید ۳۶۵ شبانه روز و۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۸ ثانیه طول میکشد و این کسور را که بربع شبانه روز (٦ ساعت) نمیرسد چه که از مقدار یك ربع : یازده دقیقه و ۱۲ ثانیه کم دارد، پیشینیان ، ربع حساب میکردند و هر چهار سال یك مرتبه دورهٔ گردش را معادل ۳٦٦ روز بشمار میآوردند. این عیب در حساب سال شمسی بیشتر اقوام موجود بود و وقتی باین کسر اعتنا نکرده سال چهارم را ۳٦٦ روز بگیرند ـ بار اول ۱۱ دقیقه و ۱۲ ثانیه و بار دوم ۲۲ دقیقه و ۲٤ ثانیه و اگر بهمین نحو امتداد داده شود درسال ۱۲۸، یك روز پیش میافتند ودر ۱۲۸۰، تفاوت بده روز میرسد و باین ترتیب لازم میآید که سال شمسی حقیقی بتدریج عقب افتدو منجر شود باینکه مثلا اول سال بجای ابتدای بهاردراول زمستان واقع شود هم چنانکه ژانویهاول سال فرنگیان بااصلاح وتعدیلی که شده بازهم در نیمه دوم دیماه آغاز میگردد . ایرانیان نیز در گذشته باین کمبود توجه نداشتند ورسم چنان بود که هر ماهی را ۳۰ روز میشمردند و پنجروز زاید بر ۳٦۰ روز را درآخر ابانماه و در هرچهار سال یك روز برای جمع کسور زیاد میکردند . پنجروز در پارسی باستانی ـ **اندرگاه** ـ نامیده میشد و بعد منجمان دورهٔ اسلامی ، آنرا خمسهٔ مسترقه (پنجهٔ دزدیده) نام نهادند و در آخر اسفندارمذ که پایان سالست افزودند . در تاریخ باستانی رسم چنان بود که در هر ۱۲۰ سال یکمرتبه خرده ها را یك ماه اعتبار نموده وآن سال را۱۳ ماه میگرفتند و این ماه سیزدهم را در نخستین بار پایان فروردین قرار میدادند و در دومین بار پایان اردی بهشت و بنام همان ماه نامیده میشد تا آخر ....

در زمان پادشاهی سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی ودستور دانشمندش خواجه نظام الملك طوسی ،سال ٤٦٧، حکیم عمر خیام دستور یافت با همکاری چند تن از دانشمندان که باستادی حکیم معترف بودند باصلاح و تعدیل گاه شماری مبادرت ورزد . این انجمن مرکب از حکیم عمر خیام ، خواجه ابو حاتم

مظفر بن اسماعیل اسفزاری و عبد الرحمن خازنی بود. همان تاریخ‌فرس را بااصلاح کبیسه تجدید کرده تعدیلی برای آن بنام تعدیل جلالی وضع نمودند.

زیج ملکشاهی از روز دهم رمضان ٤٧١ هجری بنیاد گزاری و عملی شد. در آن تاریخ، ۱۹ فروردین ماه باستانی بود و حال اینکه آفتاب به اول حمل‌ورود کرده بود. بنا به پیشنهاد این دسته، اول فروردین را باول حمل ثابت نموده آغاز حمل را مبداء قرار دادند و برای احتساب کبائس، دور ۳۳ سال قائل شدند که در هر ۳۳ سال ۸ سال دارای کبیسه باشد یعنی مانند سال پارسیان هر سه سال، ساده و بدون کبیسه فرض و سال چهارم ۳٦٦ روز حساب شود ولی در مرتبهٔ هشتم بجای اینکه در سال چهارم کبیسه زیاد شود در سال پنجم، این عمل را مجری‌دارند؛ با این کیفیت، سال شمسی، تحقیقی است و تا مدت ٦ هزار سال در مبداء نقصانی حاصل نمیشود. (۱)

حال این یك نکته مقام فضلی خیام را آشکار میسازد.

نگارشهای وی گرچه زیاد نیست ولی هر چه نوشته از امهات رسالات‌علمی بشمار میرود.

از جمله: کتابی درجبر ومقابله، رساله درشرح مشکلات کتاب تحریر اقلیدس، رساله در بدست آوردن مقدار طلا در جسم‌مرکب، رسالهٔ لوازم الامکنه، رساله‌در کون و تکلیف. رساله در وجود بزبان پارسی و نوروز نامه و چندین رسالهٔ دیگر که در جای خود یکان یکان یاد و در زندگانی و نحوهٔ آزاد فکری وی که اینهمه مورد توجه غربیان گردیده که سال ۱۸۹۲ میلادی در لندن انجمنی بافتخار حکیم ایجاد کرده و «عمر خیام کاوب» نامیده اند کاوش و بحث وافی تا آنجاکه‌توانائی باشد خواهد شد.

☆ ☆ ☆

پنجمرد بزرگوار طوس

گفتگو ـ یکی از روزها که سرگرم کار بودم، دوستی از در درآمد و ساعتی چند بمطالعهٔ این اوراق پریشان پرداخت؛ سپس روی بمن کرده گفت: نگارش

(۱) گاهنامهٔ سید جلال الدین تهرانی سال ۱۳۰۸

آرامگاه خیّام

برگور خیام ، حکیم بزرگوار ، که در نیشابور در ضلع شرقی بارگاه امامزاده محمّد محروق است میله ای با محجر سنگی در دورهٔ بیست ساله ساخته اند اما نه چنانکه درخور دانشمندی مانند وی باشد . نمودار آنرا در برابر می بینید . تنها توجهی که شده است ، شش رباعی از گفته های معروف حکیم بر سنگ میله کنده اند و یک رباعی هم که مادهٔ تاریخ بنا است از استاد بهار در آن نقر شده که هر هفت اینجا آورده میشود :

وفات حکیم : ۵۱۷ هجری قمری

۱. ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست — بی بادهٔ گلرنگ نمیباید زیست
امروز که این سبزه تماشاگه ماست — تا سبزهٔ خاک ما تماشاگه کیست

۲. ما لعبتگانیم و فلک لعبت باز — از روی حقیقتی نه از روی مجاز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود — رفتیم بصندوق عدم یک یک باز

۳. این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت — کس نیست که این گوهر تحقیق نسفت
هر کس سخنی از سر سودا گفتند — زان روی که هست کس نمیداند گفت

۴. چون نیست حقیقت و یقین اندر دست — نتوان بامید شک همه عمر نشست
هان تا ننهیم جام می از کف دست — در بیخبری مرد چه هشیار و چه مست

۵. آنانکه محیط فضل و آداب شدند — در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون — گفتند فسانه ای و در خواب شدند

۶. دوری که در و آمدن و رفتن ماست — آنرا نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می نزند دمی درین معنی راست — کاین آمدن از کجا و رفتن بکجاست

۷. بر تربت خیام نشین کام طلب — یک لحظه فراغ از غم ایام طلب
تاریخ بنای بقعه اش گر خواهی — (راز دل و دین ز قبر خیام طلب)

بهار ۱۳۱۳



آرامگاه حکیم ریاضی خیام نیشابوری

تو در نظر آنانکه وارد و آشنای بتاریخ نیستند بدان ماند که در کار فضل تراشی برای خراسان بر آمده ای و عشق بزادگاه ترا چنان شیفته کرده که گوئی آفتاب دانش و میهن دوستی از این سامان باستانی طلوع و در همین جا نیز غروب کرده است ؛ وانگهی بیشتر مردمانی که نام آنان تا اینجا یاد شده از خراسان کنونی نیستند. بهتر آن بود بذکر بزرگانی که درین سر زمین پرورش یافته اند بسنده میشدی .....

گفتم : حاشا که من در جادهٔ فضل تراشی گام بردارم ویامنکر فضائل بزرگان دیگر جاهای کشور ایران باشم ! این ستارگان پر فروغ باندازه ای فزونی دارند که هیچکس از عهدهٔ شمارهٔ آن نتواند بر آید و درین باره تنها کتاب باندازه ای نوشته شده است که عمری بخواندن آن وفا نمیکند... پس چگونه میتوان دریك یا چند دفتر دربارهٔ همه سخن گفت وزبدهٔ گفتار آنانرا گرد آورد ؟ آنهم بدست کسی که کالای معرفتی نداشته و با وجودت و قریحتی نبخشیده اند و اگر حافظه ای هم داشته اینك خزان عمر است و گرك اجل در کمین ودر برك ریزان زندگی ، خود کاری از وی ساخته نباشد . با اینهمه بفراخورهمت خویش گامی چند برداشته مگر صاحبدلی روزی یادی از او کند و دعای خیری سوی او فرستد.

آری:

بلبل بباغ وجغد بویرانه تاخته؛ هر کس بقدرهمت خود، خانه ساخته.

باری ، امروز چون شیوهٔ نگارش بر این شد، است که در هر باب جداگانه صحبت کنند و از نشاندن گرد ملال بر صفحهٔ دلها دوری جویند و از سوی دیگر کتابی که از بزرگان سرزمین خراسان و زبدهٔ افکار آنان تنها بحث کند بندرت دیده شده لذا اینکار باندازهٔ وسع و توانائی برعهده گرفته شد و خدا داند که عمر بانجام این عهد وفا خواهد کرد یا نه ؟ و کیست که سهم خراسان را در هرمیدان انکار کند ؟ ......

خراسان ، درة التاج ایران است وشمارهٔ بزرگان ودانشمندان آن ، ازاندازه بیرون و اینکه از همهٔ شهرستانهای این سامان کهن بحث شده دلیل آن در صفحهٔ

(۱۷ تا ۲۵) همین کتاب آمده است . لیکن چون مفهوم گفتار شما طوریست که اگر شهرستانهای جدا شده را کنار بگذاریم دیگر برای خراسان کنونی نام و نشان و مزیتی باقی نمیماند ، باید بگویم که درین باره ، اندیشه درست نیست. مجلدات این کتاب‌هم که بخواست خدا بپایان رسد، شمارهٔ بزرگان مرزو بوم‌کنونی خراسان و گامهائی که هر یك درراه دانش وبینش برداشته‌اند گردآوری‌خواهدشد و نیاز بگفتار دیگری ندارد .

تنها نام پنج مرد بزرگوار را که زادگاه آنان همین شهرستان طوس است یاد میکنیم تا از اشتباه بیرون آئید :

طوس - چنانکه میدانید ، شهرستانی بوده است در جایگاه شهرستان کنونی مشهد که بر دو بخش تقسیم میشده : بزرگتر ، طابران - کوچکتر ، نوغان (۱)

طابران - بر بخشی که شهر طوس ، حاکم نشین و شهرك معروف : راتکان یا رادکان در آن بوده اطلاق میشده و نوغان بر جایگاه مشهد و جلگهٔ مصفای تروغ (طرق کنونی) و آبادی کوهستانی تروغوذ یا تروغبذ (طرقبهٔ کنونی) و غیره . بزرگمردان این شهرستان فراوان بوده اند که نام هرکدام در جای خود یاد خواهدشد و اینك برای نمونه بذکر پنج تن اکتفا میشود که عبارتند از :

۱ - فردوسی . ۲ - نظام الملك . ۳ - حجة الاسلام غزالی . ٤ - خواجه نصیر الدین ٥ - شیخ الطایفه ابوجعفر .

میتوان ادعاکرد که تنها این پنجمرد ، زنده‌کنندهٔ دین ودانش ونگاهدارندهٔ ایران گرامی دردوره‌های سخت وپراندوه بوده اند . این‌سخن گزاف نیست وبابرهان میتوان آنرا اثبات نمود و اینجا شمه ای از احوال آنان آورده میشود :

☆ ☆ ☆

۱ - فردوسی طوسی - چون سخن درین باره فراوان گفته و در معنی را سفته اند ، رشتهٔ نوی بدست نمیتوان گرفت . هر کس بخواهد این بزرگوار را

---

(۱) طبران که طابران نیز گویند یکی از دو شهری بوده که مجموع آنها را طوس مینامیده‌اند و شهر دیگر نوقان بود (یاقوت) ص ۱۹۰ حواشی چهار مقاله

بشناسد پس از مطالعهٔ آفریدهٔ فکر وی به: چهار مقالهٔ عروضی در باب چگونگی شاعر و شعر او، فردوسی نامهٔ وزارت فرهنگ که در جشن هزارهٔ این بزرگمرد (۱۳۱۳ هجری خورشیدی) تنظیم شده، فردوسی نامهٔ مهر، منظومهٔ ستایش نامهٔ فردوسی اثر جاویدان آقای پژمان که در هزاره سروده و کتاب سخنرانیهای جناب آقای دکتر فیاض رئیس دانشکدهٔ ادبی مشهد، در دانشگاه فاروق اول در مصر مراجعه نماید. فاضل محترم، که یکی از مفاخر خراسان بشمار میرود در سال ۱۹۵۰ میلادی در جامعهٔ فاروق اول بزبان عربی ده فقره سخنرانی نموده که در نوع خود بی‌نظیر است و در محاضرهٔ دوم، زیر عنوان: شعر حماسی، کنفرانس مطبوع و سودمندی داده و پس از بیان مطالب جامعی با مدارك موثق بشرح حال فردوسی پرداخته که هر کس بخواهد درین باره برخوردار شود باید بکتاب مزبور: «محاضرات عن الشعرا لفارسی و الحضارة الاسلامیه فی ایران» که در اسکندریهٔ مصر چاپ شده است، رجوع کند. تألیف دیگر ایشان بنام تاریخ اسلام هم یکی از بهترین تألیفاتی است که درین باره شده. این ذرهٔ بی مقدار نیز شرح حالی در راهنمای مشهد چاپ مهرماه ۱۳۳٤ در ۲۲ صفحه دربارهٔ شاعر بزرگوار نگاشته ام (از ص ۱٤۶ تا ۱۶۸). بنا بر این با مراجعهٔ جویندگان بمدارك بالا نیاز بگفتهٔ تازه ای نخواهد بود و با ایجاز سخنی آورده میشود:

پس از آنکه شمشیر ابومسلم خراسانی، دولت خاندان امیه را یکباره در نوردید، (۱۲۹ هجری) کوشش ایرانی با روی کار آوردن خاندان عباس بجائی نرسید زیرا اینان در برانداختن بزرگانی که موجد دولت عباسی بودند نقشهٔ نوینی بکار بستند و از راه دوستی در آمده سپس با تمهیدهای گوناگون همهٔ آنانرا (ازقبیل: ابومسلم، پسران سهل سرخسی، طاهر، برمکیان) از میان برداشتند! بزرگمردان که رنج بر باد رفتن ایران کهن، کانون سینهٔ آنها را همواره داغدار داشت، نمیتوانستند گامی بجا بردارند؛ چه که آداب تازیان باندازه ای در ذهن ها رسوخ پیدا کرده بود که مجال سخنی نمانده؛ ایرانی، تازی را یگانه نژاد بر گزیده میدانست و بزرگی ها، دلاوریها، رادمردیهای نژاد آریا بدست فراموشی

سپرده شده بود. از آن پس با زار ترکها و تندرویها رواج گرفت. در چنین عهدی که محمود سبکتکین، پادشاه ترك نژاد ایران، با تعصب مذهبی، بنام خلیفهٔ عباسی شمشیر از نیام کشیده و هر چراغی را که نیکمردان کشور بخاطر پایدار ماندن نسل ایرانی و ارتقاء فکری روشن میساختند خاموش میکرد (۱)، استاد ابوالقاسم فردوسی را که با نیرومندی ترکان درخراسان، جانش به جنبش وتکان آمده بود، هیجانی فراوان دست داد و دانست که اگرسیطرهٔ ترکان، جایگزین پادشاهی ایران منشان راستین گردد یك باره فاتحهٔ ایران خوانده میشود؛ این بود که ۳۵ سال رنج و کوشش خستگی ناپذیررا بجان خریدار گردید تازبان پارسی و نام ایرانی را زنده کرد و شاهنامهٔ منظوم را پدید آورد.....

شاهنامه، از روی کتاب منثور خوتای نامك یا خدای نامهٔ زمان ساسانیان فراهم آمده؛ از جمله ترجمه های مشهور خداینامك، ترجمهٔ ابن مقفع (روزبه) است که ذکر وی در صفحهٔ ۶۰ این کتاب شده و بگفتهٔ «نولدکه» سیر الملوك ابن مقفع، نخستین ترجمه خداینامك از پهلوی بتازی بوده که ازمیان رفته و دیگر مترجمان که حمزهٔ اصفهانی یاد میکنند از او اخذ مطلب کرده اند ولی مأخذروایت فردوسی ترجمهٔ دیگریست که ارتباطی با کتاب ابن مقفع نداشته (۲).

شرح حالی که برای فردوسی در دیباچهٔ بایسنقری نوشته و ویرا کسی دانسته اند که بخواهش محمود به نظم شاهنامه پرداخت هیچگونه سند تاریخی ندارد و نزدیکتر به صحت همانست که نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله

---

(۱) در مجمل التواریخ و القصص، تألیف سال ۵۲۰ هجری آمده است که: «محمود مقدار پنجاه خروار از دفتر روافض و باطنیان و فلاسفه از سراهای ایشان بیرون آورد و زیردرخت آویختگان بفرمود سوختن......»

(۲) ص ۳۱ ایران در زمان ساسانیان. تألیف کریستن سن دانمارکی. – استاد بهار در سبك شناسی، جلد دوم، ص ۲ مینویسد: «عبدالله مقفع در حدود سال ۱۴۲ کتابی را در تاریخ پادشاهان ایران که خدای نامه نام داشت از پهلوی بعربی ترجمه کرد و این ترجمه که بدبختانه از میان رفته نزد قدما و مؤلفین عرب معروف بوده بخداینامه، یا سیرالملوك که ترجمهٔ تحت اللفظی آنست.

آورده و باری به تحقیق پیوسته است که مأخذ فردوسی ، همانطور که در دیباچهٔ ابومنصوری آمده ، شاهنامهٔ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، سپه سالار و کنارنك شهرستان طوس در نیمهٔ اول سدهٔ چهارم هجری (۳۳۵ ـ ۳۵۰) بوده که ابومنصور مسعود بن منصور معمری دربارهٔ گردآوری آن کمك و کوشش فراوان بکاربرده چنانکه فردوسی در متن گفتار خود یاد کرده و اینجا نیازی بذکر آن نیست و بپایمردی این بزرگوار فرزانه بود که زبان از دست رفتهٔ پارسی دوباره زنده گشت. پس خدمت اوستاد گرا نمایه درزنده کردن زبان دری و یادآوری بزرگی های گذشته درخور انکار نیست وهمو بود که باینروی خامه نسل ایرانی را نگاهداری کرد و در میان رنجهای فردوسی و کوششی که در بیـداری ایرانیان بکار برده است خدمت بزبان پارسی از همه برتر و بالاتر است چه زبان است که نشانهٔ هر نژاد و نگاهدارندهٔ قومیت هرقومی است. خاورشناسان دربارهٔ این اثرچنین نویسند:

« هنوز اثر دیگری که بمانند شاهنامه معرف روح ایران باشد تألیف نیافته است . صحنه های جنك و بزم و شادی و شور عشق و آتش انتقام با چنان مهارتی از طرف فردوسی بیان شده است که خواننده را واله و حیران میسازد . شاهنامه پر از شرح خصال نیکوی انسانی ووصف مناظرزیبای رؤیا انگیز است ضمناً تعریف سجایای فردی ، ایده های اخلاقی و سیاسی و نظرات بشر دوستی که با تخیلات زیبا و حساسیت روح بشری سرشته است درین کتاب بزرك جای ممتازی دارد . »(۱)

بزرگترین شاعر

اقتراحی در سال دوم مجلهٔ مهر ، چاپ تهران شده است باین مضمون که :

« بزرگترین شاعر ایران کیست و بچه دلیل ؟ »

آنچه در آن مجله دیده شده هفت نفر از دانشمندان و گفته پردازان ایران در این اقتراح شرکت جسته و در شماره های : ۱۱/۱۰/۹/۸/۷/۴/۳ مهر سال دوم بپاسخ پرداخته‌اند. ازمیان این سرفرازان‌سخن، آقایان یادشده درصفحهٔ بعد،فردوسی را بزرگترین شاعردانسته اند :

---

(۱) ص ۲۹۳ تاریخ تمدن ایران بخامهٔ خاور شناسان اروپائی .

۱ـ آقای علی‌مؤید ثابتی، شاعرشیرین‌سخن وسنا تورخراسان.۲ـ آقای دکتر صورتگر شیرازی سعدی عصرواستاد ادبیات دانشکده .۳ـشادروان‌استاد بهار،شاعر عصرانقلاب ومفخر خراسان . هفتمین پاسخ در شمارۀ ۱۱ مجلۀ مهر سال دوم از استاد بهار است که درین باره سخن باشباع گفته و ما برای بهره‌وری بآوردن دلیل های آن روان شاد بسنده می کنیم :

« فردوسی علیه الرحمه ، از چند نظر بزرگترین شاعر ایرانست :

۱ـ آنکه قدیم ترین شاعریست که آثار او دست نخورده یا اقلا شبیه بدست نخورده و کامل و با سروته بدست مارسیده و گفته اند که فضل با متقدمانست .

۲ـ آنکه فردوسی مردی وطن دوست و ایران ستـای بوده و امروزه این حس در ایران قوت دارد و بزرگترین صفت ، وطن دوستی است و شعرای دیگر ایران ، یا مرد دنیا و اجتماعی مشرب و یا صوفی و تارك دنیا و یا زاهد ومرد آخرت بوده‌اند واز اینراه ، فردوسی با مردم امروزۀ ایران شبیه تر و ناچـار محبوب تر باید باشد .

۳ـ آنکه فردوسی مردیست که درد کشیده و رنج دیده و عمری در راه اندیشه و نیت صواب و اقدام بزرك و مفیدی سپری کرده و با اینهمه از رنج خویش بهره و سودی نبرده ودچار حرمان شده ومظلوم از میان رفته است وطبعاًمظلومیت و ناکامی ، مطلوب و خداوندش محبوب قلوبست و مردم نسبت بمظلومان و درد کشیدگان و ستمدیدگان مهربانترند .

٤ـ فردوسی از روی تفکر و تدبر بکاری بزرك دست زده است که میدانسته نتیجۀ آن چیست و خود مکرر این معنی را بزبان آورده وگفته است که ایرانرا زنده کرده و بدوستان ایران و جمـاعتی که ایرانرا بر بـاقی نژاد هـا برتری میداده اند خدمتی بسزا نموده. شکی نیست که هر کس خدمتکار و ستانیدۀ خود و پدران خود را دوست میدارد و محترم میشمارد .

۵ـ فردوسی تا اوایل مغول بزرگترین شعرای ایران بشمار میرفته و باآنکه در زمان خود چه در خراسان و چه در پای تخت غزنویان شهرتی نیافته و بلکه

شاه و درباریان وطبعاً شعرا و علما و بزرگان غزنین ازاوو اشعار اوخوب نمیگفتند و تعریفی نمیدانسته اند معذالك پس از مرگش بدون داشتن حامی معینی یا پیدا شدن پادشاهی که زیاد تر از سلطان محمود باصول و افکار فردوسی علاقه داشته باشد باز چنان شهرت و عظمتی پیدا کرد که ابن ایثر در قرن ششم ، کتاب ویرا (قرآن عجم) مینامد با آنکه ابن ایثر مردی عرب و مورخ و غیر شعوبی بوده است .

و هم چنین تمام شعرای معتبر ازقبیل : سید اشرف ، انوری ، خاقانی ، سعدی ابن یمین و غیرهم از او مدح کرده اند و حتی او را از مقام استادی هم بالا تر برده اند و بمقام خداوندی رسانده اند ؛ و پیداست که این تمجید ها حقیقتی داشته و تعارف و تملق نبوده و از تأثیر شعر عجیب و غریب و فکر شگرف و خیال بلند فردوسی بوده است .

۶ـ هر شاهری در فنی استاد است . در شاهنامه برای کسانی که بزبان آن کتاب آشنا بوده و آنرا بفهمند و بلطف آن سخنان پی برند از هر فنی شعری دیده میشودکه در سرحد کمال و زیبائی است وازین گذشته بقدری دستور العمل اخلاقی و اجتماعی در آن کتاب هست که بقول یکی از بزرگان میتوان ازروی این کتاب، ملت وحشی را که هنوز دینی نپذیرفته است بیك دین و کیش متمدن و آسان و روحانی و دنیائی لطیفی راهنمائی کرد و این خاصیت اخیر در کتاب هیچ شاعری از شعرای دنیا نیست حتی ملا و سعدی و حافظ .

۷ اشکال مادرین است که میخواهیم بسنك خود مان معامله کنیم و بمذاق امروزه حرف بزنیم و بد بختانه مردم امروزه با زبان فردو سی آشنا نیستند و از سعدی بالاتر را درست نمی فهمند و هر چه اصرار کنید که شعر فردوسی یا فرخی خوبست تعبداً قبول میکنند ، پس باید اینجا برای اقناع اهل زمان دلیل دیگری اقامه کرد و آن عظمت است ! . . . .

شاهنامه و شعر شاهنامه علاوه بر لطافت و نازك کاریهائی که شاید مردم غالباً بدون تحصیل و مطالعهٔ زیاد ملتفت آن نشوند، عظمت دارد . همین یك دلیل

کافیست که طرفداران فردوسی را بر سایر یاران برتری بخشد.

آری عظمت دارد! ....

هر قدر یك غزل حافظ، لطیف و جاندار و با خیالات جوان و پیر موافق باشد معذالك در برابر شعر فردوسی کوچك و بی عظم است.

عظمت موضوع، عظمت بحر، عظمت کلمات، عظمت افکار، عظمت اخلاق، عظمت روح گوینده، عظمت مقصود شاعر، عظمت تأثیر وجود کتاب و بالاخره عظمت یك ملت که عظیم ترین صفت او خود خواهی و غرور و نخوت ملی است اینها همه دست بهم داده میگوید:

« فردوسی بزرگترین شاعر است . پایان »

در مقام برتری و بالاتری در شعر چنانکه استاد بهار در بند ٥ شرح داده گویند اگر کسی در میان شاعران دیده شود که همه او را بستایند و استاد خود دانند و مسلم کل باشد بدون معارض، چنین گوینده ای را میتوان: **بالاترین شاعر** دانست.

فردوسی در این پایه جا دارد زیرا سخن سرایان بزرك همه او را ستوده‌اند که برای نمونه،شاهد شعری آورده میشود:

١ـ گفتهٔ ابن یمین فریومدی:

سکه ای کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند،
تا نپنداری که کس از جملهٔ انسی نشاند؛
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن،
او دگر بارش ببالا برد و بر کرسی نشاند!

٢ـ انوری:

آفرین بر روان فردوسی، آن همایون نژاد فرخنده.
او نه استاد بود وما شاگرد، او خداوند بود و ما بنده!

٣ـ نظامی گنجهٔ:

سخنگوی پیشینه دانای طوس، که آراست روی سخن چون عروس!

٤ ـ سعدی :

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد، که رحمت بر آن تربت پاك باد:

٥ ـ خاقانی شیروانی:

شمع جمع هوشمندا نست در دیجور غم،
نکته ای کز خاطر فردوسی طوسی بود.

زادگان طبع پاکش جملگی حورا وشند،
زاده حورا وش بود چون مرد فردوسی بود.

٦ـ عطار :

باز کن چشم وز شعر چون شکر، از بهشت عدن فردوسی نگر!

٧ـ ظهیر فاریابی :

ای تازه و محکم از تو بنیاد سخن، هر گز نکند چون تو کسی یاد سخن.
فردوس مقام بادت ایفردوسی! انصاف که نیك داده ای داد سخن!

٨ ـ صائب تبریزی :

تخم معنی کاشت فردوسی نظامی آب داد،
گرد سعدی خرمنش، من خوشه چینی میکنم.

٩ـ قاضی نوراله ششتری :

یگانه فارس میدان فرس فردوسی،
که در محاربه غریده همچو شیر عرین،
بر آنزمین که قدم رانده شخص فطرت او،
سخنوران ازل تا ابد نهاده جبین!

اینکه گفته شد بدون معارض، مسلم کل باشد ـ این مقام، خاص فردوسی است، زیرا سخنوران بزرگوار دیگر، بلا معارض نبوده اند چنانکه، همام تبریزی، دربارهٔ سعدی شیراز گوید :

همام را سخنی دلفریب و شیرین است؛
ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی!

باری، در بارهٔ اوستاد سخن ، گفتنی ها بسیار اما من بنده را در این میدان پای سخن لنك است و هیچ یارای آن ندارد که بگفتاری پردازد . همین اندازه گوئیم که دل روشن بینان ، همواره از یاد ناکامی بهین مرد ایران، فردوسی نامدار جریحه دار بوده و کوشش داشته اند که بزرگانرا بزنده کردن نام وی برانگیزند. ازجمله هنگامی که مرحوم احمدقوام السلطنه ازسال ۱۲۹۷ باستانداری خراسان گسیل شد و روز ۱۳ نوروز ۱۳۰۰ بفرمان حکومت سید ضیاء الدین دستگیر گردید ، دانشمندان او را بانتزاع محل قبر فردوسی وساختن آرامگاه استاد سخن هم چنین گور نادر شاه افشار تشویق و وادار میکردند و اینجا بود که زبان خامه راهنما و مشوق وی میگردید . احمد قوام بعد از احیاء مقبرهٔ نادری بیاد استاد طوس افتاد و بهزار وی برای راز و نیاز و عرض بندگی شتافت .

روانشاد فضل الله بدایع نگار آستان قدس رضوی و مدیر مجلهٔ الکمال مشهد که در مدرسهٔ علمیهٔ سعادت ، استاد ادبیات این بی مقدار بود در آن هنگام چکامه‌ای سروده که بیت اولش این است :

حکیما زجا خیز کاین احمد است ! نه محمود کز وی روانت بداست!

سخن شناسان دانند که این بیت ، بیك دیوان شعر میـارزد . دیگرانهم با اشعار آبدار، یاد آوریها میکردند چنانکه اسمعیل نساج هم دو بیتی گفت که در صفحهٔ . . . . . . نگاشته آمده و حال اینکه قاجاریان دور بودند از اینکه بزنده کردن نام فردوسی بپردازند و قوام السطنه هم موفق نشد یك گام درین راه بردارد ولی این یاد آوریها انگیزه ای شد که در دوران پهلوی بزرك ، انجمن آثار ملی درصدد ساختن بقعهٔ فردوسی بر آیند و آرامگاهی را که اکنون می بینیم وعکس آن در صفحهٔ مقابل است ، بر پا سازند . اما آن روانشادان که بیشتر در خاك نهفته اند باید سر از گور بردارند و به بینند که این جایگاه باز بدست فراموشی سبرده شده ؛ اگر چنین نیست چرا در صدد مرمت آن بر نمیآیند .

گزارش جشن هزارمین سال در گذشت فردوسی را که با حضور اوستادان سخن و خاور شناسان در پیشگاه شاهنشاه پهلوی بزرك در شهر طوس برپا گردید

(سال ۱۳۱۳) کتابی جداگانه نوشته اند. مؤلف این کتاب نیز در راهنمای مشهد ذیل عنوان: گفتار در بارهٔ آرامگاه، عین‌سنگ نبشته راآورده است. سخنوران، اشعار بلندی سروده اند. از آنجمله چکامهٔ روانشاد ملك الشعرا بهار که به عنوان: آفرین فردوسی، در جشن هزاره سروده است اینجا بمناسبت آورده میشود:

آنچه کورش کرد و داراو آنچه زردشت مهین
زنده گشت از همت فردوسی سحر آفرین

باستانی نامه کافشاندندش اندر خاك و گل
تازیان در سیصد و پنجاه سال از جهل و کین

آفتاب طبع فردوسی به سی و پنج سال
تازه از گل برکشیدش چون شکفته یاسمین

نام ایران رفته بود از یاد تا تازی و ترك
ترکتازی را برون راندند لاشه از کمین

شد درفش کاویانی باز بر پا تا کشید
این سوار پارسی، رخش فصاحت زیر زین

جز بدو هرگز کجا در طابران پیدا شدی
فره ای کز خسروان در خاوران بودی دفین

قصهٔ محمود غزنی سر بسر افسانه است
بی نسب مردم نجوید نام پور آتبین

خصم نام رستم سگزی، و زال زابلی است
ناصبی مردی که زاده است ازینال و از تکین

نامهٔ شاهان بدست مؤبدان آماده گشت
و ز بزرگان خراسان یافت پیوندی چنین

دفتر گشتاسب را میر چغانی زنده کرد
کار نامهٔ روستم را احمد سهل گزین

بـازش اندر طوس گرد آورد بو منصور راد
داستـانی شـد بشیرینـی همـال انگبین
پس برون آمد ز پاژ طوس برنـا شـاعری
هم خردمندی حکیم وهم سخن سنجی و زین
از میـان شیر مردان نعره زد دهقـان طوس
گفت هان یکسو که آمد از عرین شیرعرین
خود بکام خویش و گنج خویش کرداین شاهکار
نه کسش فرمود هان و نه کسش فرمود هین

گرچه درویشی و پیری سست کرد استاد را
لیکنش برکست اگر شد سست عزم آهنین
سال فردوسی بهفتاد و یك انجامید و ساخت
هفت باغ دلگشا چون هشت خلد دلنشین
زان سپس ده یازده سال دگر نومید زیست
هم بنو میدی روانشد جـانب خلد برین
بیگمـان دانسته بود از پیش کایر انی گروه
داند از پـی سر نوشت غز و تـا تـار لعین
بی نسب مـردم بقرآن و بـدین آویختند
تا شدند از فر دین جـای ملوك اندر مکین

دولت نصر بن احمـد کوشش جیهـانیـان
رنجهـای باعمی و ان فـا ضـلان تیز بین
اینهمه یکسر تبه گشتی بدست آویز شرع
ز آنکه داغ شرع بودی مهتر انرا بر جبین
شاه غزنی را بکف بودی زری تارود گنك
بـاز بر گردنش بر، یـوغ امیرالمؤمنین

و ز فراموشی بیفسردی درین یخچال ژرف
خون گرم مرد دهقان در و رید و درو تین

گر نبودی در درون کلبهٔ دهقان طوس
اخگری تابنده اندر زیر خاکستر دفین

آنچه گفت اندر اوستا زرد هشت و آنچه کرد
اردشیر بابکان تا یزد گرد بافرین

زنده کرد آنجمله فردوسی بالفاظ دری
اینت کرداری شگرف و اینت گفتاری متین

ای مبارك اوستاد ایشاعر و الا نژاد
ای سخنهایت بسوی راستی حبلی متین

با تو بد کردند و قدر خدمتت نشناختند
آزمندان بخیل و تاجداران ضنین

نك تو برجا بانك زن مانند شیر مرغزار
و آسمان از هم دریده رو بهان را پوستین

نك خریدار تو شاهنشاه ایران پهلویست
آن کزو آشوب لاغر گشت و آرامش سمین

هان هزارهٔ تو بفرمان شه و الا گهر
آمد و گسترد شادی بر بنات و بر بنین

این قصیده ۸۱ بیت است که اشعار بالا از آن برگزیده شد. (۱)

(۱) پاره‌ای بر آنند که شاهنامه، تنها از نظر تاریخ سودمند است با اینکه این کتاب گنجینه ایست از ادب و اندرزهای بهداشتی، دینی و اخلاقی که هرگز کهنه و فرسوده نخواهد شد. پورسینا در بارهٔ آمیزش با زنان شعر غراء تازی دارد که میفرماید:

وا حفظ منیك ما استطعت فانه ماء الحیات یراق فی الا رحام

و فردوسی درین باره فرموده:

بهر ماه یکبار از آمیختن، گر افزون شود خون بود ریختن! (ص ۱۹۰)

باری چون سخن در بارهٔ بالاترین و بزرگترین شاعر ایران بود با گفته‌هائی که بتدریج آوردیم ، جای‌شکی نمی ماندکه این جایگاه ارجمند ، ویژهٔ فردوسی استاد سخن است و بس .

و از نظر اشعریت ، بـا بکار بستن گفتهٔ روانشاد ادیب نیشابوری، شاعران درجهٔ اول در فن های مختلف شعری عبارتند از :

فردوسی ، رودکی ، عنصری ، فرخی ، منوچهری ، سنائی ، انوری ، معزی ، سعدی و حافظ و بـاز درین صف بندی می بینیم : فردوسی فرزانهٔ طوس است ، رودکی از بخارا ، عنصری از بلخ ، فرخی از سیستـان ، منوچهری از دامغـان ، انوری ازابیورد ، معزی از نیشابور . پس بادارابودن اکثریت، همگان ، بایستی مقام خراسان را درجهان‌شعر وادب هیچگاه از یـاد نبرند ، زیـرا بیشتر سخن پردازان طراز اول از این سر زمین برخاسته اند .



۲ـ **خواجه نظام الملك** ـ امیر ابوعلی قوام الدین حسن بن علی بن اسحاق ملقب به نظام الملك سال ۴۰۸ پا بجهان گذاشت و در رمضان ۴۸۵ نزدیك صحنهٔ کرمانشاهان به تیغ یکی از پیروان حسن صباح ازپای درآمد. (۱)

پدیدار شدن ترکمانان درایران و چیرگی آنان بر این کشور که تامرزهای روم شرقی را فراگرفتند، دور تازه ای بود که ایرانی راه خواری میسپرد . درین

همان مایه از بهر فرزند را ، بیـاید جوان خرد منـد را .

امروز همه دانسته اند که از غم و اندوه باید دوری جست و شادی را دیباچهٔ زندگی قرارداد.فردوسی درین باره فرماید :

دلت شادمان باید و تن درست ؛ سه دیگر ببین تاچه بایدت جست.

بدو نیك هر دو ز یزدان بود ؛ لب مرد باید که خندان بود .

چو شادی بکاهد، بکاهد روان ؛ خرد گردد اندر میان نا توان !

گفتگو درین باره را بمجلد مربوط بشاعران حوالت میدهیم .

(۱) ابن حوقل و یاقوت‌در کتابهای‌خودزادگاه نظام‌الملك‌را **رادکان** دانسته‌اندولی‌صاحب تجارب السلف زادگاه‌وبرا **نوغان** دانسته : وهردوجزء شهرستان طوس بشمارمیرود .

هنگامهٔ پر شور و شرخواجهٔ بزرك، نظام الملك طوسی در دستگاه سلجوقیان راه یافت و در پادشاهی الب ارسلان و فرزندش ملکشاه بمسند وزارت نشست و افسار بر سر آل سلجوق زده مجد و بزرگی ایرانرا با ایجاد نظامیه ها و خانگاهها و گماشتن دانشمندان بتدریس، تازه گردانید و نظم کشور و رونق کار را بجائی رسانید که وقتی رفتار عثمان فرزند خواجه، فرماندار مرو، در برانداختن شحنهٔ آنجا بر طبع ملکشاه گران آمد و پیغامی درشت فرستاد که اگر خواهی گویم تا دوات از پیش تو بر گیرند؛ خواجه پاسخ داد که: دولت آن تاج بدین دوات بسته است و راستی گفتار وی پس از یك ماه نمودار شد، و بعد از کشته شدن نظام‌الملك، دورهٔ پستی سلجوقیان آغاز گردید! این مرد نامی در زمان الب‌ارسلان و ملکشاه، ۲۹ سال با سر بلندی وزارت کرد. سنخ فکر وی از سیاست نامه یا سیر الملوکش پیداست و پایدار ماندن ایرانرا در کشاکش رواج بازار ترکان و ترکمانان باید از پرتو وجود این رادمرد طوسی دانست.

شاعر گوید:

کان الوزیر نظام الملك جوهرة	فریدة صاغها الرحمن من شرف
بدت فلم تعرف الایام قیمتها	فردها غیرة منه الی الصدف (۱)

امیر معزی در فوت ملکشاه و خواجه، این رباعی را گفته است:

دستوروشهنشه‌ازجهان رایت خویش،	بردند و مصیبتی نیامد زین بیش!
بس دل که‌شدی‌زمرك شاهنشه ریش،	گر کشتن دستور نبودی در پیش!

جنبش اسماعیلیان

کشته شدن نظام الملك بدست اسماعیلیان این اندیشه را پیش میاورد که به بینیم اینان چه دسته ای هستند؟ و ارمانشان چه بوده؟...

نباید فراموش کرد یکی از قیامهائی که در پایان دورهٔ سامانیان و عهد غزنویان و سلجوقیان پدید گشت، جنبش اسماعیلیان بود که بنام دیگر، آنانرا

---

(۱) ص ۲۸۰ تجارب السلف، تألیف هندوشاه، چاپ تهران.

باطنیان ، فاطمیان و هفت امامی میخواندند . ریشهٔ اینکار از خلافت فاطمی ها در مصر برخاست . اینان خود را از سادات علوی فاطمی دانسته و چهارده تن در مصر بخلافت نشستند (۲۹۶ ـ ۵۶۷). (۱) خلفای عباسی با فاطمیان دشمن بودند . دستهٔ اول فقه اهل سنت را بکار می بستند و در دستهٔ دوم فقه اهل بیت شایع بودو گاهی اینانرا مانند شیعه، رافضه هم می نامیدند . عباسیان با ستیزه جوئی ببردا شتن این دستگاه کامیاب نشدند ولی فاطمیان باترویج مذهب خود و پیکار باطنی در دیار زیر قدرت و حکومت عباسیان رخنه کردند و چون در تبلیغ مذهبی به بحث ومناظره نیاز داشتند برای تفسیر و تأویل عقلی قرآن بکتابهای فلسفی روآوردند واهل بحث و استدلال از کار در آمدند . از اینرو دانشوران ایران بآنان دل بستند اما درپنهان. آن گروهی از مردم که آشکارا باسماعیلیان پیوستند ، در میانشان مردم روشن بین فزونی میگرفت . اینها میدیدند که اگر طوق بندگی خلفا سست شده و یا ازمیان رفته ، باز باید حلقهٔ غلامی ترکان بیداد گر را در گوش کشند زیرا این ترکان متعصب که بدین اسلام و مذهب حنفی گرویده بودند برای آن بود که در سایهٔ آن، بنام اسلام جنك كنند و باین جنك ها رنك دینی دهند و مال و خواسته گرد آورند . دشمنی اسماعیلیان با این متظاهران بسختی در کار بود ؛ چاره را در پیکار دیدند و هر کس خار راه آنان میشد به تیغ یکنفر فدائی اسماعیلی از پای در میآمد ! خواجه نظام الملك ، اشعری الاصول و شافعی مذهب بود و بانواع دست آویزها در طرد و از میان بردن باطنیان همت میگماشت : از یك سو بزرگانی مانند حجة الاسلام غزالی را بر کرسی درس نظامیهٔ بغداد نشانده بتألیف کتبی از قبیل « مواهم الباطنیه » وا دار میکرد و از سوی دیگر اهل تصوف راکه پای استدلال راچوبین میدانستند تشویق می نمود و در برانداختن دژ های باطنیان کوششهای فراوان بکار میبرد . مرکز حکومت اسماعیلیه (۲) گرچه الموت قزوین بودولی

---

(۱) ص ۸۶، جلد ۳ ریحانة الادب تألیف مرحوم مدرس تبریزی .

(۲) اسماعیلیان را از آنرو هفت امامی گویند که پس از امام ششم (جعفر بن محمد،صادق آل محمد) علیه السلام اسماعیل راکه درحیات امام جعفرفوت کرده (ص۱۹۳)

آرامگاه فردوسی - در طوس

بر چهار بدنهٔ کاخ آرامگاه که نموداری از آن در برابر می‌بینید ۴۸ بیت از اشعار شاهنامه که داستان گرایش استاد را از نظم این شاهکار آشکار میسازد نگاشته شده و نخبهٔ آن اینجا آورده میشود :

بنام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه بر نگذرد
خداوند کیهان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برتر است	نگارندهٔ بر شده گوهر است
بپیوستم این نامهٔ باستان	پسندیده از دفتر راستان
من این نامه فرخ گرفتم بپیش	بگفتم بدین نغز گفتار خویش
همان نامداران و گردنکشان	که دادم یکایک از ایشان نشان
همه مرده از روزگار دراز	شد از گفت من نامشان زنده باز
چو عیسی من این مردگان را تمام	سراسر همه زنده کردم بنام
بناهای آباد گردد خراب	ز باران و از گردش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند
بدین نامه بر عمرها بگذرد	بخواند هر آنکس که دارد خرد
جهان کرده‌ام از سخن چون بهشت	از این بیش تخم سخن کس نکشت
بسی رنج بردم در این سال سی	عجم زنده کردم بدین پارسی
هر آنکس که دارد هش و رای و دین	پس از مرگ بر من کند آفرین
نمیرم از این پس که من زنده‌ام	که تخم سخن را پراکنده‌ام



آرامگاه زنده کنندهٔ نژاد و زبان پارسی
حکیم ابوالقاسم فردوسی

آنان همواره در کوهستانهای پراکندهٔ ایران ، پناهگاه و دژهای استوار بدست میآوردند . یکی از جاهای مورد توجه آنان ، قهستان خراسان بود.

قهستان

قهستان ـ معرب ومخفف واژهٔ کوهستان است. وچندجا باین نام نامیده شده مانند: قهستان قم ، کرمان و غیره .قهستان خراسان که بعد ازدژ: «الموت» ازهمه جا بلند آوازه تر است بر شهر کهائی که در کنارهٔ شرقی کویر مرکزی ایران و بیابان لوت تا مرز افغانستان و سیستان ادامه داشته ، اطلاق میشده . لو ، استرانج ، خاور شناس در کتاب «بلدان»خود گوید :«شك نیست که این ناحیه با مملکت «تونوکاین» که « مارکوپولو » نام برده است تطبیق میشود زیرا کلمهٔ مزبور از Tunocain نام دو شهر : تون و قاین ، ترکیب شده و شهر مهم کهستان ، قاین بوده که ناصر خسرو در سال ٤٤٤ آنرا دیدار و وصف نموده و حمدالله مستوفی فاصلهٔ آنشهر را تا هر یك ازشهرهای بنام کهستان ۲۰ فرسنك دانسته » و دیگر شهرهای قهستان عبارت بودند از : ترشیز ، زاوه ، خواف ، زیرکوه ، خوسف ، بیرجند ، طبس گیللی (طبس خرما) و طبس مسینان (طبس عناب) .

قاین مرکز قهستان ، بزرگترین و استوارترین قلعهٔ باطنیان درین حوزه بوده

امام میدانند و برای قرآن بظاهر و باطنی قائلند یعنی تفسیر و تأویل آنان درآیات قرآن از روی قوهٔ تعقل و استدلال است و همین روش باعث گروش متفکران بآنان شده است . این طایفه بر فرقه های چندی از قبیل ملاحده و غیره منشعب میشوند . از زمان روی کار آمدن خلفای فاطمی درمصر که پیرواین عقیده بودند دوکانون متضاد درجهان اسلام پدیدآمد :یکی بغدادمرکزخلفای عباسی که پیروسنت بودند وبظواهر کار داشتند ودیگرقاهره مرکزفاطمیان که همین طایفهٔ اسماعیلیه باشندوهرچند درهمهٔ ایران قیادت پیدا نکردند ولی دژهائی بدست آوردند و موجب ترس و بیم ایران مداران گردیدند.

مراتب، درمذهب فاطمی دارای سلسله بود باین معنی که هر کس در این گروه اجازهٔ سخن می یافت : **مأذون** نامیده میشد و اگر بدرجهٔ دعوت میرسید ، **داعی** و ازآن بالا **حجت** وحجت که بکمالرسید واز دایرهٔ تعلم برهد **امام** است. ازامام بالاتر اساس و برترازآن ناطق است. امام بعقیدهٔ آنان معصوم شناخته نمیشود وازآنمرتبه بالاتر باید منزه و مبری باشد . ناصرخسروسمت حجت داشت. بنظر شیعیان این فرقه ٦ امامی هستند.

مردم این شهرك ها که از دستبرد زورمندان ، بعلت دور بودن از آبادی و یا جایداشتن در کنار کویر و بیابان در امان بودند ، نژادشان از دیگر شهرستانها پاکیزه تر مانده و در رگهای آنان خون آریائی جریان داشت چنانکه اگر کسی در خراسان کنونی بخواهد بفارسی سره دست یابد باید بشهرکهای یاد شده گشت و گذاری بنماید . خواجه نصیر الدین طوسی وهمانندان او مدتها در دربار بزرگان اینددسته در کهستان زیست مینمودند واز آسایش وامنیت آنسامان برخوردار بودند. خواجه که نزد روشنفکران معروف به محقق طوسی است ، کتاب: اخلاق ناصری خود را بنام ناصر الدین محتشم ، فرما ندار قهستان که در قاین میزیست تألیف کرده و همین روش میرساند که بزرگان این قوم تا چه اندازه متوجه تربیت عقول بشری و توسعهٔ افکار بوده اند . باری نفود اسماعیلیان و کارهائی که انجام داده اند خود داستانی است دراز که هم در تاریخ احوال و سیر امت ها جای بزرگی باز کرده و هم مذهب آنان که برای معانی قرآن قائل بچند بطن شده و بر وفق مرام و عقیدهٔ خود به تفسیر پرداخته اند میدانی وسیع بدست اهل تتبع و انتقادداده که شایان توجه است و در جای خود بفراخور فهم و استنباط درین باره گفتگو بمیان خواهد آمد .



۲ـ حجة الاسلام غزالی ـ امام زین الدین ابوحامد محمدبن محمدبن محمد بن احمد غزالی اشعری شافعی (۴۵۰ ـ ۵۰۵)، مرد بزرگواریست که از طوس برخاسته ؛ عصر زندگی و پیدایش او هنگامی است که اختلاف فرقه های مذهبی و نفوذ اسماعیلیان و شیوع عقاید فلسفی در نصف النهار شدت بود . مذهب شیعه که دردورهٔ آل بویه آزادی بهم رسانده بود با فرق چهارگانهٔ سنت بمجادله پرداخته بودند و مناظرات مذهبی و شدت تعصب های دینی کارهای دیگر را تحت الشعاع قرار داده بود . داستان نماز گذاردن ابوبکر عبد الله بن احمد معروف به قفال مروزی، بدو طریقهٔ حنفی وشافعی در پیشگاه محمود غزنوی برای روشن ساختن

سخافت آراء حنفیان مشهور است که آنداستانرا ابن خلکان و دیگران نوشته اند (۱) ...... عالمان آندوره بیشتر با هم بطرح مسائل مذهبی میپرداختند و مجلس مناظره برپا میشدوفن جدل و خطابه، نیروئی بسزا یافته بود چنانکه دانایان بنام را با غزالی مناظره افتاده و مجادلات فقهی و مباحثات علمی رویداد و در محضر خواجه نظام الملك بر همگنان غالب آمد . رفته رفته در دورهٔ سلجوقیان،اساس تدریس بهمت مهین دستور نضج گرفت ودرنظامیه ها داناترین عالمان بدرس دادن پرداختند. درست درهمین روزگار بود که اسماعیلیان نیز روی بجوش وخروش گذاشته تبلیغ های امنه داری را آغاز کرده بودند . شدت اختلاف گاهی کار را از مجادلهٔ حضوری و قلمی بکشتار های دسته جمعی در بیرون مدرسه میکشانید . ترجمهٔ کتابهای ارسطو و پیدایش بزرگانی مانند: فارابی و پورسینا، که در راه فلسفه گام زده و مبنای هر چیزیرا روی تعقل مینهادند بر دشواری کار دانایان دین که اساس دیانت را بیشتر روی پایهٔ تعبد میدانستند افزود تا آنکه متکلمان اسلام میان شرع وعقل قائل بملازمه شدند و گفتند : کل ما حکم به الشرع حکم به العقل، یعنی هر چه را که شرع بآن حکم کند عقل نیز بآن حکم میکند .

کوتاه سخن آنکه در آن تاریخ دیانت اسلام که با آراء دانشمندان اسلامی بویژه مردم ایران زیب و فر یافته بود ، وجودی را لازم داشت که بتواند این نیرو را بزرگ گرداند و از چیزهائی که رخنه در دین میکرد بکاهد و در برابر دشمنان با دلیل و برهان ، عقاید اسلامی را باثبات رساند .

این یکه تاز پهنهٔ کلام و نگارش ، همانا حجة الاسلام محمد غزالی است که هیچکس مرد میدان بیان و مناظرهٔ با او نبود و کمتر کسی میتوانست از زیر سلطهٔ فکری ونفاذ گفتاراو بیرون باشد . تألیف های غزالی سالها مطمح نظر دانشمندان و مورد قبول یارد بود که در پیرامون آن بحث ها بر پا میشد و همه اعتراف میکرد ند که در میان پراکندگی های فراوان که در جهان اسلام پیدا شده تنها کسی که نگاهدار دین و قائم این بنیان مبین گردیده غزالی است . پشت کاروی

(۱) ابن خلکان . جلد ۲ . ص ۲۰۳ چاپ تهران « دراحوال محمود سبکتکین»

در تصنیف و تألیف باندازه ای بوده که ویرا سیـد المصنفین خوا نده اند. (۱) مهم ترین تالیف غزالی از کتب چاپ شده : احیاء علوم الدین است کـه در اخلاق و تصوف و توجه بامور دینی از کتابهای نامی بشمار میرود که تلخیص ها ، شرح ها ورد های فراوان بر آن نوشته اند و کیمیای سعادت چکیدهٔ آنست که بپارسی در آورده و یکی از بهترین نمونه های نثرمیباشد و هفت تألیف بفارسی دارد که از آنجمله نصیحة الملوك است. رساله هـا و تألیف های غزالی را تا دویست و خیلی از این مایه افزونتر نوشته اند و آنچه معروف میباشد چهل جلد است و اگر بهمان اندازه ای که خود تصریح نموده بسنده باشیم (۷۰ جلد) باز هم بسیار است(۲) بااینکه بیش از ۵۵سال زنده نبوده چنانکه شاعردرماده تاریخ‌مدت‌زندگانی و درگذشت وی گفته است :

---

(۱) مرآت الجنان یا فعی جلد ۳.

(۲) تفسیر قرآن غزالی باقی نمانده مگر تفسیر سورهٔ یوسف و از تفسیرهمین سوره درجهٔ توغل وی بدست میـآید. برای نمونه سطری چند ترجمهٔ آن از تـازی بپارسی آورده میشود :

قضیهٔ نضر بن الحارث و بیان حالش

قول پروردگاراست : نحن نقص علیك احسن القصص. این آیه درپاسخ نضر بن الحارث آمده. اینمرد یکی از اغنیای قریش بوده ونسبت بدین اسلام دشمنی فراوان داشت همچنین نسبت برسول خدا (ص). ازینرومسافرتی بکشور عجم کرده وافسانهای باستانی آنسرزمین‌را ازقبیل داستان : رستم واسفند یار و پادشاهان از روی کتابی که شاهنامهٔ منثور نام داشت جمع آوری و بعربی ترجمه کرد و از اکاذیب و اباطیل آنچه توانست فراهم نمود ؛ سپس بمکه باز گشت و در آنجا در محل اجتماع مردم آغاز بقصه گوئی میکرد و هنگامی که گروهی از مردم قریش بر گرد او جمع میشدند و داستان آنروز پایان می یافت از مردم میپرسید که : آیـا من بهتر قصه میگویم یـا محمد ص ؟ ـ مردم میگفتند تو از حیث داستانسرائی بهتری. پس خداوند تعالی شانه این آیه را نازل فرمود : و من النـاس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیرعلم (آیهٔ ۵ سورهٔ لقمان) یعنی : « و برخی ازمردمان فاسد (مانند نضرحارث) کسی است که خریدار سخنان لغو و باطل است تا بدینوسیله خلق را از راه خدا دور و بجهالت و نادانی گمراه سازد. » سپس چون نضر شهرت فراوان یافت ، (ص۱۹۷)

نصیب حجة الاسلام ازین سرای سپنج:

حیات پنجه و پنج و وفات پانصد و پنج.

غزالی وقتی دید گفتار اسماعیلیان و فیلسوفان و توجهی که بدان میشود رخنه درارکان انداخته تکلیف دینی خود دانست که در مبارزهٔ با آن قیام نماید و دو کتاب: مواهم الباطنیه و تهافت الفلاسفه را در رد آنان نگاشت. در نگارش تهافت خود که با فلسفه بمبارزه برخاسته بویژه نظر به پور سینا داشته وشکوك غزالی دست آویز بزرگی برای مخالفان فلسفهٔ ارسطو شدو نام او را در سرتاسر دنیای اسلام مشهور و بلند آوازه کرد تا آنجا که ابن رشد اندلسی بجانبداری فلسفه برخاست و کتابی بنام: تهافت التهافت نوشت. غزالی درجمادی‌اول ۴۸۴ بکرسی تدریس نظامیهٔ بغداد نشست و تا ذی قعدهٔ ۴۸۸ درین مقام باقی بود. ازین سال دگرگونی درونی باو دست داد و خاطرش بتصوف گرائیده برادرش امام احمد غزالی را بجای خود بتدریس نظامیه نشانده آغاز گردش نمود و از بغداد بیرون رفت و یك باره ترك علایق زندگی کرده بر جاه و مال و جلال آستین برافشاند. وی مدت ده سال در کشورهای شام، عراق، بیت‌المقدس‌وحجاز بسر برد و بسیمای‌درویشان ژنده همه جا میگشت و پیوسته بزهد و تفکر وخلوت وتألیف سر گرم بود. پس ازادای مناسك حج بطوس بازگشت وبدرخواست سلطان سنجر و وزیرش فخرالملك فرزندخواجه نظام‌الملك در ذی قعدهٔ ۴۹۹ از طوس به نیشابور رفت ودر نظامیهٔ آنشهر برکرسی تدریس نشت وبعدازیکسال‌در ۵۰۰ بطوس بازگشت و کتاب المنقذ من الضلال(۱) را در پنجاه سالگی تألیف کرد. انقلاب درونی و تشویش باطنی اوهنگام تدریس نظامیهٔ بغداد که منجر بانزوا و سلوك و سیر بسوی خدا گردید درین کتاب، خیلی جالب وخواندنی است. در آن گوید: «چون از علوم فارغ شدم بتمام همت‌خویش

رسول‌خدا (ص) بپروردگار شکایت نمود وخداوند این آیه را نازل فرمود: نحن نقص علیك احسن القصص... «ما بهترین حکایات را بوحی‌اینقرآن برتومیگوئیم هرچند پیش از این‌وحی، از آن آگاه نبودی» درقبال جراب ازگفتهٔ نضرکه همواره میگفت: انا احسن حدیثاًام‌محمد؟ یعنی در قصه گوئی من بهترم یامحمد؟(۱)رهانندهٔ از گمراهي

بطریقهٔ صوفیه روی آوردم و دانستم که در سعادت آخر طمعی نتوان بست الا بتقوی و کف نفس از هوا و جان اینکار به‌قطع علاقهٔ قلب از دنیا و تجافی از دار غرور و رجوع بعالم جاوید و اقبال بحقیقت الی الله حاصل نشود و اینها صورت تحقق نپذیرد الا با عراض از جاه و مال و تخلص از شواغل و علایق. چون نگریستم خویشتن در اغلال و قیود گرفتار وفریفته دیدم. نیکوترین اعمال که اشتغال داشتم تدریسم بنظر رسید وقتی که دقت نمودم و امعان نظر کردم دیدم تدریس اقبالی‌است بعلوم غیر مهمه که در بازار آخرت، این کالا را اصلا رواجی نیست و نیت تدریس را تفتیش نمودم مشوب دیدم زیرا محرك اینکارنیست مگر طلب جاه و انتشارصیت پس به یقین دانستم که بر کنار جهنم ایستاده و بر لب آتش پای نهاده ام و اگر تدارك ما سبق و تلافی مامضی نکنم در عذابی الیم‌مقیم خواهم بود. از آنجا خیال قوت گرفت؛ هر روز فکری میانگیختم که بچه تدبیرخود را برهانم. پس مدتی گذشت تا همی در میان سلطان عقل و شیطان شهوت جنك قائم بود. لذائذ نعم و شئون جاه پای عزیمت بزنجیر اقامت می بست و منادی ایمان و داعی فوزرشتهٔ علایق میگسیخت. شیطان میگفت: اینحالت عارضه ایست بر تو طاری شده عنقریب زائل گردد بمان تا خاطر بیارامد و این بیماری مالیخولیا که در تو در گرفته است بهبود یابد. اگر پند من نپذیری و از سر این تمول و تجمل برخیزی شاید نفس قاهر وغالب آید و درصدد مطالبهٔ اینمراتب و مناصب باشد و تو از دست داده باشی و دیگر معاودت امکان نپذیرد. باری ششماه طول کشید که این تجاوب در میان بود و اوایل امر در خویشتن اختیاری میدیدم که هر طرف بگزینم میتوانم اما اواخر حال کار باضطرار کشید حتی بر لسان تکلم، من جانب الله قفل خموشی و گنگی زده شد که نمیتوانستم شرط تدریس بگذارم. رفته رفته این عقدهٔ لسانی در دل مورث اندوهی عظیم شد و این عارضهٔ قلبیه بقوای بدنیه سرایت نمود؛ قوت هضم از کار افتاد نه طعامی در مزاج گوارنده بود نه شرابی. پس قوا سخت ضعیف گردید و طبیبان از علاج بازماندند و گفتند این بیماری دل است و علاجش صعب و مشکل! چون خویشتن را از اختیار خارج و باضطرار و الجی دیدم بدرگاه ایزد

تعالی نالیدم که مرا نجات بخشد و کار اعراض از جاه و مال و اهل و عیال آسان سازد . پس عزیمت بخروج مکه ظاهر کردم و تدبیر شام مینمودم از بیم آنکه خلیفه و اصحاب و خواجه و احباب مبادا از قصد اقامت من بشام مطلع شوند و مانع آیند . الغرض حیلت های لطیف بکار بستم تا از بغداد بیرون آمدم و ائمهٔ عراق در حق من از این خروج از بغداد زبان طنز دراز کردند چه از ایشان احدی نبود که این خروج مرا بسببی دینی مستند بداند چرا که همان حالت تدریس نظامیه و افاضت فضایل و اشتغال بعلوم رسمیه را منصب اعلی در دین میدانستند وغیر آن ترویجی در شرع و تقوی از اسلام در حق علما قائل نبودند . آنگاه ترك و تاجیك از دور و نزدیك در استنباطات فروشدند و آنانکه دور بودند خروج مرا باین حمل میکردند که امرا و اعیان وجود او را مکروه داشته اند و ولاة وارکان سیرت و حال او را نپسندیده‌اند و آنانکه نزدیك بودند و الحاح بزرگان بغداد و التماس اکابر عراق را با ابرام تمام بر ترك خروج مینگریستند میگفتند اینکار را سببی نیست مگر امری آسمانی ؛ همانا اهل اسلام را چشم زخمی مقدر بوده !. . . . .

الغرض از بغداد مهاجرت کردم و آنچه از مال با خود داشتم پراکنده ساختم الا بقدر کفاف و قوت اطفال پس داخل شام شدم و دو سال مقیم بودم و بخلوت و ریاضت برای تزکیهٔ نفس و تهذیب اخلاق و تصفیهٔ قلب بذکر الله میگذراندم بدستوریکه از علوم صوفیه واقف شده بودم ، و در مسجد دمشق اعتکاف بجا میآوردم و بمنارهٔ مسجد بالا میرفتم تمام روز آنجا بودم و در مناره می بستم . پس از آن بسوی بیت المقدس رحلت جستم و هر روز در آن محل شریف بصخرهٔ مقدسه داخل میشدم و در می بستم . آنگاه داعیهٔ فریضهٔ حج بیت الله الحرام از خاطرم سر زد تا از برکات مکه و مدینهٔ رسول الله بعد از فراغت از زیارت خلیل استمداد نموده باشم . پس بحجاز رفتم و از آنجا دعوتهای اطفال مرا بوطنم طوس کشانید ؛ بمولد مألوف باز گشتم بعد از آنکه ابعد خلق الله بودم از رجوع بطوس و در طوس نیز عزلت گزیدم و از شوق و حرصی که بخلوت و تصفیهٔ قلب برای یاد خدا داشتم از مردم انزوا گرفتم و حوادث زمانه و مهمات عیال و ضرورت معیشت روی سلوت دیگر

گون کرد و صفای خلوت آلوده میساخت و ده سال براین منوال بودم. در اثنای خلوتها اموری برمن منکشف شد که احصاء و استقصاء آنها ممکن نیست و یقین کردم که سالکان طریق حق صوفیه اند خاصة وسیر ایشان بهترین سیرها ست و راهشان راست ترین راهها و اخلاقشان پاکیزه ترین خلق ها . . . . .(۱).»

باری آوردن تمام کتاب بدرازا کشد. با همهٔ این احوال در بارهٔ این بزرگمرد دو عقیدهٔ متضاد موجود است. شرح این داستا نرا در جای خود با دیگر حالهای غزالی خواهیم آورد و اینجا شمه ای از آن آورده میشود :

غزالی چنانکه پیداست در مذهب شافعی راه تعصب میپوئیده از جملهٔ گفتار منسوب بوی پاسخ استفتائی است که ابن خلکان در ترجمهٔ علی بن محمد کیاهراسی در «وفیات الاعیان» نقل نموده که در آن، لعن بر یزید جایز شمرده نشده بلکه غزالی لاعن را مسئول دانسته (۲) ما کاربپاسخ دهندهٔ این استفتا داریم اعم از غزالی

---

(۱) گنج دانش ـ ص ۳۳۵ تألیف محمد تقی خان حکیم .

(۲) ترجمهٔ پاسخ استفتا از آقای ادیب نیشابوری : « چون یزید مسلمان بوده سزاوار است که حرمت او را بیش از حرمت کعبه دانند و بـاید لعن کنندهٔ ویـرا ناستوده و ملعون شمارند . هر کس پندارد یزید حکم بکشتن فرزند پیغمبر نموده یا راضی به قتل آنسرور بوده در نهایت حماقت است . در صورتی که قاتل هم بوده باشد فقط بزهکار خواهد بود و در توبه بر روی هر بزهکاری همیشه باز است . شاید یزید هم با توبه در گذشته باشد . پس شایسته است که برای وی و سایر مؤمنین بعداز هر نمازی طلب آمرزش کنند نه او را زشت شمارند و نفرین نمایند . »

این پاسخ از راه آ گهی و دانشمندی بسیار دور است زیرا طشت بیدینی یزید از بام بلند افتاده و کوس رسوائی و بی ایمانی او بر سر هر بازاری زده شده . خردمند هوشیار نباید او را دیندار بشمـارد . اگر غزالی چنین نوشته شگفت آور است . »



این عقیده ازاینجا زائیده شده که بنا براعتقاد اهل سنت ، صحابهٔ رسول مجتهد بوده‌اند و هر گاه مجتهدی باجتهاد خود عمل کند هرچند سهو کرده و بخطـا رفته باشد مؤاخذ نیست . صاحب ریحا نة الادب (ص ۳۱٤ جلد ٤) نوشته : (ص ۲۰۱)

و غیر آن ؛ چگونه یزید را میتوان ملعون نشمرد ؟ یزیدی که بگفتهٔ جرجی زیدان در تاریخ : « مصر الحدیث » چندان کارهای رسوا و ننگین داشته که اگر معاویه خلافت را موروثی قرار نمیداد هرگز مسلمانها او را ببزرگی خود نمیپذیرفتند ؛ یزیدی که درسه سال خلافت ، داستان : کربلا و واقعهٔ حره (۱) و خرابی کعبه را برپا نمود ؛ یزیدی که در مجلس خود آشکارا ضمن اشعار خویش باین ارجوزهٔ ابن زبعری تمثل میجسته :

لعب الهاشم بالملك فلا خبر جاء و لا وحی نزل

این یزید نزد پاسخ دهندهٔ استفتاء مسلمان بشمار میرود ! . . . با اینکه یزید کسی است که پشت پا بقرآن و گفتهٔ پیغمبر زده است، چه در آیهٔ ۲۲ سورهٔ شوری نص صریح قرآن است که فرموده : قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی . یعنی : « بگو بامت که من از شما پاداش و مزدی نمیخواهم جز اینکه بخاندان و خویشاوندان رسول راه دوستی و محبت سپارید » و در حدیث نبویست که : انی تارك فیکم الثقلین ، کتاب الله و عترتی .

یعنی « من دو چیز گرانمایه و نفیس در میان شما بیادگار میگذارم و آن کتاب خدا و خاندان من است که اهل بیت عصمت وطهارت هستند. »

لعن چنین مرد بدکاری را پاسخ دهندهٔ استفتا جایز نمیداند زیرا میگویدشاید خداوند بر او رحمت کرده و از سر گناهانش گذشته باشد.

دراستفتائی که از الکیا الهراسی تالی وشاگرد ابو حامد غزالی شده پاسخ میدهد : ولادت یزید درزمان عمرخطاب بوده وداخل درصحابه نمیباشد و اما لعنت براوگرچه هر یك از احمد و مالك و ابوحنیفه درین باب دو قول دارند (تصریحی و تلویحی) لیکن من تنها یك قول تصریحی دارم که ملعون است ؛ چگونه نباشد که نرد باز و دائم الخمر بوده و اشعار خمریهٔ او مشهور است .

(۱) وقعهٔ حره روز ۲۹ ذی حجه رویداد و درین جنك بنی امیه اهل مدینه راقتل عام و هستی آنانرا بیغما بردند و بزنان مهاجر و انصار دست درازی و بی ناموسی کردند (ص ۳۹۵ ترجمهٔ آثار الباقیهٔ بیرونی) .

این فتوی از خرد دانشمندی مانند غزالی دور مینماید و ایکاش مطلب بهمین جا پایان یافته بود ولی با تأسف دیده میشود که غزالی کتابی بنام : هدایه در مناقب معاویه نگاشته هر چند که این تراوش ها را مربوط بدورهٔ پیش از استبصار وی دانسته اند و اگر این باور کردنی است چرا پس از پدید آمدن روشنائی ، از لغزش خود سخنی بمیان نیاورده و در بارهٔ آن چیزی نگفته است ! نیز نمی توان قبول کرد که این نسبتی است بوی داده شده، درستی و نادرستیش پدید نیست زیرا ابو الفرج بن جوزی حنبلی که هم عصر با غزالی بوده بروی تاخته و کتابی در رد او نوشته بنام : « الرد علی المتعصب العنید المانع من لعن یزید » و در آن دلیل های بیشمار بر کفر یزید آورده و نیز در کتاب : تلبیس ابلیس و « اعلام الا حیاء بـاغلاط الاحیـاء » که از همین مؤلف در دست است و ردبر صوفیه نگاشته ، ایراداتی بر کتاب : احیاء العلوم غزالی موجود است که خواندنی است و با نقل آن رشتهٔ سخن دراز شود و اما اینکه پاره ای گمان دارند که غزالی در سفر مکه با سید مرتضی ملاقات کرده و بمذهب تشیع گرائیده و سر العالمین نتیجهٔ آن دیدار است، از نظر تاریخ استوار نیست و در آن کتاب هم گفتهٔ بی غل و غش در اثبات این معنی بدست نمیآید. امیر علی شیر نوائی دستور دانشمند سلطان حسین بایقرا این دو بیتی را خطاب بغزالی گفته است :

ایکه گفتی بر یزید و آل او لعنت مکن
زانکه شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش
آنچه بر آل نبی کرد او اگر بخشد خدای
هم ببخشاید ترا گر کرده باشی لعنتش

سنائی عارف شهیر گوید :

داستان پسر هند مگر نشنیدی
که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید

پدر او در دندان پیمبر بشکست
مادر او جگر عم پیمبر بمکید
خود بنا حق، حق داماد پیمبر بگرفت
پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
بر چنین قوم تو لعنت نکنی، شرمت باد!
لعن الله یزیداً و علی آل یزید!

باری وقتی تازیان برد ودمان پیغمبر چنین رفتاری روا دارند پیداست که با مردم در هم شکسته و مغلوب چه رفتاری را داشته اند! آقای ادیب نیشابوری در بارهٔ تازیان و روش آنان اشعاری، دارند که چند بیت از آن آورده میشود:

بیا ایجان من دانش طلب جو — کمی آگه ز عادات عرب شو
مگو کانها بگیتی بهترانند — فزون در بخردی از دیگرانند
که این گفته بسی بی آب ورنگست — بنزد آنکه باهوش است وهنگست
بلی خیلی عرب دربد خصالی — ندارند از همه اصناف تالی
پی طعمه چو گرگان دهن باز — هماره بوده اند اندر تك و تاز
بکوه و دشت وهامون درشب تار — یکی از دیگری میبرده دستار
عرب یکدسته‌ای از وحشیانند — که از آداب آدم بی نشانند
کلیب و کنده و تیم و کنانه — چه دارند از بنی آدم نشانه
نشان آدمی عقل و کمال است — که جمهورعرب زان بی‌جمال‌است
عرب تا بوده دنك و دول بوده — ز آدم دور همچون غول بوده
بهر جائی که میدیده نمی آب — زمانی بار خود میکرده پرتاب
معیشت داشته از اشتری چند — بشیر و پشم آنها بوده خورسند
عرب‌را مایه جزوحشیگری نیست — امور زشت آنان دفتری نیست
اگر عقل ودل وهوش تو برخاست — صعا لیك عرب مشهور دنیاست
همان کلپاسه خورهای سیه فام — که انسانیت از آنهاست بد نام
همان بی مایه های بادیه گرد — که بهر یك ملخ کشتند سد مرد

همان دزدان لات آسمان جل — که دائم بوده اند اندر چپاول
که بوده جز عرب از نوبه تا گنك — برای یك شتر چهل سال درجنك
تواریخ جهان را گر بخوانی — تو هم مانند این بنده بدانی
که از آغاز گیتی روی توده — بدین و حشی گری قومی نبوده
عرب قومی بگیتی خوار بوده — رهین منت اغیار بوده
فضالات سماط شام و ایران — بـا قوام عرب بخشیده سامان
زیمن احمد آخر زمان است — که‌دردشت‌عرب یك لقمه نان‌است
ولی آنها ز بس وا رونه کارند — بوی هم الفت و سازش ندارند
چنان کشتند آل پاك او را — که نتوان داد شرح این گفتگو را
چنان بد مردمی در تودهٔ خاك — ندیده دیدهٔ خورشید ادراك
چنان زانها بگیتی شوروشین‌است — که هند و هم بداد واحسین‌است
کسی با دودهٔ پیغمبر خویش — نبوده این چنین هرگز بداندیش
بر افروزم بگفته انجمن را — بآهنك خطاب آرم سخن را
خروش از دل کشم کای نابکاران — سوی زشتی همیشه رهسپاران
حیا و شرم در روی شما نیست — پیمبر از شما یك جو رضا نیست
نه آخر او شما را آبرو داد — میان مردمان نام نکو داد
بگفت‌او: «جمله‌دریك پوست باشید — با ولادش تمامی دوست باشید.»
بقول وی عجب رفتار کردید — پیمبر را ز خود بیزار کردید
سفارشهای پیغمبر شنیدید — که فرزندانش‌رادرخون کشیدید
معاذالله گرین کاراز عجم بود — عجم شایستهٔ هر گونه ذم بود

☆ ☆ ☆

ز ایرانی درین دنیای فانی، — که گشته تا کنون اینسان نوانی؟
همه ایرانیان نغز و هژیرند؛ — نبیرهٔ پور پاك اردشیرند؛
بدین واهل دین همواره یارند؛ — بخوبی شهره اندر هر دیارند.

بلی تو باورهٔ کسری چنین است! که در گیتی سزای آفرین است!

☆ ☆ ☆

۴ ـ خواجه نصیرالدین ـ ابوجعفر محمد بن محمد بن حسن که نزد ارباب دانش معروف به : محقق طوسی است (۵۹۷ ـ ۶۷۲) در طوس پا بجهان گذاشته و درخراسان نشو و نما یافته و در مراتب علمی و عقلی بدرجه‌ای رسیده است که او را : استاد بشر و عقل حادی عشر خواندند و اوست که از روی شایستگی علمی جانشین و تالی پور سینا شناخته شده چنانکه بهترین شرح « اشارات » از وست. مردان بزرگی بشاگردی وی افتخار داشته و از بوستان دانش او گلهای فراوان چیده‌اند؛ از قبیل: جمال الدین حسن علامهٔ حلی ، شیخ فریدالدین ابوبکر و قطب ـ الدین محمود شیرازی ، ابراهیم حموئی و نظام الدین نیشابوری که هر یك از آنان از پرتو فضائل خواجه ، درجهان دانش ، ستارهٔ فروزانی شده اند . خواجهٔ طوسی را باید نادرهٔ روزگار شمرد زیرا در جهان هستی برروی کرهٔ خاکی گاهی مردانی پدید میآیند که یادر خرد ودانش ، فرید عصرند یا از جهة صفات اخلاقی نمونه و سرمشق پاکیزگی و تقوی قرار میگیرند و یا در جهان سیاست ، نامورمیگردند و کمتر دیده شده است که فرزند آدم بوجودی زیب و فر یابد که دارای همهٔ این مراتب باشد . اگردر کارجستجوی‌چنین فردی در دنیای اسلام باشیم ، تنهاهمین مرد رامی‌یابیم که ازهمانندخودش پور سینا باسنجش همهٔ‌جهات، پایه ومایهٔ بلند تری پیدا کرده است ؛ زیرا گذشته‌ازمقام‌وی‌درسیاست،درعلوم دینی ، فلسفه ، ریاضیات و فلکیات‌سرآمداقران بودودرهررشته تألیف فراوان داردکه همهٔ‌این نگارش‌ها شایان توجه است و دانشمندان ارو‌پا بدیدهٔ احترام بنوشته هـای او مینگرند و بیشتر بترجمهٔ آنها پرداخته و از نظر بلندی پـایهٔ وی در ستاره شناسی ، کوهی را در کره ماه بنام اینمرد بزرگ نامگذاری نموده‌اند .

گزارش حال و مقال و مقام فضای محقق طوسی نه در این اوراق پریشان میگنجد و نه این ناتوان را یارا و توانائی است که در این باره سخنی گوید واگر چنین کنم به تضییع خود کوشیده باشم . در سال ۱۳۳۵ از طرف دانشگاه تهران

بیاد بود هفتصدمین سال خواجهٔ طوسی جشنی بر پا و تجلیلی که شایستهٔ آنمقام ارجمند باشد بعمل آمده است. نمونهٔ این کار: «سرگذشت و عقاید فلسفی» خواجه است که بخامهٔ دانشمند محترم آقای محمد مدرسی بشماره ۳۰۹ انتشارات دانشگاه از چاپ بیرون آمده و زیور بخش جهان دانش گردیده همچنین در «احوال و آثار خواجه» بخامهٔ آقای مدرس رضوی استاد دانشگاه بشمارهٔ ۲۸۲ و باین دو اثر گرامند وجاوید قناعت نشده بلکه استادان و خردمندان، وسیلهٔ دانشگاه آثار و رسالات خواجه را پیاپی بنام یاد بود بیرون داده و میدهند و این همه کوشش، بهترین معرف دانشگاه بشناساندن ارج دانش و دانشمندان و جنبش بسوی تکامل میباشد. تنها این جا بذکر نام چند اثر (۱) از محقق طوسی بسنده میشود: تجرید العقاید در کلام (۲)، شرح اشارات پورسینا درحکمت، اساس الاقتباس در منطق، تذکرهٔ نصیریه در هیئت، تحریر اقلیدس در هندسه، اوصاف الاشراف در تصوف، سی فصل در نجوم و معیار الاشعار در عروض و قافیه که سه تای اخیر بپارسی است. تألیف‌های پارسی خواجه ممتازاست؛ ازجمله: اخلاق ناصری(۳) که ره آورد اوقات توقف وی در کهستان است بنام رئیس ابو الفتح ناصر الدین عبد الرحیم محتشم بزرك اسماعیلیان که در قاین و تون میزیسته؛ برای شرح زندگی و مدارج فکری و فضلی و علت توقف خواجه در قهستان خراسان،

---

(۱) تألیفات خواجه ۱۱۳ دانسته شده و آقای مدرس رضوی ۱۱ تألیف دیگر را که منسوب باوست مشکوك دانسته‌اند. (۲) برتجرید خواجه شروح فراوان نوشته شده: ۱ـ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد تألیف علامهٔ حلی. ۲ـ شرح ملاعلی قوشچی. ۳ـ شرح ملا عبدالرزاق لاهیجی بنام شوارق الالهام. (۳) چلبی در کشف الظنون گوید: اخلاق ناصری ترجمهٔ کتاب الطهارة والاعراق فی تهذیب الاخلاق ابوعلی مسکویه است درحکمت عملی که خواجه آنرا از تازی بپارسی آورده و دو قسمت حکمت مدنی و منزلی را براصل کتاب افزوده‌است. خواجه کتابی دارد بنام: مصارع المصارع که رد برالمصارعهٔ ابو الفتح تاج الدین محمد بن عبدالکریم شهرستانی صاحب ملل و نحل است و المصارعه کتابی است که شهرستانی بدر خواست نقیب ترمذ در باب ۷ مسئله ازالاهیات برضد پورسینا نوشته وخواجه پاسخ داده است.

بانتشارات دانشگاه مراجعه فرمائید و چون نمیتوان از سیر در گفته های این کتاب گذشت، بخشی که خواجه درفصل کمال نفس انسانی فرموده آورده میشود :

« جماعتی که عقول ایشان از تصور این معنی قاصر بود حکم کردند ببطلان مردم بعد از تلاش بنیه و تفرق اجزا و از معاد او غافل ماندند. پس همگی همت بر اکتساب لذات و توسل بشهوات مقصور کردند و گمان بردند که وجود نفس ناطقه از جهة ترتیب افعال و تهذیب امور یست که مؤدی بود بلذات دنیوی؛ مثلا گفتند فایده و غرض از ذکر و فکر که دو قوتست از قوای نفس آنست که تا تذکر لذتی کند که از مطعمی یا مشربی یا منکحی یافته باشد و بتفکر در طریق تحصیل آن بمطلوب رسد. پس نفس نفیس را خادمی ومزدوری شمردند درخدمت شهوت خسیس و ذات شریف را که شریك ملاء اعلی است درمرتبه بر بندگی اخس موالی که آن نفس بهیمی است در منزلت ادنی فرود آوردند و این رأی بیشتر جهال و فرومایگان خلق است ؛ و بدین رأی نزدیکست آنچه جمعی از معاد تصور کرده اند که هم از جنس لذات و شهوات این جهانی باشد تا از بهشت عدن و قربت حضرت الهی فرط قدرت بر تحصیل مطاعم لذیذ و تمکن از مناکح شهوی و وصول بمشارب مرغوب طلبند و در عبادات و دعوات از معبود خویش همین خواهند و ترك دنیا و زهد و رعایت آن بر سبیل متاجره و مرابحه کنند و اندك عـاجل برای بسیار آجل ترك گیرند و حقیر فانی در طلب خطیر باقی بذل کنند و بحقیقت، این جماعت حریص ترین خلق باشند بر لذات وشهوات نه زاهد ترین و قانع ترین ایشان و با اینهمه اگر در حضور ایشان ازعالم ملکوت و ملاء اعلی ذکری رود و بشنوند که فرشتگان که مقربان حضرت قدسند ازین قاذورات وخسایس شهوات، مقدس و مبرا اند حکم کنند بر علو مرتبهٔ ایشان بل خود دانند که باری سبحانه و تعالی که خالق خلایق و مبدع کل است منزه و متعالی است ازین درجه و لذت و تمتع بامثال این معانی و الحق جمع این عقیده با رأی اول در یك ضمیر از عجایب عالم است و اگر فکری کردندی باندك مایه ، ایشانرا روشن شدی که تا اول بالم جوع مبتلا نشوند از لقمهٔ ملایم طبع لذت نیابند و تا بمشقت عطش گرفتار نیایند

از شربت آب سرد راحت نیابند و تا اسیر امتلاء اوعیهٔ منی نشوند ازدغدغهٔ مجرای استفراغ ، آن آسایش بدیشان نرسد و تا رنج گرما و سرما تحمل نکنند از زینت لباس تمتعی نگیرند . پس چون از اصناف این نوع مداوات و علاج که سبب شفا باشد از آلام و موجب سلامت از نکایت آن آسایش یابند و بدان از مقاسات شدائد آن برهند و طعم آن لذت و راحت در مذاق تصور ایشان تمکن یابد گمان برند که آن لذات ، کمال و سعادتی تمام است و ازین مایه غافلند که اگر بلذات مطعوم مشتاق باشند اول بالم جوع مبتلا شده باشند و اگر راحت مشروب راطاب کنندازپیش رنج عطش طلب کرده باشند وهم برین منوال. جالینوس گوید درحق این جماعت : این خسیسان که به تباه ترین صورتی موسومند چون کسی را یابند که درین مذهب با ایشان مساهم بود بنصرت او و دعوت با او برخیزند تا مردمان را در غلط افکنند و فرا نمایند که ما بدینطریق متفرد نیستیم . . . پندارند که چون بعضی از اهل فضل و عقل را با خویشتن در آن شرکت دهند عذر ایشان ظاهر شود و این جماعه احداث و نو آموزان را تباه کنند و در خاطر ایشان افکنند که فضایل ملکی حقیقتی ندارد و یا اگر دارد ممکن الحصول نیست و مردمان همه بالطبع مایل شهوتند و این سخن را از هوای نفس خریدار . بدین سبب اتباع این جماعه بسیار شوند و اگر کسی بعضی را ازایشان تنبیه کند که این لذات بحسب ضرورت بدنست ازجهة آنکه بدن از طبایع متضاده چون حار و بارد ورطب و یا بس مرکب است و غلبهٔ یکی از ین اضداد بر دیگران موجب انحلال ترکیب باشد ومعالجه باکل و شرب از جهة رفع آنحالتست که اقتضای انحلال بدن میکند تا باشد که بدن چندانکه ممکن بود باقی ماند و علاج مرض، سعادتی تام نتواند بود وراحت از الم غایتی مطلوب و خیری محض نشود چه: سعید تام آن بود که‌اورا خودهیچ رنج نبود تا بمداوات آن مشغول و محتاج باید بود و فرشتگان که مقربان حضرت الهی اند از امثال این امراض فارغ و خالی اند و حضرت عزت از اتصاف بچنین اوصاف منزه و متعالی - در معارضه گویند مردم هست که از فرشتگان فاضل تر و کاملتر است و خدای عزوعلا را با خلق نسبتی نتوان داد . پس در ین سخن شغب

و جدل آرند و رأی آنکس را که با ایشان مباحثه کند بسفه منسوب دارند و خواهند که شبهات بی اصل خویش را در ضمیر او وقعی افکنند و ازهمه عجیب‌تر آنکه با وجود چنین مذهب و رأی اگر کسی را باز شنوند که ترك طریقهٔ ایشان یعنی ایثار شهوات گرفته‌است و استهانت مینماید به تمتع از لذات و قناعت و کم خوردن و بی التفاتی بدیگر مشتهیات شعار خود ساخته و بر کمتر لقمه و نامرغوبتر خرقه اقتصار کرده ازو تعجب بسیار کنند و او را مستحق کرامات بزرك شمرند ، بل گویند که او ولی خدا وصفی اوست و در میان خلق از و فرشته سیرت تر و بزرگوارتر شخص نیست و چون او را بینند، ازتواضع و خشوع هیچ دقیقه‌ای مهمل نگذارند و سبب اینحالت هر چند مخالف عقاید ایشانست آن بود که با سفاهت رأی ور ذالت عادت ،هنوز در ایشان اثری ضعیف از قوت نفس‌شریف مانده است تا بدان، برفضیلت اهل فضل وقوف یابند . پس با کرام و تعظیم ایشان مضطر شوند . پایان »

باری، خواجه پس‌ازدرك صحبت ناصر الدین محتشم ورفتن به«الموت»،دردستگاه اسماعیلیان بشکل زندانی محترم میزیسته و صاحب نظر بوده تاهولاکوی‌مغول برای مبارزهٔ با آنان بایران آمد و به تسخیر دژهای آنان پرداخت وخواجهٔ طوس،شاه اسماعیلی را وادار به تسلیم کرد چنانکه‌خود گفته است :

سال عرب چو ۶۵٤ شد   یك‌شنبه روز اول ذی‌قعده بامداد

خور شاه‌پادشاه‌سماعیلیان زتخت   برخاست پیش‌تخت‌هولا کو بایستاد

و چون خان‌مغول ببزرگی‌پایهٔ دانش خواجه آگاه گردید ،ویرا مشیرودستور خود قرار داد و در برانداختن خلافت عباسیان وازمیان‌برداشتن مستعصم، آخرین خلیفهٔ عباسی (۶۵۶هجری) تأثیر فراوان داشته و درهمان حینی که چرخ سیاست مغولان در دست وی بوده از تألیف و تصنیف و برزگداشت دانشوران و تعظیم شعائر دقیقه‌ای فرو نگذاشته و آنی غفلت نداشته . گویند هنگامی که خان تاتار بغداد را گرفت فرمانداد همهٔ کتابهای بدست آمده را در آب دجله بریزند . مغولان که با کتاب سروکاری نداشتند به تباهی کتب مبادرت کردند . خواجه

آگاه شد و به پیشگاه خان تاتار آمده سر بر خاک نهاد و خواهش کرد آنچه مانده در آب نینداز ندو بدو بخشند وچون این درخواست پذیرش گرفت، ماندهٔ کتابها را با آنچه که ازجا های دیگر بدست آمده بود به مراغه پای تخت خان فرستاد و چنانکه جرجی زیدان در آداب اللغة العربیه مینویسد در پای تخت یاد شده گنجینه‌ای فراهم آمد بیش از چهار سد هزار جلد واگر این توجه خواجه نبود بسیاری از نسخه‌ها که منحصر بفرد بود از میان میرفت.

رصد خانهٔ مراغه

از کارهای بزرگ خواجه اقدام بایجاد رصد خانهٔ مراغه بود (سال ۶۵۷) که گروهی از دانشوران فلکی را بمراقبت کواکب گماشت و گنبد رصد گاه را روی اصول علمی بنا نمود و در نتیجه بانی زیج ایلخانی که یکی از بهترین زیجها میباشد گردید و کتابی باین نام نوشت که در دیباچهٔ آن چنین آمده: «......... و من بندهٔ کمترین نصیر که از طوسم (۱) بولایت ملحدان افتاده بودم از آنجا بیرون آورد و رصد ستارگان فرمود و حکمائی که رصد میدانستند چون مؤید الدین عرضی که بدمشق بود و فخر الدین مراغی که بموصل بود و فخرالدین اخلاطی که بتفلیس بود و نجم الدین دبیران که بقزوین بود از آنولایت ها بطلبید وزمین مراغه را رصد اختیار کردند و بآن بندگی مشغول شدند.» و از جمله کسانی که در کار رصد دست داشتند: فرید الدین ابوالحسن علی طوسی است که خواجه باو اعتماد فراوان داشت.

---

(۱) شگفت است از کسانی که خواجه نصیر الدین را اهل جهرود ساوه یا قم معرفی میکنند، و با اینکه میگویند زادگاهش طوس و مدتها در نیشابور بکسب دانش مشغول بوده و نشوو نمای علمی وی در خراسان است بااین وصف باعتبار اینکه از خاندان فیروزشاه جهرودیست او را جهرودی، قمی می‌شناسانند واین اشتباه بزرگی است؛ زیرا با دیباچهٔ کتاب زیج ایلخانی که نوشتهٔ خواجه است وخود او میگوید: «من بندهٔ کمترین نصیر که ازطوسم»، اورا قمی یا جهرودی دانستن، اجتهاد مقابل نص است و باز نگاه کنید به صفحهٔ ۲۶ نگارش آقای محمد مدرسی که در مقدمهٔ کتاب: فرائد السمطین، ابراهیم حموئی جوینی شاگرد خواجه او را چنین معرفی میکند: علی ما اخبرنا الصدر الا مام العلامه نصیر الدین ابو جعفر محمد بن محمدبن الحسن بن ابی بکر المشهدی الطوسی رحمه‌الله.

باید دانست که کمترین مدت رصد، سی سال یعنی یك دورهٔ زحلی است و خواجه در شانزدهمین سال تأسیس رصد در گذشته و پسرانش (صدرالدین علی و اصیل‌الدین حسن) بعداز او دراین کار همت می گماشتند ولی پیش‌از آنکه‌دور بپایان رسد رصد خانه از کار افتاد و هیئت علمی آن پراکنده، گردیدند.

مدرسهٔ مراغه

کار بزرگ دیگر خواجه گرد آوردن‌دانشمندان وایجاد مدرسه، مانند نظامیهٔ بغداد بود که بر حسب اهمیت رشته، ماهانه برای دانشجویان بر قرار ودارائی خود را وقف بر نگاهداری کتابخانه و مدرسه و گذران و معیشت اهل دانش نمود. خواجه برای دانشجویان فلسفه‌روزی سه درهم، برای پزشکی دو درهم برای فقه یك درهم و برای محدثان نصف درهم حقوق میداد و ازاین برنامه توجه وی بدانش‌های فلسفه‌و پزشکی هویداست‌واین روش موجب‌شد که‌ایندو بخش بیشتر خواهان پیدا کند و حال اینکه پیشتر، این دانش ها درنهان آموخته میشد. کوتاه سخن آنکه خواجهٔ سیاستمدار و محقق طوس، زنده کننده و نگاهدارندهٔ ایران دردورهٔ پر آشوب مغول زیانکارو چیرگی تاتار گردید واززیان وتاراج‌مغولان باندازهٔ توانائی جلوگیری نمود ونظر بمقام دانش وفضل این بزرگمرد، جادارد که نه تنهاخراسان بلکه همهٔ ایران بنام‌او بنازد. در ماده‌تاریخ در گذشت وی گفته‌اند:

نصیر ملت و دین‌پادشاه کشورفضل — یگانهٔ که چواو مادرزمانه نزاد
بسال ۶۷۲ بذی الحجه — بروزهجدهم‌اندر گذشت‌در بغداد

خواجهٔ طوسی در رواق کاظمین بخاك سپرده شده است.



۵ - شیخ‌الطائفه ابوجعفر - محمد بن حسن بن علی الطوسی،شاگردشیخ مفید محمد بن محمدبن نعمان وسیدمرتضی‌بوده ودرماه رمضان سال ۳۸۵ درطوس بدنیا آمده وشب ۲۲ محرم۴۶۰ در نجف اشرف در گذشته ودر خانه خودش بخاك سپرده شده است.

این عالم بلند قدر دارای تألیف های بیشماریست که خود بخشی از آنرا در

کتاب فهرست خویش ذکر نموده و سال عمرش به ۷۵ رسیده است . قـاضی نورالله در کتاب «مجالس» از ابن کثیر شامی حکایت میکند که ابوجعفر در عصر خود فقیه امامیه و مقتدای انام بوده و از ۴۰۸ که بعراق عرب رهسپـار شده مورد توجه گردیده تا در بغداد بر کرسی تدریس و افادت نشسته و همه روزه حوزهٔ درسش رو بوسعت میرفته تا زمانی که فتنه بین شیعه و اهل سنت بر خـاست (۴۳۳هـ) و مخالفان ، خانهٔ ویرا در کوی کرخ بغداد و کرسئی که هنگام تدریس بر روی آن می نشست با کتابهای او آتش زدند . وی ناگزیر به نجف اشرف کـوچید و تـا پایان عمر در آنجا زیست . علامهٔ طباطبائی در کتاب « فوائد الرجال »میگوید: ابوجعفرطوسی شیخ طائفه و امام فرقهٔ شیعه بعداز ائمهٔ اطهار شناختهشده وصاحب تفسیر بزرگی است بنـام تبیان . از جملهٔ کتابهای او : تهذیب و استبصار است و ایندو از کتب چهارگانهایست که در حدیث سند و حجت میبـاشد و بسیـاری از فقیهان مشهور را برای رسیدن بمقام فقاهت ، هدایت و کفایت کرده است . کتاب فهرست ابوجعفر، شایان مطالعه و در آن اصحاب پیمبر و تألیفات ومراتب آنان ذکر شده. دیگر از کتابهای او : مصباح المتهجد ، مقتل الحسین ، اخبار المختار ، کتاب الغیبه ، دراثبات غیبت حضرت صاحب الامر میباشد. نخستین تصنیف شیخ درفقه کتاب النهایه و واپسین آن المبسوط است که نظیری برای آن نه در کتب اصحاب میتوان یافت و نه در کتب مخالفان و فرق میان تهذیب و استبصـار آنست که اولی خاص مطلق احادیث است که بر سبیل وفاق و یا خلاف نسبت بمذهب شیعه جمع شده و دومی مقصور است بجمع مخالفات و تمامی آنچه که از احادیث اهل بیت عصمت رسیده و متعلق به فقه مذهب جعفریست .

برخی ازنویسندگان ، بهشیخ الطایفه نسبت سهو وغفلت درپارهای ازتألیفهایش میدهند و میگویند این اختلافها از آنجهة رویداده کـه شیخ در کثرت تصنیف ، ولع داشته و بـا اشتغال بتدریس ، فرصت مراجعه و تنقیح نوشته هـای خود را نمی یافته است . (۱) باری شیخ را باید بالاترین مجتهد و فقیه امـامیه دانست

(۱) ترجمه ونقل بمعنی ازص ۵۸۰ تا ۵۸۹ روضات الجنات . تألیف سید محمد باقرخوانساری

و سردستهٔ مروجان مذهب دوازده امامی شمرد و تألیف های او را بنظر عزت و شرافت نگاه کرد.

☆ ☆ ☆

بزرگان طوس که نام آنان شایستهٔ یاد آوریست افزون از شمارند از قبیل: اسدی صاحب گرشاسب نامه و فرهنك، امام احمد غزالی، ابونصر سراج، احمد مسروق، عبدالله نساج، خواجه عبدالله معشوق، محمد بن اسلم و بسیاری مردان دیگر که در فهرست مربوط نام آنان ذکر شده است.

شاعری، هم عصر خواجهٔ بزرك: نصیرالدین طوسی در بارهٔ طوس و بزرگان مشهور آنشهر سروده است:

حبذا آب و خاك خطهٔ طوس،	که شد آرامگاه اهل هنر؛
معدن و منبع حقیقت و فضل،	مرتع و مربع صفا و نظر؛
آب او چون سپهر مهر نمای،	خاك او چون صدف گهرپرور؛
هر بزرگی که بوده اندر طوس،	آمده است از جهانیان بر تر؛
همچو غزالی و نظام الملك،	همچو فردوسی و ابوجعفر؛
و ندرین روزگار، خواجه نصیر،	اعلم عصر و مقتدای بشر،
کز فاضل، ز مبدأ فطرت،	تا با کنون چو او نزاد دگر؛
این چنین شهر، با چنین فضلا،	سزدار بر فلك بر آرد سر!

☆ ☆ ☆

عارفان خراسان

عرفان پس از اسلام را بلند آوازه ساخته‌اند.

تصوف، ازسالیان دراز در میان اقوام هند، چین، ایرانزمین و دیگر جاها بشیوه‌های ویژه، پیشینه داشته واین فرقه درهمهٔ جهان بوده‌اند همچنانکه بپارسی ایشانرا: ویژه درون، روشندل و یگانه بین خوانند. صوفی باختلاف زمان وزبان هر دوره بنامی خوانده شده واطلاق کلمهٔ مزبور (صوفی) دلیل بر حصرشان بدورهٔ اسلام نیست. (۱) در خراسان دسته‌ای از صوفیه بوده‌اند که شگفتیه نام داشته‌اند

---

(۱) ص ۸۲ طرائق الحقایق.

واینان چون در غار ها و شکفت ها (شکافته) جا و مسکن داشته واز آبادیها و شهر ها گریزان بودند باین نام نامیده شدند. (۱) اما تصوف در اسلام پهنهٔ وسیعی پیدا کرده و میتوان گفت یکی از بزرگترین موجهائی است که در دریای شگرف و پهناور دین اسلام برخاسته است.....

بگمان بزرگان صوفیه، سیر این طریقت، موجب نزدیکی بشمس حقیقت میگردد. راز جویان در پی کنجکاوی این نام بسی درهای گرانمایه سفته‌اند:

برخی آنرا مشتق از صوف بمعنای پشم، منسوب بپوشیدن لباس پشمینه دانسته‌اند؛ این عقیدهٔ ابن خلدون و دستهٔ زیادی از بزرگانست چنانکه سعدی گوید:

گر هیچ سودمند بدی صوف بی صفا! در کوه و دشت هر سبعی صوفئی بدی،

ونیز جامی گوید:

بوی درویشی نداری خرقهٔ پشمی چه سود؟
چند پیچی پشك در نافه که مشك اذفر است!

بعضی گفته‌اند صوفی ازصفا مشتق است و گروهی چنین دانسته‌اند که صوفی مربوط به بنی صوفه و یا اهل صفه است و آنها جماعتی از عرب بوده که در کعبه ویامسجد مدینه، پهلوی خانهٔ پیغمبر منزل داشته و باز هدو قناعت بسر میبرده‌اند. این عقیدهٔ سمعانی است که در کتاب انساب آورده است. جنید که یکی ازپیشوایان تصوف است گوید: صوفی مشتق از صوف است که دارای سه حرف میباشد: ص، و، ف. پس ص، کنایه از صبرو صدق و صفاست. و او، کنایه از ودو ورد ووفاست. ف، کنایه از فرد و فقر و فناست. یعنی باید صوفی دارای این صفت ها باشد. یك تعریف هم بشاه مردان نسبت میدهند که تازی آن آورده میشود:

الصوفی من لبس الصوف علی الصفا و جعل الدنیا خلف القفا و سلك طریق المصطفی و استوی عنده الذهب و الحجر و الفضة و المدر والا فکلب الکوفی خیر من الف الصوفی. (۲) کوتاه سخن، راهبری و علم آفریدگان بوجود آفریننده از

(۱ و ۲) ص ۸۲ و ۵۷ طرائق الحقایق.

راه چشم نیست بلکه یا ازراه بحث در رشتهٔ علت هاست و یا از راه کشف وشهود که این کشش، جذبهٔ عشق بسوی موجد است و چنانکه مولوی فرموده :

علت عاشق ز علت هـا جد است عشق اسطـرلاب اسرار خداست

پاره‌ای از نگارندگان معتقد شده‌اند که کلمهٔ صوفی از سوفیای یونـانی گرفته شده و هرگاه به‌کتب مربوط مراجعه شود معلوم میگردد :

سوفیست ـ Sophiste ـ بردسته‌ای ازحکمای یونان اطلاق میشده که بـا استدلال خطاباثبات نظر خود مبپرداخته‌اند و معرب این کلمه : سوفسطا اسـت و سفسطه، عبارت ازهمین نحوهٔ استدلال است که با یك قضیهٔ غیر صادق که شبیه بـه قضایای بدیهی الانتاج است مقصود خود را ثابت و بمغالطه پرداخته انکار حقایق میکرده‌اند . این است که هر استدلال‌غلطی به سفسطه تعبیر میشود.سقراط ،فیلسوف معروف یونان باسوفسطائیان،مناظرات فراوان داشته است . ارسطو معلم اول پیشرو طریقهٔ مشاء که‌برای هر یك از بابهای نه‌گانهٔ منطق کتابی نوشته ، بخش سوفسطیقا ـ Sophistique را به بحث در مغالطه اختصاص داده است . ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی، صاحب ملل و نحل گوید : هر کس قائل بمحسوس و معقول نباشد، اورا سوفسطائی نامند و سفسطه سخنی را گویند که بظاهر راست نماید و بحقیقت دروغ باشد و سوفسطائیان سه گروهند ؛ از جمله دسته‌ای کـه بحقیقت اشیاء قایل نیستندومیگویند جهان، جزوهم وخیال‌چیزی نیست . مولوی در بارهٔ آنان گوید :

این‌همی گویدجهان‌خودنیست‌هیچ! هست سوفسطائی اندر پیچ پیچ!

اکنون باز گردیم بسخن در بارهٔ صوفی .فرید وجدی‌در«دایرة المعارف»خود جلدششم گوید : التصوف‌هومذهب الغرض منه تصفیةالقلب من غیرالله‌والصعود بالروح الی عالم التقدیس باخلاص العبودیه والتجرد عما سواه . یعنی : مقصود از تصوف‌پاك کردن آینهٔ دل است که از بند علایق برهد و بمقام تجرد برسد ، از خـو د نیست گردد و بحق پایدار ماند .

اما سعدی‌دربارهٔ این طایفه در باب دوم گلستان، دراخلاق درویشان گفتاری

دارد که شاید همه از بر داشته باشند و همیدون بـآوردن آن بر شیرینی سخن میافزائیم :

« طریق درویشان، ذکر است و شکر و خدمت و طاعت و ایثار و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تحمل. هر که بدین صفت ها موصوف است درویش است اگـر چه در قباست ؛ اما هرزه گرد بی نماز هوا پرست هوس باز که روز ها بشب آورد در بند شهوت و شب ها روز کند در خواب غفلت و بخورد هر چه در میـان آید و بگوید هر چه بر زبان آید رنداست اگرچه درعباست . (۱)»

اکنون بدون اینکه وارد این بحث شویم که بین دو کلی : عرفـان و تصوف از نسبت های چهار گانهٔ منطق ، آیا تساوی و یا عموم و خصوص است کلمه‌ای چند در بارهٔ عارف آورده میشود :

در شروح گلشن راز آمده است : « هر کس بعد از شناخت خدا ی تمامت جواهر اشیاء او تمامت حکمت های جواهر اشیاء را کماهی دانست و دید بمقام معرفت رسید و نام وی عارف گشت و چون باوجود معرفت، حق تعالی او را بمحبت و الهام خود مخصوص گردانید بمقام ولایت رسید و نام وی ولی گشت و چون بـا وجود محبت و الهـام ، حق تعـالـی او را بوحی و معجزهٔ خود مخصوص گردانید و به پیغام خلق فرستاد تـا خلق را بحق دعوت کند بمقام نبوت رسید و نـام وی نبی گشت . »

پس عارف وصوفی هر دو بسوی یك مقصود درهسپارند؛ نهایت ، صوفی در پیمودن اینراه مقید به طی مدارج سیر و سلوك و داشتن پیر و حتی رعایت پـاره‌ای مراتب صوری است که عارف مجبور بمراعات آنحدود و قیود نیست .

---

(۱) قطعه ای از مرحوم ابوالحسن میرزا حیرت قـاجار معروف بشیخ الرئیس آورده میشود :

چوعکس صوفی ومفتی بصفحه‌ای دیدم	شگفتم آمد و گفتم که جای خوشحالیست
فقیه وصوفی باهم نشسته و شك نیست	که این مقدمه را یك نتیجهٔ عالیست
شریعت است وطریقت قرین ولی افسوس	که جای نقش حقیقت در آنمیان خالیست.

اکنون که ذکری از عارفان خراسان بمیان میآید من بنده را که اهلیت ورود در این‌میدان ندارم نمیرسد که درین باره سخنی گویم و آوازی‌اغاز کنم ، ولی از مطالعه و سیر در گفتار آنانکه درین کوی گام نهاده اند بهت و حیرت دست میدهد و جهانی غیر از جهان ظاهر نمایان میگردد .

در اسرار التوحید آمده است : « شیخ ما را پرسیدند که صوفئی چیست؟ ـ گفت: آنچه در سرداری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید نرنجی .» (۱)

عارفانی که از این سامان برخاسته اند هر کدام‌را بنگریم برای آنان همانندی کمتر میتوان یافت . ابوالحسن علی هجویری غزنوی متوفی ۴۷۰ هجری کتابی بنام **کشف المحجوب** لارباب القلوب در تصوف ساخته و آنجا در باب : ذکر مردان صوفیه در بارهٔ خراسان گوید : « اما از اهل خراسان کی امروز سایهٔ اقبال حق آنجاست » و پس از آنکه جمعی رامیشماردگوید : « ومن سیصد کس دیدم اندر خراسان تنها که هر یك مشربی داشتند کی یکی از آن اندر همه عالم بس بود و این جمله از آنست کی آفتاب محبت و اقبال طریقت اندر طالع خراسانست .» (۲)

وی‌دردیباچهٔ کتاب‌در بارهٔ‌متصوفه گوید : « بدانکه اندرین زمانهٔ ما طریقت تصوف بحقیقت مندرس گفته است خاصه درین دیار که خلق، جمله مشغول هوا گشته‌اند و معرض از طریق رضا و علماء روزگار ومدعیان وقت‌راازین طریقت، صورت برخلاف‌اصل آن‌بسته است! . . . . . »(۳)

پیران خراسان چنان مشهور جهان بوده‌اند که روشن بینان دید ار آنانرا هماره از خدای خواستار میشدند . خاقانی شیروانی شاعر و دانشمند سدهٔ ششم قصایدی در دلبستگی بدیدن خراسان دارد که از جمله میگوید :

من مرید دم پیران خراسانم از آنك　　　شهسوارانرا جولان بخراسان یابم

(۱) ص ۲۳۸ اسرار التوحید لمقامات ابی سعید .

(۲) و (۳) ص ۲۱٦ و ۷ کشف المحجوب که به تصحیح ژوکوفسکی‌خاورشناس روسی سال ۱۳۰۴ خورشیدی در لنین گراد چاپ شده .

رخت عزلت بخراسان برم انشاءالله
که خلاص ازغم دوران بخراسان یابم
منکه خاقانیم از آب نشابور چشم
بنگرم صورت سحبان بخراسان یابم

پورسینا که پایه‌ای بس بلند درحکمت دارد دراشارات، نمط نهم را اختصاص بمقامات عارفان داده و فصلی که در بارهٔ عارف و مقام آنان آورده از لطیف‌ترین فصول میباشد.

در آنجا فرماید: «معرض از متاع دنیا و خوشیهای آن، اورا زاهد خوانند و آنکس که مواظب باشد بر اقامت ثقل عبادات از روزه‌ونماز، اورا عابد خوانند و آنکس که فکر خود را صرف کرده باشد بقدس جبروت وهمیشه متوقع شروق نور حق اندر سرخودبود، او راعارف خوانند واین احوال که بر شمردیم بود که بعضی با دگری مترکب شود. بدانکه زاهدی بنزدیك آنکس که عارف نیست معـاملتی است و گوئیا که وی بمتاع دنیا متـاع آخرت میخرد و بنزدیـك عارف تنزیه و پاکیزگی است از هر چه سراو را مشغول کند از حق و تکبر است برهمه چیزها که جز حق است و عبادت بنزدیك آنکس که عارف نیست هم معاملتی است و گوئیا که عملی اندر دنیا میکند از برای مزدی که در آخرت بوی دهند و آن ثـواب است. و بنزدیك عارف، عبادت ریاضتی است همت های‌ویرا وقوتهای‌نفس ویرا چون متوهمه ومتخیله تا اندروی عادت شود باز گردیدن از جانب غرور بجناب حق تا بحدی‌رسد که‌این‌قوت‌هامساعدومسالم‌سر باطن شوندیعنی آن‌هنگام که نفس‌استجلاء معقولات حق میکند از جهت مبادی و باوی منازعت نکنند تا نفس به عقل فعـال پیوند میگیرد وچیزها اندر مییابد و نو روی بدو میتابد و اینحالت ویرا ملکهٔ شود مستقر تا هر وقت که خواهد او را اطلاع بر نـور حق تو اند بـود و همم وقوی ویرازحمت نکنند بلکه‌ویر ایاری دهندتابهمگی‌خود منخرط باشداندرسلك‌قدس (۱).

سپس فرماید:

« ابتداء معرفت، منقطع گشتن و دست بداشتن از هر چه جز حق است. معشوق عارف، حق است نه نفس معرفت و هر کس که اختیار معرفت کند از

(۱) ترجمهٔ اشارات. ص ۱۷۳.

برای معرفت ، وی مشرك بود . . . . مراحل خوض دروصل نیز کمتراز مراحل سلوك نیست اما به بیان نمیآید . . . . و گفت از او جز خیـال ننماید . . . . . . عارف گمان برچیزها ندارد و تجسس کارها نکند و اگرمنکری بیند ، خشم ، اورا بحرکت درنیاورد که ویرا بر آنکس رحمت باشد واگرامرمعروف کند به نصیحت و رفق کند و سختی و ملامت اندر آن بکار ندارد . عارف دلیر باشد و چرا چنین نبود و وی از مرك نپرهیزد . . . و گناهها عفو کند و چرا چنین نباشد؟ ونفس او بزرگتر از آنست که هیچ زلت بشری آنرا منزعج کند و کینه و حقدو ریا روی نماید . . . . عارف همیشه خرم وگشاده روی باشد و خندان واز تواضع ، تبجیل فرومایه همچنان کندکه تبجیل گرانمایه و انبساط او بـا خامل مجهول همچنان باشد که با بزرك مشهور و چگونه خوش نبـاشد ؟ و وی خرم است بحق ، بهمه چیزی ، زیرا که وی اندر همه چیزها حق می بیند و چگونه یکسان ندارد همه را وهمه نزدیك وی برابرند از آنروی که همه اهل ترحمند و ببـاطل مشغول و اندرین باب میان خرد و بزرك فرقی نیست ! . . . . . . »

هر چند نمیتوان از گفته های این دانشمند بزرك گذشت ولی چه باید کرد که این کتاب ، گنجایش ندارد و باری تمام این بیان دال است بر اینکه ، عرفان را مقامی بلند و پـایه ای ارجمند است که دست هر کس بآ ن نرسد . چه این گفتهٔ وی در اشارات است که میفرماید : « **جل جناب الحق ان یکون شارعاً لکل وارد** . » یعنی : درگاه باری تعالی بالا تر از آنست که دست هر نا اهل و بی سر و پائی بدامان آن برسد .

این نکته را نیز نتوان نهفت که با وجود گفته های پورسینا در بارهٔ عرفان، که اینجا اشارتی بدان رفت ، در شمار حکیمان نـامبردار است و مقام حکمت ایشان بر عرفانشان میچربد .

یك رباعی از ابو سعید ابوالخیر :

عارف که ز سر معرفت آگاهست ، بیخودزخودست وباخداهمراهست.
نفی خود و اثبات وجود حق کن؛ این ، معنی : لا اله الا الله است !

و اما شمارهٔ آنانکه پایگاه عرفان و تصوف را در خراسان، بالا برده اند از اندازه بیرونست ودرینجا با یاد نام چند نفر که پا برسر روشنان فلکی گذاشته‌اند این گفتار را زیب و فرمیدهیم.

از ینرو گوئیم اگر پایهٔ عرفان اسلامی از خراسان آغاز نشده باشد، با پیدایش مولانا جلال الدین محمد فرزند بهاء الدین محمد بلخی معروف بمولوی (۶۰۴ ـ ۶۷۲) صاحب مثنوی ودیوان شمس‌تبریزی بهمین سامان پایان یافته‌است. این شعر را در وصف آن بزرگوار: از شیخ بهاء الدین عاملی میدانند:

من نمیگویم که آن عالیجناب، هست پیغمبر، ولی دارد کتاب.

مقام مولانا باندازه ای بلند است که این بنده را یارای یك سطر نوشتن در بارهٔ آن بزرگوار نیست ولی دانشمند گرانمایه آقای بدیع الزمان فروزانفر خراسانی که دانشگاه تهران بوجود نازنینش مینازد سالهاست که‌دراین باب مطالعه و تتبع دارد و گذشته از تألیف های پر بهای ایشان مانند: سخن و سخنوران در دو جلد و منتخب ادب فارسی و غیره، کتابی در تحقیق احوال و زندگانی مولانا در بهمن ماه ۱۳۱۵ بوجود آورده که از روانی و شیرینی سخن، باخواندن چند برك شیفتگی دست میدهدو کتابهای‌دیگر ایشان دراین باب‌عبارتست از: مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، مآخذ احادیث مثنوی، دیوان شمس دردوجلد. فیه‌مافیه به تصحیح‌وحواشی‌ایشان ....

☆ ☆ ☆

از بزرگان صوفیهٔ خراسان، شیخ ابو سعید ابو الخیر میهنه‌ایست (۳۵۷ـ ۴۴۰) که در چگونگی حالش دو کتاب دردست‌است: یکی **اسرارالتوحید** و دیگر: **حالات وسخنان شیخ** ... ازین پیر روشن ضمیر داستانها گفته اند. از جمله: مردی بغدادی مدتی دراز نزد وی بسر برد و هنگام باز گشت بدیار خود ابوسعید گفت: ـ چون ببغداد رسی و ترا از خراسان پرسند چه گوئی؟... گفت: ـ هر چه فرمائی همان کنم. شیخ گفت: ـ اگر جویا شوند این ابیات تازیرا انشاد کن:

قالوا **خراسان** اخرجت شیئاً، لیس لـهُ فی جمـاله ثـان!

فقلت لا تنکر و امحاسنه ، فمطلع الشمس من خراسان .

و هر کس که زبان تازی نداند این رباعی پارسی براو برخوان :

سبزی و بهشت و نوبهار از تو برند؛ آنی که بخلد یادگار از تو برند؛
هم جنتیان نقش و نگار از تو برند. ایران همه‌فال‌روزگاراز‌تو‌برند.(۱)

گویند رباعیات عرفانی را وی چاشنی داده . اینك یك رباعی :

راه تو بهر قدم که پویند خوش است.

وصل تو بهر صفت که جویند خوش است.

روی تو بهر چشم که بینند نکوست.

ذکر تو بهر زبان که گویند خوش است.(۲)

دیگر از عارفانی که نخستین پایهٔ شعر تصوف را ریختند ، سنائی ، ابوالمجد مجدود بن آدم بود که در نیمهٔ سده پنجم در غزنین بجهان آمد . زندگی وی دو بخش است : یکی آنچه که در دربار غزنویان گذشته و بخش دیگر که پس از سفر خانهٔ خدا بخراسان آمده و به صحبت بسیاری از پیران و مردان راه رسیده ودرشهرهای‌معروف‌خراسان‌ویژه‌سرخس ، چندی درنك کرده. ازمثنویهای مشهوراو: حدیقة الحقیقه است که ملای بلخی را تکان داده و سیر العباد الی المعاد است که‌ذوق عرفان ازمیان همهٔ سطور آن، نمایان است . قصیده‌ای که دو بیت از مقطعش در صفحهٔ ۱٦۹ آمده‌از غرر افکار اوست و مطلعش اینست :

مکن‌درجسم وجان منزل که آن دونست‌واین‌والا،

قدم زین هر دو بیرون نه ، نه آنجا باش‌ونه‌اینجا!

دیگر از عارفان بنام ، شیخ فرید الدین ابوطالب محمد،عطار نیشابوری است که در ٦۲۷ درگذشته و در همان شهر بخاك سپرده شده است. وی در آنجا بپزشکی میپرداخته و داروخانهٔ بزرگی داشته چنانکه خود فرماید :

بداروخانه پانصد شخص بودند ، که درهر روز نبضم می نمودند .

منظومه های چندی و بیش از سدهزار شعر باو نسبت میدهند که از همه

---

(۱) و (۲) ص ٦۱۳ و ٦۱٤ نامهٔ دانشوران ، جلد اول .

مشهورتر منطق الطیر است که اندیشه‌های بلند را از زبان پرندگان برشتهٔ نظم کشیده.
این قطعه از آن کتاب، از راه تیمن آورده میشود :

داستان گریستن دلداده‌ای نزد شبلی

دردمندی پیش شبلی میگریست؛ شیخ پرسیدش که این گریه ز چیست؟
گفت : شیخا دوستی بود آن من، کز جمالش تازه بودی جان من؛
او بمرد و من بمیرم از غمش، شد جهان بر من سیاه از ماتمش!
شیخ گفتا:چون دلت بیخویش از ینست؟ این چه غم باشد؟سزایت بیش از ینست!
دوستی کز مرگ نقصان آورد، دوستی او غم جان آورد!
دوستی دیگر گزین این بار تو، کاو نمیرد تا بمیری زار تو!
هر که شد در عشق صورت مبتلا! هم از آنصورت فتد در صد بلا!

مولانا جلال الدین محمد بلخی در وصف وی گفته است :

هفت شهر عشق را عطار گشت؛ ما هنوز اندر خم یك کوچه ایم!

و باز در دیوان شمس میفرماید :

عطار روی بود وسنائی دوچشم او، ما از پی سنائی و عطار آمدیم.

با یزید بسطامی ، شیخ نجم الدین کبری ، شیخ ابو الحسن خرقانی ، شیخ الاسلام جامی احمد ژنده پیل ، لقمان سرخسی ، ابو علی فارمدی طوسی، که استاد تصوف حجة الاسلام غزالی بوده ، خواجه عبدالله انصاری شیخ الاسلام معروف به پیرهری که در اشعار گاه پیر انصار و انصاری گاه پیرهری تخلص مینموده و صاحب مناجات ملیح فارسی است ، شیخ ابونصر سراج طوسی، ابو بکر نساج طوسی که استاد امام احمد برادر حجة الاسلام غزالی و شاگرد ابوالقاسم گرگانی بوده ، امام احمد غزالی ، شیخ سعد الدین حموی جوینی ، علاء الدوله سمنانی ، شیخ ابو بکر زین الدین تایبادی هر یك دارای مقام و بزرگواریهائی هستند که زبان از بیان آن در میماند . و اینان از بنیان گزاران تصوف اسلامی هستند که با گفتار شیرین خود شور و شوق و حالی در

خواننده ایجاد میکنند و بـا افکار عرفانی ، طرح تازه و نوینی در شعر فارسی افکنده اند . . . .

قدر مسلم اینکه صوفیان و عارفان خراسان ، در میان تمام فرقه های متصوفه و عرفا مانند دیده اند در صورت و جان جهان ذوق و عرفان شناخته میشوند و باز این خراسان است که نهال عرفان را بـا پیدایش چنین مردان بزرك ، برومند و بارور ساخته و براستی میتوان گفت که: تصوف اسلام بهترین تجلی خود را درایران یافت . (۱)

کتابهای صوفیهٔ خراسان

اللمع ـ تألیف ابونصر عبدالله بن علی سراج طوسی ،طاووس الفقرا

رساله قشیریه ـ ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن نیشابوری

ایندو کتاب بزبان تازیست . سراج طوسی استاد طریقت پیرابوالفضل حسن سرخسی و وی پیر شیخ ابوسعید ابوالخیر بوده است .

طبقات الصوفیه ـ تألیف شیخ ابو عبدالرحمن محمدسلمی نیشابوری، بتازی

کیمیای سعادت ـ چکیدهٔ احیـاء العلوم حجة الاسلام غزالی که جمع بین طریقت و شریعت کرده و از گنجینه های نثر فارسی است .

اسرار التوحید لمقامات شیخ ابی سعیدکه محمد بن منور از احفـاد شیخ در ۵۶۰ تألیف کرده .

تذکرةالاولیاء ـ شیخ فریدالدین عطارنیشابوری درشرح حال۹۶تن ازبزرگان صوفیه

رسالهٔ عشقیه ـ امام احمد غزالی طوسی .

دلایل المتحیرین ـ شیخ ابوالجناب نجم الدین کبرای خیوه‌ای .

المعارف ـ بهاء الدین محمد معروف به بهـا ولد .

اوصاف الاشراف ـ خواجه نصیرالدین طوسی .

اشعة اللمعات ـ عبد الرحمن جامی که شرح لمعات فخرالدین همدانی معروف بعراقی است . (سال تـألیف ۸۸۶) نفخـات الانس از جامی اصل آن

---

(۱) ص ۸۲ ایران از نظر خاورشناسان . ترجمهٔ آقای دکتررضا زاده شفق .

همان طبقات‌الصوفیهٔ سلمی نیشابوریست که پیرهری آنرا بزبان پارسی هروی در آورد، و جامی دیگر باره آنرا بپارسی روان دری آورده و شرح حال ۶۱۶ تن را دارا است و نیز کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی را از آنرو یاد میکنیم که شارح منازل‌السائرین خواجه عبدالله انصاری پیرهریست وهموست که‌صاحب کتاب تأویلات است که بنام‌تأویلات محی‌الدین‌چاپ شده.همچنین باید نام امیرحسین غوری هروی صاحب مثنویهای: نزهةالارواح، کنزالرموز، زادالمسافرین‌را که منسلك درعرفان بوده و پاره‌ای از اصطلاح های، صوفیه را بشعر مورد پرسش ازشیخ محمود شبستری قرار داده و عارف شبستر را بپاسخ پرسش هـای هفده‌گانه و نظم «گلشن راز» انگیخته است و حـال اینکه شیخ، پیش از آن، لب بگفتن شعر مثنوی نگشوده بوده. مثنوی گلشن راز ۹۹۳ بیت و شرح های فراوانی بر آن نوشته شده از جمله شرح محمد لاهیجی است بنام: مفاتیح الاعجاز.

شیخ شبستر، شعر را کمترین پایهٔ کمال خود دانسته چنانکه گوید:

مـرا از شاعری خود عـار نـاید   که در سد قرن چون عطار ناید

☆ ☆ ☆

پاره ای از بداندیشان بر آنند که پس از چیرگی مغول و آنهمه کشتار ها که همه چیز از میـان رفت، تصوف مردمرا بگوشه گیری و دور شدن از علایق زندگانی راهبرشد و از آشوب جهان (۱) بیرون بآرامش درون پرداختند ولی‌این دعوی‌که عرفان در ایران راه کناره جوئی و گوشه گیری را آموخته استوارنیست؛ زیرا در عین اینکه تصوف همواره مایهٔ آرامش درون و پاکیزه کردن عقول وافکار بوده در گفتـار پیران، کار و کوشش و خدمت و محبت و بـدست آوردن دانش بسیار آمده است. (۲)

---

(۱) جهان بجای گیهان بکار میرود. گیهان با گاف فارسی و یاء مجهول در متون پهلوی آمده و بعداز اسلام، جهان استعمال شده.

(۲) ص ۸۳ تلفیق از پا برگی آقـای دکتر شفق در کتاب: ایران از نظر خاور شناسان.

پرسش های ۱۷ گانهٔ امیرحسین هروی باینده بیت آغاز میشود :

ز اهل دانش و ارباب معنی، سؤالی دارم اندر باب معنی؛

۱ـ نخست ازفکر خویشم در تحیر؛ چه‌چیزاست آنکه‌خوانندش‌تفکر؟

و دو پرسش بازپسین اینست :

۱٦ـ شراب وشمع و شاهد را چه معنی است؟

خراباتی شدن، آخر چه دعوی است؟

۱۷ـ بت و زنار و ترسائی درین کوی،

همه کفر است؛ ور نه چیست؟ برگوی!

پرسش ها چنانکه از گلشن راز بر میآید در سال ۷۱۷ بشیخ رسیده و در دیباچهٔ منظومه‌فرماید :

«بنام آنکه جان‌را فکرت آموخت؛ چراغ دل بنور جان برافروخت.»

پاسخ شیخ بپرسش نخستین، اینست :

تفکر، رفتن از باطل سوی حق بجزو اندر بدیدن کل مطلق

محقق راکه وحدت در شهوداست نخستین نظره بر نور وجودست

دلی کز معرفت نور و صفا دید ز هر چیزی که دید اول خدا دید

بود فکر نکو را شرط تجرید پس آنگه لمعه ای از برق تأیید

۱٦ـشراب بیخودی‌در کش زمانی مگر از دست خود یا بی امانی

طهور آن می بود کزلوح هستی ترا پاکی دهد در وقت مستی

خراباتی شدن از خود رهائیست خودی‌کفراست اگرخودپارسائیست

خرابات، آشیان مرغ جانست؛ خرابات، آستان لامکانست!

☆ ☆ ☆

حاج مولی هادی حکیم سبزواری

ازمفاخردورهٔ اخیرخراسان بل‌ایران، شاد روان حاج مولی‌هادی سبزواریست که درشعر، **اسرار** تخلص میفرموده (۱۲۱۲ ـ ۱۲۹۰). وی زنده کنندهٔ فلسفهٔ اشراق و پیرو ملا صدرا است. روانشاد میرزا محمد حسین فروغی در قطعه ای که

برای آرامگاه حکیم ساخته، گفته است :

سال میلادش (غریب)	۱۲۱۲	مدت عمرش (حکیم)
شد ز غربت سوی	۷۸	قربت آنحکیم گوشه گیر

پرفسور ادوارد برون در تاریخ ادبیات ایران ، از شش نفری که در رشتهٔ فلسفه نام میبرد یکی حاج سبزواریست و مینویسد : « لازم نیست مفصلا راجع باین حکیم عهد جدید بحث نمائیم زیرا شیخ محمد اقبال در آخر کتاب خود موسوم به : توسعهٔ الاهیات در ایران (ص ۵۹ ـ ۱۷۵) عقاید فلسفی سبزواریرا به تفصیل نگاشته است . »(۱) تألیف های حکیم سبزواری فراوان و تا ۲۵ گفته شده . از جمله : دو منظومهٔ عربی بنام : **لآلی منتظمه** در منطق و **غررالفوائد** درحکمت وحاشیه براسفار وشرح برشواهد ربوبیه ومفاتیح‌الغیب ومبدأ و معاد که همه ساختهٔ فکرصدر المتالهین شیرازی معروف بملا صدرا است ودیگر **اسرارالحکم** بپارسی در حکمت ، دیگر شرح دعای جوشن کبیر وصباح ، دیگر شرح لغات وعبارات مشکل مثنوی ورساله در مبدأ ومعاد بنام میرزا آقاخان نوری.

آنچه که چاپ نشده :

۱ ـ منظومه د رفقه باشرح آن .	۲ ـ اسرار العباده در فقه
۳ ـ الرحیق در بدیع	٤ ـ حاشیهٔ مبدأ ومعاد ملاصدرا
۵ ـ منظومهٔ المقیاس درمسائل فقه	٦ ـ اجوبة السئوالات المشکله
۷ ـ کتاب‌فی‌الحکمه مشتمل بر۵هزاربیت	۸ ـ حاشیه برسیوطی در نحو
۹ ـ کتاب محاکمات در ردبر شیخیه (۲)	

ماده تاریخ فوت حکیم را که « غاب النور » (۱۲۹۰) است ، شیخ مفید متخلص به داور در قطعهٔ زیر بیان فرموده :

حاج و هاج که در حکمت و فضل	بود در عالم و آدم مشهور
پدرش مهدی و خود هادی شد	سبزوار از هنر او معمور

(۱) ص ۲۸۷ تاریخ ادبیات ایران از آغاز صفویه تازمان حاضر، تألیف ادواردبرون، ترجمهٔ رشیدیاسمی، جلد چهارم. (۲) نقل از تکملة الامل، سید حسن صدر، چاپ بغداد.

سال فوتش کسی از داور خواست　　　گفت در پاسخ او: «غاب النور»

یك شعر از دیوان حکیم که ورد زبانهاست اینجا آورده میشود:

موسئی نیست که آواز انا الحق شنود،

ورنه‌این زمزمه، اندر شجری‌نیست که نیست!

پرسش و پاسخی است در دیوان خطی آنمرحوم که درتصرف نگارنده‌است وبر آن، دیباچه‌ای بخامهٔ‌روانشاد فرصت شیرازی نوشته شده؛ سؤال از میرزا بابای گرگانی است هنگام توقف سبزوار از آنجناب در بارهٔ اقسام موت که باین دو بیت آغاز میشود:

ای حکیمی که چون تو فرزندی　　　مادر دهر در زمانه نزاد

وادی عشق را توئی هادی　　　سالکان طریق را تو مراد

این پرسش که ۲۷ بیت است با نامه‌ای ضمیمه شده که متن نامه این‌است:

«روحی فداك! کمترین، در باب حدیث: موتوا قبل ان تموتوا حیران. ما بدین مقصد عالی نتوانیم رسید – هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند. چشم بصیرت کور وراه مقصود دور، مگر بهدایت هادی طریق سعادت ازین ورطهٔ هلاکت، جانی بسلامت بیرون برده از چاه ضلالت بدر آئیم و ببرهان عقلی‌و نقلی آن صاحب دانش و بینش، تا سوران سوختگان آتش حسرت مرهم پذیرشود. چون استدعا از بندگان عالی چنان بود که چند کلمه منظوم مرقوم فرمایند از آنجهة گستاخی شد. جواب سئوال را منظوم استدعا نمودم و تا بحال نظم و یاغزلی معروض نشد. اینهم از الطاف سرکار است. شعر:

ما چه نائیم و نوا از ماز تست　　　ما چه کوهیم و صدا درماز تست

و اگر در سئوال خبط و خطائی واقع شده باشد باصلاح آن کوشند. ای دعا از تو اجابت هم ز تو.»



مرحوم حاج‌سبزواری پاسخ این منظومه را در ۴۵ بیت داده که بیت نخستین این است:

ای عزیزی که چون تو بـابائی　ایزد ابنـاء معـرفت را داد

و در این منظومه انواع موت را از ذاتی ، اضطراری ، اختیاری آن که چهار قسم است : (موت ابیض ، اخضر ، اسود واحمر) بیان فرموده که درین جلد مجال سخن تنك است و شرح حال و مقال حکیم سبزواری بآینده حوالت میشود .

☆ ☆ ☆

اقا بزرك حكيم، شهيدى

پاره‌ای بر آنند که دورهٔ معـاصر ، از وجود مردانی که با حکمت و فلسفه سر و کار داشته باشند تهی مانده وحال اینکه سخن درست نیست وخراسان دریندوره مردانی مانند مرحوم ملا محمد علی معروف به حاجی فاضل و مرحوم **اقا بزرك شهیدی** حکیم داشته است .

اینمرد از مفاخر خراسان بشمار میرود و چون بنام و نشان و باقیماندن اثر بی اعتنا بود و بر دنیا و مافیها پشت پا زده بود ، یاد این بزرگوار دارد از خاطرها فراموش میشود . من بنده را بـا قرابت سببی گر چه از طور هـای آ نمرد حکیم اطلاعاتی است ولی هرگز خود را لایق بحث در اطوار و افکار آ نمرحوم نمیدانم و چون بهم صحبت های آن سید جلیل القدر از قبیل جناب آقای محسن گنابادی قاضی دیوان عالی کشور اکنون دسترسی نیست از آقای سید موسی قطب المحدثین که در زمرهٔ شاگردان و مصاحبان آ نمرحوم بشمـار میروند خو استار شد آ نچه میدانند در بارهٔ ایشان بیان فرمایند .

اینك بیانـات آقای قطب :

نـام آ نمرحوم ، میرزا عسکری ، فرزند مرحوم حاج میرزا ذبیح الله نوادهٔ مرحوم میرزا مهدی شهید که این خاندان اساساً چنانکه در مطالع الشمس ذکر شده ازخاندانهای برجستهٔ علم در خراسان میباشند.سنین عمرشان بالغ بر ۷۰ سال، تحصیلا تشان در مشهد : دروس مقدمـاتی نزد آقـا شیخ موسی منطقی معروف در مدرسهٔ سلیمان خان، فقه و اصول در حوزهٔ درس مرحوم حاج میرزا محمد باقر شفتی مجتهدازشاگردان‌اول مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی اعلی الله مقامه صاحب

فتوای مربوط بد خانیه، دروس معقول قسمتی خدمت مرحوم میرزا محمدخادم‌باشی رضوان الله علیه پس‌از تکمیل رشتهٔ منقول و معقول درخراسان به تهران مسافرت فرموده و مدتی بدرس مرحوم آقا میرزا ابوالحسن جلوهٔ حکیم و در تکمیل بدرس مرحوم میرزا ابراهیم گیلانی اشکوری محشی «مصباح الانس» رفته و از آنجا به نجف اشرف تشرف جسته و در منزل مرحوم آیة الله خراسانی (مولی محمدکاظم) صاحب «کفایة الاصول» ورود و از ایشان تلمذ مینمودند وچندین سال در خدمت آخوند متوقف و هنگام حرکت ، پاره‌ای بایشان اظهـار داشتند که همانطوریکه حجج اسلام با اجازه حرکت میکنند خوبست شما هم تحصیل اجازه ای بفرمائید فرمودند که اگر ملا هستم محتاج باجازه نیستم وهم هستندکسانی که مستحضرند مرحوم حجة الاسلام آقـا میرزا محمد آقـا زادهٔ خراسا نی هم چنین مرحوم حاج آقاحسین قمی درمطالب معقول از ایشان استفاده میکردند .

مرحوم آقا بزرك، چندین‌حکومت درآراء حکماء (در مباحث اصالت وجود و ماهیت) فرمود منتهی یادداشت ها در دسترس قرار نگرفته و بـا آنکه طریقهٔ مشاء را می پسندیدند و بآراء شیخ و خواجه وقع و اهمیت مینهادند و نزدیك بود که کلام آنها را به حجیت بشناسند ، میفرمودند : لسنا آمنا بمافی دفتی الشفا (۱) و باز گاهی میفرمودند سخنان باید از معدن وحی و رسالت گرفته شود و این ، مانند گفتهٔ عبدالرحمن جامی است که میگوید :

حکمت یونـانیـان پیغـام نفس است و هوی

حکمت ایمـانیـان فرمودهٔ پیغمبر است

در شیوهٔ زندگانی باکمال آزادی و بی اعتنائی بامور دنیا میزیست وبگفتهٔ شیخ الرئیس در ۲۴ ساعت بیك وعده غذا قنـاعت میفرمود (۲) و از قبول وجوه

---

(۱) یعنی : ما از آنکسانی نیستیم که بآنچه در شفا نوشته شده ایمان آورده باشیم .

(۲) گفتهٔ پور سینا : اسمع بنی وصیتی واعمل بها   فالطب معقود بنص کلامی
اجعل غذائك کل یوم مرة   واحذرطعاماً قبل هضم‌طعام

طفره میزدند وتا پایان عمر بهمین شیوه استوار بودند وهرگز تن بزیر بارهیچگونه تحقیری نداده از کسی چیزی طلب نکردند و با محدودیت معاش همواره شادان بوده و با خوشروئی تمام پذیرائی و برخورد میکردند و باندازه ای محضرشان شیرین و گرم بود که هر کس پس ازیك جلسه ملاقات مفتون ومجذوب میگردید ازلطیفه گوئی‌های ایشان داستانها بجامانده که دفترجداگانه‌ای باید.اینراهم بگویم که اینجانب ، کراماتی از ایشان دیده‌ام که داعی بذکر ندارد .

تدریس ایشان از هنگام بازگشت از عتبات عالیات در منزل بود و اصرار آقایان را که بهتر است درس در مسجد جامع گفته شود نمی پذیرفتند . مدت تدریس ایشان از سال ۱۳۳۳ هجری قمری تا هنگام وفات که سال ۱۳۵۵ است بالغ بر ۲۳ سال ادامه داشت . کتب تدریسی : شرح لمعه به عنوان خارج و تمامی کتب معقول : اوایل، شرح قوشچی بر تجرید تنها بعداً شرح خواجه بر اشارات شیخ الرئیس و شوارق و شواهد الربوبیه و مبدأ و معاد و شرح هدایهٔ ملاصدرا و شرح منظومهٔ حاج ملا هادی سبزواری و اسفار ملاصدرا . تلامذهٔ ایشان در رشتهٔ معقول که حجج اسلام فعلی هستند بسیارند و چون رشتهٔ درس ایشان تماماً معقول بود لذا به آقا بزرك شهیدی حکیم درایران شهرت داشتند . پایان . »

شرحی که بر لوح قبر ایشان در دامنهٔ شرقی کوه سنگی نقر شده بقرار زیر است :

« هوالحی الذی لایموت . هذا مرقد السید الجلیل السند المعتمد النبیل حکیم الفقهاءالکرام فقیه الحکماء الفخام العالم العامل البارع العارف الکامل الجامع راوی المنقول و الاصول حاوی المعقول والوصول المولی الموالی آقا میرزا عسکری الحسینی الرضوی الشهیر باقا بزرك الشهیدی قدس سره الشریف المتوفی فی سلخ جمادی الاخری سنهٔ خمس و خمسین وثلث مأة بعدالالف ۱۳۵۵ هجری قمری (۱۳۱۵ هجری شمسی)





تمثال سيدالفلاسفة والحكماء المتالهين آقا بزرك حكيم شهيدی مشهدی قدس سره

استاد بهار

مرا خراسان زآنروی شد پسند بطبع
که کان رادی و فرزانگی **خراسان** بود

روانشاد استاد محمد تقی، ملك الشعراء بهار که باید براستی شاه سخنوران عصر انقلاب ومفخر خراسانش نامید فرزند محمد کاظم صبوری، ۱۲۶۵ (۱۳۰٤ قمری) در مشهد بجهان آمد و سال ۱۳۳۰ خورشیدی در تهران لب از گفتار فرو بست. صفحات این کتاب باشعار نغز و پرمغز فقید مأسوف علیه زیب و فر یافته و آن هزاردستان بوستان سخن صاحب تألیفات فراوان وغنی از توصیف است ویژه که دیوانش در دو جلد، سال ۱۳۳٦ در تهران بزیور چاپ آراسته شده وچگونگی زندگانی ادبی و سیاسی این مرد بزرك را در بردارد و چه درست فرموده:

وز سخنهای دری چابکتر و بهتر ز من،
در همه مرز **خراسان** یك سخن گستر نبود.



استاد فرخ

آقای سید محمود فرخ که جهان حیات بوجود ایشان مزین است، فرزند مرحوم سید احمد متخلص بدانا از فامیل قدیمی و معروف جواهری در ۱۲۷۵ (۳۱٤ ه. ق) پا بعرصهٔ گیتی گذاشته و بعد از استاد بهار که بزرگترین سخنور عهد انقلاب بشمار میرفت، امروز استادی در فنون مختلف شعری باین شاعر هنرمند میبرازد. همواره دارای کارهای عمده بوده از قبیل نمایندگی خراسان در بهارستان و سفرهای عدیده نموده و در هر سفر ره آوردی هنری داشته و برگی چند بر گلستان شعر و ادب افزوده است. خانه‌اش محفل دوستداران فضل و کتابخانه‌اش در خراسان گنجینه ای بنام. کتاب «سفینهٔ فرخ» بهترین گرد آوری از نخب اشعار آبدار است و مثنوی فروزندهٔ مرحوم «نصرت» بهمت ایشان چاپ شده. دو رباعی و چند بیت از قصیدهٔ: «اندیشهٔ خراسان» که در پاریس سروده شده شب آورده میشود:

ز هر رازی که غافل بودم از آن — بخاطر اند هی و نقمتی بود
چو آگه گشتم از آن راز دیدم — که آن غفلت همانا نعمتی بود

☆ ☆ ☆

چرا بر در آرزو ایستم ؟ — چو بر خود نهم رنج استادگی !
چو نبود بجز آزمندی امید ؟ — من و نا امیدی و آزادگی.

اندیشهٔ خراسان

معاشران ز پی مصلحت مرا بگزاف — دهید مژده‌ای ازجانب خراسان باز
درین دیار مرا طاقت شکیب نماند — که‌دل‌هوای وطن کرد و یادیاران باز
بخویشتن نتواند فریفت ، یار یسیم — گرش جمال بود صدهزارچندان باز
که من فریفتهٔ زاد و بوم خویشتنم — بباختر نکشم دل ز خاورستان باز
بپرورانده بد امان مهر خورشیدم — چسان گرفت‌توانم دل‌ازخراسان‌باز

یاد داشت

در پابرگی صفحهٔ ٦ شرحی راجع به حیرت قاجار نگاشته آمده ، اکنون پیرو آن گفتار یاد آور میشود که در دورهٔ معاصر ، دو نفر بنام: شیخ الرئیس معروف بوده اند :

۱ـ شاد روان محمد هاشم میرزا ، شیخ الرئیس ، فرزند نورالله میرزای جناب که در ۱۲۹۷ قمری در سبزوار متولد و درشعر، افسر تخلص مینموده و در ۱۸ شهریور سال ۱۳۱۹ درتهران در گذشته و در امام زاده عبدالله ری بخاک سپرده شده است .

وی‌ازمردان نامی تاریخ معاصر،در سال ۱۳۳۰ رئیس فرهنگ واوقاف خراسان بوده و ۷ دوره نمایندگی مجلس شورا داشته؛ شعر شناس و در گفته های خود پیروی از سبک « ابن یمین » می نموده و سالها درمرکز،ریاست انجمن ادبی راعهده دار بوده قطعات دلچسب و ممتازی ازو مانده و دیوانش در تهران چاپ شده است . قطعه ای در ذم قمار دارد که مصرع اولش اینست :

هیچ کس از قمار طرف نبست !

و پس از شمردن زشتی های قمار گوید :

خود گرفتم که هیچیك نبود، زشت تر هم ازایندو کاری هست؟

که : بری مفت دسترنج کسان یا دهی دسترنج خویش از دست !

۲ـ شاد روان ابوالحسن میرزا ، شیخ الرئیس که درشعر،حیرت تخلص میکرده ، زادگاه وی تبریز و بگواهی « منتخب نفیس » نگارش خودش در ۱۱ سالگی به تهران و ۱۴ سالگی بسرپرستی مادر بخراسان آمده و مجاورت اختیار کرده است چنانکه برادر وی محمد هاشم میرزا از مشهد بیرون نرفته و زمان نیابت تولیت حاج قوام الملك شیرازی، معین التولیه لقب یافته و تا پایان زندگی در مشهد میزیسته وهمینجادرگذشته است. مرحوم تربیت ،در کتاب: «دانشمندان آذربایجان » شیخ‌الرئیس را یکی از خطبا وادبای معروف آنجا دانسته و حال اینکه حیرت در کتاب منتخب نفیس گوید : در مشهد به‌تحصیل پرداخته و تربیت عقلانی یافته‌و برای نیل بمرتبهٔ اجتهاد بنا برسم آنزمان هم که سفری به عتبات نموده بعدبخراسان مراجعت کرده و در زمان استانداری آصف الدولهٔ شیرازی که قصد آزارش را داشته‌اند به‌قوچان‌رفته و نزدیك‌یکسال در آنجابسر برده سپس بسیروگردش پرداخته و باز پس از مدتی به مشهد بازگشت نموده است .

دو بیتی پابرگی‌صفحهٔ۶ بشکل‌های مختلف یادداشت شده واینك ازصفحه ۹۷ منتخب نفیس نقل میشود :

نایب السلطنه بر گو بشه پاك سرشت،

که یکی ز اهل خراسان بمن‌این بیت نوشت:

آصف و ملك خراسان بشما ارزانی،

ما ره عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشت!

و دو بیتی پاسخ ناصر الدین شاه باین شکل هم‌نقل شده :

نایب السلطنه بر گو بخراسانی زشت،

که شهنشاه زمانه بمن این بیت نوشت:

آصف ارخوب و اگربد تو برو خود را باش؛
هر کسی آن درود عـاقبت کار که کشت!

و یا اینکه : آصف ار ظلم کند زودمکافات دهیم.

از حیرت ، چند کتاب مانند : اتحاد اسلام ، کتاب الابرار و منتخب نفیس که نخبهٔ اشعار و منشآت اوست بجا مانده .

☆ ☆ ☆

دو بیهقی

سبزوار در دورهٔ معاصر ، دو بیهقی بما داده است .

۱ـ شیخ محمد حسن سالك بیهقی که از اوایل زند گی به مشهد آمده و تا پایان عمر در اینجا سکونت داشته . نامبرده در ساختن قطعه و ماده تاریخ ویژه هجا دستی بلند داشت و هنوز هجویه هایش ورد زبانها است .

۲ـ آقای میرزا محمود بزرك مهر فرزند محمد حسین صدر الواعظین متولد ۱۲۷۴ که اکنون در حال حیات و در نیشابور سردفتر ثبت استاد است و در شعر بیهقی تخلص میکند . ملخص قصیده ای از نامبرده آورده میشود :

در خراسـان دو بیهقی باشیم — که خراسان ز هر دو مفتخراست
آن یکی پیر سالك ره عشق — که بوادی شعر ره سپر است
دیگری من که پـایهٔ خردم — برتر از چرخ و زو بلند تر است
هست محمود بیهقـی نـا مم — کامم از نام خویش پر شکر است
آوخ از دهر دون که در نظرش — قدر اهل کمال مستتر است
مردمش سفله اند و سفله پرست — زحمت اهل فضل بی ثمر است
بیهقی دیده است در دوران — هر که دانشوراست خون جگراست
گر بگوید سخن بد آید پیش — ور نگوید همی بد از بتر است

☆ ☆ ☆

آگاهی

روانشاد عبدالحسین آگاهی فرزند مرحوم ملاداود معروف به ملاباشی و برادر کهتر مرحوم

بدایع نگار آستان قدس رضوی ازشاعران بنام است که در اواخر عمر سالها در وزارت دادگستری بخدمت مشغول بوده و در ۱۳۲۶/۶/۱۳ خورشیدی درگذشته و مدتها روزنامهٔ آگاهی رادرمشهد انتشارمیداد. ازاشعار اویك رباعی وغزل آورده میشود :

روزی که پیام یار میبرد نسیم، طیاره نبود و تلگراف بی سیم؛
با این دو پیام آورنورس حیف است، پیغام بباد داد چون عهد قدیم!

غزل

سویت نوشتم از مهر، ایماه روکتابی! ازشرح هجر فصلی،وزشوق وصل بابی،
باشد ز عهد آدم،اینگونه رسم عالم؛ هر گفته راپیامی هر نامه را جوابی.
درانتظارم ایماه، هرشام وهرسحرگاه، از انتظار بدتر باشد مگر عذابی؟
ناورد درحسابم ، دیشب بدورساقی؛ داند که نیست امروز،درکارهاحسابی!
چون باد بگذرد عمر،دراین دوروزدنیا آمال زندگانی، بر آبدان حبابی!
خورشید نوجوانی درچرخ کامرانی، بگذشت رایگانی،چون ازنظرشهابی!
یکدم خیال راحت ازمکنت جهان به زیرا که نیست عالم جزازخیال وخوابی.

این غزل را هم از آقای محمد آگاهی شاعر شیرین سخن فرزند مرحوم آگاهی متولد ۱۲۹۲ ثبت میکنیم :

تا چو برك افتاده ام از شاخسار زندگی
پایمال مردمم در رهگذار زندگی
من ندانستم که دوران جوانی چون گذشت
شد خزان، باغ امیدم در بهار زندگی
مانده ام از راه وهستم ناتوان و خسته دل
قامتم خم شد کنون در زیر بار زندگی
روی آسایش ندیدم لحظه‌ای در عمر خویش
همچو شمعی سوختم در شام تار زندگی
دیگران در عیش و شادی بهرهٔ ما خون دل
گشته ام از تیره بختی شرمسار زندگی

میکشانند دست تقدیـرم نمیدانـم کجـا
همچو برك افتـاده ام از جویبـار زندگی
بگذرد شـادی و غـم از گردش ایـام زود
نیست بر یك حال، آگاهی مـدار زندگی!



یکی ازمفاخر امروز خراسان، استادارجمند حضرت آقای شیخ محمد تقی راموز، بهاور ، ادیب نیشابوری مدظله است که حدود ۳۰ سال است در انواع علوم ادب تدریس دارند و صاحب تألیفات بسیاری نظم ونثر درادب ، عرفان وحکمت میباشند.
از خاتمهٔ کتـاب « فیروزی جـاوید » ایشان چند شعر در پند و اندرز گل چینی میشود :

الا ای رهـرو ملك معـانی — بگیر این پند های آسمانی
نخستین در خم چوگان دین باش — بدین از روی برهان و یقین باش
خدا را آگه از هر کار میدان — توانا بر همـه دشوار میدان
مکن اندر نهان کس را ببد یاد — که در انجام خواهی رفت بر باد
مرو هرگز ببزم باده نوشـان — مشو با مردم وارونه جوشان
بنرمی باش با بیگانه و خویش — که با نرمی رود هر کار از پیش
گذر بنما ز دام شهوت و آز — که آری بر فراز چرخ پرواز
هماره شکر حق را بر زبان آر — که گردد نعمت حق بر تو بسیار
شب و روز اندرین پر پیچ گیهان — بهر کاری ز کوشش رو مگردان
درین گیتی بسی کردار باید — برای دین و دنیـا کار باید
اگر با آبرو خواهی بمانی — مگیر از کس تو چیزی رایگانی
بنای زندگی بر وام مگذار — بقدر دخل خود بر خرج رو آر
مگو هرگز سخن از تنگدستی — که با هر کس نیاز آری تو پستی
غنیمت دان زمان تندرستی — مده انجام کار خود بسستی
مرو از بهر چـالش در برزن — مزن بر عمر خود تیر تن افکن

اگر شهوت نگردد بر تو سالار | فزون منما ز هر ماهی بیك بار
ز خوش رخسارگان تا میتوانی | طمع کن دوستی و مهربانی
بکوی نیکنامان جای بگزین | بنزد مردم بد نام منشین
زر و سیم است بهر زندگانی | مهل بالای هم منما گرانی
کسانی که ره سختی گرفتند | بدست دیگران دادند و رفتند
نبردند از زر و سیم نهاده | گذر کردند با چشم گشاده
که یعنی آنچه بنهادیم بر هم | بود اکنون همه سرمایهٔ غم
دل از این خواسته غرقه بخونست | ولی از دست ما چاره برونست
الا ای هوشمند گفته آموز | بجان آویزه کن گفتار راموز
که راموزازجهان نکته دانی است | سخنهایش چوآب زندگانی است

و نیز در وصف صوفی از آن کتابست :

چنین گویند سالاران این راه | بود صوفی همان مرد دل آگاه
که‌هم باصفوت وهم‌صوف‌پوش‌است | بیاد حق دمادم در خروش است
برابر باشد اندر نزد صوفی | قبای اطلس و جل خروفی
طلا در پیش او مانند سنگست | درین گیتی همیشه سینه تنگست
بهای نقره نزد او چو خاکست | ز هر آلایشی آزاد و پاکست
طریق شرع و دین را از دل وجان | سپارد آن یگانه مرد میدان
باحکام شریعت در شب و روز | مواظب باشد آن مهر دل افروز
بود در طاعت حق دیده روشن | بلی معبد برای او ست گلشن
ز لذتهای این گیتی گریزان | ز خوف وخشیت حق‌اشك ریزان
گر اینگونه نباشد مرد صوفی | زده لك به بود یك کلب کوفی(۱)

---

(۱) ترجمهٔ تعریف صوفی است که بشاه مردان نسبت داده شد. به صفحهٔ ۳۲۴ همین کتاب نگاه کنید.

چند نکته

اکنون که نموداری از روش این نگارش بدست آمد، بذکر نام دانشوران خراسان میپردازیم. برای اینکه جوینده بتواند آسانتر دریابد به دوازده بخش از روی حروف تهجی قائل شده‌ایم تاهم ایرادی بر تقدم و تاخر نباشد وهم آنکه مقصود است زود بدست آید. در فهرست های دوازده گانه: شهرت، کنیه و لقب یا تخلص، نام، نام پدر، زادگاه، سال درگذشت و پاره ای گفتنی های در بایست یاد شده و در جلد های بعد بگفتگو در بارهٔ هر یك از طبقات پرداخته خواهد شد. امید آنکه از آن نوشته ها زنك ملال بر آینهٔ تابناك خاطر خوانندگان گرامی نه نشیند.

در بارهٔ فهرست ها آنچه باید یاد آوری شود این است که از ذکر تاریخ تولد چشم پوشیده شده زیرا مردان بلند پایه پس از کسب دانش در دورهٔ عمر شهرت یافته و جاوید مانده اند.

نکتهٔ دیگر

آنکه هر کس به آنچه مشهور است اعم از کنیه، لقب، تخلص، درستون اول نامبرده شده زیرا بزرگان بانام کوچك کمتر معروفند چنانکه هرگز توجهی بنام کوچك پور سینا «حسین» نمیشود ولی بشهرت: «ابن سینا» یا لقب شیخ الرئیس، فوری متذکر باین مرد بزرك میشوند.

حتی باقتضادی عادات عرب، پس از اسلام، کنیه و لقب، بیش از نام مورد توجه بوده و بیشتر مردم را به کنیه می شناخته‌اند؛ چنانکه فضل الله، عارف معروف میهنه ای را بکنیه اش: «ابوسعید» میشناسیم و پدرش را به کنیهٔ: «ابوالخیر» ازینروست که پاره ای از مؤلفان کتب رجال، نام گرد آوردهٔ خود را: «الکنی و الالقاب» گذاشته اند مانند تألیف مرحوم شیخ عباس قمی در سه جلد بتازی.

نکتهٔ دیگر

بهتر آنست درتحقیق حال بزرگان، جزئیات زندگانی آنان کمتر مورد اعتنا باشد تا از تتبع در بارهٔ اندیشه ها و کار های آنان باز نمانیم. نتیجهٔ مهمی بدست نخواهد آمد از اینکه ثابت شود در گذشت دانشمندی یکسال زود تر یا دیرتر بوده و بهتر آنکه وقت مصروف باین کاوش، در تتبع آثار وزبدهٔ

اندیشه های آنان صرف شود و همت بگماریم باینکه هر یك از بزرگمردان چه خدمتی بعالم دانش و فرهنك و پیشرفت کاروان ترقی روحی بشر و یا انگیزه های دیگر کرده اند.

نکتهٔ دیگر اینکه: بساهست بزرگان درچند رشته واردند و کار کرده اند. نام آنان درفهرستی که تبحرشان بیشتراست یادخواهدشدچنانکه‌شیخ فریدالدین عطار در بخش عارفان آورده میشود با آنکه پزشك هم بوده و از شاعران نیز بشمار میرود. درین باره نویسندگان پیشین، گام درست برنداشته اند چنانکه هدایت صاحب تذکرهٔ مجمع الفصحاء که ویژهٔ شاعران است، شیخ ابو الحسن خرقانی، شیخ الاسلام احمد جامی. بایزید بسطامی، پور سینا را در این عداد در آورده با اینکه سه نفر نخستین از عارفان بزرك و نفر چهارم، فیلسوفی است که شهرت جهانی وی در رشتهٔ حکمت و از جملهٔ حکماء مشاء بشمار میرود و اگر این بزرگان، شعر گفته اند بیشتر برای تفریح خاطر و یا از راه تنبه مردم بوده که بهتردر ذهن خواننده وشنونده جایگیر میشده‌و آنهائی هم که زبان شعررا برای پرورش اندیشه‌های خود بر گزیده‌اند بازهم اندیشه مقدم برشعراست. درفهرست‌ها رعایت‌این‌موضوع‌شده مگرجائی که‌ازعهدهٔ تشخیص برنیامده ویاباشتباه رفته باشیم.

این نکته در پایان یاد آوری میشود که دورهٔ فهرست ها پس از اسلام آغاز و بانقلاب مشروطیت (۱۳۲٤ هجری قمری) ختم میشود. زیرا برای دانشوران معاصر، کتابی جداگانه باید ترتیب داد.

ودرثبت نام، بیشتر بکسانی سرو کار داریم که یا تألیفی ممتع از خود بیادگار گذاشته و یا اینکه در پیشرفت حقایق و سیر ترقی فکری و روحی و خدمت بمردم گامهائی برداشته باشند.

ذکر دسته ای که امروزه عالم حیات بوجود آنان مزین است با در نظر گرفتن نکتهٔ بالا مشروط باین است که تاریخ تولدشان پیش از ۱۳۲٤ باشد.



اینک فهرست :

فهرست طبقات دوازده گانه

۱ـ ادیبان ، دبیران و لغویان

۲ـ امیران و وزیران دانشور

۳ـ پزشکان

۴ـ حکیمان و فیلسوفان

۵ـ خوشنویسان

۶ـ دانشمندان ریاضی و فلکی

۷ـ شاعران

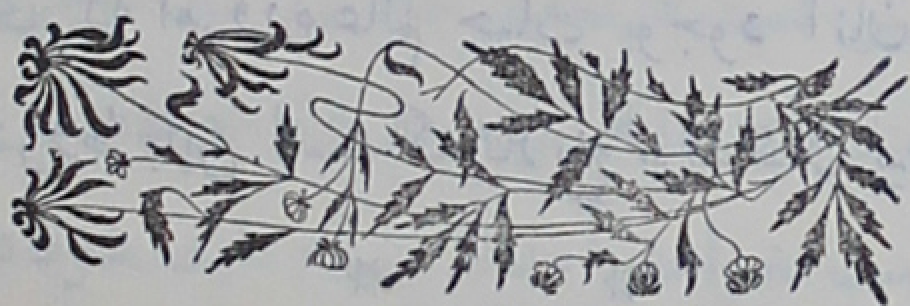
۸ـ عارفان

۹ـ فقیهان و متکلمان

۱۰ـ محدثان

۱۱ـ مورخان

۱۲ـ نویسندگان داستان و دارندگان دانشهای نهانی



برادر جان، خراسانست اینجا ؛
سخن گفتن نه آسانست اینجا .
همه طـلاب او دارای طبعند ؛
نه تنهـا پیر و قر ا ء سبعند .
نشسته نـزد هر جمعی ادیبی ؛
ز انواع فضـایل بـا نصیبی .
خراسـان جا چو نیشابور دارد،
که صد پیشی به پیشا وردارد!
« ایرج »

۱ ــ ادیبان، دبیران ولغویـان .

کتاب

کتاب ارهست کمتر خورغم دوست ،
که از هردوستی غمخوارتر اوست ؛
نه غمـازی نه نمـامی شنـاسد ،
نه او از کس نه کس ازاو هراسد ؛
بگوید از برایت د استـانهـا ،
حکایت هـا کند از بـاستانهـا ؛
چو یاران زود رنج وزود رو نیست ،
رفیق پول و در بند پلـو نیست !
« ایرج »

باکتابی چندو یاری اهل واطفالی چو گل،
بوستانی تازه دارا ندر سرای خودچو من.
« فرخ »

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۱- ابن قتیبه	ابو محمد	عبدالله	مسلم	مرو	۲۷۰
۲- ابوعبید هروی	ابوعبید	قاسم	سلام	هرات	۲۲۴
۳- ابوعثمان صابونی	ابوعثمان-شیخ الاسلام	اسماعیل	عبدالله	نیشابور	۴۴۹
٤- ابوالمظفر	ابوالمظفر هروی	محمد	آدم	هرات	٤١٤
٥- ابونصر جوهری	ابونصر- جوهری	اسماعیل	حماد	فاراب	٤٠٠
٦- ابوهلال عسکری	ابوهلال- عسکری	حسن	عبدالله	نیشابور	بعداز ۳۹۵
۷- اخسیکتی	ابورشاد - ذوالفضائل	احمد	محمد	اخسیکت	٥٢٨
۸- اخطب خوارزم	ابوالمؤید	موفق	احمد	خوارزم	٤٦٨
۹- ادیب بجنوری	موسوی نسل	سید حسین	ابوالحسن	بجنورد	تولد ۱۳۰۰
۱۰- ادیب نیشابوری	مدرس آستان قدس	میرزا عبدالجواد	ملاعباس	نیشابور	۱۳٤٤
۱۱- ادیب نیشابوری	راموز- بهاور	محمد تقی	اسدالله	»	تولد ۱۳۱۵

گفتنی ها

۱ - ابن قتیبهٔ مروزی از ینرو معروف به دینوری است که در آنجا شغل قضا داشته. صاحب: المعارف، ادب الکاتب، الامامة والسیاسه و ۳۳ تألیف دیگر.

٥ - ابونصر جوهری فارابی از پیشوایان لغت و ادب و از جملهٔ خوشنویسان، صاحب: کتاب لغت معروف به صحاح جوهری. وی برای گردآوردن لغت به حجاز سفر کرد و با عرب بادیه و عاربه در آمیخت، سپس به نیشابور بر گشت ودر آنجا این اثر جاوید را برجا نهاد. به صفحهٔ ١٥٤ همین کتاب نگاه کنید.

٦ - تألیف ابوهلال عسکری: الصناعتین(ابانه)، الاوائل.

۸ - اخطب خوارزم: شاعر، محدث، فقیه و کتابی در مناقب اهل بیت دارد.

۹ - برای شرح حال استادی آقای ادیب بجنوردی، بنامهٔ فرهنك مشهد شمارهٔ ۳ر۱۳۳۰ نگاه کنید وی یکی از فرزانگان و پایه گزاران فرهنك نوین درخراسان است.

۱۰ - برای شرح حال شادروان ادیب نیشابوری، بپابرگی صفحهٔ ۱٤۳ همین کتاب و مقالهٔ آقای اشراق خاوری در مجلهٔ ارمغان سال ۷ مراجعه شود.

۱۱ - آقای شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری ۳۰ سال است در انواع علوم ادب تدریس دارند و صاحب چندین تألیف نظماً ونثراً درحکمت، ادب وعرفان میباشند ازجمله: آئین نامه، فیروزی جاوید، تابش جان، اسرار الادب مجمع راز، گوهرنامه وغیره

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۱۲- ادیب هروی	هروی	حسن	محمد تقی	مشهد	تولد ۱۳۰۲
۱۳- ازهری	ابومنصور- لغوی	محمد	احمد	هرات	۳۷۰
۱۴- اسفراینی	عصام الدین	ابراهیم	محمدعربشاه	اسفراین	۹۱۲
۱۵- اسکافی	ابوالقاسم	علی	محمد	نیشابور	۳۵۰
۱۶- باخرزی	ابوالحسن	علی	حسن	باخرز	۴۶۷
۱۷- بدایع نگار	بدایع نگار آستان‌قدس	فضل‌الله	ملاواود	مشهد	شمسی ۱۳۰۴
۱۸- بدیع الزمان	استادفروزانفر	بدیع‌الزمان	شیخ‌علی	بشرویه	تولد ۱۳۱۸
۱۹- برزهی	ابوالقاسم	حمزه	حسین	برزه‌سبزوار	۴۸۸

۱۲ - آقای ادیب هروی دارای تألیف های متعدد درسی و غیر درسی هستند. درسی مانند: دستورحسن، نحو، غیردرسی: حدیقة الرضویه، تاریخ پیدایش مشروطیت وغیره. چون زادگاه نیای ایشان هرات بوده، هروی را برگزیده‌اند. شرح حال در شمارهٔ ۸ و ۳۷ نشریهٔ فرهنگ خراسان درج است.

۱۳ - کتاب: تهذیب اللغه در لغت تازی تألیف از هریست.

۱۴ - اسفراینی، اصل از سمرقند، بزرك شدهٔ اسفراین، شاگرد عبدالرحمان جامی، صاحب: حاشیه برشرح کافیهٔ ابن حاجب وشرح تلخیص‌المفتاح بنام‌اطول در برابر شرح تفتازانی بنام مطول و شرح برشمسیهٔ منطق وحاشیه بر کبرای منطق و حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاوی و رساله در نسبت بین قضایا و رساله در حقیقت و مجاز و استعارات بفارسی.

۱۵ - اسکافی، دبیر دیوان رسائل امیر نوح سامانی است وادیب مشهور.

۱۶ - باخرزی، صاحب تذکرهٔ: «دمیة القصر و عصرة اهل العصر» است بتازی و این کتاب، ذیل «یتیمة الدهر» ثعالبی نیشابوریست و برگزیدهٔ اشعار ۲۲۵ تازیگوی را آورده، هم عصر ملکشاه سلجوقی ودرمجلس انسی در باخرز کشته شده.

۱۷ - مرحوم بدایع نگار ازفاضلان دورهٔ اخیر خراسان، صاحب تألیف های: مطلع الشموس، منظومهٔ منتظم احمدی، لباس‌التقوی، بدایع‌الاشعار وغیره

۱۸ - آقای بدیع الزمان، استاد دانشگاه تهرانست و چندین سال در احوال وآثار مولوی تتبع نموده و صاحب چندین تألیف. بصفحهٔ ۲۲۰ این کتاب نگاه کنید.

۱۹ - کتاب: الفصول و محامد و محاسن از برزهی است.

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۲۰- بستی	ابوالفتح - نظام‌الدین	علی	محمد	بست	۴۰۳
۲۱- بناکتی	ابوسلیمان-فخرالدین	داود	محمد	بناکت	۵۲۷
۲۲- بهاءالدین	بهاءالدین خوارزمی	محمد	مؤید	بغداد	۵۸۸
۲۳- بهرامی	ابوالحسن	علی		سرخس	اوایل سدهٔ ۵
۲۴- بیهقی		علی	ابراهیم	بیهق	۲۲۵
۲۵- بیهقی	ابوالحسن-ابن‌فندق	علی	زید	بیهق	۵۶۵
۲۶- تاج الدین	تاج‌الدین خراسانی	محمد	ابوالسعادات	مرو	۵۸۴
۲۷- تفتازانی	سعدالدین	مسعود	عمر	تفتازان	۷۹۳

۲۰ - ابوالفتح بستی ، دبیر معروف محمود غزنوی و از شاعران ذواللسانین ، قصیدهٔ نونیهٔ معروف : زیادة المرء فی دنیاه نقصان، از وست . درگذشت در اوزکند.

۲۲ - بهاء الدین خوار زمی الاصل ، صاحب رسالات : التوسل الی الترسل ، منشی علاء الدین تکش خوارزمشاه ، قصاید بلندی دارد : ز بس که گشتم ازجور چرخ جای بجای، شدم چو هرزه دران هردری وهرجائی ؛ دریغ روز جوانی وعهد برنائی، گذشت در غم دوری و رنج تنهائی . برادرش شیخ مجدالدین بغدادی از کبار اصحاب شیخ نجم الدین کبری بوده .

۲۳ - بهرامی - صاحب : غایة العروضین ، کنز القافیه وخجسته نامه، در شعر پایهٔ بلندی داشته .

۲۴ - بیهقی صاحب : المحاسن و المساوی (شایست و ناشایست) میباشد .

۲۵ -ابن‌فندق بیهقی، یکی از نویسندگان بزرگ ، صاحب : « تتمهٔ‌صوان‌الحکمه» که ما بین سالهای ۵۵۳ - ۵۶۵ تألیف شده ، لباب الا نساب ، تاریخ بیهق و حدود ۳۰ تألیف دیگر . تتمه ، ذیلی است بر « صوان‌الحکمهٔ » ابوسلیمان محمد بن طاهر منطقی سیستانی .

۲۶ - درگذشت تاج الدین در دمشق . صاحب شرح بر مقامات حریری .

۲۷ - تفتازان دیهی میان سرخس و نسا بوده . تفتازانی پیشوای صرف و نحو ومعانی بیان و شارح کتاب : تلخیص المفتاح خطیب قزوینی و شرح شمسیه و تهذیب در منطق و شرح مقاصد در حکمت و کلام . و غیره درگذشت درسرخس .

شماره ـ شهرت	کنیه ـ لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۲۸ـ ثعالبی	ابومنصور	عبدالملک	محمد	نیشابور	۴۲۹
۲۹ـ جاجرمی		محمد	بدر	جاجرم	بعداز ۷۴۱
۳۰ـ حمیدی	قاضی حمیدالدین	عمر	محمود	بلخ	۵۵۹
۳۱ـ خبوشانی	زین الدین	صاعد		قوچان	
۳۲ـ خوارزمی	ابوبکر ـ طبرخزی	محمد	عباس	خوارزم	۳۸۳
۳۳ـ خوافی	ابومنصور	عبدالله	سعید	خواف	۴۸۰
۳۴ـ زمخشری	ابوالقاسم ـ جارالله	محمود	عمر	زمخشرخوارزم	۵۳۸

۲۸ ـ ثعالبی نیشابوری صاحب کتاب: « یتیمة الدهر » ، ثمارالقلوب ، فقه اللغه ، غرر اخبار ملوک‌الفرس وسیرهم . یتیمة الدهر ثعالبی در عالم ادب مورد توجه فراوان قرار گرفته ازجمله باخرزی (موضوع شماره ۱۶) ذیلی برآن نوشته بنام : دمیة القصر و باز عماد الدین کاتب اصفهانی وحظیری وراق ذیلی برآن نوشته‌اند که ذیل عماد موسوم است به : « خریدة القصر » (مروارید ناسفته) و باز سید علی خان کبیر ذیلی برآن نوشته بنام : « سلافة العصر »

۲۹ ـ تذکرهٔ : مونس الاحرار فی دقایق الاشعار (تـألیف ۷۴۱ هجری) از جاجرمی است .

۳۰ـ قاضی حمیدالدین درشهر بلخ مسند قضا داشته‌صاحب : مقامات حمیدی(۵۵۰) و اوست که انوری را از چنگ عوام بلخ رهائی بخشود .

انوری در بارهٔ مقامات حمیدی قصیدهٔ ستایشی دارد که درآن گوید :

هر سخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی،

از مقامات حمید الدین شد اکنون تر هات .

۳۲ ـ خوارزمی ـ ادیب ، سیاح ومناظر شهیر. وقتی خواست نزد صاحب بن عباد برود گفتند صاحب کسیر ا میپذیرد که ۲۰ هزار شعر از برداشته باشد گفت بپرسید ۲۰ هزار شعر از مردان یا زنان ، صاحب دریافت که او ابو بکر خوارزمی است و گفت واردش کنید .

۳۳ـ ابومنصور خوافی دربغداد درگذشته .کتاب : خلق الانسان ورجمةالعفریت در رد معری‌ازوست.

۳۴ـ جارالله زمخشری صاحب : مقدمةالادب درلغت تازی بفارسی ،اطواق‌الذهب، المفصل درنحو ، اساس البلاغه و الکشاف در تفسیر ، ربیع الابرار وغیره، استاد فن بلاغت‌است ودرجرجانیه درگذشته . زمخشر ـ دیهی است از نواحی خوارزم.

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۳۵- زوزنی	ابوالقاسم - بارع	اسعد	علی	زوزن	۴۰۲
۳۶- زوزنی	ابوعبدالله	حسین	احمد	»	۴۸۶
۳۷- زوزنی	ادیب ابوجعفر- کمال الملک	محمد	احمد مختار	»	
۳۸- زوزنی	ابوعلی	محمد	عبدالکافی	»	
۳۹- زیدری نسوی	نورالدین	محمد	احمد	زیدر	بعداز ۶۳۹
۴۰- زین المشایخ		محمد	ابوالقاسم	خوارزم	۵۷۶
۴۱- سجستانی	ابن عزیز	محمد	عزیز	سیستان	۳۳۰
۴۲- سجستانی	ابوحاتم	سهل	محمد	»	۲۵۵
۴۳- سکاکی (علامه)	ابویعقوب- سراج الدین	یوسف	ابوبکر	خوارزم	۶۲۸
۴۴- شابستی	ابوالحسن	علی	محمد	شابست	۳۹۰
۴۵- شمس المشرق	معروف به جاحظ ثانی	محمود	عزیز	خوارزم	۵۲۱
۴۶- شیخ الرئیس	حیرت قاجار	ابوالحسن میرزا	محمدتقی میرزا	تبریز	۱۲۶۴
۴۷- شهابی	استاد دانشگاه	شیخ محمود	عبدالسلام	تربت	تولد ۱۳۲۱
۴۸- صخری	ابوالفضل	احمد	محمد	خوارزم	۴۰۶
۴۹- صدرالافاضل	مجدالدین- خلیفهٔ زمخشری	قاسم	حسین	خوارزم	۶۱۷

۳۶- ابوعبدالله زوزنی- از پیشوایان لغت و نحو است وصاحب شرح معلقات سبع.

۳۷- ادیب ابوجعفر زوزنی دبیر ملکشاه سلجوجی بوده

۳۸- ابوعلی زوزنی صاحب کتاب: « حماسة الظرفا » است

۳۹- زیدری از ۶۳۳ تا ۶۳۸ دبیر جلال الدین منکبرنی در ۶۳۲ کتاپ: نفثة المصدور ودر ۶۲۹ سیرة جلال الدین را نوشته پس از آن شرح حالش بدست نیست.

۴۲- ابن عزیز سجستانی، صاحب: نزهة القلوب فی تفسیر غریب القرآن است. سجستان معرب سگستان (سیستان) است.

۴۳- سکاکی صاحب مفتاح العلوم و کتاب طلسمات است.

۴۴- شابست بروزن پابست ازدیه های مرو . شابستی صاحب : الدیارات، الیسر بعد العسر ، دیوان شعر و غیره است.

۴۶- حیرت، گورگاه تهران - بصفحهٔ ۲۳۶ و ۲۳۴ همین کتاب نگاه کنید.

۴۷- آقای شهابی، فقیه و استاد دانشگاه تهران هستند و دارای حدود ۲۰ تالیف

۴۹- صدر الا فاضل ، صاحب: «ضرام السقط» به‌عنوان خلیفهٔ زمخشری مشهور

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۵۰ - صغانی	ابوالفضایل - رضی الدین	حسن	محمد	چغانه	۶۵۰
۵۱ - صفار	ابونصر	اسحق	احمد	بخارا	
۵۲ - صفاوی		علی	عراق	خوارزم	۵۳۹
۵۳ - صیدعلیخان		صیدعلی	سلیمانخان	درگز	۱۳۳۶
۵٤ - شیخ عبدالسلام	شهاب الدین - سلامی	عبدالسلام	شیخ علی اکبر	تربت	ش ۱۳۳۳
۵۵ - عنبری	ابوزکریا	یحیی	محمد	نیشابور	٤٤٤
۵۶ - غوری	ابوسعید	محمد	جعفر	غور	

۵۰ صغانی لغوی صاحب : مجمع البحرین ، تکمله و شوارد در لغت تازی بتازی توشیح الدریدیه.

۵۳ - صید علیخان درگزی از مرز داران فاضل خراسان و نزد میرزا مهدی خدیو گیلانی تلمذ نموده پاره ای از اشعارش که بدست است یادداشت میشود:

چار سد سال فزونشد که ز تیغ کج ما — خواب در چشم همه ازبك وافغان نبود
نیر الدوله خداوند خراسان که چنو — نیری تابان بر گنبد گردان نبود
افتخار درگز امروز از صید علی است — که در آفاق چنو مرد سخندان نبود

دزدیده شب و روز همی بارم خون، — زین چرخ حرون!
بیگانه ز عقل و آشنایم بجنون ، — از طالع دون!
دانی که مرا چه کرد پامال و زبون؟ — افیون افیون باز هم افیون افیون!

باستقبال غزل ادیب نیشابوری باین مطلع :
آن پیکر سپید در آنجامه سیاه ، — گفته است :
در جامهٔ سیاه ببین آندو هفته ماه — خورشید اگر ندیدی اندر شب سیاه
ایمان شنیده اي که بود درلباس کفر — یا دیده ای ثواب پس ظلمت گناه

و نیز بصفحهٔ ۸٤ همین کتاب نگاه کنید .

۵٤ - مرحوم شیخ عبد السلام تربتی متولد ۱۲۹۸ متوفی ۱۳۳۳ هجری شمسی مدت عمر ۷۵ سال صاحب : رازعشاق (ترجمهٔ دعای کمیل و افتتاح بشعروخیام و گمنام) که در یك جلد منتشر شده و مثنوی گنج نهفته - دیوان شعر و آثار دیگرچاپ نشده

۵۶ - غور دشتی است بین هرات و غزنین و شهر آن « آهنگران » است غوری صاحب : دیوان الادب است در ده جلد

شماره ـ شهرت	کنیه ـ لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۵۷ ـ فارابی	ابو زکریا	یحیی	احمد	فاراب	
۵۸ ـ فارابی	ابو ابراهیم	اسحق	ابراهیم	»	۳۵۰
۵۹ ـ فاضل بسطامی	فاضل	نوروزعلی	محمد باقر	بسطام	۱۳۰۹
۶۰ ـ فاضل تونی	حکیم ـ استاددانشگاه	ملامحمد		فردوس	تولد
۶۱ ـ فخرالزمان	ابو المحاسن	مسعود	علی	بیهق	۵۴۴
۶۲ ـ فراهی	ابو نصر ـ بدرالدین	مسعود	ابو بکر	فراهه	سدهٔ ۶
۶۳ ـ فنجگردی	ابوالحسن ـ شیخ‌الافاضل	علی	احمد	نیشابور	۵۱۳
۶۴ ـ فندورجی	ابوالحسن	علی	نصر	فندورج	۵۵۰
۶۵ ـ دکترفیاض	رئیس‌دانشکدهٔ ادبی	علی‌اکبر		مشهد	تولد
۶۶ ـ قاضی‌عبدالوهاب				مشهد	

۵۷ـ فارابی، صاحب : المصادر در لغت تازی بفارسی

۵۸ـ فارابی، صاحب : دیوان الادب در لغت تازی ، بیان الاعراب ، ادب الکاتب
دیوان الادب بنام ابوسعید احمد بن محمد خوارزمشاه سردودمان مأ ونیان خوارزم که
از ۳۴۰ پادشاهی کرده‌اند تالیف شده .

۵۹ـ گورگاه فاضل بسطامی نزدیك شیخ طبرسی ، صاحب : فردوس التواریخ
تحفة الرضویه و تحفة الحسینیه .

۶۰ـ فاضل تونی اهل فردوس . استاد دانشگاه

۶۲ـ ابو نصرفراهی ادیب لغوی صاحب : نصاب الصبیان که بنام نظام الملك حسن
وزیر بهرامشاه ، ملك سیستان نظم کرده .

۶۳ـ فنجگردی جامع اشعار حضرت علی علیه‌السلام : سلوة الشیعه

۶۴ـ فند ورج بروزن پرزورك دیهی ازاسفراین ـ قصیدهٔ تازی دروصف‌اسفراین
دارد : سقی الله فی ارض اسفرائین عصبتی ....

۶۵ـ آقای دکتر علی اکبر فیاض ازفضلای خراسان و استاد دانشکدهٔ ادبی‌مشهد
به صفحه ۱۷۹ نگاه کنید .

۶۶ـ قاضی عبد الوهاب مشهدی هم عصر شاهرخ تیموری قاضی مشهد بوده از
ادیبان یکی عبارت : « مرادی دارم » را که صنعت مقلوب مستوی دارد بقاضی عرض
کرد او جواب داد : « برآید یارب »

شماره ـ شهرت	کنیه ـ لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۶۷ـ مجدخوافی	مجدالدین ـ قاسمی	مجد		خواف	سدهٔ ۸
۶۸ـ محمد باقر	بهبودی	محمدباقر	مرادعلی	مشهد	تولد
۶۹ـ مدرس رضوی	مدرس آستان‌قدس	سیدمحمدباقر		مشهد	۱۳۴۳
۷۰ـ مدرس رضوی	استاد دانشگاه	تقی آقا	سیدمحمدباقر	مشهد	تولد
۷۱ ـ مرزبانی	ابوعبدالله	محمد	عمران	خراسان	۳۷۸
۷۲ـ مرورودی	ابوسعید	محمد	عبدالرحمان	مرورود	۵۸۴
۷۳ ـ مروزی	ابوالعباس	جعفر	احمد	مرو	۲۷۴
۷۴ ـ مروزی	ابوالخیر ـ مسعودی	محمد	عبدالله	مرو	۴۴۳
۷۵ ـ مروزی	ابوسعید ـ سمعانی	عبدالکریم	محمد	مرو	۵۶۲
۷۶ ـ مشکان	مشکان طبسی	سید حسن		طبس	
۷۷ ـ مصنفك	علاءالدین	علی	محمد	بسطام	۸۷۵

۶۷ ـ مجد خوافی که قاسمی تخلص میکرده صاحب : روضهٔ خلد کهنه ترین تقلید از گلستان شیخ سعدی است .

۶۸ـ آقای محمد باقر بهبودی صاحب : قاطع البرهان فی علم المیزان (عربی) اسلوب جدید درشناسائی تجوید ، چاپ شده. شرح نهج البلاغه مبوب که‌چاپ نشده .

۶۹ـ مرحوم مدرس‌رضوی، صاحب : شجرهٔ طیبه

۷۰ـ آقای تقی آقا مدرس رضوی نجل مرحوم مدرس رضوی، استاد دانشگاه و صاحب تألیفات و تصحیحات هستند .

۷۱ـ مرزبانی ـ خراسانی‌الاصل ، بغدادی‌الولاده بوده آثارش : المقتبس، المفصل در بیان ، الاوایل ، تلقیح العقول و غیره .

۷۲ـ مرو رودی صاحب : شرح مقامات حریری در ۵ جلد .

۷۶ـ مرحوم سید حسن مشکان طبسی از فضلای خراسان و مدتی در اصفهان نزد اساتید تلمذ کرده بعد از آقای محمد جواد غفاری مدیر مدرسهٔ متوسطهٔ مشهد بود و مجلهٔ دبستان را مینوشت و در تشکیلات داوری بمرکز خواسته شد و در عداد قضات دیوان کشور در آمد و تا پایان عمر در این خدمت باقی بود .

۷۷ـ مصنفك ، صاحب شرح قصیدهٔ برده درخصوصیات حضرت رسول(ص)وشرح قصیدهٔ عینیهٔ پور سینا .

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۷۸- مطرز باوردی	ابوعمرو - مطرز	محمد	عبدالواحد	ابیورد	۳۴۴
۷۹- مطرزی	ابو الفتح	ناصر	عبدالسعید	خوارزم	۶۱۶
۸۰ - معینی جوینی	مولانا			جوین	سدهٔ ۷
۸۱ - ملا باشی		ملاداود	ملاحسن	مشهد	۱۳۲۱
۸۲ - ملک السادات		سیدصدرالدین		نیشابور	۳۵۰
۸۳ - مؤذن	ابو سهل	محمد	علی	هرات	۴۳۳
۸۴ - میدانی	ابوالفضل	احمد	محمد	نیشابور	۵۳۹
۸۵ - میدانی	ابوسعد	سعید	احمد	نیشابور	۵۳۹
۸۶ - میکالی	ابوالفضل	عبدالرحمان	احمد	خراسان	۳۳۶
۸۷- نظامی عروضی	ابوالحسن- نظام الدین	احمد	عمر	سمرقند	۵۷۰
۸۸ - نظامی		حسن		نیشابور	

۷۸- مطرز باوردی، از بزرگان نحو و لغت معروف بغلام ثعلب.

۸۰- معینی جوینی، معاصر سلطان ابوسعید، ادیب ومتصوف، نگارستان بروش گلستان سعدی ازوست. نمونه ای از شعر وی :

از زلف پریشان تو آشفته ترم من — در کوی تو آشفته چو باد سحرم من
باشد که بیابم ز گلستان تو بوئی — عمریست که چون باد صبا در بدرم من

۸۲- ملک السادات قطعهٔ معروفی دارد :

از جور سپهر سبزوار ایندل من — گویان گویان باسفرائین آمد

که گویان اول، مقصودش جوین است.

۸۴ ابوالفضل احمد میدانی، لغوی و نحوی معروف. صاحب : مجمع الامثال و السامی فی الاسامی (لغت تازی بپارسی) است. میدانی منسوبست به میدان که محله‌ای بوده در نیشابور ساختهٔ زیاد بن عبد الرحمان. میدانی در نیشابور در گذشته.

۸۵- پسر ابوالفضل میدانی صاحب : الاسمی فی الاسماء.

۸۶- میکالی آثارش: دیوان الرسائل، مخزن البلاغه، المنتحل و دیوان شعر.

۸۷- نظامی عروضی که بواسطهٔ کتاب: مجمع النوادر (تالیف ۵۵۰) یا چهار مقاله معروف مانده علاوه صاحب مثنوی ویس و رامین میباشد. وی ستایشگر تکش خوارزمشاه و شاهان آل کرت بوده.

۸۸- نظامی نیشابوری صاحب : تاج المآثر است.

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۸۹ - نظام هروی	نظام الدین			هرات	۹۰۷
۹۰ - نوغانی		شیخ علی اکبر	میرزا موسی	مشهد	۱۳۷۰
۹۱ - نیشابوری	ابوالقاسم-رکن الدین	عبدالرحمان	عبدالصمد	نیشابور	۵۴۹
۹۲ - نیشابوری		حسن	ذی النون	نیشابور	۵۴۵
۹۳ - هروی	ابواسامه	حباوه	محمد	هرات	۳۹۹
۹۴ - هروی		عبدالملك	علی	هرات	۴۸۹
۹۵ - هروی	ابوالحسن	علی	محمد	هرات	
۹۶ - هروی فاشانی	ابوعبید	احمد	محمد	فاشان هرات	۴۰۱
۹۷ - هما	دیباچه نگار	میرزا صادق		مرو	
۹۸ - وطواط	رشیدالدین-سعدالملك	محمد	محمد	بلخ	۵۷۳
۹۹ - یغمائی		حبیب			تولد
۱۰۰ - دکتر یوسفی		غلام حسین		طبس	تولد

۸۹- شیخ علی اکبر نوغانی صاحب : سه مقاله و دیوان شعر

۹۶- هروی فاشانی. صاحب : غریب القرآن و غریب الاحادیث النبویه و ازجها نگردان.

۹۷- همای وقایع نگار هم عصر فتحعلی شاه و ادیب و شاعر بوده

۹۸- رشید الدین وطواط درخوارزم در گذشته . دبیر اتسز خوارزمشاه . صاحب حدائق السحر و ترجمهٔ صد کلمهٔ حضرت علی علیه السلام در نظم تازی و پارسی هر دو مهارت داشته . بمقدمهٔ اقبال بر حدائق و صفحهٔ ۳۴ این کتاب نگاه کنید .

۹۹- آقای حبیب یغمائی شاعر و نگارندهٔ ماهر صاحب مجلهٔ بنام یغما در تهران

۱۰۰- آقای دکتر غلام حسین یوسفی شاعر شیرین سخن و مدرس دا نشکدهٔ ادبی مشهد .



من چرا دل بچون توئی دادم ،
که بعمری نمیکنی یادم !
ای پسر تا بچند این همه ناز ،
تو نه شیرین و من نه فرهادم ؛
قدچون سرو ناز جلوه مده ،
که من از سر وناز آزادم ؛
تا نجوید زمانه شادی من ،
نبرد دل نگار نوشادم ؛
نکنم با تو تازه عهد کهن ،
نکنی باز تا ز نو ، شادم ،
من نه آنم که‌رنك‌وبوی جهان ،
بفریبد همی دل را دم ؛
من همان طائرم که میشنوند ؛
هر شب از بام عرش فریادم ؛
آسمان فانی است و من باقی ؛
که قویتر از و ست بنیادم ؛
از آثارچاپ نشدهٔروانشادادیب نیشابوری

۲ - امیران و وزیران دانشور

این کهنه رباط را که عالم نام است،
وآرامگه ابلق صبح و شام است :
بزمی است که،وامانده‌ٔصدجمشیداست ؛
قصریست .که‌تکیه گاه‌صدبهرام است !
خیام نیشابوری

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۱ - ابومسلم خراسانی	صاحب الدعوه	عبدالرحمان	مسلم	ماخان مرو	۱۳۷
۲ - امیرابومنصور	کنارنك طوس	محمد	عبدالرزاق	طوس	۳۵۱
۳ - احمد کامگار	آل کامگار	احمد	سهل	مرو	۳۰۷
٤ - اخشید	اخشید	محمد	طغج	فرغانه	۳۳٤
٥ - اسفراینی	ابوالعباس	فضل	احمد	اسفراین	٤۰٤
٦ - افشین	امیرزادهٔ اسروشنه	خیدر	کاووس	اسروشنه	۲۲٦
۷ - بخاری	جلال الدین	علی	علی	بخارا	٥۹۳
۸ - بلعمی	ابوالفضل	محمد	عبدالله	»	۳۲۹
۹ - بلعمی	ابوعلی	محمد	محمد	»	۳۸۳

۱ - ابومسلم دعوت خود را در ۱۱٤ آشکار کرده امویانرا برانداخت و عباسیانرا در ۱۳۲ بخلافت رسانید ولی در ۱۳۷ منصور دوانیقی دومین خلیفهٔ عباسی ویرا کشت . از گفتار او : جماع جنونست و بس است مرد سالی یکبار دیوانه شود .

۲ - ابو منصور در ۳٤٦ فرمانداد خدا ینامه را از زبان پهلوی بپارسی دری در آورند و دانشمندانرا باینکار گماشت . روزبه در سدهٔ دوم خداینامه را بتازی در آورده نام آنرا سیرالملوك گذاشت . بعد مسعودی مروزی و دقیقی شروع به نظم آن کردند ولی اینکار بدست فردوسی انجام یافت.

٤ - اخشید بروزن اکسیر ، لقب امیران فرغانه است و محمد طغج که نسب بآنان میرساند وقتی بفرماندهی مصر ، حجازو شام رسید از خلیفهٔ وقت لقب « اخشید » گرفت .

٥ - اسفراینی ، مربی محمود غزنوی ده سال وزارت کرد و نامه‌های دربار را بفارسی در آورد سرانجام محمود از و روی بگردانید و بهند رفت . او را بزندان افکندند وزیر شکنجه جان داد .

٦ - افشین لقب امیران اسروشنه است . هم عصر معتصم خلیفهٔ عباسی و براندازندهٔ بابك خرم دین . در ۲۲٥ بفرمان این خلیفه زندانی و در ۲۲٦ بهلاکت رسیده

۷ - بخاری. اقضی القضاة بغداد و به نیابت وزارت رسید (تجارب السلف)

۸ - بلعمی ، پدر، وزیر امیر اسماعیل سامانی که در ۳۳٦ ازکار بر کنار شد.

۹ - بلعمی ، پسر - مترجم تاریخ محمد جریر طبری بفارسی دری در ۳٥۲ وزیر عبدالملك و منصور پسران نوح .

شماره ـ شهرت	کنیه ـ لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
١٠ ـ بهاءالدین	بهاء الدین	محمد	شمس‌الدین محمد	جوین	
١١ ـ خواجه پیر احمد	غیاث الدین			خواف	٨٥٧
١٢ ـ ملك تاج الدین	سید ابوالفضل	نصر	احمد	سیستان	٤٦٥
١٣ ـ جعفر برمکی	ابوالفضل	جعفر	یحیی	بغداد	١٨٧
١٤ ـ جیهانی	ابوعبدالله	احمد	محمد	جیهان	٣٣٠
١٥ ـ حسن سهل		حسن	سهل	سرخس	٢٣٦
١٦ ـ حسنك میکال	ابوعلی	حسن	محمد میکال	نیشابور	٤٢٢
١٧ ـ خالد برمکی		خالد ـ عبدالله	برمك	بلخ	١٦٣
١٨ ـ خاورانی	خواجه ابوعلی	شادان		دشت‌خاوران	

١٠ ـ بهاءالدین، فرزند صاحبدیوان جوینی که بسن ٣٠ سالگی درگذشت وی در اسپهان زمان اباقای مغول حکومت داشت و خواجهٔ طوسی، اوصاف الاشراف و ثمرهٔ بطلیموس رابنام او کرد و نیز محقق حلی کتاب : المعتبر فی شرح المختصر وحسن بن علی طبرسی کتاب : کامل بهائی را در احوال ائمه بنام او تالیف نمود.

١١ ـ خواجه پیر احمد در ٨١٠ بوزارت شاهرخ رسید و ٤٠ سال وزیر بود و میرزا بابر خواجه را مصادره کرد.

١٢ ـ ملك تاج الدین، شوهر صفیه خاتون خواهر سنجر و از سرداران بنام وی

١٣ ـ جعفر فرزند یحیی برمکی در غرهٔ صفر ١٨٧ بفرمان هارون الرشید در ٣٧ سالگی کشته شد واین خلیفه خاندان برمکیان را یکسر بباد داد. به صفحهٔ ٤٦ نگاه کنید

١٤ ـ جیهانی، جانشین بلعمی ووزیر نصر بن احمد از ٣٣٥ تا ٣٣٧ و در شمار ادیبان وفاضلان، صاحب : مسالك‌الممالك، آئین، الزیادات.

١٥ ـ حسن سهل، فرماندارعراق بعد از برادرش فضل وزارت مأمون یافت ودخترش پوراندخت را بزنی بمأمون داد و در فم الصلح بغداد جشن وسوری شاهانه گرفت که از آن، داستانها نوشته اند. جاویدان خرد، نامه‌ایست در بنیاد بزبان پهلوی که حسن بخشی ازآن را بتازی در آورده و این بخش دردیباچهٔ کتاب پور مسکویه قرار گرفته

١٦ ـ حسنك وزیر محمود غزنوی پس‌ازخواجهٔ میمندی است که مسعود پسرمحمود او را در ٢٨ صفر ٤٢٢ در بلخ بردار کرد. بتاریخ بیهق نگاه کنید.

١٧ ـ خالد را گویند سرپرست آتشکدهٔ نوبهار بلخ بوده. بوا خاور شناس فرانسوی در تاریخ برمکیان، برمك را، مأخوذ ازواژهٔ سانسکریت : پرمك، بمعنی بزرگتر و مهتر میداند (ص ک دیباچه) به صفحه ٤٦ و ٤٧ این کتاب نگاه کنید

١٨ ـ خاورانی وزیر طغرل بك بن میکائیل سلجوقی بوده.

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۱۹ - زوزنی	ابوسهل	محمد	حسن	زوزن	
۲۰ - سهیلی	ابوالحسین	احمد	محمد	خوارزم	۴۰۸
۲۱ - سهیلی	امیر نظام الدین	احمد		جوین	۹۷۰
۲۲ - سیمجور	ابوعلی		ابوالحسن‌محمد	نیشابور	۳۸۵
۲۳ - سیمجور	ابوالحسن- ناصرالدوله	محمد	ابراهیم	»	۳۷۸
۲۴ - شمس‌الدین	شمس‌الدین	محمد	محمد	جوین	
۲۵ - خواجه‌شمس‌الدین	صاحب یوان	محمد	علاءالدین‌محمد	»	۶۸۳
۲۶ - میرزاصالح‌رضوی	نقیب‌الاشراف	صالح	محسن‌رضوی	مشهد	۱۰۹۰
۲۷ - صدرجهان	برهان الدین	محمد	احمد	بخارا	۶۱۶

۱۹- زوزنی،وزیر لشکر و دبیر مسعود غزنوی ، مرد خشنی بوده منوچهری در ستایش وی گوید :

شاخ بنفشه بر سرزانو نهاده سر، مانندهٔ مخالف بو سهل زوزنی!

۲۰- سهیلی- درگذشت درسامرا وزیر ابو العباس علی بن مأمون و مأمون بن مأمون خوارزمشاه .

۲۱- سهیلی از امیران بنام حسین بایقرا است ، ملا حسین کاشفی انوار سهیلی‌را بنام او نوشته .

۲۴- شمس الدین محمد دبیر سلطان محمد خوارزمشاه و جلال الدین و جد صاحبدیوانست .

۲۵- صاحبدیوان جوینی از پایان هولاکو ودورهٔ دوپسرش : اباقا و احمد تکودار از ۶۶۱ تا ۶۸۳ (۲۲ سال) وزیر بزرك و شخص اول بوده و در ۶۸۳ زندانی و بفرمان ارغون پسر اباقا در « اهر » کشته شد .

۲۶- میرزا صالح رساله‌ای بنام : دقایق الخیال در گرد آوردن رباعیات تألیف بعد بنام : منتخب دقائق الخیال ، مختصر کرده . مدرسهٔ صالحیه معروف به‌نواب(۱۰۸۶) و ایوان مصلای مشهد (۱۰۸۷) از آثار اوست .

۲۷- در سال ۶۱۶ ترکان‌خاتون ، مادرسلطان محمد خوارزمشاه اورا درجیحون غرق کرد :

شماره ـ شهرت	کنیه ـ لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۲۸ ـ طاهر ذوالیمینین	ابوالطیب ـ ذوالیمینین	طاهر	حسین مصعب	پوشنگ	۲۰۷
۲۹ ـ طاهر چغانی	آل محتاج	طاهر	فضل	چغانه	۳۲۹
۳۰ ـ عتبی	ابوالحسین				۳۷۱
۳۱ ـ عطا ملک	علاء الدین	عطاملک	محمد	جوین	۶۸۱
۳۲ ـ امیر علیشیر	نظام الدین	علی شیر		هرات	۹۰۶
۳۳ ـ فضل سهل	ذوالریاستین	فضل	سهل	سرخس	۲۰۳
۳۴ ـ فضل برمکی	ابوالعباس	فضل	یحیی	خراسان	۱۹۰

۲۸ـ طاهر پوشنگی در ۱۹۸ که بجنگ امین رفته بود ، او را در بغداد کشت در ۲۰۵ بفرمان مأمون والی خراسان شد در ۲۰۷ نام خلیفه را از خطبه انداخت. وی سر دودمان طاهریانست که ۶۵ سال در خراسان حکومت کردند.

۲۹ـ از آل محتاج ، چهار نفر معروفند : طاهر ، فضل ، محمد و احمد محتاج ، دقیقی هم عصر ابو المظفر احمد بن محمد چغانی بود . قصیدهٔ داغگاه فرخی درستایش این امیر است و اینان زمان سامانیان حکومت تخارستان و چغانیان را داشتند.

۳۰ـ عتبی وزیر نوح بن منصور سامانی در این سال کشته شد.

۳۱ـ عطا ملک جوینی ۲۴ سال در بغداد و عراق عرب از طرف مغول حکمران بود وی برادر کهتر صاحبدیوانست که بوزارت ارغون رسیده . تاریخ جهانگشا (۶۵۸) و تسلیة الاخوان ازو ست . کمال الدین میثم بحرانی شرح نهج البلاغه را بنام او کرده است.

۳۲ـ امیر علیشیر از امیران معروف و وزیر سلطان حسین بایقرا (۸۷۵-۹۱۱) که در شعر فارسی فنائی و در ترکی نوائی تخلص میکرده دارای ۲۹ تالیف در شعر ترکی دست‌داشته ، تذکرهٔ : مجالس النفایس ازوست. گورگاه هرات . بسخنرانی دانشمند محترم آقای علی اصغر حکمت در بارهٔ زندگانی و اهمیت ادبی او نگاه کنید.

۳۳ـ بکمک فضل ، مأمون بر برادرش امین چیره گردید وفضل ذوالریاستین لقب گرفت و در سال ۲۰۳ در گرمابهٔ سرخس بدستور مأمون کشته شد.

۳۴ـ فضل برمکی پسر یحیی در ۱۷۷ از طرف هارون مأمور خاموش ساختن قیام یحیی بن زید علوی در گیلان وسپس فرماندار خراسان گردید ـ در ۱۸۷ زندانی و در ۱۹۰ بفرمان هارون کشته شد.

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۳۵ - کندری	ابونصر - عمیدالملک	محمد	منصور	کندر ترشیز	۴۵۶
۳۶ - مجدالدین	معتمدالسلطنه	محمد	پیراحمد	خواف	۹۳۰
۳۷ - محمد علاء	علاء الدین	محمد		فریومد	۷۳۷
۳۸ - مشکان	ابونصر	منصور	مشکان	زوزن	۴۳۱
۳۹ - مصعبی	ابوطیب	محمد	حاتم		بعد از ۳۲۶
۴۰ - معمری	ابومنصور	احمد	عبدالله	طوس	سدهٔ ۴
۴۱ - میمندی	خواجه	احمد	حسن	میمند	۴۲۴
۴۲ - خواجه نظام‌الملک	ابوعلی - قوام‌الدین	حسن	علی	طوس	۴۸۵
۴۳ - نظام‌الملک	قوام الدین			خواف	۹۳۰
۴۴ - یحیی برمکی	ابوالفضل	یحیی	خالد		۱۹۰

۳۵ـ کندری، وزیر طغرل والب ارسلان بود. بفرمان الب ارسلان درمرو کشته شد. ۸ سال و ۸ ماه و اندی وزارت کرد.

۳۶ـ خواجه مجدالدین، فرزند غیاث‌الدین پیراحمد دراوان پادشاهی بایقرا بوزارت رسید.

۳۷ـ محمد علاء، وزیر سلطان ابوسعید مغول بدست سربداران کشته شد.

۳۸ـ ابونصر مشکان - دبیر محمود و مسعود غزنوی و استاد ابوالفضل حسین بیهقی و مصنف کتاب: مقامات بونصر مشکان.

۳۹ـ ابوطیب مصعبی، دبیر دیوان ودر ۳۲۶ وزارت نصر بن احمد سامانی راداشته و بعد بفرمان او کشته شده قصیده بمطلع: جهانا همانا فسو نی و بازی، ازوست.

۴۰ـ ابومنصور معمری، دبیرابومنصور کنارنگ طوس، وپیشکار پدراو، بدست آورندهٔ داستانهای باستان معروف به: «خداینامه» که بوسیلهٔ گروهی ازدانشمندان بزبان دری در آمد.

۴۱ـ خواجه احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان محمود و پسرش مسعود بوده و زبان دربار را از پارسی بتازی گردانید. وی دراصول اشعری ودرفروع حنفی بوده.

۴۲ـ خواجه نظام‌الملک، زادگاه: نوغان یا رادکان طوس، گورگاه اصفهان وزیر الب ارسلان و ملک شاه سلجوقی (۲۹ سال وزارت کرد؛ ۱۴ سال در پادشاهی پدر و ۱۵ سال پسر) جای زخمی شدن ویرا باختلاف گفته‌اند؛ حدود نهاوند معروفتر است که در آنجا بزخم کارد طاهر دیلمی فدائی اسماعیلی از پای در آمده روز بعد بآنزخم جان سپرد. نظامیه ها وخانگاهها بفرمان وی ساخته شد. سیاست نامه ازوست (بصفحه ۱۹۰-۱۹۱ این کتاب نگاه کنید) پسران خواجه که بوزارت رسیدند: مؤیدالملک ابونصر، فخر الملک، ابوالفتح مظفر، ابوعبدالله عثمان و ناصر الدین پسر فخر الملک نیز وزارت کرده است.

۴۴ـ یحیی تا ۱۸۷ وزیرهارون بوده؛ برای آگاهی بداستان برمکیان، بکتاب: اخبار برامکه، تاریخ برمکیان نگاه کنید درسال وطرز درگذشت فضل ویحیی اختلاف است.

اسمع بنی وصیتی و اعمل بها
فا لطب معقو د بنص کلا می
اجعل غذ ائك كل يو م مر ة
وا حذر طعاماً قبل هضم طعام
لا تشر بن عقیب ا كل عا جلا
فتقو د نفسك للا ذ ی بز مام
واحفظ منيك ما استطعت فانه
ماء الحیات یراق فی الارحام
« پورسینا »

۳ - پزشکان

گر در چمن عمر که آغاز جوانی است ،
بر چهره ام از باد خزان گر د نشیند ؛
بردامن دل جای نشاط و طر ب و عیش ،
نا کامی و اندوه و غم و د ر د نشیند ؛
- مرغ سخنم با همه شیرینی و گر می ،
در گوشه ای افسرده و دلسرد نشیند ! -
گه شعلهٔ آ هی ز د ل سو خته خیز د ،
گه قطر هٔ اشکی بر خ ز ر د نشیند !
خوشتر که کشم از پی نان منت دو نان ،
کی مرد سر سفر هٔ نـا مر د نشیند !
« د کتر رسا »

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۱ - ابن ابی صادق	ابوالقاسم	عبدالرحمان	علی	نیشابور	حدود ۴۷۰
۲ - ابوالحرب	ابوالحرب غزنوی			غزنه	۴۴۵
۳ - اوحد	مستوفی	فخرالدین		سبزوار	۸۶۸
۴ - بخاری	ابومنصور	حسن	نوح	بخارا	حدود ۳۸۰
۵ - بدر سمرقندی	حکیم بدرالدین	محمد	ابراهیم	سمرقند	سدهٔ ۷
۶ - جرجانی	ابوابراهیم - زین‌الدین	سیداسماعیل	سیدحسن	گرگان	۵۳۱
۷ - سیدحسین	عقیلی	حسین	محمدهادی	خراسان	۱۱۸۵
۸ - دکتر رسا	رئیس بیمارستان	قاسم	حسن	مشهد	تولد ۱۲۸۸ ش
۹ - دکتر سامی‌راد	رئیس دانشگاه مشهد	حسین	دکتر اسماعیل	بجنورد	» ۱۲۸۴ ش
۱۰ - سرخسی	ابوالعباس - ابن طیب	احمد	طیب	سرخس	۳۴۶

۱ـ ابن ابی صادق ـ هم عصر پور سینا و شاگرد وی . صاحب : شرح فصول ابقراط ، شرح مسائل حنین بن اسحاق ، شرح کتاب منافع الاعضای جالینوس و غیره

۲ـ ابو الحرب غزنوی ـ پزشك خاص سلطان مسعود و فرخزاد غزنوی بوده و بی جرم کشته شده؛ او را کتابی است در بهداشت بدن .

۳ـ اوحد ، در پزشکی سرآمد بوده. در خط ، انشاء ، شعرواستیفاهم‌دست داشته.

٤ـ بخاری ـ هم عصر سامانیان ، استاد پور سینا ، صاحب کتاب : علل و غیره

۵ـ بدر الدین سمرقندی ، صاحب کتاب : قرابادین (ادویهٔ مرکبه)

٦ـ سید اسماعیل جرجانی ، بیشتر در خوارزم میزیسته ، صاحب کتاب : ذخیرهٔ خوارزمشاهی که در سال ٥٠٤ بنام قطب الدین محمد خوارزمشاهی نخست بفارسی نوشته ، سپس آنرا بتازی در آورده است و کتب دیگر از جمله :اعراض طبیه .

۷ـ میرسید حسین فرزند میرسید هادی عقیلی،خراسانی الاصل‌وشیرازی‌المسکن است. صاحب: مجمع الجواهر معروف به قرابادین کبیر در مرکبات و مخزن الادویه در مفردات و خلاصة الحکمه در کلیات طب .

۸ـ آقای دکتر رسا ، ملك الشعرای آستان قدس رضوی و رئیس بیمارستان دویست تختخوابی مشهد ، در فنون شعری مانند پزشکی استاد و اشعار نغز ایشان نقل مجالس ادبی است . صفحهٔ ۱۴۲،۳ ، ۱۷۰ ، ۲۵۸ باشعار آبدارایشان مزین است.

۹ـ آقای دکتر سامی راد ، رئیس دانشگاه رضوی (دانشکدهٔ پزشکی مشهد)از پزشکان عالیقدر،صاحب تألیفات : راه پرورش کودکان ، سلامتی و بیماریهای کودکان، بزبان فارسی ، تشخیص برنکوپنومونی ساده وسلی بزبان فرانسه .

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۱۱ - سمرقندی	ابوحامد - نجیب‌الدین	محمد	علی	سمرقند	۶۱۹
۱۲ - صدرالاطبا	شاملو	غلامعلی	ابراهیم	مشهد	۱۳۴۲
۱۳ - دکترغنی		قاسم	عبدالغنی	سبزوار	۱۳۱۰
۱۴ - مروزی	شرف الزمان	طاهر		مرو	
۱۵ - مستغفری	ابوالعباس	جعفر		سمرقند	۴۳۲
۱۶ - مشهدی		میرزا احمد		مشهد	۱۲۵۴
۱۷ - ملك‌الاطبا	مجدالدین - شرف‌الزمان	محمد	عدنان	سرخکت	۵۹۷
۱۸ - موفق	ابومنصور	موفق	علی	هرات	سدهٔ ۴
۱۹ - نیلی	ابوسهل		عبدالعزیز	نیشابور	سدهٔ ۵
۲۰ - یوسفی		یوسف	محمد	هرات	

۱۱- سمرقندی، در کشتار عام هرات چنگیز در آن شهر به تیغ مغولان کشته‌شده

۱۲ مرحوم صدر الاطبا ، از پزشکان ممتاز دورهٔ معاصر در خراسان بود . سال درگذشت برابر ۱۳۰۲ خورشیدی است . مرحوم افسر دربارهٔ وی گفته :

مانند تو در فلسفه و طب صدرا — نه بود فلاطون و نباشد صدرا
گر کرد مسیح زنده در عمر یکی — تو هر نفسی زنده نمائی صدرا

۱۳- دکتر غنی، از مفاخر خراسان ، در دورهٔ پایان‌عمر مشاغل عمده داشته از قبیل: نمایندگی بهارستان، سفارت درکشورهای بزرك . تألیفات او : تصوف دراسلام، عصر حافظ ، بحث در تصوف ، معرفة النفس؛ ترجمه از آثار آناتول فرانس : بریان پزی ملکهٔ صبا ، عصیان فرشتگان ، طائیس وچند رساله از جمله دربارهٔ پورسینا .

۱۴- مروزی ، صاحب کتاب : طبایع الحیوان .

۱۵- مستغفری ، صاحب کتاب : طب النبی .

۱۶-میرزا احمد، اهل مشهد ولی ساکن سبزوار و پزشك معروفی بوده .

۱۷- ملك الاطبا، پزشك قاج طمغاج خان ابراهیم بن حسین بوده . سرخکت ، شهر کوچکی است نزدیك سمرقند .

۱۸-موفق هروی - کتاب: الابنیه عن‌حقایق‌الادویه ازوست. نسخه‌ای ازاین کتاب بخط اسدی طوسی سخن سرای معروف که بتاریخ ۴۴۸ نوشته شده‌اکنون‌موجود است.

۱۹- ابوسهل نیلی، برادر عبد الرحمان نیلی و نزدیك بدورهٔ ثعالبی نیشابوری حیات داشته .

۲۰- یوسفی هروی ، صاحب : بحر الجواهر و منظومهٔ پارسی در معالجات .

مستانه بیرون تاخته تا عقل و دین یغما کند
با چشم جاد و ساخته تا عالمی شیدا کند
بر بسته مژگان بصف تا عالمی سازد تلف
دل میبرد از هرطرف چشم تو و حاشا کند
غارت کند ازیك نگه دین‌ودل آن چشم سیه
قتل اسیران بی گنه آنشوخ بی، پروا کند
گه کشته خواهد عالمی گه زنده میسازد همی
احیا چوعیسی هردمی زان لعل شکر خا کند

٤ـ حکیمان و فیلسوفان

خواهی نمائی معجزت زآن آستین بنما کفت
کان با کسان موسی صفت کارید بیضا کند
هرکو زعشق گلرخان گیرد متاعی درجهان
دنیا و دین و نقد جان در کار این کالا کند
یکجا غم ودرد حبیب یکسو جفاهای رقیب
«اسرار» خوکن باشکیب تاغم چهاباما کند
« حکیم سبزواری متخلص باسرار »

ای بره جستجوی نعره زنان دوست دوست
گر بحرم ور بدیر کیست جزاو اوست‌اوست
پرده حجازی بساز یا بعراقی نواز
غیر یکی نیست راز مختلف ار گفتگوست
« اسرار »

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
١ - ابوعلی سینا	شیخ الرئیس - شرف الملك	حسین	عبدالله‌سینا	بخارا	٤٢٨
٢ - ابوالعباس	لوکری	فضل	محمد	لوکرمرو	٤٥٧
٣ - ابوالعباس	ابن الفرائقی	احمد	محمد	سرخس	٢٨٦
٤ - ابوسلیمان	سجزی - منطقی	محمد	طاهر	سیستان	٣٩١
٥ - اسکافی	ابوحنیفه			مرو	٣٨٦
٦ - اسعد میهنهٔ	ابو الفتح	اسعد	محمد	میهنه	٥٢٧
٧ - المقدسی	ابوسلیمان	محمد	معشر	بست	
٨ - ایلاقی		محمد	یوسف	ایلاق	٥٣٦

١- پورسینا ، فیلسوف شهیر خاور ، حجة الحق، دارای تألیفات فراوان مهمتر ازهمه : شفا ، قانون ، نجات واشارات . جشن هزارهٔ وی اردی بهشت ١٣٣٣ درتهران منعقد ، سپس دانشمندان خاور و باختر در آرامگاه نوین حکیم در همدان گرد آمدند و بیاد بود این روز کتابها نوشته شد . قصیدهٔ عینیهٔ حکیم را ، حکیم الهی فریدنی بیادگار بشعر پارسی در آورده . و شروح بسیاری بر این قصیده نوشته شده شاعران بیاد آنروز داد سخن دادند از جمله آقای دانش بزرك نیای خراسانی گفت :

درود دانش بر بوعلی که گوهر ها　　ز بحر علم و فضیلت نثار دنیا کرد

به صفحهٔ ١٦٢ تا ١٧١ نگاه کنید .

٢- لوکری، از شاگردان بهمن یار واوشاگرد پور سینابوده،صاحب : بیان الحق

٣- ابوالعباس احمدبن محمد که ابن طیب هم نام دارد، شاگردیعقوب بن اسحاق کندی بود و در بغداد بفرمان خلیفه کشته شد .

٤- ابوسلیمان سجزی منطقی، هم عصرعضدالدولهٔ دیلمی (٣٢٨ - ٢٧٢) بوده او را همانند فارابی دانند . تألیفات زیادی دارد از جمله : رساله فی المحرك الاول ، « صوان الحکمه » که ابو الحسن علی بن زید بیهقی آنرا دنبال کرده و ذیلی برآن بنام : « تتمهٔ صوان الحکمه » نگاشته است .

٥- ابوحنیفه، شاگرد فارابی معلم ثانی بوده- با ابوحنیفهٔ اسکافی ستایشگر سلطان ابراهیم غزنوی اشتباه نشود .

٦- اسعد میهنه‌ای ، در نظامیهٔ بغداد کرسی تدریس داشته .

٧- المقدسی ، سردستهٔ اخوان الصفاست که رسائل جمعیت‌را اوتنقیح کرده‌است.

٨- کتاب : اللواحق : دوست نامه و سلطان نامه از ایلاقی است .

شماره ـ شهرت	کنیه ـ لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۹ ـ اقا بزرک	حکیم ـ شهیدی	عسکری	ذبیح‌الله	مشهد	۱۳۵۵
۱۰ ـ بلخی	ابوزید	احمد	سهل	بلخ	۳۲۲
۱۱ ـ بیرونی	ابو ریحان	محمد	احمد	خوارزم	٤٤۰
۱۲ ـ ترمذی	ابوعبدالله ـ حکیم	محمد	علی	ترمذ	۲۵۵
۱۳ ـ جوزجانی	ابوعبیدالله	عبدالواحد	محمد	گوزگانان	٤۳۸
۱٤ ـ خیام	ابوالفتح ـ ابوحفص	عمر	ابراهیم	نیشابور	۵۱۷
۱۵ ـ خراسانی	حکیم	محمد		مشهد	۱۳۵۵
۱۶ ـ سبزواری	اسرار	هادی	مهدی	سبزوار	۱۲۹۰

۹ـ برای اقا بزرك حکیم مشهدی بصفحات :۲۲۸ تا ۲۳۰ این کتاب نگاه کنید.

۱۱ـ درگذشت بیرونی در غزنین با ۷۸ سال عمر ـ ریاضی دان و فیلسوف از تألیفاتش : قانون مسعودی حاوی رئوس مسائل نجوم در دو جلد بنام مسعود سبکتکین، التفهیم سؤال و جواب بنام ریحانه دختر یکی از بزرگان خوارزم بفارسی و تازی، افراد المقال فی امر الظلال ، تحقیق ماللهند ، الجماهر ، که بسلطان مودود بن مسعود تقدیم شده، به صفحه ۱۵۸ تا ۱۶۱ همین کتاب نگاه کنید . سؤالات ۱۸ گانهٔ بیرونی از پورسینا در لغت نامهٔ دهخدا ذیل ابو ریحان مندرج است .

۱۲ـ ترمذی، صاحب : نوادر الاصول است .

۱۳ـ جوز جانی، شاگرد و مصاحب پور سینا که تا پایان حیات دست از وی بر نداشته ، دیباچهٔ شفا بقلم اوست . گور گاه وی همدان پهلوی استاد است .

۱٤ـ خیام ، یکی ازریاضی دانهای هشت گانهٔ عصر ملکشاه سلجوقی که باصلاح تقویم برداختند . آرامگاهش بیرون شهر نیشابور پهلوی مزار امامزاده محمد محروق. آثار وی : رسالهٔ جبرو مقابله ، رساله درشرح مشکلات کتاب اقلیدس ، زیج ملکشاهی که یك مؤلف آن خیام است ، رساله درعلم کلیات ، رساله در کون و تکلیف ، رساله در کلیات وجود بزبان فارسی ، رساله درتعیین مقدار سیم وزر درجسم مرکب ازیندو، ترجمهٔ خطبة الغراء پور سینا ، نوروزنامه . به صفحهٔ ۱۷۱ تا ۱۷۵ نگاه کنید .

۱۵ـ درگذشت حکیم خراسانی دراصفهان ـ این مصرع ماده تاریخ وفات آنمرحوم است : شمع دانش مرد از مرد حکیم .

۱۶ـ حکیم سبزواری دارای ۲۵ تألیف است. به صفحهٔ ۲۲۵ تا ۲۲۸ این کتاب نگاه کنید.

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
١٧ - سرخسی	ابوالعباس	احمد	محمد	سرخس	٢٨٦
١٨ - سیدشریف	جرجانی	علی		گرگان	٨١٦
١٩ - شهید بلخی	ابوالحسن	شهید	حسین	بلخ	٣٢٥
٢٠ - طوسی	خواجه نصیرالدین	محمد	محمد	طوس	٦٧٢
٢١ - طوسی	علاء الدین	علی		طوس	٨٦٠
٢٢ - عامری	ابوالحسن	محمد	یوسف	نیشابور	٣٨٦
٢٣ - عضدالدین	ابوالحسن	منوچهرایرانشاه	علی	قهستان	سدهٔ ٧
٢٤ - فارابی	ابونصر - معلم ثانی	محمد	ترخان	فاراب	٣٣٩

١٧ـ سرخسی - شاگرد یعقوب بن اسحاق کندی و بفرمان معتضد خلیفهٔ عباسی کشته شد. درپزشکی سرآمد اقران بوده .

١٨ـ میر سید شریف ، صاحب : شرح مواقف و حواشی کشاف و شرح مطالع و مطول ، استاد حکمای متاخر بوده .

١٩ـ شهید بلخی- فیلسوف ، متکلم ، شاعر بامحمدزکریای رازی مناظرات داشته رودکی سخن سرای معروف در رثای وی گفته :

کاروان شهید رفت از پیش، وان مارفته گیر ومیاندیش!
از شمار دو چشم یك تن کم، وزشمارخردهزاران بیش!..

٢٠ـ خواجه نصیرالدین محقق طوسی، دارای تألیف فراوان ازجمله : تجرید - الکلام که شروح زیاد برآن نوشته شده وشرح اشارات پورسینا وغیره ، اخلاق ناصری ترجمهٔ طهارة الاعراق ابن مسکویه است که بخواهش ناصر الدین محتشم تنظیم شده آرامگاه خواجه دررواق کاظمین است. به صفحات ٢٠٥ تا ٢١٢ این کتاب نگاه کنید .

٢١ـ علاء الدین طوسی - صاحب کتاب : ذخیره که محاکمهٔ بین ابن رشد اندلسی وحجةالاسلام غزالی است ازوست .

٢٢ ـ ابوالحسن عامری ازفیلسوفان خراسان ، شاگرد پورسینا ،صاحب:الامدعلی‌الابد.

٢٣ـ ابوالحسن قهستانی ، شاگرد و همکار خواجه نصیر الدین طوسی بوده .

٢٤ـ فارابی ، ٧٩ سال عمر کرده ویرا باعتبار اینکه بر بیشتر کتب ارسطو معلم اول شرح نوشته معلم ثانی گویند . اختراع قانون ازآلات موسیقی باو منسوبست صاحب تصانیف فراوان . به صفحهٔ ١٥٦ تا ١٥٨ همین کتاب نگاه کنید .

شماره ـ شهرت	کنیه ـ لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۲۵ ـ فاضل	حاجی فاضل	محمدعلی	عباسعلی	مشهد	۱۳۴۲
۲۶ ـ فصیح‌الدین	نظامی هروی			هرات	۹۱۹
۲۷ ـ قوشچی	علاء الدین	ملاعلی		قوچان	۸۷۹
۲۸ ـ ملازاده		محمد	محمدعثمان	سمرقند	۹۰۱
۲۹ ـ میرمرتضی	هروی قندهاری			هرات	۹۱۳
۳۰ ـ ناصرخسرو	ابومعین ـ حجت	ناصر	خسرو	قبادیان بلخ	۴۸۱
۳۱ ـ نقره‌کار	جمال‌الدین	عبدالله	محمد	نیشابور	۷۷۶

۲۵ـ مرحوم حاجی فاضل ـ فقیه وحکیم ، سالها تدریس معقول ومنقول ومحضر قضاء شرعی داشته و شرحی بر دعای عرفهٔ حضرت امام حسین علیه السلام مینوشته که ناتمام مانده ، گاهی شعر هم میسروده .

۲۶ـ نظامی هروی ـ صاحب : شرح بر هدایه در حکمت و حاشیه بر مطول و غیره .

۲۷ـ ملا علی قوشچی ـ صاحب: شرح تجریدالکلام خواجهٔ محقق طوسی وفارسی هیئت، در زیج الغ بیك اهمیتی برای او بوده .

۳۰ـ ناصرخسرو ، صاحب : سفرنامه ، بستان العقول ، وجه دین و چند مثنوی (از جمله روشنائی نامه وسعادت نامه) و دیوان شعر وزادالمسافرین که خود دروصف آن گوید : زتصنیفات من زاد المسافر؛ که معقولات را اصل است و قانون . وی حجت اسماعیلیان بوده و درین راه سختی های فراوان دیده و در پایان ، ازمردم کناره و چندین سال در غاریمکان ، حوزهٔ بدخشان مانده و همانجا در گذشته ؛ گویند سفری هم بخاور کرده که آنسفر نامه بدست نیست . کسائی ، در بارهٔ جان و خرد ، قصیده‌ای سروده و نزد او فرستاده باین مطلع :

جان و خرد رونده بر این چرخ اخضرند ،
یا هر دوان نهفته درین گوی اغبرند ؟

تا آنجا که میگوید :

ای حجت زمین خراسان بسی نماند ، — تااهل جهل روزوشب خویش بشمرند؛
تو مغز نغز ومیوهٔ خوشبو همیخوری، — ایشان سفال بیمزه و برك میچرند !

ناصر خسرو پاسخی پرمغز داده که مطلعش این است:

بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند، — کز نور هر دو، عالم وآدم منورند.

عمری از مشق دو تا بود قدم همچون چنگ،
تا که خط من بیچاره بدین قانون شد!
طالب من همه شاهان جهانند و مرا،
در بخارا جگر از بهر معیشت خون شد!
این بلا بر سرم از حسن خط آمد امروز،
وه که خط سلسلهٔ پای من مجنون شد!
« میرعلی هروی »

۵ـ خوشنویسان و نقاشان

ای کاش کار خلق بغیر از وفا نبود،
دلهای ما سیاه ز کین و جفا نبود،
دنیای ذوق وعشق وصفا بود ملك ما،
بزم ادب ز مرگ هنر در عزا نبود!
ایکاش یار داشت باهل وفا نظر،
چون نو بهار عمرچنین بیوفا نبود!
« دکتر یوسفی »

شماره ـ شهرت	کنیه ـ لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال‌درگذشت ه. ق
۱ ـ ابریشمی		محمد		مشهد	۹۲۹
۲ ـ سیداحمد	حسینی			»	۹۸۶
۳ ـ اختیارالدین	خواجه	حسن	علی	گناباد	۹۷۰
٤ ـ اظهر	ظهیرالدین			هرات	۸۸۰
٥ ـ آشپز	خطاط	عبدالله		»	۸۵۵
٦ ـ بهزاد	نقاش	کمال‌الدین		»	۱۵۳۳م
۷ ـ جوینی	ابوعلی ـ فخرالکتاب	حسن	علی	جوین	٥۸٦
۸ ـ حاسبی	ابوبکر	اسحاق		هرات	۱۰۷۷
۹ ـ حافظ	کمال الدین	حسین		هرات	۹۷٤
۱۰ ـ حسن نقاش	ابوالحسن ـ فخرالدین	حسن	بدیع	قاین	سدهٔ ۸
۱۱ ـ خندان		سلطان‌محمد		مشهد	۹٥۰
۱۲ ـ ذوالکمالین		میرمحمدباقر		هرات	سدهٔ ۹

۱ـ محمد ابریشمی ، ازخوشنویسان مشهد ، شاگرد سلطانعلی مشهدی که شاعر هم بوده و اشعار لوحهٔ گور استاد خود را سروده و نوشته است از نزدیکان امیرعلیشیر نوائی و حیاتش تا سال ۹۲۹ تاریخ کتابت قطعهٔ یاد شده مشخص است .

۲ـ سید احمد ازسادات حسینی مشهد ، چندی در بخارا درخدمت میر علی هروی کتابت میکرده و در مازندران درگذشته (ص ۱۳٦ نمونهٔ خطوط خوش .)

۳ـ خواجه اختیار الدین منشی گنابادی ، از نزدیکان امیر علیشیر نوائی و زبر-دست ترین خوشنویسان خط تعلیق است . درگذشت در سالهای ۹۲٥ تا ۹۷۰ .

٤ـ ظهیرالدین اظهر ، از خوشنویسان سلطان ابوسعید بوده . اظهر در خط نستعلیق استاد سلطانعلی مشهدی و سلطانعلی قاینی بوده . درگذشت در بیت المقدس.

٦ـ استاد کمال الدین بهزاد ، نقاش هنرمندی است معروف که شاه اسماعیل صفوی پس از گشایش هرات همراه خود به تبریز برد .

۷ـ جوینی ، از نویسندگان یگانه : عماد کاتب اصفهانی در خریدة القصر ویرا ستوده ، درگذشت در قاهرهٔ مصر .

۱۰ حسن نقاش قاینی ، هم عصر خواجه نصیر الدین طوسی بوده .

۱۱ـ سلطان محمد خندان ، شاگرد سلطانعلی مشهدی خوشنویس معروف بوده

۱۲ـ میر محمد باقر ذو الکمالین ، پدرمیرعلی هروی است . خوشنویس سدهٔ۹

شماره ـ شهرت	کنیه ـ لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۱۳ ـ زوزنی	ابوحنیفه	عبدالرحمان	حسن	زوزن	٤۵۵
۱٤ ـ سلطانعلی	نظام‌الدین ـ سلطان‌الخطاطین	سلطانعلی	محمد	مشهد	۹۲٦
۱۵ ـ سلطانعلی		سلطانعلی		قاین	۹۱٤
۱٦ ـ سلطان‌محمد		سلطان‌محمد	نوراله	شارخت	۹٤۰
۱۷ ـ سنگلاخ‌خراسانی	میرزا			قوچان	۱۲۹٤
۱۸ ـ سیمی	معمائی			نیشابور	
۱۹ ـ شاه‌محمود	زرین قلم			مشهد	۹۷۲
۲۰ ـ شاه محمد	واقفی			مشهد	بعداز ۹۷٦
۲۱ ـ شفیعا				هرات	۱۰۸۱
۲۲ ـ شاه‌حیدری	صنیع التولیه	سیدمحمد	سیدحسن	مشهد	۱۳٦۵

۱۳ ـ زوزنی دردوفن حدیث وخط اشتهار داشته و ٤۰۰ قرآن بخط خودنگاشته.

۱٤ ـ سلطانعلی مشهدی ازخوشنویشان بنام که شاگردان فراوان و مشهورداشته گورش در رواق استان قدس رضوی نزدیك پنجرهٔ پولاد صاحب کتاب : صراط الخط (۱۲۵ نمونهٔ خطوط خوش وگاهنامهٔ تهرانی)

۱۵ ـ سلطانعلی قاینی ، از خوشنویسان امیر علیشیر نوائی و چندی مربی یکی از فرزندان سلطان‌حسین بایقرا بوده .

۱٦ ـ سلطان محمد، فرزند نورالله از شارخت و در شهر هرات نشو و نما یافته و از خوشنویسان دربار سلطان حسین بایقرا بوده و گاهی هم شعر میسروده است .

۱۷ ـ میرزای سنگلاخ قوچانی ، سرآمد خوشنویسان ودرمعرفت واژه های‌پارسی امتیاز داشته . صاحب : تذکرة الخطاطین ، درج جواهرودیوان شعر.

۱۸ ـ سیمی ، در رنك آمیزی کاغذ و سیاهی ساختن و افشان و تذهیب معروف درشعر نیز دست داشته هم از نزدیکان علاء الدوله پسر بایسنقر درپرکاری وپرخواری معروف بوده .

۱۹ ـ شاه محمود زربن قلم ، خواهر زاده وشاگرد عبدی نیشابوری در شعر نیز دست داشته مدت مدیدی در مشهد به تعلیم خط و کتابت پرداخته و در جوار گور سلطانعلی بخاك سپرده شده است . (ص ۱۳۳ نمونهٔ خطوط خوش) .

۲۰ ـ شاه محمد مشهدی ، شاعر هم بوده و درشعرواقفی تخلص میکرده .

۲۱ ـ شفیعا ـ محمد شفیع ازسادات حسینی هرات ، خط شکسته را برخی بنام وی خط شفیعائی نامیده اند ، شعر میسروده و در نقاشی و تذهیب دست داشته . (صفحهٔ ۲۸۵ نمونهٔ خطوط خوش ، تألیف آقای دکتر مهدی بیانی .)

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۲۳- عبدی		عبدالله		نیشابور	۹۵۵
۲۴ - عبدالعلی		عبدالعلی	محمدحسن	خراسان	۱۲۳۹
۲۵ - عبدالله	درویش - سلطانی			بلخ	بعداز ۸۴۱
۲۶-میرعلی هروی	حسینی - سلطانی	سیدعلی	میرمحمدباقر	هرات	۹۵۱
۲۷-کاتب پور		تقی		تهران	ش۱۳۲۴
۲۸ - میرکلنگی	حسینی نسفی بخارائی	میرحسین		بخارا	بعداز ۹۹۲
۲۹ - کیمیا قلم				مشهد	
۳۰- محمدقاسم		محمدقاسم	شادیشاه	خراسان	۹۵۵
۳۱- حاجی محمد	ذوفنون	محمد		هرات	۹۱۲
۳۲ - میرمحمد	کاتب	محمد	علاءالدین	باخرز	۹۸۱

---

۲۳ - عبدالله که باختصار عبدی نامیده شده شاگرد سلطانعلی مشهدی و ملازم در بارشاه طهماسب صفوی بوده در شعر و تذهیب هم دست داشته .

۲۴ - میرزا عبدالعلی، ازهنرمندان آغاز دورهٔ قاجاردرخط نسخ معروف ودرسایر خطوط نیز بهرهٔ کافی داشته‌وی شعر هم میگفته و « کوکب » تخلص میکرده .

۲۵ - درویش عبدالله سلطانی، درخط تعلیق استاد بوده و نزد سلطان ابوسعید و سلطان حسین بایقرا میزیسته .

۲۶ - میرعلی هروی - از سادات حسینی هرات ، بمشهد آمده و چندی نزد سلطانعلی مشهدی خوشنویس معروف مشق خط کرد بعد بهرات بازگشت وسال۹۳۵ که عبید خان ازبك ، هرات را گشود ویرا در زمرهٔ هنرمندان دیگر ببخارا کوچ داد؛ از آثار منظوم وی مثنوی « مدادالخطوط » ، درتاریخ فوت او اختلاف است. گورگاه در فتح آباد بخارا جوار مزار سیف‌الدین باخرزی است .

۲۷ - مرحوم تقی کاتب پور ، در ۱۲۵٤ خورشیدی تهران متولد در ۱۲۷٤ به مشهد آمده و پنجاه سال دراینجا به تعلیم حسن خط روزگار میگذرانده ودر مدارس قدیم و جدید دبیر مشق خط بود . او را میتوان خراسانی بشمار آورد .

۳۱ - حاجی محمد ذوفنون - خوشنویس و کتابدار امیر علیشیر بوده (جلد ۷ روضة الصفا)

شماره ـ شهرت	کنیه ـ لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۳۳ ـ محمد	جمال‌الدین ـ واقعی			مشهد	بعداز ۹۸۴
۳۴ ـ محمود	سیاوشانی	محمود	اسحاق	هرات	بعداز ۹۹۳
۳۵ ـ محمود	مولانا	محمود		نیشابور	
۳۶. خواجه میرک نقاش				هرات	۹۰۹
۳۷. ناسخ بناکتی	ابوالمظفر ـ قطب‌الدین	احمد	محمود	بناکت	بعداز ۶۷۱
۳۸ ـ نقاش باشی	صنیع دربار	سیدحسین		مشهد	۱۳۷۳
۳۹ ـ نیشابوری		محمدرحیم		نیشابور	بعداز۱۰۷۷
۴۰ ـ هروی	علاء الدین	علی	میکائیل	هرات	
۴۱ ـ یاری				هرات	بعداز ۹۵۳
۴۲. خواجه یوسف اندکانی		یوسف		اندکان	

۳۳ ـ جمال الدین محمد مشهدی، علاوه بر حسن خط شاعری غزل سرا بوده و واقعی تخلص میکرده ـ

۳۶ ـ خواجه میرک ـ در خط و تصویر یگانه بوده . بیشتر کتیبه های عمارات هرات در زمان دارالسلطنه بودن کار اوست .

۳۷. بناکتی ـ هم عصر خواجه نصیرالدین و از خوشنویسان بنام .

۳۸ ـ صنیع دربار ـ ۴۰ سال نقاش باشی آستان قدس رضوی بوده و پنج بار حرم و ضریح مطهر را بخامهٔ خود نقشه برداشته کتیبهٔ شیخ بهائی بخط اوست . آثار دیگری هم در بارگاه رضوی دارد .

۴۲ ـ اندکان آبادی است در فرغانه . خواجه یوسف اندکانی موسیقی دان و ندیم بایسنقر بوده ؛ سلطان ابراهیم بن شاهرخ سه هزاردینار نقد برای بایسنقر فرستاد که خواجه یوسف را برای او فرستد . وی بااین بیت، پاسخ داد :

ما یوسف خود نمیفروشیم،   تو سیم سپید خود نگهدار !

بایسنقر تیموری برادر الغ بیك در خط استاد بود وکتیبهٔ ایوان مقصورهٔ جامع گوهرشاد بخط اوست . نسخهٔ کهنهٔ شاهنامه نسخهٔ بایسنقر یست که دیباچه‌ای بسال ۸۲۹ بر آن نگاشته اند .

در عالم تمدن اسلام هر کسی
رنجی کشید و گنج امیدی بدان گشود
جزمن که هست ترجمهٔ حال من گواه
برهر چه رنج بردم رنجی دگر فزود
یاران زموج حادثه کیخسروند و من
درطوس چون‌فرودزطوسم سوی فرود
سودیکه بردم ازهنر وبخت وزندگی
سود نخورده و سفر قندهار بود!
از تار و پود فضل یکی جامه بافتم
دست ستم گسست بناگاه تار و پود
سرمـایهٔ هنر که بدان داشتم امید
تاراج گشت دیگرازین بهترم‌چه سود
«روانشاد بدایع‌نگار»

۶ـ دانشمندان ریاضی و فلکی

بی همزبان ز داشتن صد زبان چه سود؟
بی دلخوشی ز زندگی جاودان چه سود؟
گر تن، درست ودل نبود شاد، مرد را،
گیرم که بود شاهی ملك جهان چه سود؟
تقدیر اگر مخالف و طالع نبود یار،
در زندگی ز دوستی دوستان چه سود؟
آنجا که برق حادثه بر بوستان زند،
چون ابراگر که گریه کند باغبان چه‌سود؟
مقصد توئی تو،ای زدل و جان عزیزتر،
بیتومرا بدل چه امید و ز جان چه سود؟
نقد روان اگر بره دوست صرف شد،
گلشن، رواست؛ ورنه زنقدروان‌چه سود؟!
«گلشن آزادی»

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۱ - ابن خالد		عمر	محمد خالد	مروروود	
۲ - ابوجعفر		ابوجعفر	احمد	»	
۳- ابوحامد صاغانی	اسطرلابی	احمد	محمد	چغانه	۳۷۹
٤- ابومعشر بلخی	ابومعشر	جعفر	محمد	بلخ	۲۷۲
٥ - اسفزاری	خواجه ابوحاتم	امام مظفر		اسفزار	سدهٔ ٥
٦ - الغ بیك		الغ بك	شاهرخ	سمرقند	۸٥۳
۷ - بوزجانی	ابوالوفاء	محمد	محمد	بوزجان	۳۸۷
۸ - بیرجندی		عبدالعلی	محمد	بیرجند	بعداز ۹۳۱

۱- ابن خالد - خاندان مرورودی همه از دانشمندان فلکی بشمار میروندوآنان عبارتند از : خالد پسر عبد الملك و محمد پسر خالد و عمر پسر محمد که با بن خالد معروفست . پدرش متصدی رصد کواکب در شماسیهٔ بغداد و کوه قاسیون دمشق بوده و خودش نیز منجم بزرگی بشمار میرود . صاحب کتاب : تعدیل الکواکب و طرز ساختن اسطرلاب مسطح .

۲- ابوجعفر فرزند حبش حاسب ریاضی دان معروفست .

۳- ابوحامد اسطرلابی صاغانی - در ساختن اسطرلاب وآلات رصد ماهر بوده از واضعین قانون در علم نجوم بشمار میرود .

٤- ابومعشر بلخی - دانشمند فلکی ، نزدیك ٤۰ تألیف در نجوم داشته که ۱۲ جلد ازآن باقی مانده . هم عصر مستعین بالله خلیفهٔ عباسی .

٥- اسفزاری - در نیمهٔ دوم سدهٔ پنجم میزیسته هم عصر خیام و از همکاران وی در تشکیل زیج ملکشاهی بوده .

٦- الغ بیك ، فرزند شاهرخ تیموری صاحب زیج معروف بنام خودش ، بدست عباس مأمور پسرش عبد اللطیف کشته شد . ماده تاریخ فوت : «عباس کشت .»

۷- بوزجانی - دانشمند ریاضی و فلکی در ۳٦٤ در بغداد برصد کواکب اشتغال داشته دارای تألیف فراوان است . بوز جان شهری بوده نزدیك تربت جام کنونی .

۸- بیرجندی ، صاحب شرح تذکرهٔ خواجه نصیرالدین طوسی که در ۹۱۳ ازآن فارغ شده و در ۹۳۱ از شرح مجسطی فراغت پیدا کرده .

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۹ - چغمینی		محمود	محمد	چغمین خوارزم	۷٤٥
۱۰ - حارث	ابوحفص	حارث		خراسان	نیمهٔ دوم سدهٔ ٤
۱۱ - حبش	حاسب	احمد	عبدالله	مرو	بعداز ۲۱۸
۱۲ - خازن	ابوجعفر - الخازن			خراسان	۳٦۰
۱۳ - خازنی	ابوالفتح	عبدالرحمان	منصور	»	سدهٔ ٦
۱٤ - خجندی	ابوحامد	محمود	خضر	خجند	بعداز ۳٦٤
۱۵ - خوارزمی	ابوجعفر	محمد	موسی	خوارزم	۲۵۹
۱٦ - خوارزمی	بنی شاکر	موسی	شاکر	»	سدهٔ ۳
۱۷ - سنجری	ابوسعید	احمد	محمد	سیستان	سدهٔ ٤

۹- چغمینی - صاحب: قانونچه در طب و ملخص درهیئت که این کتاب را قاضی زادهٔ رومی شرح نموده. چغمین، دیهی است در خوارزم سمت شرقی دریای خزر.

۱۰- ابوحفص حارث - دانشمند ریاضی، ازمهندسان هم عصر کندی. تفسیر مقالهٔ دهم اقلیدس ازوست.

۱۱- حبش حاسب - در شمار ریاضی دانان عصر مأمون و دارای تألیف فراوان: زیج دمشقی وزیج مأمونی، کتاب ابعادو اجرام، کتاب دوائر مماس وعمل تسطیح قائم و مائل ومنحرف (بتاریخ الحکماء نگاه کنید) اوراچون سیاه‌چرده بوده حبش میخواندند.

۱۲- خازن - اختر شناس و صاحب کتاب: زیج الصفائح، مسائل عددیه؛ در حل مسائل درجهٔ دوم جبر ازراه دقت در هندسه توفیق یافته.

۱۳- خازنی - یکی ازهمکاران خیام درزیج ملکشاهی، صاحب کتاب: زیج سنجری.

۱٤- خجندی - اسباب رصدی ساخته که معروفست به: « سدس فخری » که یکی از آلات رصدیهٔ قدما بوده و سدس دایرهٔ مدرج، طول کواکب را مشخص مینموده و امروزه - Sextent - نظیر آن اسباب است که برای ارتفاع یابی بکار میرود.

۱۵- ابوجعفر خوارزمی، بفرمان مأمون مساحت دور کرهٔ زمین راتعیین نمود.

۱٦- موسی خوارزمی - دانشمند ریاضی است. محمد و احمد و حسن فرزندان وی به بنی موسی و بنی شاکر معروفند و از ریاضی دانان سدهٔ ۳ بشمار میروند.

۱۷- احمد سنجری - دانشمند فلکی، صاحب کتاب؛ جامع شاهی مشتمل بر ۱۵ مقاله

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۱۸ - سرخسی	ابوالعباس	احمد	محمد	سرخس	۲٤٦
۱۹ - سمرقندی	شمس الدین	محمد	اشرف	سمرقند	۶۰۰
۲۰ - شاهوردی		رستم	شاهوردی	خواف	۱۰۶۱
۲۱ - طوسی	شرف الدین	مظفر	محمد	طوس	۶۰۹
۲۲ - طوسی	فریدالدین	علی	حیدر	»	سدهٔ ۷
۲۳ - علاء منجم	علاء	علیشاه	محمدقاسم	خوارزم	» ۸
۲٤ - فرغانی	ابن کثیر	احمد	محمد کثیر	فرغانه	۲٤۷
۲۵ - فرغانی		احمد	قصیر	»	۲۲۶
۲۶- قاضی زاده		احمد	محمود	خوارزم	۹۸۸
۲۷-قطان مروزی	ابوعلی-عین الزمان	حسن	علی	مرو	۵٤۸

۱۸- سرخسی - در جبر و مقابله ، حساب ، موسیقی ، منطق تألیف دارد. سمت آموزگاری معتضد خلیفهٔ عباسی راداشته ودرپایان باتهام افشاء راز، معتضد اورا کشت. (بتاریخ الحکماء نگاه کنید)

۱۹- سمرقندی - دانشمند ریاضی ، صاحب : اشکال التأسیس در هندسه ؛ این کتابرا قاضی زادهٔ رومی در سال ۸۱۵ در سمرقند شرح نموده.

۲۰- رستم شاهوردی خوافی ، صاحب : کنز البرهان در جبر و صراط المستقیم در معرفت سمت قبله .

۲۱-مظفر طوسی- منجم وریاضی دان مشهورصاحب: المسطح دراصلاح اسطرلاب.

۲۲- فرید الدین طوسی - از دانشورانی است که خواجه نصیر الدین ویرا بکارهای مهم رصد مراغه گماشت .

۲۳- علاء منجم- صاحب : زیج شاهی فارسی ملخص زیج ایلخانی خواجه نصیرالدین.

۲٤- فرغانی - صاحب کتاب: علل الافلاك و کامل.

۲۶- قاضی زاده - صاحب : حاشیه بر شرح تجرید خواجه نصیر وشرح بر کتاب چغمینی در هیئت .

۲۷- قطان مروزی - صاحب کتاب : گیهان شناخت، وی دانشمند پزشکی ونجوم بوده غزان او را در ۵٤۸ کشتند .

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۲۸- مدرس	مدرس آستان قدس	عبدالرحمان	نصرالله	شیراز	۱۲۹۸ ش
۲۹- مرورودی		خالد	عبدالملك	مرورود	سدهٔ ۳
۳۰- مرورودی ابن خالد		عمر	محمدخالد	»	سدهٔ ٤
۳۱- مروزی	ابوبکر- بهاءالدین	محمد	احمد	مرو	بعداز ۵۳۶
۳۲- ملامظفر	معروف بملا ظفر	محمدقاسم	مظفر	گناباد	۱۰۷۱
۳۳- نظام نیشابوری	نظام الدین	حسین	محمد	نیشابور	سدهٔ ۹

۲۸ - مرحوم میرزا عبد الرحمان مدرس گر چه اصلا شیرازیست ولی از ۲۱ سالگی با پدر بخراسان آمده و در مشهد متوطن شده ونشو و نمای علمی یافته و تا پایان زندگی در اینجا بوده . بتاریخ فلاسفهٔ اسلام تألیف آقای مرتضی مدرسی نگاه کنید . (ص ۲۲۱ تا ۲۲۷).

یکی از کتب نفیس کتابخانهٔ آقای فرخ، تذکره و ترجمهٔ حال عالمان معاصر خراسان است که بدستور شاهزادهٔ اعتضاد السلطنه وزیر علوم و معادن دورهٔ ناصری ، میرزا سعیدخان مؤتمن الملك نایب التولیهٔ وقت تنظیم آنرا بعهدهٔ مرحوم میرزا عبدالرحمان مدرس گذاشته . این کتاب خطی مشتمل بر ۷۵ صفحه و دارای ترجمهٔ ۷۰ نفر از عالمان تا زمان وزارت اعتضاد السلطنه میباشد وخیلی ممتع است وهنوزچاپ نشده .

۳۱- مروزی -صاحب: منتهی الادراك فی تقسیم الافلاك وتبصره درعلم هیئت

۳۲- محمد قاسم - بنام پدرش به : ملا مظفر معروف بوده؛ صاحب شرح بیست باب ملا عبد العلی بیرجندی و کتاب : تنبیهات در احکام. هم عصرشاه عباس دوم صفوی .

۳۳- نظام نیشابوری - زیج ایلخانی وتذکرهٔ خواجه نصیر را شرح فارسی نموده بنام : کشف الحقایق ، دیگر کتاب : شمسیه در حساب و غرائب القرآن در تفسیر و شرح مختصر مجسطی ابوریحان بیرونی .



یکی ابلهی شب چراغی بجست
که با وی بدی عقد پروین درست
فروزان تر از ماه و خورشید بود
سزاوار بازوی جمشید بود
خری داشت آن ابله کور دل
بجانش بدی جان خر متصل
چنان شبچراغی که ناید بدست
شنیدم که بر گردن خر ببست
من آن شب چراغ سحر گاهیم
که روشن کن از ماه تا ماهیم
ولیکن مرا بخت ابله شعار
به بسته است بر گردن روزگار
منسوب به «فردوسی»

۷- شاعران

عمر عزیزاست صرف غم نتوان کرد
آری بر خویشتن ستم نتوان کرد
انده کار گذشته را نتوان خورد
وز غم آینده دل دژم نتوان کرد
عمر چو آخر شود دگر نتوان زیست
وزآن یك‌لحظه بیش و کم‌نتوان کرد
قامت آزاده را ، ز روی خوشایند
نزد فرومایه مرد ، خم نتوان کرد
شعر توان گفت در مدیح ولیکن
سفله بتعریف ، محتشم نتوان کرد
تیغ و قلم گر چه هر دو کار گشایند
آنچه کند تیغ با قلم نتوان کرد
بیتی از «عنصری» بیارم کز آن ،
نغز تر و ساده تر رقم نتوان کرد :
«دانش و آزادگی و دین و مروت ،
اینهمه را بندهٔ درم نتوان کرد .»
شادروان «سید حسن مشکان طبسی»

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۱ - آغاجی	ابوالحسن	علی	الیاس	بخارا	۳٦٦
۲ - آگاهی		عبدالحسین	ملا داود	مشهد	۱۳۲٦ش
۳ - آگاهی		محمد	عبدالحسین	»	تولد ۱۲۹۲ »
٤ - آهی		سلطانقلی بك		ترشیز	۹۲۷
۵ - ابن حسام	جمال الدین	محمد	حسام الدین	خواف	۷۳۷
٦ - ابن حسام	شمس الدین	محمد	حسام	خوسف	۸۷۵
۷ - ابن یمین	طغرائی	امیرمحمود	یمین الدین	فریومد	۷٦۹
۸ - ابوالبرکات	مجدالدین			بیهق	سدهٔ ٦
۹ - ابوالبرکه				خراسان	» ۹
۱۰ - ابوالعباس	مروزی	عباس	حنود	مرو	بعداز ۱۹۳

۱ - آغاجی وآغجی ، واژهٔ ترکی ، بمعنی حاجب وخاصهٔ شاه ، ازامیران دربار سامانیان که طبع گویائی داشته چنانکه در وصف برف گوید :

بهوا در نگر که لشکر برف، چون کند اندر وهمی پرواز!
راست همچون کبوتران سفید، راه گم کردگان زهیبت باز!

۲ و ۳ - برای آگاهی‌ها ، پدرو پسر به صفحهٔ ۲۳٤ و ۲۳۵ و ۲۳٦ نگاه کنید.

٤ـ آهی ترشیزی، دردستگاه شاه غریب میرزافرزند سلطان حسین بایقرا بوده .

۵ - ابن حسام خوافی ، ستایشگر شاهان آل کرت ، در نزد محمد شاه هندی معروف به الك بخش پایهٔ بلند داشته. معروفترین شعرا و قطعهٔ مستزادیست که باین بیت آغاز میشود : آن کیست که تقریر کند حال گدارا ؟ در حضرت شاهی ؛ از غلغل بلبل چه خبر باد صبا را ؟ جز ناله و آهی .....!

٦ - ابن حسام قهستانی ، صاحب منظومهٔ خاوران نامه و دیوان شعر ؛ ازوست:
شکم تا بیك نان توان کرد سیر، مکش منت سفرهٔ اردشیر !
دهخدا در لغت نامه تاریخ فوت ویرا ۹۸۲ گفته‌است .

۷ - ابن یمین فریومدی ، هم عصر سربداران و در گفتن قطعه سرآمد بوده در جنك میان امیر وجیه الدین مسعود سربداری و ملك معز الدین حسین کرت اسیر و دیوانش گم شد ولی ملك معز او را گرامی داشت . فریومد ، بر وزن ره جوید از آبادی های بیهق (سبزوار) است .

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۱۱ - ابوالفرج	سکزی			سیستان	۳۹۳
۱۲ - ابوالمثل	بخاری			بخارا	سدهٔ ٤
۱۳ - ابوالمؤید	بلخی			بلخ	»
۱٤ - ابوحفص	حکیم سغدی	حکیم	احوص	سغد	بعداز ۳۰٦
۱۵ - ابوشعیب		صالح	محمد	هرات	سدهٔ ٤
۱٦ - ابوشکور	بلخی			بلخ	بعداز ۳۳٦
۱۷ - اختر	طوسی			مشهد	۱۳۳۳
۱۸ - اخسیکتی	اثیرالدین	اثیر		اخسیکت	۵۷۷
۱۹ - ارشدی	ابومحمد			سمرقند	سدهٔ ۵
۲۰ - ازرقی‌هروی	ابوبکر-زین‌الدین	جعفر	اسماعیل‌وراق	هرات	٤٦۵
۲۱ - ازهری	جمال الدین	محمد		»	۳۷۰
۲۲ - استغنائی	ابوالمظفر	نصر	محمد	نیشابور	سدهٔ ٤

۱۱ - ابوالفرج سکزی ، ستایشگر آل سیمجور بوده که از جانب سامانیان امیر خراسان بودند ؛ محمود بعد از شکست ابو علی سیمجور فرمان بکشتن سکزی داد و بشفاعت عنصری رهائی یافت.

۱۲ - ابوالمؤید ، از نویسندکان پر کار سدهٔ ٤ ، صاحب شاهنامهٔ منثور و عجایب البلدان که برای نوح بن منصور نوشته و گویندهٔ منظومهٔ یوسف زلیخا .

۱۷ - اختر طوسی و راقم دو برادر بودند مشهدی در عهد ناصری که دیوان آنان چاپ شده ؛ دیوان اختر بنام گلزار حسینی در ذکر مصیبت‌ومنقبت ۱٤ معصوم‌است. مطلع یك غزل و مقطع آن از اختر :

این کاخ که میباشد، گاه از تو و گاه ازمن،
جاوید نخواهد ماند، خواه از توو خواه ازمن!

نه تاج کیان ماند، نه افسر ساسانی،
اختر زچه نالانی ؟ تاج از تو کلاه ازمن!

۱۸ - اثیر اخسیکتی ، ستایشگر اتابکان آذربایجان، به صفحه ۳۸ نگاه کنید.

۱۹ - ارشدی ، ستایشگر قدرخان و ملك شاه سلجوقی ، استاد رشیدیست صاحب منظومه : مهر و وفا .

۲۰ - ازرقی ، ستایشگر طغانشاه فرزند الب ارسلان و ناظم : سند باد نامه .

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۲۳ - اسدی	حکیم ابونصر	علی	احمد	طوس	۴۶۵
۲۴ - اسکافی	ابوحنیفه			مرو-غزنه	بعداز ۴۵۱
۲۵ - اشرفی	سید معین الدین			سمرقند	۵۹۵
۲۶ - اشهری	حکیم	شاهفور	محمد	نیشابور	۶۶۰
۲۷ - افسر		محمدهاشم‌میرزا	نورالله‌میرزا	سبزوار	ش۱۳۱۹
۲۸ - افصح		محمدعلی	شاه میرزا	مشهد	۱۱۵۰
۲۹ - اقدسی				ترشیز	
۳۰ - الفت		نقیا		مشهد	۱۰۶۴
۳۱ - امامی	ابوعبدالله - رضی‌الدین	محمد	ابوبکر	هرات	۶۸۶
۳۲ - امینی	ابوسراقه	عبدالرحمان	احمد	بلخ	سدهٔ ۵
۳۳-انسی گنابدی	میرحاج	سیدقطب‌الدین		گناباد	۹۲۳

۲۳ - اسدی طوسی، صاحب: لغت نامه ومنظومهٔ گرشاسب نامه که بنام‌ابودلف فرمانروای اران بنظم آورده دارای نه هزار بیت و دیوان شعر حاوی مناظرات کتاب: الانبیه را، اسدی در ۴۴۷ استنساخ نموده واکنون در کتابخانهٔ وین موجود است. در ستایش دانش ازوست:

زدانش به اندر جهان هیچ نیست — تن مرده و جان نادان یکیست

بود مرده هرکس که نادان بود — که بیدانشی مردن جان بود

۲۶ - اشهری، ستایشگر سلطان محمد تکش، دراستیفا رساله ای بنام شاهفوری نوشته.

۲۷ - شاهزادهٔ افسر، سالها نمایندهٔ مجلس و رئیس انجمن ادبی در تهران بوده؛ دیوانش در تهران چاپ شده؛ بصفحهٔ ۲۳۲ این کتاب نگاه کنید.

۲۸ - افصح، ستایشگر میرزا بابر است.

۳۱ - امامی، ستایشگر اتابکان فارس و هم عصر سعدی. مجد همگر شیرازی پایهٔ ویرا از سعدی بالاتر میداند دراین‌دو بیتی:

ما گرچه بنطق طوطی خوش نفسیم — بر شکر گفته های سعدی مگسیم

در شیوهٔ شاعری باجماع امم — هرگز من و سعدی بامامی نرسیم

پیداست که این نظر از روی بیطرفی نبوده وشیوهٔ تعریض وحسادت داشته.

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال‌درگذشت ه.ق
۳۴ - انوری	اوحدالدین	علی	محمد	ابیورد	بعداز ۵۶۸
۳۵ - اوحدی	خواجه عمادالدین			مشهد	۹۱۴
۳۶ - اهلی	مولانا			ترشیز	۹۳۴
۳۷ - باخرزی	تاج الدین	اسماعیل		باخرز	سدهٔ ۶
۳۸ - باخرزی	سیف‌الدین	علی	مظفر	»	۶۵۸
۳۹ - بادغیسی	حکیم	حنظله		بادغیس	۲۲۰
۴۰ - باذل		رفیع‌خان		مشهد	۱۱۲۳
۴۱ - بانیذی		علی			۲۱۹
۴۲ - بخاری	خواجه عصمت	عصمت‌الله		بخارا	۸۲۹
۴۳ - بدایعی		محمد	محمود	بلخ	سدهٔ ۴
۴۴ - بدیع	بدیع الزمان			ترکوی سیستان	
۴۵ - برقعی		عماد		مشهد	تولد
۴۶ - برهان	برهان الدین	عطاءالله		مشهد	۹۱۹
۴۷ - برهانی	امیرالشعرا	عبدالملک		نیشابور	۴۶۵
۴۸ - بزرگ مهر	بیهقی	میرزامحمود	محمدحسین	سبزوار	تولد ۱۲۷۴ش
۴۹ - بزرگ نیا	دانش	میرزامحمد	عبدالحسین	مشهد	» ۱۲۷۳ »

۳۴ - انوری ، از شاعران زبر دست و سر آمدان سخن بشمار میرود . به صفحات ۴۸ ، ۱۴۲ تا ۱۴۹ این کتاب نگاه کنید ، چون از دشت خاورانست نخست خاوری تخلص میکرده ازحاسدان آزار دیده ودر بلخ گرفتارآمده .

۳۵ - اوحدی راشیبك خان اوزبك بخاطر تشیع کشت . اوحد مستوفی سبزواری از او درشعرپایه اش بلند تر است .

۴۸ - برای بزرگ مهر و دو بیهقی بصفحهٔ ۲۳۴ این کتاب نگاه کنید .

۴۹ - آقای محمد دانش ، ازمردان اقتصادی و فرهنگی بشمار میرود ، اولین دبیرستان در مشهد بنام وی نامیده شد . شعر ایشان درعذوبت معروفست ، از غزلی که بنام : کرانهٔ شطالعرب سروده:

بر بارگاه مردم افزون طلب مدام   افزون طلب مباش که سیل بلا گذشت

۵۰ - آقای علی صدرالتجار ، نمایندهٔ کنونی بهارستان از سبزوار ، برادر کهتر«دانش» ، درشعرزبانی گویا دارد. چند بیت‌ازقصیده‌ای که هنگام چهارموجه شدن آزادی ایران در جنك جهانی نخستین و پیدایش عصر پهلوی سروده‌آورده میشود :

شماره ـ شهرت	کنیه ـ تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۵۰ ـ بزرگ نیا	صدرالتجار	علی	»	»	۱۲۷۸ »
۵۱ ـ بساطی				سمرقند	۵۸۵
۵۲ ـ بشار	تخارستانی	بشار	برد	تخارستان	۱۶۷
۵۳ ـ بشار	مرغزی			مرو	سدهٔ ٤
٥٤ ـ بهار	ملك الشعرا	محمد تقی	محمدکاظم صبوری	مشهد	۱۳۷۰
۵۵ ـ بهار		شیخ احمد	محمدکاظم تهرانیان	»	۱۳۷۷
۵٦ ـ بهاء الدین				مرغینان	۵۲۷
۵۷ ـ بنائی	حالی		محمدسبز	هرات	۸۲۸
۵۸ ـ پور بها	جامی			جام	بعداز ٦٦۹

ز دیدار این پرده های دورنك بکام من اندر فرو شد شرنك
گروهی همه سفله وخود پسند گروهی همه فارغ ازنام وننك
بنا بخردانشان همی آشتی بآزادگانشان همی کین وجنك
غم و انده سخت ایران زمین مرا شیشهٔ عمر بر زد بسنك
دریغا که ایران والا مقام بشد پست نیر نگهای فرنك
کجا شد همی کاوهٔ شیرزاد ؟ که بندد بپای عدو پالهنك

۵۲ و ۵۳ ـ بشار بن برد اصلا تخارستانی ولی بزرك شدهٔ دامان عرب است و تازیگوی، بااین وصف از شعوبیان (صفحهٔ ۱۵۲) بشمار میرود.

از بشار مرغزی آگاهی در دست نیست.

٥٤ ـ بهار، سخنور نامی که مستغنی از توصیف است دیوانش در دو جلد چاپ شده، دارای چندین تألیف، مصنف: سبك شناسی در ۳ جلد؛ ٦ دوره نماینده مجلس و چند سال مدیر نامهٔ نوبهار و مجلهٔ دانشکده در مشهد و تهران بوده، یکی از ٢٤ نفر مؤسس فرهنگستان، چندی وزیرفرهنك و عمری بمجاهدت درراه فرهنك و آزادی و بلند نامی ایران گرامی بسر برده و در ٦۳ سالگی به بیماری سل لب از گفتار فرو بست. بصفحات: ٨٤ ر ۰۵ ر ۱۳۸ ر ٤٦ ر ۱۷ ر ۸۲ ر ۰۳ ر ۸۳ ر ۱۸؛ ر ۱۸۷ ر ۲۳۱ نگاه کنید.

۵۵ ـ شیخ احمد بهار، فرزند شیخ محمد کاظم تهرانیان و خاندان آنان از آزادیخواهان خراسان بشمار میروند. سالها عضو نامبردار حزب دموکرات صدر مشروطه و مدیر روزنامهٔ «بهار» در شعر، ویژه به لهجهٔ خراسانی دست داشته واشعار: «داش غلام» او هنوز زبانزد میباشد.

شماره ـ شهرت	کنیه ـ تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۵۹ ـ پورحسن	حسن اوغلی			اسفراین	
۶۰ ـ تاج الدین		اسماعیل		سرخس	سدهٔ ۶
۶۰ـ(مکرر)	تاج الدین			باخرز	» ۶
۶۱ ـ تجلی	سبزواری			سبزوار	۱۳۶۰
۶۲ ـ تهرانیان		شیخ محمد کاظم	عباسقلی	تهران	۱۳۲۰ ش
۶۳ ـ جاجرمی	بدرالدین			جاجرم	۶۸۶
۶۴ ـ جاجرمی		محمد	بدرالدین	»	بعداز ۷۴۱
۶۵ ـ جبلی	سید فریدالدین	عبدالواسع	عبدالجامع	غرجستان	۵۵۵
۶۶ ـ جواهری	دانا	سیداحمد	سیدحسین	مشهد	۱۳۶۶

۶۱ ـ تجلی سبزواری. از کارمندان دارائی بشمار میرفت و بسلسلهٔ متصوفهٔ نعمت اللهی گناباد ـ رسپردگی داشت. دارای دیوان شعر، شرح دعای ابو حمزهٔ ثمالی منظوم و منثور از وست.

۶۲ ـ شیخ محمد کاظم تهرانیان، فرزند حاج عباسقلی نسب بخاندان گرجی میرساند؛ پدر در اواخر عمر مجاورت مشهد اختیار کرد و چهار پسر و یکدختر از او مخلف شد؛ سکینه دختر خود را بزنی بحاج محمد کاظم صبوری ملك الشعرای آستان قدس داد که استاد بهار از او بوجود آمد؛ از برادران، شیخ محمد جواد معروفست که ۵ دوره از مشهد نمایندگی مجلس را داشت. تهرانیان در شعر دست داشته و دارای دیوان است. مطلع یك قطعه از فقید این است:

ایکه خواهی که جاودان باشی　　اندرین دار زرق و افسانه

۶۳ و ۶۴ ـ بدرالدین جاجرمی، پدر، در روزگار خواجه بهاء الدین فرزند صاحبدیوان جوینی، باصفهان افتاده، صاحب دیوان شعر؛ قصیدهٔ عربی نونیهٔ معروف ابوالفتح بستی را شعر بشعر بپارسی منظوم ساخته باین مطلع:

هر کمالی که ز دنیاست همه نقصان است

سود کز بهر نگوئی نبود خسران است

محمد بن بدر، پسرش، تذکره ای بنام: مونس الاحرار فی دقایق الاشعار دارد.

۶۶ ـ روانشاد دانای جواهری، پدر بزرگوار استاد فرخ است.

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۶۷ - جودی		عبدالجواد		عنبران	۱۳۰۱
۶۸ - جوهری				بخارا	۱۲۴۰
۶۹ - جوهری	ابومحامد - صایغ	محمود	عمر	هرات	سدهٔ ۵
۷۰ - جویباری	ابواسحاق	محمد ابراهیم	محمد	بخارا	» ۴
۷۱ - حاضری		ابوالمکارم		مشهد	۹۲۴
۷۲ - حالی		دوست‌محمد		اسفراین	
۷۳ - حبیب‌اللهی		میرزا محمد	حاج‌میرزا حبیب	مشهد	۱۳۴۲
۷۴ - حرفی				»	۹۷۱
۷۵ - حسام	شرف الدین	محمد	ابوبکر	نخشب	سدهٔ ۶
۷۶ - حیدری				سبزوار	
۷۷ - حیرتی		ملاحیرت		تون	۹۶۲
۷۸ - خاکی		امام قلی		دزباد نیشابور	بعداز ۱۰۵۶
۷۹ خال ترمدی	ابوبکر - جمال‌الدین			ترمد	
۸۰ - خبازی				نیشابور	۳۴۲
۸۱ - خجندی	کمال الدین	مسعود		خجند	۸۰۳
۸۲ - خرم		عبدالحمید		مشهد	

---

۶۷ - جودی عنبرانی از مردم کوهپایهٔ مشهد ، در مصیبت اهل بیت و خامس آل عبا صاحب مراثی است و دیوان دارد ، اختر در ماده تاریخ فوت جودی گفته :

کند حسین بروز جزا شفاعت جودی (۱۳۰۱)

۶۸ - جوهری ، صاحب دیوان در مصیبت اهل بیت بنام : طوفان البکاء .

۶۹ - جوهری صایغ ، ستایشگر سلیمان نوهٔ ملکشاه سلجوقی صاحب قصیدهٔ نونیهٔ خمریه و قصاید عذب دیگر .

۷۳ - میرزا محمد فرزند مرحوم حاج میرزا حبیب و پدر آقای ابوالقاسم نوید چندان از عمر بر خوردار نشد . دارای دیوان ، مستزادی دارد که مطلع آن آورده می شود :

درضمیرم مانده یادی دلکش از روز جوانی، روز عیش و شادمانی؛

۷۸ - منتخب دیوان خاکی بسعی ایوانف ، تبعهٔ هند در ۱۳۵۲ هجری در بمبئی چاپ شده خاکی از پیروان اسماعیلیان است .

شماره ـ شهرت	کنیه ـ تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۸۳ ـ خسروانی	ابوطاهر	طیب	محمد	خراسانی	۳۴۲
۸۴ ـ خسروی	ابوبکر ـ حکیم	محمد	علی	سرخس	پیش از ۳۸۳
۸۵ ـ خسروی	ابوالمشاهد ـ جمال‌الدین	محمد		بخارا	سدهٔ ۶
۸۶ ـ دانش	رضوی	میرزارضی		مشهد	۱۰۷۶
۸۷ ـ دقایقی	شمس‌الدین	محمد	علی	مرو	سدهٔ ۶
۸۸ ـ دقیقی	ابومنصور	محمد	احمد	بلخ	۳۷۰
۸۹ ـ دیباجی				سمرقند	سدهٔ ۵
۹۰ ـ ذوقی				بسطام	» ۱۴
۹۱ ـ راضی				نیشابور	» ۵
۹۲ ـ رافعی	عزیزالدین			اسفراین	» ۴
۹۳ ـ راقم				مشهد	» ۱۱
۹۴ ـ راقم طوسی				»	» ۱۳
۹۵ ـ رباعی	شیخ رباعی			»	
۹۶ ـ ربنجنی	ابوالعباس	فضل	عباس	ربنجن	سدهٔ ۴

۸۳ ـ خسروانی از شاعران بزرگ، محمد عبده‌کاتب، دبیر بقرا خان بیتی از او در این قطعهٔ معروف تضمین کرده: بیاد جوانی کنون مویه دارم؛ بر آن بیت بوطاهر خسروانی:

«جوانی من از کودکی یاد دارم؛ دریغا جوانی دریغا جوانی!»

۸۶ ـ دانش رضوی، در هندوستان شهرت یافته در آنجا غزلی دارد که برای خاطر این شعر:

تاک را سیراب کن ای ابر نیسان در بهار
قطره تامی میتواند شد چرا گوهر شود!

دارا شکوه پادشاه هند، صد هزارروپیه که برابر ۲۵ هزارتومان پول ایرانست باو داد.

۸۸ ـ دقیقی، بآئین زردشت گروش داشته، ۱۰۵۴ بیت از داستان گشتاسب وظهور زردشت رادربحر تقارب بنظم آورده وفردوسی‌این‌بخش رادر شاهنامه گنجانده وی‌اشعار وقطعه‌هائی‌دارد شاهکارومیان ۳۶۵ و ۳۷۰ بدست غلامش جامهٔ مرگ‌پوشید.

۹۶ـ ربنجنی، در رثای نصر بن احمد سامانی وتهنیت نوح قطعهٔ معروفی دارد باین مطلع:

پادشاهی گذشت خوب نژاد پادشاهی نشست فرخ زاد

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۹۷- ربیعی پوشنگی	صدرالدین		خطیب	پوشنک هرات	سدهٔ ۷
۹۸- رشیدی	ابورشید - تاج الشعرا	ابومحمد	محمد	سمرقند	۵۷۳
۹۹- رضی الدین	استاذ الائمه			نیشابور	۵۹۸
۱۰۰- رفیع	رفیع الدین			مرو	سدهٔ ۶
۱۰۱- روحانی	حکیم	ابوبکر	محمدعلی	سمرقند	سدهٔ ۶
۱۰۲- روحی		ابوبکر	علی	سمرقند	» ۵
۱۰۳- روحی	ولوالجی-حکیم			ولوالج	بعداز ۴۶۵
۱۰۴- رودکی	ابوعبدالله	جعفر	محمد	رودک سمرقند	۳۲۹
۱۰۵- رونقی	ابوالمؤید			بخارا	سدهٔ ٤
۱۰٦- رهائی	سعدالدین			خواف	
۱۰۷- ریحانی				طوس	
۱۰۸- زینتی	علوی	عبدالجبار		خراسان	سدهٔ ۵
۱۰۹- ساقی	خراسانی	محمدزمان	کلبعلی جلایر	کلات	۱۲۸٦

۹۷- ربیعی پوشنگی، بدستور ملك فخر الدین محمد، کرت نامه را در ذکر شاهان آل کرت منظوم ساخته.

۹۸- رشیدی وارشدی را پاره ای از تذکره نویسان یکی دانسته اند، ستایشگر خضرخان از ایلك خانیان بوده.

۹۹- ازرضی الدین نیشابوری معروف باستاذ الائمه که دیوانش حدود چهارهزار بیت دارد:

چورسی بکوه سینا ارنی نگفته بگذر   که نیرزد این تمنا بجواب لن ترانی

۱۰۲ و ۱۰۳- سه روحی داریم: سمرقندی هم عصر غزنویان، ولوالجی هزال که پس از مسعود سعد میزیسته، روحی شارستانی ستایشگر تمغاج خان، از روحی سمرقندی که گروهی ازسخنوران آنرا استقبال کرده اند:

جعد برسیمین پیشانیش گوئی که مگر   لشکر زنك همی غارت بغداد کنند

۱۰٤- رودکی را پدر شعر پارسی و شاه سخنورانش باید شمرد. صفحات ٦٦ تا ۷۲ این کتاب را نگاه کنید.

۱۱۰- سالك بیهقی در هجو دست داشته ویژه در ماده تاریخ چنانکه درفوت حاج مولی هادی حکیم سبزواری گفته است:

هادی دین اصل حکمت حاوی فقه و اصول،

تا روان شد طایر روحش سوی خلد برین؛

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۱۱۰ - سالك	بیهقی	محمدحسن		سبزوار	۱۳۴۵
۱۱۱ - سایر				مشهد	سدهٔ ۱۰
۱۱۲ - سپهری		علی		بخارا	سدهٔ ۳
۱۱۳ - سراج	معین الدین	علا		بلخ	سدهٔ ۵
۱۱۴ - سراجی	جمال الدین	محمد	علی	خراسان	» ۶
۱۱۵ - سرخوش				مشهد	۱۲۷۸
۱۱۶ - سعدالدین				هرات	٦٤٩
۱۱۷ - سعدالدین	کافی			بخارا	٤٥٥
۱۱۸ - سعید	هروی			هرات	سدهٔ ۷
۱۱۹ - سکزی	ابوالفرج-سراج الدین			سیستان	» ۳

بیهقی پای نیاز آورد بیرون زد رقم ؛
« گنج حکمت آمده در سبزوار اینك دفین »

یك رباعی از سالك :

ای آنکه رخت چو مهر تابنده بود — مریخ و زحل ترا کهین بنده بود
بر والی ملك ، نیرالدوله سه قرن — میلاد نبی سعید و فرخنده بود

۱۱۵ - سر خوش مشهدی ، صاحب قصیده ایست که در کتیبهٔ ایوان طلای صحن نو نقش شده .

۱۱۶ و ۱۱۷- سعد الدین کافی . هم عصر طغرل سلجوقی است وسعدالدین هروی ستایشگر عز الدین وزیر چنگیز . از کافی است :

افلاك عاقل افکن ودیوانه پرور است — ایام آشنا کش و بیگانه پرور است
دانی چرا خروشد ابریشم رباب — از بهر آنکه دایم هم کاسهٔ خر است

و غزلی که اخسیکتی باین وزن و قافیه گفته بالاتر است بمطلع :

آنرا که چار گوشهٔ عزلت میسراست — گو نو به پنج زن که شه هفت کشوراست

۱۱۹ -ابوالفرح سکزی، ستایشگر آل لیث بوده وبا ابوالفرج سکزی (شمارهٔ ۱۱) ستایشگر ابو علی سیمجور نباید اشتباه کرد ، برخی شمارهٔ ۱۱ را استاد عنصری و شاعر سدهٔ ٤ دانند؛ دو بیت معروف باو منسوبست :

عنقای مغرب است درین دور خرمی — خاص از برای محنت و رنجست آدمی
هر کس بقدر خویش گرفتار محنت است — کس را نداده اند برات مسلمی

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۱۲۰ - سیلیمی		حسن		تون	٦٧٦
۱۲۱ - سمائی		محمود	علی	مرو	سدهٔ ٦
۱۲۲ - سنجری				خراسان	سدهٔ ٦
۱۲۳ - سوزنی	تاج الشعرا - شمس الدین	محمد	مسعود	نخشب سمرقند	٥٦٩
۱۲٤ - سیبک		یحیی		نیشابور	۸٥۲
۱۲٥ - سیف اعرج	سیف الدین			اسفرنك	٦۰۰
۱۲٦ - سیف باخرزی	ابوالمعالی - سیف الدین	سعید	مظفر	باخرز	٦٥۸
۱۲۷ - سیفی	سیف الدین	محمد	یعقوب	هرات	بعداز ۷۱۷
۱۲۸ - شائق		علی اکبر		نیشابور	تولد
۱۲۹ - شاهرخ	نیری - نیرهمایون	شاهرخ	محمدحسین میرزا	کاشان	تولد ۱۲٦٦
۱۳۰ - امیرشاهی		آق ملك	جمال الدین	سبزوار	۸٥۷

۱۲٥ - سیف الدین اعرج ، ستایشگر سلطان محمد خوارزمشاه ، دیوانش نزدیك ده هزار بیت ، اسفرنك - از توابع سمرقند است و نه فرسنگی مرغینان .

۱۲٦ - سیف باخرزی ، ازشاعران دورهٔ سلجوقیست ، روزی شاعری اورامخاطب ساخته گفت :

ای خرد مند سیف با خرزی — بالله ار تو بارزنی ارزی
کی تو با آدمی توانی زیست — چون ترا گفته اند باخرزی

باخرزی فوری پاسخ داد :

ایخرد مند طاعت من کن — تا کی آخر تو معصیت ورزی
زین سپس عمر با تو سر بکنم — چون مرا گفته اند باخرزی

۱۲۹ - شاهزادهٔ شاهرخ نیری درمشهد نشوونما یافته عمری در خدمت دیوان در خراسان زیسته و اکنون در مشهد ، باز نشسته است . در دورهٔ پهلوی شغل های عمده درین حوزه داشته ازقبیل: شهرداری مشهد ، فرمانداری زاهدان ، تربت ، قوچان ، بجنورد وغیره ازجملهٔ اشعارش دو بیت آورده میشود :

خواجگان قدرهنرمند وسخندان دانند، — ازچه بی قدر بودنزد تو مرد هنری؟
سفلگان نزدتوایخواجه مشیرندومشار؛ — ازفرومایه که دیده است بجز بد گهری؟!

۱۳۰ - امیر شاهی از سخنوران و آزادگان بنام است در مقطع غزلی که بار حضو ر با یسنغر نیافته گوید :

میکنی محروم ازیندرشاهی درمانده را — دست رد برسینه یاران محرم میزنی

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۱۳۱ - شحنه		محمدمهدی	محمدحسن	خراسان	۱۲۷۴
۱۳۲ - شطرنجی	جمال الحکما	دهقان‌علی		سمرقند	سدهٔ ۶
۱۳۳ - شکسته	قهرمان	مرتضی‌میرزا	محمدمیرزا	تربت	۱۳۶۳
۱۳۴ - شمس طبسی	قاضی‌شمس‌الدین	محمد	عبدالکریم	طبس	پیش‌از ۶۱۸
۱۳۵ - شمس‌خالد - خاله	امیرشمس‌الدین	محمد	مؤید	بخارا	سدهٔ ۶
۱۳۶ - شوکت				؟	۱۱۰۷
۱۳۷ - شهاب		میرزاعبدالله		ترشیز	۱۳۱۵

۱۳۱ - شحنه، در آغاز کار بشیراز افتاده و منصب دار وغگی یافته ازینروشحنه تخلص میکرده : ازوست :

در آنمحفل که آسان ره ندارد پادشاه آنجا
گدائی همچو من مشکل تواند برد راه آنجا

☆

ما گمرهیم و راه بسویت نمیبریم — ایرهنمای گمشدگان خود هدایتی

۱۳۳ - شکسته ، شادروان شاهزادهٔ حاج مرتضی میرزا قهرمان از آزادیخواهان تند رو در شرکت فرهنگ که مؤسسه ای برای اداره کردن چند مدرسه بود عضومؤثر بشمار میرفت ؛ چند سال در مشهد روزنامهٔ خورشید را انتشار داد ؛ از اشعارش چند بیت یادداشت میشود : در هنگام تبعید کلات :

نادر ز جای خیز و بیا درد ما ببین — خونین سرشك ما برخ زرد ما ببین
ویران کبود گنبد و آباد دست روس — ای پادشه نسا و ابیورد ما ببین
بیدار گشت ملت افغان و گرم کار — در خواب مانده ملت خونسرد ما ببین
بهر وطن برزم چومردان زنان ترك — در مهد ناز خفته زن و مرد ما ببین

یك رباعی ازشادروان قهرمان :

کنجی و حریفی دوسه با هم بودن — و اسباب فراغتی فراهم بودن
بهترز بهشتی است که دروی باید — با زاهد خشك مغز همدم بودن

۱۳۶ - شوکت ، در ترکیه مشهور و در ادب ترك نفوذی بزرك داشته .

۱۳۷ - شهاب ترشیزی ، میرزا عبد الله از شاعران متاخر و دو پسرش : مرتضی محجوب واختیارشهابی (شماره ۲۰۵ر۱۴۰ همین بخش) ناموروند و با هدایت صاحب مجمع الفصحاء هم‌عصر بوده‌اند .

شماره ـ شهرت	کنیه ـ تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۱۳۸ ـ شهاب	شهاب‌الدین	علی		ترشیز	۸۴۸
۱۳۹ ـ شهاب مؤید	»	احمد	مؤید نسفی	سمرقند	سدهٔ ۶
۱۴۰ ـ شهابی		میرزا اختیار	میرزاعبدالله	ترشیز	سدهٔ ۱۴
۱۴۱ ـ شهیدی	نظام‌الدین	آقانظام	میرزاهاشم	مشهد	تولد ۱۳۱۲
۱۴۲ ـ شیدا	»				۱۰۸۰
۱۴۳ ـ ادیب صابر	شهاب‌الدین	صابر	اسماعیل	ترمذ	۵۴۲
۱۴۴ ـ صاحب		محمدمؤمن		مشهد	سدهٔ ۱۲
۱۴۵ ـ صاعد	زین‌الدین			خبوشان	۶۰۷
۱۴۶ ـ صاین	رکن‌الدین			سمنان	۷۶۵
۱۴۷ ـ صبوحی جغتائی				جغتای	۹۷۳
۱۴۸ ـ صبوری	ملک‌الشعرای آستانه	محمدکاظم	محمدباقر	مشهد	۱۳۲۲
۱۴۹ ـ صوفی		علی			
۱۵۰ ـ ضیاء الحق	ضیائی		عبدالقیوم	سبزوار	۱۳۳۳
۱۵۱ ـ ضیاءخجندی	ضیاء الدین	ضیاء	مسعود	خجند	۶۲۲
۱۵۲ ـ طالب				جاجرم	۸۵۴
۱۵۳ ـ طلحه	ابوالحسن ـ شهاب‌الدین			مرو	سدهٔ ۶
۱۵۴ ـ دکتر طوسی	ادیب	محمدامین		مشهد	تولد
۱۵۵ ـ طوطی				ترشیز	۸۶۷
۱۵۶ ـ ظهوری	نورالدین	محمد		»	۱۰۲۵

۱۳۸ـ شهاب الدین علی ، ستایشگر محمد جوکی بهادر ، پسر شاهرخ تیموری بوده .

۱۴۸ـ صبوری ، پدرملک الشعراء بهاراست که در کتیبهٔ آستان قدس رضوی قصیده دارد ودارای دیوان و مراثی وی مشهور است .

۱۵۲ـ طالب جاجرمی ، هم عصر شیخ آذری طوسی ، مثنوی : مناظرهٔ گوی و چوگان بنام سلطان عبد الله بن ابراهیم بن شاهرخ تیموری ازوست . یك رباعی ازاو:

در کوچهٔ عاشقی به پیمان درست — میگفت بمن اهل دلی روز نخست

طالب مطلب کسی که اوغیر توجست — روطالب آن باش که اوطالب تست

۱۵۶ـ ملاظهوری، درهند شهرت دارد. ازمعروفان سبك هندی، مثنوی:ساقی نامه ازوست. در شورش دکن با پدر زنش ملك قمی کشته شده .

شماره- شهرت	کنیه- تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۱۵۷- ظهیر فاریابی	ابوالفضل- ظهیرالدین	طاهر	محمد	فاریاب	۵۹۸
۱۵۸ - عاشق	ابوالخیر			خوارزم	۹۵۷
۱۵۹ - عاصی	جواهری	سید حسین		مشهد	۱۳۱۵
۱۶۰- عبدی				گناباد	سدهٔ ۹
۱۶۱ - عسجدی	ابو نظر	عبدالعزیز	منصور	مرو	۴۳۲
۱۶۲ - عصمت	خواجه عصمت	عصمت‌الله	مسعود	بخارا	۸۴۰
۱۶۳ - عطاردی	ابو عبدالله	عبدالرحمان	محمد	خراسان	سدهٔ ٤
۱٦٤ - عماد	عمادالدین			زوزن	۷۹۱
۱۶۵- عمارهٔ مروزی	ابومنصور	عماره	محمد	مرو	۴۰۰
۱۶۶- عمعق	ابوالنجیب- شهاب‌الدین			بخارا	۵۴۲
۱۶۷ - عنصری	ابوالقاسم	حسن	احمد	بلخ	۴۳۱

۱۵۷- ظهیر فاریابی، از نام آوران سخن وغنی از توصیف است. یک رباعی ازاو آورده میشود:

امروز بهای هیزم وعود یکیست، بر چشم جهان خلیل و نمرود یکیست!

در گوش کسانی که درین بازارند، آواز خر و نغمهٔ داود یکیست!

۱۵۹- عاصی جواهری، جد استاد محمود فرخ است و دیوانش چاپ نشده.

۱۶۰-عبدی، مثنوی برابر مخزن‌الاسرار نظامی دارد. رباعی: آمد رمضان نه صاف داریم و نه درد، از چهرهٔ ما گرسنگی رنك ببرد . . . . . . ازوست.

۱۶۲- خواجه عصمت بخاری، را شاعری خراسانی هجو کرده باین شعر:

در بخارا گر چه دارد خواجه عصمت شهرتی،

درخراسان خواجه عصمت نیست بی بی عصمت است!

ماده تاریخ درگذشت خواجه عصمت:

تاریخ وفات خواجه عصمت، هر کس که شنید گفت: تمت.

۱۶۵- عمارهٔ مروزی، ستایشگر منتصر آخرین فرد دودمان سامانی.

۱۶۶- عمعق، ستایشگر خضرخان از شاهان ایلك خانی. عمعق در اصل عقعق بمعنی عکه بنظرمیرسد. هم چون وطواط پرندهٔ کوچکی که نامش لقب رشیدادیب وشاعر معروف، صاحب حدائق السحر قرار گرفته.

۱۶۷- عنصری، ملك الشعرای محمود غزنوی، داستان منظوم: وامق و عذرا خنك بت و سرخ بت و شاد بهر و عين الحيات ازوست.

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۱۶۸ - عیاضی		عبدالرحیم		سوخس	سدهٔ ۵
۱۶۹ - غزالی لوکری				لوکرمرو	سدهٔ ۴
۱۷۰ - غزالی هروی				هرات	» ۱۰
۱۷۱ - غزالی مشهدی				مشهد	۹۸۰
۱۷۲ - فتاحی				نیشابور	
۱۷۳ - فتحی حکیم		علی	محمد	ترمذ	سدهٔ ۶
۱۷۴ - فتوحی	اثیرالدین - شرف الحکما			مرو	بعداز ۵۶۰
۱۷۵ - فخرالدین		خالد	ربیع	»	سدهٔ ۶
۱۷۶ - ملاقسمت				مشهد	سدهٔ ۱۱
۱۷۷ - فرالاوی	ابو عبدالله	محمد	موسی		سدهٔ ۴
۱۷۸ - فرخ		محمود	سیداحمد دانا	مشهد	تولد ۱۳۱۴
۱۷۹ - فرخی	ابوالحسن	علی	جولوغ	سیستان	۴۲۹

۱۷۰و۱۷۱-غزالی مشهدی‌وهروی هم‌عصرند وهردو معاصر شاه‌طهماسب؛ درگذشت غزالی مشهدی در گجرات هند، دارای مثنوی: نقش بدیع بروزن مخزن‌الاسرار نظامی

چون رد وقبول همه در پردهٔ غیب است　　　زنهار کسی را نکنی عیب که عیب است

۱۷۲- فتاحی نیشابوری، گویند صاحب‌مثنوی بزرگی‌است، دیوانش چاپ نشده.

۱۷۴- فتوحی، هم عصر سنجر، این همان شاعریست که ضمن قطعهٔ معروف: «چارشهراست‌خراسانرا برچارطرف»، ازبلخ ببدی یادکرده و بنام انوری انتشارداد که انوری رابلخیان مورد ایذاء قراردادند و بشفاعت قاضی حمیدالدین رهائی‌یافت.

۱۷۷- فرالاوی، هم عصر سامانیان، رودکی دربارهٔ وی گفته:

شاعر شهید و شهره فرالاوی　　　و آند یگران بجمله همه راوی

۱۷۸- استادمحمودفرخ، شاعر معاصر، انجمن ادبی ومحفل ادب‌خراسان‌، اکنون بوجودایشان مزین است. به صفحهٔ ۲۳۱ر۲۳۲ این کتاب نگاه کنید.

۱۷۹- فرخی، شاعر بزرگ عهد محمود غزنوی در تغزل ممتاز، لبیبی شاعر در سوک مرک وی این دو بیتی را گفته است:

گر فرخی بمرد چرا عنصری نمرد　　　پیری بماند دیرو جوانی برفت زود

فرزانه ای برفت و ز رفتنش هرزیان　　　دیوانه‌ای بماند و زماندنش هیچ سود

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۱۸۰ - فردوسی	ابوالقاسم	حسن	اسحاق شرفشاه	طوس	۴۱۶
۱۸۱ - فروغی		عباس	موسی	بسطام	۱۲۷۴
۱۸۲ - فطرت		معز	والاتبار	مشهد	
۱۸۳ - فیروز	مشرقی	فیروز		خراسان	۲۸۲
۱۸۴ - قادر				مشهد	۱۱۳۵
۱۸۵ - قاسمی		محمدقاسم		گناباد	۹۵۰
۱۸۶ - قانعی طوسی	بهاءالدین	احمد	محمود	طوس	بعداز ۶۷۲
۱۸۷ - قاینی		خواجه هلال		قاین	
۱۸۸ - قاینی	ابومنصور - بزرجمهر	قسیم	ابراهیم	قاین	سدهٔ ۴
۱۸۹ - قدسی		محمدجان		مشهد	۱۰۵۰

۱۸۰- فردوسی ، شاه سخنوران پارسی زبان و پدید آرندهٔ شاهنامهٔ منظوم و بلند کنندهٔ نام میهن و نام آوران آن که مستغنی از توصیف است . برای ترجمهٔ حالش نگاه کنید به صفحات ۱۳۷ و۱۷۸ وازصفحهٔ ۱۸۱ تا ۱۹۰ همین کتاب.

۱۸۱ - نخست مسکین ، سپس فروغی تخلص میکرده داری دیوان حدود ۲۰ هزار بیت واشعارش بیشترجنبهٔ عرفان وتصوف دارد . غزلهایش شاهکار ، مطلع دو تا آورده میشود :

دیشب ترا بخوبی نسبت بماه کردم تو خوبتر ز ماهی من اشتباه کردم

☆

کی رفته ای ز دل کـه تمنا کنم ترا کی بوده ای نهفته که پیدا کنم ترا

۱۸۵ - قاسمی خوافی ، چنانکه در شمارهٔ ۶۷ بخش ادیبان آمده از فاضلان بشمار میرود و صاحب روضهٔ خلد است که بر نگارستان معین الدین جوینی وبهارستان جامی و پریشان قاآنی از نظر تقلید گلستان تقدم دارد . قاسمی گنابادی صاحب شاهرخ نامه و شهنامه ای در شرح پادشاهی شاه اسماعیل صفوی و جنك با اوز بك (۹۰۶ - ۹۱۶) دارد . تاریخ این منظومه ۹۴۰ است .

۱۸۶ - قانعی طوسی ، صاحب مثنوی بنام سلجوقنامه،کلیله و دمنه را نیز نظم کرده است .

۱۸۸ - بزرجمهر قاینی ، از امیران محمود غزنوی بوده و خود نیز شعر می گفته‌است.

۱۸۹ -محمد جان قدسی، نزدشاه‌جهان درهند میزیسته ورتبهٔ ملك‌الشعرائی داشته.

شماره ـ شهرت	کنیه ـ تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۱۹۰ ـ کاتب		محمد	عثمان	خراسان	سدهٔ ٤
۱۹۱ ـ کاتبی	شمس‌الدین	محمد	عبدالله	ترشیز	۸۳۹
۱۹۲ ـ کاخکی	ملحد	محمد		کاخك	۸۰۲
۱۹۳ ـ کامی				سبزوار	۹۲۱
۱۹٤ ـ کاهی				»	۸۹۸
۱۹۵ ـ کسائی	ابوالحسن ـ مجدالدین			مرو	بعد از ۳۹۱
۱۹٦ ـ کفاش				مشهد	۱۳٤٦
۱۹۷ ـ کمالی	کمال الدین	امیرعمید		بخارا	سدهٔ ٦

۱۹۱ ـ کاتبی خود را نیشابوری می شناساند :

همچو عطار از گلستان نشابورم ولی
خار صحرای نشابورم من و عطار گل

۱۹۲ ـ کاخکی از ندیمان میرانشاه فرزند تیمور است که با سایر ندیمان بفرمان تیمور بر سردار رفتند . کاخکی این رباعی را در آن هنگام سروده است :

پایان کار و آخر عمر است ملحدا ... گر بایدت و گرنه بدست اختیار نیست
مردانه زیستی اکنون بپای دار ... مردانه پای زن که جهان پایدار نیست

۱۹۳ ـ از کامی سبزواری است:

سوی گلشن رفتم از کوی توام آمد بیاد
روی گل دیدم گل روی توام آمد بیاد

۱۹۵ ـ کسائی، اوایل عهد غزنویان را درك کرده. عمارهٔ مروزی در بارهٔ وی گفته:

زیبا بود ار مرو بنازد بکسائی ... چونانکه جهان جمله باستاد سمرقند .

۱۹٦ ـ کفاش مشهدی ، از شاعران معاصر و در لهجهٔ مشهدی شعرش اختصاص دارد از اشعار او : دعا نامه و نفرین نامه شهرت دارد که چاپ شده .

از دعا نامه :

الهی تا جهان باشد بدولت در جهان باشی
الهی از بلیات دو عالم در امان باشی

از نفرین نامه :

الهی در جوانی نخل امیدت ز پا افتد
زمرگت شیونی در قوم و خویش واقربا افتد

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۱۹۸ - کمالی				مشهد	سدهٔ ۱۴
۱۹۹ - کوشککی حکیم				قاین	» ۶
۲۰۰ - کوکب خراسانی		عبدالعلی	میرزا محسن	خبوشان	۱۲۷۲
۲۰۱ - گلشن	گلشن آزادی	علی اکبر	محمد	تربت	تولد ۱۳۱۹
۲۰۲ - لبیبی				خراسان	بعداز ۴۳۱
۲۰۳ - مانی				مشهد	۹۲۳
۲۰۴ - مجتهدی	جاوید	ابوالقاسم	میرزاعلی	نیشابور	تولد
۲۰۵ - محجوب		مرتضی	عبدالله شهاب	ترشیز	سدهٔ ۱۳
۲۰۶ - سیدمحمد		محمد	سیدحسن	هرات	
۲۰۷ - مسرور	ابوالفضل	مسرور	محمد	طالقان	سدهٔ ٤
۲۰۸ - مسعودی	سالارمؤید	محمدحسن	مسعود	مشهد	ش ۱۳۳٤
۲۰۹ - مسکین		زین العابدین		مشهد	سدهٔ ۱٤

۱۹۸ - کمالی سبزواری، شاهنامه ای در جنگهای شاه عباس منظوم کرده از کمالی مشهدی اطلاعی بدست نیست. از کمالی سبزواری:

چون مرا دشمن خود میشمری نیکو نیست
که کسی اینهمه غافل بود از دشمن خویش

۲۰۱ - آقای گلشن آزادی، سالهاست با مدیریت روزنامهٔ آزادی که اکنون هفته ای یکبار در مشهد منتشر میشود بجامعهٔ خراسانی خدمت میکنند. دیوان شعر ایشان چاپ و منتشر شده. در صفحهٔ ۲۷۱ غزل شیوائی از ایشان درج است.

۲۰۲ - لبیبی، ستایشگر یوسف برادر محمود غزنوی بود.

۲۰٤ - آقای مجتهدی، در شعر جاوید تخلص میکنند و دیوانش چاپ شده. از اوست:

جمال دوست دمی جلوه گر شود جاوید — که با شدت دل دانا و چشم بینائی

۲۰۶ - سید محمد، مدرس مدرسهٔ نواب بوده، صاحب کتاب: عروض، قافیه و قرض الشعر که چاپ شده و رشف العسل در شرح غزل خواجهٔ شیراز:

دل میرود ز دستم، صاحبدلان خدا را!

۲۰۸ - روانشاد مسعودی، هفت دوره نمایندگی خراسان داشته و نمایندهٔ دورهٔ اول سنا بود دیوان چاپ نشده، درگذشت در تهران. این شعر که هر مصرعش ماده تاریخ بنای آرامگاه فردوسی است از فقید مزبور معروف است:

این همایون بنای چون فردوس — هست آرامگاه فردوسی

۲۰۹ - مسکین از شاعران معاصر و با سرائی شاعر مهاجات داشته.

شماره ـ شهرت	کنیه ـ تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۲۱۰ ـ مصور		علی‌قلی	رضاقلی	مشهد	۱۲۲۷
۲۱۱ ـ مظفر	هروی			هرات	سدهٔ ۶
۲۱۲ ـ معروفی	ابوعبدالله	محمد	حسن	بلخ	سدهٔ ۴
۲۱۳ ـ معزی	ابوعبدالله ـ امیرالشعرا	محمد	عبدالملک	نیشابور	۵۲۱
۲۱۴ ـ معنوی				بخارا	سدهٔ ۴
۲۱۵ ـ معمائی	شفیعی	حسین	محمد	نیشابور	۹۱۲
۲۱۶ ـ منجیک	ابوالحسن	علی	محمد	ترمذ	سدهٔ ۴ و ۵
۲۱۷ ـ منشوری	ابوسعد	احمد	محمد	سمرقند	سدهٔ ۵
۲۱۸ ـ خواجه منصور		منصور		طوس	
۲۱۹ ـ منوچهری	ابوالنجم	احمد	قوص	دامغان	بعد از ۴۳۲
۲۲۰ ـ مؤید ثابتی		علی	سیدحسین نایب‌التولیه	مشهد	تولد ۱۲۸۱ ش
۲۲۱ ـ میلی				مشهد	۹۸۵
۲۲۲ ـ مینا				تربت	سدهٔ ۱۴

۲۱۱ ـ مظفر هروی، ستایشگر آل کرت بوده.

۲۱۳ ـ امیر معزی، شاعر بزرگ در بار سنجر، دیوانش به ۱۹ هزار بیت میرسد. بقولی در ۵۱۱ به تیر بی نشان سنجر نشانه شد و از رنج همان پیکان بعداز مدتها درگذشت.

سنائی در مدحش گفته:

گر زهره بچرخ دوم آید نه شگفت است   در ماتم طبع طرب افزای معزی

۲۱۹ ـ منوچهری، شاعر دربار محمود و مسعود غزنوی. شست کله را بمعنی کوتاه شست، لقب شمس‌الدین احمد بن منوچهری امیروشاعرسدهٔ ششم دانسته اند نه منوچهری. به صفحهٔ ۶۹ با توجه باین موضوع، بنگرید.

۲۲۰ ـ آقای مؤید ثابتی نمایندهٔ کنونی مجلس سنا و نمایندهٔ ۵ دوره در بهارستان، درشعر «مؤید» تخلص‌دارند؛ فرزندروانشادسیدحسین که زمان ناصرالدین‌شاه از عراق بایران هجرت و در مشهد توطن اختیار نموده بلقب نایب التولیه مفتخر گردید. آقای مؤید در فنون شاعری استاد (ص ۵۴) از قصیدهٔ: در گوش کر چه سود کند خواندن سرود؟ خطاب باستاد فرخ این شعر بس نیکوست:

با مردمی که هیچ ندانند قدر شعر،   آخر مرا بگوی که ازشاعری‌چه سود؟!

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۲۲۳ - نادری	امیرالشعراء	محمد حسین میرزا		مشهد	۱۳۲۳ش
۲۲۴ - نادم				جاجرم	۱۲۲۱
۲۲۵ - ناصر				نسا	سدهٔ ۷
۲۲۶ - نزاری قهستانی	سعد الدین			بیرجند	۷۲۰
۲۲۷ - نصرت	منشی باشی	عبد الحسین	محمد حسن	اصفهان	۱۳۰۰ش
۲۲۸ - نظام	نظام الدین	محمد	مسعود	بخارا	
۲۲۹ - نظامی	اثیری			نیشابور	سدهٔ ۶
۲۳۰ - نظامی	منیری			سمرقند	سدهٔ ۶

۲۲۳ - نادری امیر الشعرا ، نسب بنادرشاه میرساند ؛ در مشهد ۷۵ سالگی بدرود جهان گفت ودر مقبرهٔ خانوادگی عادلشاه اول خیابان طبرسی بخاك سپرده شد. اثر بزرك فقید : « نادری نامه » است حدوده۱ هزار بیت بسبك خسرو شیرین نظامی که نسخهٔ کامل در کتابخانهٔ ملی ملك درتهران میباشد . وفاتحهٔ کتاب باین شعر آغاز میشود :

ای داده ز ماه تا بماهی   بر هستی ذات تو گواهی

چند شعر از جنك خوار و انهزام اشرف افغان آورده میشود :

اشرف چو برزم دید خواری   بر درهٔ خوارشد فراری
تجهیز سپاه بار دیگر   بنمود و کشید بر فلك سر
چون نادرهٔ زمان در آفاق   بوداز دل وجان برزم مشتاق
با لشکر پر دل قزلباش   رو کرد بسوی جنك و پرخاش
بر درهٔ خوار بود کوهی   گردون فری آسمان شکوهی

۲۲۶ - نزاری ، از شاعران قهستان و پیرو اسماعیلیان است و شاید تخلص خود را از نام نزار پسر مستنصر خلیفهٔ فاطمی مصر که اسماعیلیان ایران او را بعد از پدرش امام میدانستند گرفته، علاوه بردیوان ، منظومه ای بنام : دستورنامه دارد.

۲۲۷ - روانشاد نصرت ، هفت ساله بوده که پدر او را بخراسان آورده طبعی گویا داشت . صاحب مثنوی فروزنده که بهمت آقای فرخ چاپ شده و دیوان شعر و تألیفی در رد بهائیه دارد مطلع یك غزل :

پای تا سر نگار من ناز است   از نکویان بناز ممتاز است

۲۲۹ و ۳۰ - این دو نظامی هم عصر با نظامی عروضی صاحب چهار مقاله هستند که نامش در شمارهٔ ۸۷ ادیبان آورده شده.

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۲۳۱ - نظیری				نیشابور	۱۰۲۱
۲۳۲ - نوید	نوید حبیب اللهی	ابوالقاسم	میرزا محمد	مشهد	تولد ۱۳۱۹
۲۳۳ - نوعی		محمد رضا		خبوشان	۱۰۱۹
۲۳۴ - ولوالجی	ابوعبدالله	محمد	صالح	ولوالج	
۲۳۵ - هاتفی جامی		عبد الله		خرگردجام	۹۲۷
۲۳۶ - هروی	ضیاءالدین	عبد الرافع	ابوالفتح	هرات	۵۹۹
۲۳۷ - هلالی جغتائی				استراباد	۹۳۵
۲۳۸ - امیر همایون		همایون		اسفراین	۹۰۲
۲۳۹ - یغما	یغما-مجنون	ابوالحسن		جندق	۱۲۷۶

۲۳۱ - نظیری، از نام آوران سبک هندی، وفاتش در احمد آباد گجرات هند. به صفحهٔ ۱۳۲ و ۱۳۳ همین کتاب نگاه کنید.

۲۳۲ - آقای نوید، شاعرشیرین سخن ومتبحر در ادب عرب، دارای شعرهای نغز، این یك بیت آورده میشود:

آزاده را فزونتر ازین رنج نیست کو　　　بیند خلاف حق و نیارد که دم زند

۲۳۳ - نوعی، صاحب: ساقی نامه ومثنوی سوز و گداز وفات در برهان پورهند

۲۳۵ - هاتفی خواهر زادهٔ جامی دارای ٤ منظومه بسبك نظامی و ظفر نامهٔ تیموری و اسماعیل نامه که بپایان نرسیده. داستان معروفی با شاه اسماعیل صفوی دارد که این دو بیتی زائیدهٔ آن فکر است:

بس عجب دارم ز انصاف شه کشورگشای،
آنکه عمری بردرش گردون غلامی کرده است؛
کز برای خاطر جمعی لوند نا تراش،
نقطهٔ جامی تراشیده است وخامی کرده است!

۲۳۷ - هلالی، صاحب مثنوی شاه و گدا، لیلی ومجنون، صفات العاشقین. عبیدالله اوزبك بجرم تشیع اورا کشت. ازوست وشاید همین رباعی به بهای جانش تمام شده باشد

تا چند عبید از پی تالان باشی　　　تا را جگر ملك خراسان باشی
غارت کنی ومال یتیمان ببری　　　کافر باشم اگر مسلمان باشی

۲۳۹ - یغما، نخست مجنون تخلص میکرد، صاحب دیوان شعر ومثنوی سردار یه، ازوست:

گوش اگر گوش تو و ناله اگر نالهٔ من　　　آنچه البته بجائی نرسد فریاد است!

مرا ازمال دنیا یك تخلص مانده «مجنون» است
بکار آید گر ای لیلی وش آنرا نیز «یغما» کن

بهیمه را بخرابات عشق جا ندهند
پیاله از خم رندان بی ریا ندهند
مقام قدس منام ددان و دیوان نیست
که دیو و دد را آهنك برسماندهند
طمع مکن که کشی ساغر شراب طهور
اگر نخست ترا بادهٔ فنا ندهند
بقا اکرطلبی درفنای خویش بکوش
که جز باهل فنا ساغر بقا ندهند
بدام آز وخودی تا برآوری پروبال
نشیمنت بصف زمرهٔ صفا ندهند

۸ـ عارفان

بیا بمسلك دردی کشان ملك شهود
که جام صدق و صفا جز بآشنا ندهند
بپوش دیده ز نیك و بد سرای غرور
که وصل دوست بآلودهٔ هوا ندهند
اگر گدای سلوکی درست باش ادیب
که هر گدا روشی را می رضا ندهند
«استاد شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری»



سنگی که فلك سوی تو پرتاب کند ،
لطفی است که با تواندرین باب کند ؛
یعنی : که جهان رهگذر سیل فناست !
دررهگذر سیل ، کسی خواب کند ؟ !
«روانشاد حاج میرزاهاشم کلیددارضریح»

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۱ - آذری	جلال الدین	حمزه	علی عبدالملک	طوس	۸۶۶
۲ - ابایزید بسطامی	سلطان العارفین	طیفور	عیسی	بسطام	۲۶۱
۳ - ابدال چشتی	خواجه	ابو احمد	سلطان فرسنافه	چشت	۳۵۵
٤ - ابراهیم ادهم	ابواسحق	ابراهیم	ادهم	بلخ	۱۶۱
٥ - ابوالفضل		عباس	حمزه	نیشابور	۲۸۸
٦ - ابوتراب نخشبی	ابوتراب			نخشب	
۷ - ابوحفص حداد	ابوحفص	عمر	سلمه	نیشابور	۲٦٥
۸ - ابوسهل	مروزی			مرو	
۹ - ابوسعید ابی الخیر	ابوسعید	فضل الله	ابوالخیر	میهنه	٤٤٠
۱۰ - احمد حرب		احمد	حرب	نیشابور	
۱۱ - خواجه احمد		احمد	حماد	سرخس	
۱۲ - احمد خضرویه	ابوحامد	احمد	خضرویه	باخ	۲٤٠
۱۳ - ازغدی	کامل خراسانی - وجدی	محمد اسماعیل		ازغد مشهد	۱۲۲٥

۱ - آذری طوسی - صاحب : رسالهٔ جواهر الاسرار ، سعی الصفا ، طغرای همایون ، عجایب الدنیا و منظومه ای در بحر تقارب بنام بهمن نامهٔ آذری در شرح پادشاهی آل بهمنی درهند واین غیراز بهمن نامهٔ ایرانشاه است. گورگاهش : اسفراین.

۲ - بایزید بسطامی ، ازصوفیان مشهور اورا به ملامتیه نسبت میدهند . گورگاه در بسطام . این رباعی معروف از وست :

ای عشق تو کشته عارف و عامی را   سودای تو گم نکرده نکو نامی را
عشق لب میگون تو آورده برون   از صومعه بایزید بسطامی را

۳ - ابدال - مودود، معین (شمارهٔ ۸۷ ، ۸٥) هرسه ازچشت میباشند. چشت بروزن خشت دیهی است از توابع هرات .

٦ - ابو تراب نخشبی (ص ۲۹٤ تذکرة الاولیاء شیخ عطار)

۸ - ابو سهل - استاد و شیخ روایت خواجه نظام الملک طوسی

۹ - ابو سعید میهنه ای - یکی از بنیان گزاران رباعیات عرفانی؛ پیرش شیخ ابوالفضل حسن سرخسی. عمرویرا هزار ماه نوشته اند . (بصفحه ۲۲۰ نگاه کنید)

۱۳ - محمد اسماعیل ازغدی خراسانی - درشعر وجدی تخلص میکرده. هم عصر فتحعلی شاه و چند رساله در طریقت دارد .

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۱۴ - انصاری	ابواسماعیل شیخ الاسلام	خواجه عبدالله	ابومنصور محمد	هرات	۴۸۱
۱۵ - باباسودائی	سودائی - خاوری			ابیورد	۸۵۳
۱۶ - بشر حافی	ابونصر - حافی	بشر	حارث	مرو	۲۲۶
۱۷ - بشر یاسین	ابوالقاسم	بشر	یاسین	میهنه	۳۸۰
۱۸ - بکتاش ولی	رضوی	سید محمد		نیشابور	۷۳۸
۱۹ - بوزجانی	ابوذر				
۲۰ - بهاء ولد	بهاء الدین	محمد	حسین خطیبی	بلخ	۶۲۸
۲۱ - تاج خراسانی	تاج الواعظین	محسن		نیشابور	سدهٔ ۱۴
۲۲ - ترمذی	ابو عبدالله	محمد	علی	ترمذ	سدهٔ ۳
۲۳ - ترمذی	محقق	سید برهان الدین		بخارا	۶۳۸
۲۴ - تروغبذی	ابوعبدالله	محمد	محمد حسین	طرقبه	۳۵۰
۲۵ - خواجه پارسا	حافظی	محمد	محمود	بخارا	۸۲۲
۲۶ - پوربای ولی	قتالی	پهلوان محمود		خوارزم	۷۲۲

---

۱۴ - شیخ الاسلام هرات، معروف به: پیر هری و خواجه عبدالله انصاری دارای تألیفاتی است از جمله: ذم الکلام، منازل السائرین، انوارالتحقیق، زاد العارفین، رسالهٔ اسرار و مناجات نامه بفارسی. در گازر گاه هرات بخاك سپرده شده.

۱۸ - بکتاش ولی - اصل از نیشابور ولی درآسیای صغیر میزیسته و پیر سلسلهٔ بکتاشیه بوده

۱۹ - ابوذر بوزجانی از مشایخ طریقت. گفتهٔ اوست:

یعرفنا من کان جنسنا   وسائرالناس لنا ینکرون

۲۰ - بهاءالدین ولد، پدر مولانا جلال الدین بلخی است که سال ۶۱۰ از بلخ هجرت و با فرزند خود بآسیای صغیر کوچید ودر پایان در شهر قونیه مقام گرفت. یگانه اثر او کتاب: المعارف بزبان پارسی است که به تصحیح آقای فروزانفر در ۱۳۳۳ بخشی از آن با مقدمه چاپ شده است.

۲۱ - تاج الواعظین نیشابوری از خطیبان و واعظان دورهٔ اخیر صدای گیرائی داشته و در پایان به فقر و تصوف گرائید. ازوست:

حسن وعشق ازیك نگاه گرم یارهم شوند   چون دوهم شهری که درغربت دچارهم شوند

۲۶ - قتالی، صاحب مثنوی کنزالحقایق. از وست:

گر مرد رهی نظر بره باید داشت   خود را نگه از هزار چه باید داشت

در خانهٔ دوستان چو محرم گشتی   دست و دل ودیده را نگه باید داشت

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۲۷ - شیخ جام	ابونصر-شیخ الاسلام	احمد	محمد	نامق	۵۳۶
۲۸ - جامی	ابوالبرکات - نورالدین	عبدالرحمن	احمد	خرگردجام	۸۹۸
۲۹ - جامی	خواجه معین الدین	محمد	مطهر	جام	۷۸۳
۳۰ - حاتم اصم	ابوعبدالرحمان	حاتم	اصم	بلخ	۲۳۷
۳۱ - حسینی هروی		امیر حسین	میرعالم	غور	۷۲۳
۳۲ - حکیمی		محبوب علی		طبس	۸۸۱
۳۳ - حموی	ابوالسعادات-سعدالدین	محمد	مؤید حمویه	جوین	۶۵۸
۳۴ - خبوشان	مقتدای اعظم	محمد		قوچان	
۳۵ - ختلانی	برهان الدین	عبدالله		ختلان	۸۹۳

۲۷ - شیخ الاسلام اهل نامق دیهی است از کوهسرخ ترشیز ، لقب ژنده پیل داشته صاحب کتاب : سراج السائرین و انیس العاشقین و ده اثر دیگر . مزار در تربت جام . یك دو بیتی ازوی آورده میشود :

غره مشو که مرکب مردان مرد را — در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند
نومید هم مباش که رندان باده نوش — ناگه بیك ترانه بمنزل رسیده اند

۲۸ - عبد الرحمن جامی از نویسندگان پر کار و شاعران بنام سدهٔ نهم بشمار میرود برخی شمارهٔ تألیف ویرا بعدد : جامی (٥٤) نقل کرده اند دیوان شعر و به تقلید خمسهٔ نظامی مثنویهائی بنام هفت اورنك دارد که عبارت است از : سلسلة الذهب، سلامان و ابسال ، تحفة الاحرار ، سبحة الا سرار ، یوسف و زلیخا ، لیلی ومجنون خرد نامهٔ اسکندری ، تذکرهٔ نفحات الانس در شرح حال عارفان ، بها رستان بتقلید گلستان سعدی ازوست . اشعة اللمعات وی تفسیر وشرح لمعات شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی معروف به عراقی است و نظم الدرروی شرح بر قصیدهٔ تائیه ابن فارض است ولوامع شرح برخمریهٔاو . درشمار عارفان و پیر و سلسله نقش بندیانست .

۳۱- امیرحسین غوری هروی صاحب : نزهة الارواح در تصوف ، صراط المستقیم و منظومهٔ کنز الرموزوزاد المسافرین و طرب المجالس و هموست که پرسش های ۱۷ گانه را طرح وباعثایجاد گلشن راز شیخ شبستر شده . صفحهٔ ۲۲٤ر۲۲۵ همین کتاب

۳۳- سعد الدین حموی ، دارای تألیفات : سکینة الصالحین ، کشف المحجوب قلب المنقلب ، محبوب المحبین ، مطلوب الواصلین ، سجنجل الارواح و کتاب محبوب الاولیاء بدوزبان پارسی و تازی . گورگاه در جوین .

۳۵- برهان الدین ختلانی از عارفان بنام ، صاحب : کشف الحجاب و شارح کتاب لمعات فخر الدین عراقی .

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۳۶ - خرقانی	شیخ ابوالحسن	علی	جعفر	خرقان	۴۲۵
۳۷ - خوافی	میر قوام الدین	نصرالله		خواف	۸۳۰
۳۸ - خیالی	هروی			هرات	
۳۹ - دقاق	ابوعلی	حسن	علی	نیشابور	۴۰۵
۴۰ - زین‌الدین تایبادی	ابوبکر	علی		تایباد	۷۹۱
۴۱ - زین‌الدین خوافی	شیخ ابوبکر			خواف	۸۳۸
۴۲ - سراج	ابونصر - طاووس الفقرا	عبدالله	علی	طوس	۳۷۸
۴۳ - سرخسی	پیر - ابوالفضل	محمد	حسن	سرخس	سدهٔ ۵

۳۶- شیخ ابوالحسن خرقانی ، از پیران راه ومشاهیر عارفان ، رسالهٔ: نوادرالعلوم بدو منسوبست . گورگاه بیرون ده خرقان بسطام . ازوست :

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من — وین حرف معما نه تو خوانی و نه من

هست از پس پرده گفتگوی من و تو — چون پرده برافتد نه تومانی و نه من

۳۷- میر قوام الدین خوافی ، صاحب کتاب : جنون المجانین ، هم عصر شاهرخ تیموری .

۳۸- از خیالی هروی اشعاری تراوش کرده که بعد ها مورد اقتباس فکری قرار گرفته . از جمله :

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه — خلقی بتومشغول وتوغایب ز میانه

۳۹- شیخ ابو علی دقاق ، پیر عبد الکریم بن هوازن قشیری و پدر زن وی ، گورش در نیشابور است .

۴۰- شیخ زین الدین تایبادی ، درآبادی تایباد که ۱۵ فرسنگی مرز افغانستان است مزار با شکوهی دارد که با کاشی های اصیل مزین شده ماده تاریخ فوت وی :

تاریخ وفات قطب اوتاد — یك نقطه بنه بآخر صاد

۴۱- زین الدین خوافی ،گورگاهش در هرات است و باید دانست که : خواف دوتاست که بخوافین مشهور میباشد :

بالاخواف که «روی» مرکزآنست . پائین خواف نزدیك تر به هرات است .

۴۲- ابونصر سراج ـ استاد طریقت پیر ابو الفضل محمد بن حسن سرخسی و پیر ابو الفضل ، استاد طریقت شیخ ابو سعید بوده . صاحب : کتاب اللمع درتصوف .

شماره ـ شهرت	کنیه ـ تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
٤٤ ـ سلطانعلی شاه		سلطان محمد	حیدر	بیدخت	۱۳۲۷
٤٥ ـ سعد الدین	کاشغری			کاشغر	۸٦۰
٤٦ ـ سلمی	ابوعبدالرحمان	محمد	حسین	نیشابور	٤۱۲
٤۷ ـ سلطان ولد		بهاء الدین	محمد	بلخ	سدهٔ ۷
٤۸ ـ سمرقندی	ابواللیث	نصر	محمد	سمرقند	۳۷۵
٤۹ ـ سنائی	ابوالمجد	مجدود	آدم	غزنه	۵۲۵
۵۰ ـ شاه‌سنجان	رکن‌الدین	محمود		سنگان	۵۹۹

٤٤ـ سلطا نعلی شاه ، پیر و مرشد متصوفهٔ نعمت اللهی گناباد در۱۳۲۷ در بیدخت مقتول گردید و تألیفاتی در عرفان و تصوف از خود بجا گذارده : سعادتنامه، تفسیر بیان‌السعاده ، مجمع‌السعادات ، ولایت نامه، بشارة‌المؤمنین ، تنبیه النائمین. شرح حالات آنخاندانرا آقای تابنده نبیرهٔ ایشان تحت‌عنوان نابغهٔ علم‌وعرفان بچاپ رسانیده هرکس خواهد بدانجا رجوع کند. مزار فقیددر بیدخت گناباد واقع است .

٤٦ـ ابوعبد الرحمان سلمی ـ صاحب کتاب : طبقات الصوفیه و تفسیر الحقایق است . این کتاب را خواجه عبد الله انصاری در مجالس وعظ خود املا میکرده و یکی از مریدان وی بزبان هری یادد اشت سپس جامی درسدهٔ ۹ آنرا بپارسی دری درآورد و تراجم دیگر بر آن افزوده نفحات الانس را ساخت . بصفحهٔ ۲۲٤ نگاه کنید .

٤۷ـ بهاء الدین محمد معروف به سلطان ولد نام فرزند مولا نا جلال الدین بلخی است که رباب نامه ، ولد نامه منسوب بدوست .

٤۹ ـ سنائی ، نبوغ عرفانش در خراسان بوده مثنویهایش : حدیقة الحقیقه و سیرالعباد الی المعاد و طریق التحقیق، صاحب دیوان شعر ، ازوست :

ای سنائی بقوت ایمان — مدح حیدر بگو پس ازعثمان
با مدیحش مدایح مطلق — زهق الباطل است‌وجاء‌الحق

۵۰ـ شاه سنجان ، این لقب را از پیر راه خود خواجه مود ودچشتی گرفت. گورگاه با یك تربت ، دو رباعی ازو آورده میشود :

در راه چنان رو که سلامت نکنند — با خلق چنان زی که قیامت نکنند
درمسجد اگرروی چنان روکه ترا — در پیش نخوانند و امامت نکنند



غواصی کن گرت گهر میباید — غواصان را چار هنر میباید
سررشته بدست‌یارجان بر کف دست — دم نازدن و قدم ز سر میباید

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۵۱ - شرف منیری	شرف الدین	احمد	منیری	منیر بلخ	
۵۲ - شقیق	ابوعلی	شقیق	ابراهیم	بلخ	۱۷۴
۵۳ - شمس سکزی	شمس الدین	محمد		سیستان	
۵۴ - صالح علی شاه		شیخ محمدحسن	حاج ملاعلی	بیدخت	تولد ۱۳۰۸
۵۵ - صفی	مولانا فخرالدین	علی	حسین کاشفی	سبزوار	۹۳۹
۵۶ - خواجه عزیزان	نساج	خواجه علی		رامیتن	۷۲۱
۵۷ - عزیز نسفی	عزیز الدین	عزیز	محمد	نخشب	۶۰۶
۵۸ - عطار	ابوحامد-فریدالدین	محمد	ابراهیم	کدکن	۶۲۷
۵۹ - علاءالدوله	ابوالمکارم-رکن‌الدین	احمد	محمد بیابانکی	سمنان	۷۳۶
۶۰ - غجدوانی	علاء الدین	عبدالخالق	عبدالجلیل	غجدوان	۶۱۷

۵۱- منیر، بضم میم و فتح نون دیهی است از توابع بلخ شرف منیری ازمشایخ نقش بندی صاحب: مکاتیب و شرف نامه (لغت)

۵۳- شمس الدین سکزی، هم عصر ملك تاج الدین، کتاب: مجمع البحرین ازوست.

۵٤- آقای حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه، فرزند حاج ملاعلی نورعلیشاه ونوهٔ حاج ملاسلطانعلی شاه‌مرشد وقطب گروهی ازصوفیهٔ نعمت اللهی معروف بمتصوفهٔ گناباد. درحال حیاتندوجان‌مجذوبان بوجود ایشان خرم است. مرکز بیدخت گناباد.

۵۷- شیخ عزیز الدین نسفی- صاحب: منازل السائرین، مقصد اقصی، زبدة الحقایق، اصول و فروع، مبدأ و معاد و غیره.

۵۸- عطار، گورگاهش نیشابور، برخی تألیفات ویرا بشمارهٔ سوره های قرآن (۱۱٤) دانسته اند از جملهٔ مثنویها: اسرار نامه، منطق الطیر و به نثر: تذکرة‌الاولیاء دارای سرگذشت ۹٦ تن‌ازاکابرصوفیان. نام‌وی باعطاردیگری‌خلط شده.

۵۹- علاء الدوله گورگاهش در صوفی آباد سمنان. صاحب: ٤۰ مجلس و رسائل طریقت و غیره

٦۰- غجدوانی منسوب به غجدوان که دیهی است در ٦ فرسنگی بخارا از متقدمان نقش بندیان.

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
٦١ - غزالی	ابوالفتوح-مجدالدین	احمد	محمد	طوس	۵۱۷
٦٢ - عزالی	محی الدین	محمد		»	۸۳۰
٦٣ - فارمدی	شیخ ابوعلی	فضل	محمد	فارمدطوس	٤٧٧
٦٤ - فانی عطار		محمدحسن	محمدتقی‌خادم	مشهد	١٣٤٦
٦٥ - فرغانی	ابوجعفر	محمد	عبدالله	فرغانه	
٦٦ - فرغانی	ابوعبدالله	سعید	محمد	»	۷۳۰
٦٧ - فضل‌الله	عماد الدین	فضل‌الله	علی	مشهد	۹۱٤
٦٨ - فوشنجی		علی	احمد	پوشنك	۳٤۸
٦٩ - قباوی	ابواسحق	ابراهیم		قبا	٤٧١

٦١ - شیخ احمد غزالی، از مشایخ بزرك صوفیه وبرادرحجة الاسلام غزالی است که پس از آغاز سفر برادر، بر کرسی تدریس نظامیهٔ بغداد نشست. وی پیرو شیخ ابو بکر نساج طوسی و دارای رسائلی است از جمله: سوانح العشاق، رسالهٔ عشقیه، ذخیره، تازیانهٔ سلوك. ازاوست:

تا یافت جان من خبر از ذوق نیمشب — صد ملك نیمروز بیك جو نمی خرم

گورگاه درقزوین. لمعات شیخ عراقی و لوایح جامی تقلیدی ازسوانح غزالی است

٦٣ - شیخ ابو علی فارمدی، استاد طریقت حجة الاسلام غزالی در طوس در گذشته واین فارمد راکه در٤ فرسنگی مشهداست بافریومد سبزوار نباید اشتباه کرد.

٦٤ مرحوم فانی از مردان راه فرزندش آقای شیخ جعفرفانی رئیس مهمانسرای آستان قدس رضوی از نامداران متصوفهٔ گناباد است.

٦٦ - ابو عبدالله فرغانی، صاحب کتاب: منتهی الادراك و شرح قصیدهٔ تائیهٔ کبرای ابن فارض. ابو حفص عمر بن الفارض مصری، صاحب قصیدهٔ خمریه و دوقصیدهٔ تائیهٔ عرفانی است بتازی که در شمار با حالترین اشعار صوفیانه محسوب است:

۱ - تائیهٔ کبری، دارای بیش از ۷۵۰ بیت، بنام: نظم السلوك که بیت اولش این است:

سقتنی حمیا الحب راحة مقلتی — و کأسی محیامن عن الحسن جلت

۲ - تائیهٔ صغری، که بیت‌اولش این است و مشتمل بر ۱۰۳ بیت میباشد:

نعم بالصبا قلبی صبا لا حبتی — فیا حبذا ذاك الشذا حین هبت

دیوان قصاید وی مشتمل‌است برحقایق عرفانی ولطایف بدیعی و عارفان بسیار بشرح قصایدش پرداخته‌اند.

شماره ـ شهرت	کنیه ـ تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۷۰ ـ قشیری	ابوالقاسم	عبدالکریم	هوازن	نیشابور	۴۶۵
۷۱ ـ قطب‌جامی	قطب‌الدین	محمد	مطهر	جام	
۷۲ ـ قطب‌دین‌حیدر	قطب‌الدین	حیدر			
۷۳ ـ قطب‌الدین		حیدر		تون	۶۱۸
۷۴ ـ قوامی	میرقوام‌الدین	نصرالله		سنگان	۸۳۰
۷۵ ـ کاردهی	شیخ درویش			کارده	
۷۶ ـ کمال	کمال الدین	مسعود		خجند	۸۰۳
۷۷ ـ مجد بغدادی	ابوسعید ـ مجدالدین	شرف	مؤید	بغدادك	۶۱۶
۷۸ ـ محمشاد کرامی	خواجه ابوبکر	محمد	اسحق	نیشابور	
۷۹ ـ مختوم	میرمختوم			»	۸۳۰
۸۰ ـ مرتعش	ابومحمد	جعفر	محمد	»	
۸۱ ـ مروزی	ابوعبدالله	عبدالله	مبارك	مرو	۱۸۱
۸۲ ـ مروزی‌حفصی	ابوسهل	محمد	احمد	»	۴۶۶
۸۳ ـ مظهرعلی‌شاه		سیدابراهیم		تون	
۸۴ ـ معشوق		محمد		طوس	

۷۰ ـ عبدالکریم قشیری ، صاحب تفیسر : لطائف الاشارات و رسالهٔ قشیریه درتصوف بعربی است .

۷۲ر۷۳ ـ دوقطب‌الدین حیدر ترجمهٔ حالشان مخلوط شده. گورگاه اولی در تربت‌حیدریه، ودومی در تبریزو پیشوای سلسله‌حیدریان است زادگاه و تاریخ در گذشت اولی بدست نیامد.

۷۴ ـ قوامی ـ صاحب : جنون المجانین .

۷۵ ـ شیخ کاردهی در بقعهٔ پیر پالاندوز مشهد مدفونست . کارده در دهستان درزاب وچولائی مشهد میباشد .

۷۷ ـ مجدالدین از بغدادك خوارزم است صاحب رسالهٔ سفر بپارسی .

۷۹ ـ میر مختوم ، هم عصر قاسم الانوار عارف تبریزی و پیر و طریقهٔ نعمت اللهی است .

۸۱ مروزی ـ از مجاهدان صدر اسلام.است مقالات و اشعار زیادی در زهد و نکوهش ریا بتازی دارد .

شماره ـ شهرت	کنیه ـ تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۸۵ـ معین چشتی	معین الدین	حسن		چشت	
۸۶ـ مودود چشتی	خواجه قطب الدین	مودود	ابو یوسف	»	۵۲۷
۸۷ـ مؤذن	خراسانی	شیخ محمد علی		خراسان	سدهٔ ۱۰
۸۸ ـ مولوی	مولانا جلال الدین	محمد	محمد	بلخ	۶۷۲
۸۹ـ میر کمال الدین		حسین	اسماعیل	طبس	۹۰۴
۹۰ـ مشتاق علی شاه		میرزا محمد	میرزا مهدی	تربت	۱۲۰۶
۹۱ـ نجم الدین کبری	ابو الجناب ـ طامة الکبری	احمد	عمر	خیوه	۶۱۸
۹۲ ـ نساج	شیخ	ابو بکر	عبدالله	طوس	۴۸۷
۹۳ ـ نعیمی		شاه فضل		مشهد	۷۹۶

۸۷ ـ مؤذن ، هم عصر شاه عباس ، تحفة العباسیه را بنام وی نوشته از مشایخ سلسلهٔ ذهبیه .

۸۸ ـ مولانا جلال الدین بلخی ، مشهور تر از آنست که چیزی درباره اش بتوان نگاشت. شمس الدین محمد بن علی تبریزی که شیخ راه‌ودارای نیروی جاذبه بود ، مولوی را مجذوب و روح ویرا آمادهٔ پرواز بعالم بالا نمود و در این حالت ، ملا ، بزرگترین اثر جاوید خود را که مثنویست بر جای گذاشت و دیوان غزل وی بنام شمس تبریزی از با حال ترین غزلهای صوفیانه است .

۸۹ ـ میر کمال الدین طبسی ، صاحب : مجالس العشاق و شرح بر منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری .

۹۰ ـ میرزا محمد تربتی ملقب به : مشتاق علی شاه در کرمان کشته شد .

۹۱ ـ شیخ نجم الدین معروف بطامة الکبری و شیخ ولی تراش ، صاحب : تفسیر در ۱۲ جلد و آداب المریدین و سکینهٔ الصالحین بپارسی ، الاصول العشره ، رساله درسلوك ورسائل متعدد دیگر . در حملهٔ مغول بخوارزم جنك كرد و بشهادت رسید و معروفست که شیخ، کاکل مغول قاتل را که بشدت در چنك گرفته بود پس از کشته شدن همچنان رها نمیکرده است . بصفحهٔ ۴۳ نگاه کنید .

۹۲ ـ شیخ ابوبکر نساج ، پیر راه حجة‌الاسلام محمد و برادرش احمد غزالی و پیرو ابوالقاسم گرگانی .

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۹۴ - نغمهٔ خراسانی	خاکی شاه	عبدالوهاب		خراسان	
۹۵ - نصرآبادی	شیخ ابوالقاسم	ابراهیم	محمد	نصرآباد	۳۷۰
۹۶ - نظام‌التولیه	میرزائی	میرزامحمد		مشهد	تولد
۹۷ - نقش بندی	شیخ بهاءالدین	محمد	محمد	نقش‌بند	۷۹۱
۹۸ - نقش بندی	خواجهٔ اصرار - ناصرالدین	عبیدالله		بخارا	۸۹۶
۹۹ - نوربخش	قهستانی	سیدمحمد		قاین	۸۶۹
۱۰۰ - نورعلیشاه		محمد علی	فیض‌علی‌شاه	تون	۱۲۱۲
۱۰۱ - هجویری	ابوالحسن	علی	عثمان	غزنه	٤٦٥
۱۰۲ - یاقوت رودباری	ابوعلی	احمد	محمد	رودبارطوس	۳۲۲

۹۸ - خواجهٔ احرار نقش بندی که امیرعلی شیر نوائی در تاریخ وفاتش گفته :

خواجهٔ خوجگان عبیدالله مرشد سالکان راه یقین

شد بخلد برین که درفوتش سال تاریخ گشت: «خلد برین»

۹۹ - نور بخش قاینی - هم عصر شاهرخ تیموری ، سر سلسلهٔ نور بخشیه ، صاحب کتاب : شجره .

۱۰۰ - نور علی شاه تونی، اصل از تون، ولی دراصفهان نشو ونما کرده صاحب دیوان شعر بفارسی است. ازاوست :

باز آمدم موسی صفت تا من ید بیضا کنم

فرعون و قومش سر بسر مستغرق دریا کنم

۱۰۱ - هجویری ، صاحب : کشف المحجوب در تصوف و این کتاب را باکشف المحجوب یعقوب سکزی (۳٤۰ هجری) که درشرح عقاید اسماعیلیان است نباید اشتباه کرد.



دلا بدور تجدد که هر چه نوزاد است
مرا به نظم بدیعی هوای انشاد است
گرت هواست که یابی ز هر گلی بوئی
بیا که گلشن ایران هواش آزاداست
بویژه در مه اردی بهشت کز هر سو
چوغنچه‌لب به‌تبسم بروت بگشاده‌است
مده بباد مخالف عنان کشتی خویش
که راه کعبه جدا ازطریق بغداد است
تمدن ای متمدن بجز تدین نیست
وطن ز یمن دیانت هماره آباد است
اساس ملك بداد است وداد در اسلام
توداده‌دست بکفر این‌چه‌دادو بیداداست
ترا گزیر نه از دین که ملت بیدین
تمدنش چو بچنبر گرفتن باد است

۹ ـ فقیهان و متکلمان

چه در که دست دیانت بروت نگشاده است
چه زر که گنج شریعت برات ننهاده است
حرام آمد از آن شرب مسکرات و قمار
که آن بلای خرد وین منافی داد است
نصیحتی کنمت ایجوان ز من بپذیر
که این حدیث بیادم ز پیر استاد است
تمدن از ره تقلید نقش بر آبست
تمایل تو به بیگانه تکیه بر باد است
گرت هواست تمدن بشهر ما رو کن
در آمریك و اروپا ترا چه افتاده است
بسبك نظم شهاب ار کسی غزل گوید
مدام قافیه اش در غزل مریزاد است
ازروانشادشیخ عبدالسلام تربتی متخلص بشهاب

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۱- آیة‌الله خراسانی	آخوند	مولی محمد کاظم	محمدحسین	خراسان	۱۳۲۹
۲- آیة‌الله زاده	آقا زاده	محمد نجفی	محمد کاظم	نجف	۱۳۵۸
۳- آیتی		شیخ محمدحسین	محمدباقر جازاری	بیرجند	تولد ۱۳۱۲
۴- ابن ابی الطیب		علی	عبدالله	نیشابور	۴۵۸
۵- ابن حنبل	ابوعبدالله	احمد	محمد حنبل	مرو	۲۴۱
۶- ابن خزیمه	ابوبکر- سلمی	محمد	اسحاق خزیمه	نیشابور	سدهٔ ۳
۷- ابن راوندی		احمد	یحیی	مرو	۲۵۰
۸ - ابن شاذان	ابومحمد	فضل	شاذان	نیشابور	۲۶۰
۹- ابوبکر	المنذر	محمد	ابراهیم	»	۳۱۹
۱۰- ابوالجیش		مظفر	محمد	بلخ	۳۶۷
۱۱- ابوحنیفه	امام اعظم	نعمان	ثابت	کابل	۱۵۰
۱۲ - ابوزید		محمد	احمد	مرو	۳۷۱
۱۳ - ابوعاصم		محمد	احمد	هرات	۴۵۸
۱۴- ابومنصور	حفده - عطاری	محمد	اسعد	طوس	۵۷۳
۱۵- ابونصر	ارغیانی نیشابوری	محمد	عبدالله	ارغیان	۵۲۸
۱۶- ارغیانی	ابوالفتح	سهل	احمد	»	۴۹۹

۱- آخوند ملا محمدکاظم خراسانی صاحب کفایة الاصول وغیره تحقیقات دیگر هم دراصول وفقه دارد ومحضر درس مهمی داشته و بعلت حکمی که بر تغییر استبداد بمشروطه داد در تاریخ ایران نامبردار است .

۴- ابن ابی الطیب - صاحب: تفسیر کبیر ، وسیط ، صغیر و دارای دیوان شعر. دروصف نیشابور قصیدهٔ تازی ممتازی دارد باین مطلع: فلك الافاضل ارض نیشابور (زمین نیشابور آسمان دانشمندان است)

۵ - ابن حنبل - چهارمین امام عامه ، صاحب کتاب : المسند ، اصل از مرو و ساکن بغداد ومدفن همانجا ، تألیفات دیگری هم دارد مانند : العلل ، التفسیر، الناسخ و المنسوخ و غیره .

۸- ابن شاذان - از فقیهان و متکلمان و مشایخ حدیث و ثقات و دارای ۱۸۰ تألیف ازجمله : اثبات الرجعه ، حدوث العالم ، ازحضرت رضا وامام جواد علیهما السلام روایت نموده ، گورش در نیشابوراست .

شماره ـ شهرت	کنیه ـ لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۱۷ـ اسفراینی	شیخ ابوحامد	احمد	ابوطاهرمحمد	اسفراین	۴۰۶
۱۸ـ اسفراینی	ابواسحاق ـ رکن‌الدین	ابراهیم	محمد	»	۴۱۸
۱۹ـ اسفراینی	ابوالمظفر			»	۴۱۷
۲۰ـ برهان‌الدین	ابوسعید ـ کوفی	ابوسعید	عبدالعزیز	نیشابور	۵۲۸
۲۱ـ بزازسرخسی	ابوالفرج	عبدالرحمان		سرخس	۴۹۴
۲۲ـ بستی	ابوحاتم	محمد	حیان	بست	۳۵۴
۲۳ـ بیهقی	ابوبکرخسروگردی	احمد	حسین	بیهق	۴۵۸
۲۴ـ بهشتی	اسفراینی	محمد		اسفراین	بعداز ۸۴۱
۲۵ ـ ترمذی	ابوعبدالله	محمد	علی	ترمذ	سدهٔ ۳
۲۶ ـ ترمذی	ابوجعفر	محمد	احمد	»	۲۹۵
۲۷ ـ تونی		مولاعبدالله	محمد	تون	۱۰۷۱
۲۸ـ تونی		احمد	محمد	»	سدهٔ ۱۱
۲۹ ـ ثعلبی	ابواسحاق	احمد	محمد	نیشابور	۴۳۷

۱۷ـ شیخ ابوحامد اسفراینی ـ فقیه شافعی بگفتهٔ ابن اثیر ازمجددین سدهٔ‌چهارم درحوزهٔ درس بغدادش بیش از ۳۰۰ فقیه حاضرمیشدند. فوت در عراق.

۱۸ـ ابواسحاق اسفراینی ـ صاحب کتاب :اصول الدین، فقیه شافعی ، درگذشت در نیشابور.

۲۱ـ بزاز سرخسی ـ صاحب کتاب فقه کبیر و در شمار پیشوایان شافعی.

۲۲ـ بستی ـ کتاب : الصحابه و التابعین و اتباع التابعین‌ازوست.

۲۳ـ بیهقی ـ صاحب : سنن کبیر و سنن صغیر و دلائل النبوه و شعب الایمان درگذشت در نیشابور.

۲۴ـ بهشتی ـ صاحب : تفرید الاعتماد درشرح تجرید العقاید خواجه نصیرطوسی

۲۵ـ ترمذی ـ ابو عبد الله ، کتاب : نوادر الاصول وعلل الشریعه ازوست ؛ وی بیشتر درشمارعارفان نامبردار است.

۲۷ـ تونی ـ مولی عبد الله ، صاحب : وافیه ، فقیه معروف ، در گذشت : در کرمانشاه

۲۸ـ تونی ـ برادر مولی عبد الله ، صاحب : حاشیه بر شرح لمعه.

۲۹ـ ثعلبی ـ صاحب تفسیر کبیر.

شماره ـ شهرت	کنیه ـ لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۳۰ ـ جاجرمی	ابوحامد ـ معین‌الدین	محمد	ابراهیم	جاجرم	۶۱۳
۳۱ ـ سیدجعفر	سبزواری			سبزوار	سدهٔ ۱۲
۳۲ـ جلا باذی	ابوحامد	محمد	اشعث	نیشابور	۳۳۸
۳۳ـ جوینی	ابومحمد	عبدالله	یوسف	جوین	۴۳۸
۳۴ ـ جوینی	ابوالمعالی ـ امام‌الحرمین	عبدالملک	عبدالله	»	۴۷۸
۳۵ ـ حاج‌میرزاحبیب	مجتهد شهیدی	حبیب‌الله	میرزاهاشم	مشهد	۱۳۲۷
۳۶ ـ میرزاحسن	رضوی	حسن	میرزامعصوم	»	۱۲۷۵
۳۷ـ خبوشانی	ابوالبرکات ـ نجم‌الدین	محمد	موفق	قوچان	۵۸۷
۳۸ـ خجندی	نورالدین	علی	محمد	خجند	
۳۹ـ خراسانی	محقق سبزواری	مولامحمدباقر	محمدمؤمن	سبزوار	۱۰۹۰
۴۰ ـ خوارزمی				خوارزم	۴۶۴
۴۱ـ خوافی	ابوالمظفر	احمد	محمد	خواف	۵۰۰

۳۰ـ جاجرمی ـ صاحب : الکفایه در فقه و الایضاح

۳۱ـ سید جعفر سبزواری ـ صادب : ریاض الانوار . در مشهد کتاب زیادی بر طلاب وقف نموده .

۳۲ـ جلاباذ ـ معرب : گل آباد است که محلهٔ بزرگی در نیشابور بوده .

۳۳ـ پدر امام الحرمین .

۳۴ـجوینی ـ امام‌الحرمین، استاد حجة‌الاسلام غزالی و کیاو بزرگان دیگراز بزرگترین عالمان شافعی اشعری ، دارای تألیفات زیاد از جمله : غیاث الامم و الارشاد و شامل‌و غیره (برای ترجمهٔ حالش بمقدمهٔ کتاب الارشاد چاپ مصر نگاه کنید) درگذشت در بژگان نیشابور .

۳۵ـ مرحوم حاج میرزا جبیب الله مجتهد ، نبیرهٔ مرحوم محمد مهدی شهید ، شهرت فقید بیشتر بواسطهٔ غزلیات عارفانه ایست که سروده . شرح حال و دیوانش باهتمام نوهٔ ایشان مرحوم حسن حبیب درسال ۱۳۳۰ چاپ شده .

۳۷ـ نجم الدین خبوشانی ـ صاحب : المحیط درشرح وسیط در ۱۶ جلد . صلاح الدین ایوبی پس از استیلاء بر مصر مدرسه ای مجاور قبر شافعی بنا کرده و ویرابر کرسی تدریس آنمدرسه نشانیده .

۴۱ـ ابوالمظفرخوافی ـ همدرس ابوحامد غزالی وازاصحاب امام الحرمین‌جوینی درگذشت در طوس

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۴۲ - دندانقانی	ابومحمد	فضل	محمد	دندانقان	۵۵۲
۴۳ - رستمداری	مشکك	مولامحمد		رستمدار	سدهٔ ۱۰
۴۴ - سبزواری	فقیه	حاج میرزاحسین	میرزاموسی	سبزوار	تولد
۴۵ - سجاوندی	ابوطاهر - سراج الدین	محمد	محمد	سجاوند	سدهٔ ۵
۴۶ - سرخسی	ابوبکر - شمس الائمه	محمد	احمد	سرخس	۴۸۳
۴۷ - سرخسی	ابوالفرج - بزاز	عبدالرحمان		»	۴۹۴
۴۸ - سرخسی	رضی الدین	محمد	محمد	»	۶۷۱
۴۹ - سمرقندی	ابوالليث - امام الهدی	نصر	محمد	سمرقند	۳۸۳
۵۰ - سمرقندی	ابوبکر - علاء الدین	محمد	احمد	»	۵۴۰
۵۱ - سمعانی		منصور	محمد	مرو	۴۸۹
۵۲ - سهلی	ابوالحسن	علی	احمد	اسفراین	۴۰۰
۵۳ - شاشی	ابوبکر - قفال کبیر	محمد	علی	چاچ	۳۶۵
۵۴ - شاشی	ابوبکر - مستظهری	محمد	احمد	»	۵۰۷
۵۵ - شمس الائمه حلوانی		عبدالعزیز	احمد	بخارا	۴۴۸

۴۲ - دندانقان - دیهی است درناحیهٔ مروشاهکان واین نقطه بعلت شکست مسعود غزنوی از ترکمانان معروف شده .

۴۳ - ملا محمد مشکك رستمداری گرچه اصلش مازندرانی است ولی سالهای متمادی در مشهد میزیسته و در خراسان نشو و نما و در آستان قدس خدمت داشته نویسندهٔ نامهٔ رد بر عالمان اوزبك که عین پاسخ وی درتاریخ ایران تألیف سرجان مالکم آمده است .

۴۶ - شمس الائمهٔ سرخسی - فقیه و متکلم معروف. کتاب : المبسوط را درفقه حنفی در زندان نوشت .

۵۱ - سمعانی - جد عبد الکریم سمعانی صاحب انساب ، فقیه .

۵۳ - ابوبکر قفال شاشی - محدث ، لغوی و از بزرگان علم مناظره . شاش معرب چاچ است که امروز بدان تاشکند گویند .

۵۵ - شمس الائمه حلوانی - فقیه حنفی صاحب : المبسوط و این غیر از المبسوط سرخسی است .

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۵۶- شهرستانی	ابوالفتح	محمد	عبدالکریم	شهرستان	۵۴۸
۵۷- شهید بلخی	ابوالفضل- حاکم	محمد	محمد	بلخ	۲۳۴
۵۸-شهیددوم		محمدمهدی	هدایت‌الله	مشهد	۱۲۱۸
۵۹- شیعی	ابوسعید	حسن	حسین	بیهق	بعداز۷۵۳
۶۰ - صعلوکی	ابوسهل	محمد	سلیمان‌عجلی	نیشابور	۳۶۹
۶۱ - صعلوکی	ابوالطیب	سهل	محمد	»	۴۰۲
۶۲ - صندلی	ابوالحسن		علی	»	۴۸۴
۶۳- طبرسی	ابوعلی-امین‌الدین	فضل	حسن	طبرس	۵۴۸
۶۴- شیخ‌طوسی	شیخ‌الطائفه-ابوجعفر	محمد	حسن	طوس	۴۶۰
۶۵ - طوسی	ابن‌حمزه - عمادالدین	محمد	علی	»	۵۷۳
۶۶ -ظهیرالدین		محمد	محمود	نیشابور	۵۴۷
۶۷- عبادی	قطب‌الدین	مظفر	اردشیر	مرو	۵۴۷

۵۶ - شهرستانی - ابوالفتح محمد بن عبد الکریم ، متکلم بزرگ اشعری صاحب: الملل والنحل ونهایة الاقدام در علم کلام و تفسیر قرآن و مجالس وعظ . بپابرگی صفحهٔ ۳۳ نگاه کنید .

۶۰- ابو سهل صعلوکی - پدر ابو الطیب صعلوکی ، در شمار فقیهان شافعی و مفسران و ادیبان وعالمان حدیث .

۶۱- ابو الطیب صعلوکی - از فقیهان شافعی و متکلم مشهور ؛ درحوزهٔ درسش بیش از پانصد نفر حاضر میشدند و اوست که دختر ایلك خانرا برای سلطان محمود در سال ۳۹۶ خطبه کرد. صعلوك، بروزن پر ز ور بمعنی درویش و راهزن .

۶۳- طبرسی - اصل خراسانی نیست ولی در مشهد نشو و نما یافته و در پایان عمر سبزوار رفته و در آنجا رخت بسرای جاودان کشیده ، جنازه اش به مشهد نقل و در گورستان قتلگاه بخاك سپرده شده . اکنون گورش در حاشیهٔ خیابانی واقع شده که بنام وی خیابان طبرسی نامیده اند . صاحب تفسیر:مجمع البیان و غیره .

۶۴- شیخ الطائفهٔ طوسی - دارای تألیفات فراوان . گورش در نجف و مسجد شیخ طوسی هنوز در آنجا معروف است . به صفحهٔ ۲۱۱ و ۲۱۲ این کتاب نگاه کنید.

۶۵- ابن حمزهٔ طوسی - صاحب : الوسیله در فقه ، الرایع فی الشرایع،الثاقب فی المناقب .

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۶۸- ملاعبدالله تونی				تون	۱۰۷۱
۶۹- علاء زاهد	علاء الدین	محمد	عبدالرحمان	بخارا	۵۴۸
۷۰- علوی		سیدحسین	میرزامحسن	سبزوار	۱۳۵۲
۷۱- عمیدی	رکن الدین	محمد	محمد	سمرقند	۶۱۵
۷۲- عیاشی	ابوالنضر	محمد	مسعود	»	سدهٔ ۳
۷۳- غزالی	ابوحامد- حجةالاسلام	محمد	محمد	طوس	۵۰۵
۷۴- فراء بغوی	ابومحمد	حسین	مسعود	بغ	۵۱۰
۷۵- فراهی	معین‌الدین	معین	شرف‌الدین	فراهه	۹۱۶
۷۶- فرید خراسان	ابوالحسن	حسن	حسین	بیهق	حدود ۵۲۰
۷۷- فرید غیلانی	فریدالدین	عمر	غیلان	بلخ	.
۷۸- قاضی نیشابوری	شرف الدین	علی	منصور	نیشابور	۵۵۷
۷۹- قاضی زاده		احمد	محمود	خوارزم	۹۸۸
۸۰- قاضی منصور	ابوعبدالرحمان- تاج‌الدین	عبدالله	علی	بخارا	۷۹۹
۸۱- قاری	نورالدین	علی	سلطان‌محمد	هرات	۱۰۱۶
۸۲- قشیری	ابونصر	عبدالرحیم	عبدالکریم	نیشابور	۵۱۴
۸۳- قفال مروزی	ابوبکر	عبدالله	احمد	مرو	۴۲۷
۸۴- قصیر	رضوی	سیدمحمد	سیدمعصوم	مشهد	۱۲۵۵

۷۲- عیاشی - هم عصر کلینی و صاحب تفسیر مشهور عیاشی .

۷۳- حجة‌الاسلام غزالی - از فقیهان شافعی ودر مناظره و کثرت تألیف مشهور از جمله : احیاء العلوم بتازی ، کیمیای سعادت بفارسی. برای ترجمهٔ حالش به صفحات ۱۹۴ تا ۲۰۲ این کتاب ، غزالی نامهٔ استاد همائی وجلد ۲ معجم المطبوعات ص ۱۴۰۸ نگاه کنید .

۷۴- فراء بغوی - صاحب تفسیر مشهور بغوی و معالم التنزیل و غیره

۷۶- فرید خراسان - بعضی او را نخستین شارح نهج البلاغه میدانند .

۸۲- قشیری - فرزند عبد الکریم قشیری معروف که صاحب رسالهٔ : قشیریه است در تصوف . پدر در شمارهٔ ۷۰ عارفان یاد شده .

۸۳- قفال مروزی همان فقیهی است که محمود غزنوی را ازمذهب حنفی بمذهب شافعی بگردانید . بوفیات الاعیان ابن خلکان نگاه کنید دراحوال محمودغزنوی.

شماره- شهرت	کنیه- لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۸۵- کرباسی		محمدابراهیم	محمدحسن	کاخک	۱۲۶۲
۸۶- کعبی	ابوالقاسم	عبدالله	احمد	بلخ	۳۱۷
۸۷ - کفائی		حاج‌میرزا احمد	ملامحمدکاظم	نجف	تولد ۱۳۰۰
۸۸- کمال‌الدین	ابوعبدالله	محمد	فضل	فراوه	۵۳۰
۸۹ - کیدری	ابوالحسن-قطب‌الدین	محمد	حسین	بیهق	بعداز ۵۷۶
۹۰ -ماسرجسی	ابوالحسن	محمد	علی	نیشابور	۳۸۴
۹۱- امام‌محمد	ابومنصور- محی‌الدین	محمد	یحیی	»	۵۴۸
۹۲- سید محمد	امام جمعه	محمد	شاه‌قاسم	سبزوار	۱۱۹۸
۹۳-شیخ‌محمدباقر جا زاری		محمدباقر		گازار	ش۱۳۱۳
۹۴- مرغینانی	ابوالحسن	علی	ابوبکر	مرغینان	۵۹۳
۹۵- مرزبانی	ابوعبدالله	محمد	عمران	خراسان	۳۷۸
۹۶ -مروروذی	ابوحامد	احمد	عامر	مرورود	۳۶۰
۹۷ -مروروذی	ابوعلی	حسین	محمد	»	۴۶۲
۹۸- مروزی	ابواسحاق	ابراهیم	احمد	مرو	۳۴۰
۹۹- مروزی	ابوعبدالله خضری	محمد	احمد	»	۳۸۰

۸۹- کیدری - صاحب: الاصباح در فقه وانوارالعقول در جمع اشعارحضرت علی علیه‌السلام، هم‌عصرقطب راوندی،از حدائق الحقایق که شرح نهج البلاغه است در۵۷۶ فراغت یافته .

۹۰ -ماسرجسی - از عالمان شافعی ، وی دخترزادهٔ حسن‌بن عیسی ماسرجسی‌است که نصرانی بوده و اسلام آورده .

۹۱- امام محمد یحیی - فقیه شافعی ، مدرس نظامیهٔ نیشابور و دارای تألیفات زیاد . غزان او را کشتند . خاقانی در مرثیهٔ وی قصایدی غرا دارد . از جمله گوید :

گردون سر محمد یحیی بباد داد   حرمان قرین سنجرمالک رقاب‌شد

۹۳- شیخ محمد باقر جازاری بیرجندی (گازاردیهی‌است از توابع بیرجند) فقیه و صاحب کتاب : کبریت احمر در فقه .

۹۴- مرغینانی - صاحب : الهدایه و چند کتاب دیگر .

۹۶- ابوحامد مروروذی - صاحب : جامع کبیر و شرح مختصر مزنی .

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۱۰۰- مشهدی	شهیدی	هدایت‌الله	محمدمهدی‌شهید	مشهد	۱۲۴۸
۱۰۱- مشهدی	شهیدی	میرزاهاشم	هدایت‌الله	»	۱۲۶۹
۱۰۲- مشهدی	امام جمعه	میرزاعسکری	»	»	۱۲۸۰
۱۰۳- مفید	نیشابوری	عبدالرحمان	احمد	نیشابور	سدهٔ ٤
۱۰٤- مهنه‌ای	ابوالفتح- استاداسعد	اسعد	ابی نصر	مهنه	۵۲۷
۱۰۵- میرخدائی		سیدمحمدتقی		مشهد	۱۱٤۰
۱۰٦- نایب‌الصدر	مدرس آستان‌قدس	عبدالله		»	۱۲۰۹
۱۰۷- نسفی	قاضی	عبدالعزیز	عثمان	نخشب	۵۳۲
۱۰۸- نسفی	ابوحفص- نجم‌الدین	عمر	محمد	»	۵۳۷
۱۰۹- نسفی	ابوالمعین	میمون	محمد	»	۵۳۸
۱۱۰- نسفی	ابوالفضایل- برهان‌الدین	محمد	محمد	»	٦۸٤
۱۱۱- نسفی	ابوالبرکات- حافظ‌الدین	عبدالله	احمد	»	۷۱۰
۱۱۲- نصیرالدین	ابوطالب	عبدالله	حمزه	مشهد	۵۷۳
۱۱۳- نظام اعرج	نظام الدین	حسن	محمد	نیشابور	۷۲۸

۱۰۰- حاج میرزا هدایت اله - فرزند محمد مهدی شهید وجد مرحوم حاج میرزا حبیب الله مجتهد.

۱۰٤- استاد اسعد مهنه ای - در مجلس ملکشاه سلجوقی با حجة الاسلام غزالی مناظره کرد. انوری در ستایش وی گوید: عالمی چون اسعد مهنه ز هر شیئی بری صاحب: تعلیقه.

۱۰۵- میرخدائی - هم عصر شاه سلطان حسین، مدتی نایب التولیهٔ آستان قدس رضوی بوده

۱۰۸- ابوحفص نجم الدین نسفی - فقیه حنفی، صاحب عقاید النسفیه که تفتازانی و دیگران حواشی و شروح بر آن نوشته اند.

۱۰۹- ابوالمعین نسفی - فقیه حنفی، صاحب کتاب: اعتقاد اهل سنت و جماعت. نسف، معرب نخشب است.

۱۱۲- نصیر الدین - از عالمان امامیه، صاحب: مزار کبیر.

۱۱۳- نظام اعرج نیشابوری - صاحب: تفسیر غرائب القرآن وشرح تذکرهٔ نصیریه و شافیه حاجبیه معروف بشرح نظام.

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام‌پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۱۱۴- نقیبی	مطهر	میرمحمد	محمدموسوی	سبزوار	سده ۱۲
۱۱۵- نیشابوری	ابوعلی - اعمی	حسن	مظفر	نیشابور	۴۴۳
۱۱۶- نیشابوری	ابوالمعالی-قطب‌الدین	محمد	مسعود	»	۵۷۸
۱۱۷- واحدی‌متوی	ابوالحسن	علی	احمد	»	۴۶۸
۱۱۸ -شیخ هادی		هادی	محمدحسین	بیرجند	ش ۱۳۲۵
۱۱۹- حاج‌میرزاهاشم	کلید دار	هاشم	محمدباقرشفتی	مشهد	۱۳۴۳
۱۲۰- هروی	ابوعبید	احمد	محمد	هرات	۴۰۱

۱۱۶- ابو المعالی نیشابوری - صاحب : هادی در فقه و اعتقادات که بنام صلاح الدین ایوبی نگاشته .

۱۱۷- واحدی متوی - صاحب : اسباب التنزیل ، در بیان شأن نزول آیات و بهترین شرح بر دیوان متنبی . در تفسیر و ادب و تدریس امتیاز داشته .

۱۱۹-حاج میرزا هاشم - کلید دار ضریح رضوی فرزند مرحوم میرزا محمد باقر شفتی است که برادر بزرگ مرحوم حاج میرزا حبیب بوده صاحب دیوان . از جمله دو رباعی آورده میشود :

از آه جگر سوز دل ریش بترس   هرچند توانگری زدرویش بترس
از جور پیاپی تو شد حوصله تنگ   ای‌منعم سنگدل‌تو برخویش بترس

☆

یك چند میان کوچه بازی کردیم   یك چند خیال سر فرازی کردیم
القصه درین دار فنا روزی چند   برخوان تهی دست درازی کردیم

۱۲۰- هروی - صاحب : الغریبین ، جامع غریب القرآن و غریب احادیث نبوی وی مصاحب ازهری صاحب : تهذیب اللغه بوده است .



قیل لی انت اوحد الناس طرا
فی المعانی و فی الکلام البدیه
فلما ذا ترکت مدح ابن موسی
و الخصال التی تجمعن فیه
قلت لا استطیع مدح امام
کان جبریل خادما لابیه

«ابو نواس حسن بن هانی»



به پند ابن یمین گفت دوستی که توئی،
که شعر تست که بر آسمان رسیده سرش؛
چرا مدیحه سرای رضا همی نشوی ؟
که در جهان نبود کس بپاکی گهرش؛
بگفتمش : که نیارم ستود امامی را،
که جبرئیل امین بود خادم پدرش .

«ابن یمین فریو مدی»

۱۰ـ محدثان

بروزگار جوانی بیاز مای کسان
ببین فرشته خصالند یا که دیوو ددند
برای خویش رفیقی شفیق گلچین کن
زمردمی که هنر پیشه اند و با خردند
ملامتت نکنند ار بدند خویشانت
باختیار برای تو منتخب نشدند
ولی به نیك و بد هم نشین تو مسئولی
بهم نشینی، مردم باختیار خودند
معاشران تو گر چند تن ز نیکانند
غمت مباد که ابنای روزگار بدند

«روانشاد محمد هاشم میرزا افسر»

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۱ - ابن‌الاخرم	ابوعبدالله شیبانی			نیشابور	۳۴۴
۲ - ابن راهویه	ابویعقوب	اسحاق	ابراهیم	مرو	۲۳۷
۳ - ابن طیفور		محمد	طیفور	»	۴۰۱
٤ - ابوحاتم		محمد	حیان	بست	۳۵٤
۵ - ابوالصلت		عبدالسلام	صالح	هرات	۲۰۳
٦ - ابوعلی	حافظ	حسین	علی	»	۳٤۷
۷ - ابوعلی	رودباری	حسین	محمد	رودبارطوس	٤۰۳
۸ - ابوعوانه		یعقوب	اسحاق	اسفراین	۳۱٦
۹ - ابوالمعالی	نقیب	سید اسماعیل	حسن	نیشابور	٤٤۰
۱۰ - ابومنصور	عطاری - عمدةالدین	محمد	اسعد	طوس	۵۷۳
۱۱ - ابوالحسن	بندویه	محمد	اسماعیل	نیشابور	حدود ۳۰۰
۱۲ - اسلم	طوسی	شیخ محمد	اسلم	طوس	سدهٔ ۳
۱۳ - بخاری	ابوعبدالله حافظ	محمد	اسماعیل	بخارا	۲۵٦
۱٤ - برقانی	ابوبکر	احمد	محمد	برقان خوارزم	٤۲۵
۱۵ - بغوی	ابوالقاسم	عبدالله	محمد	بغ	۳۱۷

۲ - ابن راهویه - ناقل وراوی حدیث معروف رضوی. هم‌او بود که هنگام ورود حضرت رضا علیه السلام به نیشابور زمام ناقهٔ آن بزرگوار را گرفت و استدعای حدیث کرد.

۵ - خواجه ابوالصلت هروی - از خدام حضرت رضا علیه السلام و صاحب کتاب وفات‌الرضا. گوری در ۱۵ کیلومتری مشهد بنام‌ایشان‌است درسرراه شوسه تهران است.

۸ - ابوعوانه صاحب کتاب مسند و این غیر از مسند احمد بن حنبل است.

۱۲ - شیخ محمد اسلم طوسی - نسابهٔ معروف، در تشریف فرمائی حضرت رضا علیه السلام به نیشابور سخنان غرائی گفته.

۱۳ - بخاری - صاحب صحیح معروف گویند دارای ٦۰۰ هزارحدیث میباشد و این مهمترین صحاح شش گانه است. قاضی بخارا برای اینکه بخاری روایات خوارج را زیاد در کتاب خود وارد کرده ویرا بزندان افکند.

۱٤ - برقانی - صاحب: مسند. برقان، دیهی است در مشرق جیحون وهم‌درتهران

۱۵ - بغوی - صاحب: معجم کبیر و صغیر. بغ، دیهی است میان مروو هرات

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۱۶- بلخی	خراسانی-ابوالحبش	مظفر	محمد	بلخ	۳۶۷
۱۷- بویابادی	ابوحنیفه	عثمان	علی	نیشابور	۴۸۴
۱۸- ترمذی	ابوعیسی	محمد	عیسی	ترمذ	۲۷۹
۱۹- ثعلبی	ابواسحاق	احمد	محمد	نیشابور	۴۳۷
۲۰-جنابذی	ابومحمد، ابن الاخضر	عبدالعزیز		گناباد	۶۱۱
۲۱- جوینی	شیخ الاسلام	ابراهیم	محمد	جوین	بعد از ۷۱۶
۲۲- الحاکم	ابوعبدالله، ابن بیع	محمد	عبد الله	نیشابور	۴۰۵
۲۳- خبوشانی		محمد	موفق	قوچان	۵۱۰
۲۴- خرکوشی	ابوسعید	عبدالملک	محمد	نیشابور	۴۰۶
۲۵- راشد		شیخ حسینعلی	ملاعباس	تربت	تولد
۲۶- رامشی	ابونصر	محمد		رامش	۴۹۴
۲۷ - رامیتنی	ابوابراهیم	روح	مستنیر	رامیتن	

۱۸- شیخ ابوعیسی ترمذی - صاحب صحیح معروف بترمذی، یکی ازصحاح شش گانهٔ اهل سنت و صاحب تفسیر.

۱۹- ثعلبی یا ثعالبی - صاحب تفسیر: کشف البیان وعرائس درقصص انبیاء

۲۰- جنابذی - صاحب: معالم العترة النبویه.

۲۱- جوینی - صاحب: فرائد السمطین.

۲۲- برای الحاکم، ابوعبدالله بهصفحهٔ ۵۶و۵۳، یا برگی صفحهٔ ۳۲۶ نگاه کنید.

۲۳- خبوشانی - صاحب: تحقیق المحیط در ۱۸ جلد.

۲۴-خرکوشی - صاحب: دلائل النبوه، الزهد، شرف المصطفی. خرکوش - نام کوئی بوده به نیشابور.

۲۵- آقای راشد - از واعظان نامی - آثار: ۵ جلد سخنرانیهای رادیوئی، کتاب: دو فیلسوف شرق و غرب در شرح نظریهٔ حرکت در جوهر صدر المتالهین و نظریهٔ نسبیت عامهٔ اینشتین.

۲۶- رامشی - بر وزن خامشی، محدث، شاعر، شاگرد ابوالعلاء معری - رامش، دیهی بوده به نیشابور.

شماره ـ شهرت	کنیه ـ لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۲۸ـ رخجی		محمد	فرج	رخج	
۲۹ـ ریوندی	ابوسعید	سهیل	احمد	نیشابور	۳۵۰
۳۰ـ زجاج	نیشابوری	محمد	ابراهیم	نیشابور	۳۴۸
۳۱ـ زوزنی	ابوحنیفه	عبدالرحمان	حسن	زوزن	۴۵۵
۳۲ـ سبحی		سلیمان	معبد	مرو	۲۵۸
۳۳ـ سبزواری		ملا اسماعیل	محمد باقر	سبزوار	۱۳۱۲
۳۴ـ سجستانی	ابوداود	سلیمان	اشعب	سیستان	۲۷۵
۳۵ـ سجستانی		عبدالله	سلیمان	»	۳۱۶
۳۶ـ سخاوی		محمد	عبد الرحمان	سمرقند	۷۲۱
۳۷ـ سره مرد	ابونصر	محمد	محمود	سرخس	۵۳٤
۳۸ـ صغانی	ابوبکر	محمد	اسحاق	چغانه	۲۷۰
۳۹ـ شیخ عبد الله	ابن مرتعش	عبدالله	مرتعش	نیشابور	۳۲۸
٤۰ـ عیاشی	ابوالنضر	محمد	مسعود	سمرقند	۳۰۰
٤۱ـ فارسی	ضیاء الدین	محمود	مسعود	خجند	۶۲۲
٤۲ـ فتال	ابوعلی	محمد	حسن	نیشابور	سدهٔ ۶

۲۸ـ رخج ـ از دیه های کابل، عمر برادرمحمد رخجی ازدبیران معتصم ومتوکل عباسی بوده. شاعری مردم آنسامان راهجو کرده : الرخجیون لا یوفون ما و عدوا و الرخجیات لا یخطئن میعادا

۲۹ـ ریوند دیه نیشابور، جایگاه آتشکدهٔ : برزین مهر بوده . ریوندی ازمشایخ ابوعبدالله حاکم مشهور با بن البیع برای حاکم بپابرگی ردیف ٤ صفحهٔ ۳۲۶ نگاه کنید .

۳٤ـ ابوداودسجستانی ـ صاحب : السنن ، یکی از شش صحیح مشهور عامه

٤۱ـضیاءالدین ـرا ازینروفارسی نامیده‌اند که ازحیث نسب بسلمان فارسی می‌پیوندند. صاحب : شرح بر کتاب محصول فخر رازی .

٤۲ـ ابوعلی فتال ، صاحب : روضة الواعظین و التنویر فی معانی المفسیر

شماره ـ شهرت	کنیه ـ لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۴۳ـ فراوی	ابوعبدالله ـ کمال الدین	محمد	فضل	فراوه	۴۳۲
۴۴ـ فربری	ابوعبدالله	محمد	یوسف	فربر	
۴۵ـ قاضی	شرف الدین	علی	منصور	نیشابور	۵۵۷
۴۶ـ قطب الدین		مسعود	محمد	»	۵۷۸
۴۷ـ کبشانی	ابوبکر	محمد	ابراهیم	»	۳۸۵
۴۸ ـ کشی		محمد	عمر	کش	
۴۹ـ مخزومی	سرگی ـ ابوعبدالله	محمد	محمد	سرک چناران	۵۲۰
۵۰ـ مروزی بلخی	ابوالحسن	مقاتل	سلیمان	مرو	۱۵۰
۵۱ـ مروزی	ابوسهل حفصی	محمد	احمد	»	۴۶۶
۵۲ـ مروزی عبادی	ابومنصور	مظفر	اردشیر	عبادمرو	۵۴۷
۵۳ـ مسکین	معین الدین	محمد		فراه	۹۰۷
۵۴ـ مطوعی	ابوذر	محمد	محمد	نیشابور	۴۰۱
۵۵ ـ مهران	ابوبکر	احمد	حسین	»	۳۸۱
۵۶ ـ مؤذن	ابوصالح	احمد	عبدالملک	»	۴۰۸
۵۷ ـ حاج محقق		عباسعلی	بمانعلی	مشهد	تولد ۱۳۰۹
۵۸ ـ محقق نوغانی		عبدالحسین	محمدحسن	بام‌صفی آباد	ش ۱۳۲۸

۴۳ـ فراوی. شاگرد امام الحرمین جوینی، مدرس مدرسهٔ ناصحیه وامام مسجدمطرز نیشابور بوده، درباره او گفته اند: الفراوی الف راوی، یعنی فراوی بمنزلهٔ هزارراویست.

۴۸ ـ کشی ـ صاحب کتاب: رجال مشهور که شیخ طوسی آنرا ملخص کرده و اختیار الرجال نامیده است.

۴۹ـ ابوعبدالله مخزومی ـ اهل سرک بروزن برک است که آبادی است در دهستان چناران حوزهٔ مشهد و امروز مالکین بخشی از آن، ورثهٔ ظهیری هستند.

۵۵ ـ مهران نیشابوری ـ صاحب: الغایه فی القراآت

۵۸ ـ محقق نوغانی ـ حدود ۳۰ سال تدریس علوم عربی داشت و در ابتدای منبر خطب نهج البلاغه را بطرز پسندیده ای قرائت میکرد.

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
٥٩ - شیخ محمود	حلبی	محمود	غلامرضا	»	تولد
٦٠ - شیخ مرتضی	شهیدی عیدگاهی	مرتضی	شیخ عبدالرحیم	»	١٣٠٣
٦١ - مسلم	ابوالحسن - قشیری	مسلم	حجاج	نیشابور	٢٦١
٦٢ - میرزاموسی	قطب المحدثین	سیدموسی	میرزاقاسم	مشهد	تولد ١٣٠٧
٦٣ - شیخ مهدی	واعظ	مهدی	ملااحمد	مشهد	١٣٦٨
٦٤ - نسائی	ابوعبدالرحمان	محمد	علی	نسا	٣٠٣
٦٥ - نیشابوری	ابوابراهیم	جعفر	محمد	نیشابور	٤٧٠
٦٦ - نیشابوری	ابوالقاسم	حسن	محمد	»	١٣٤٣

٦٠ - آقای شیخ مرتضی شهیدی عیدگاهی در علوم دینی ماهر و درمنبر یگانه و ممتاز و محل وثوق و اعتماد عمومی است .

٦١ - مسلم بن حجاج نیشابوری صاحب صحیح مسلم یکی از حجاج شش گانه .

٦٢ - آقای قطب نزد چند نفر از عالمان تحصیل معقول ومنقول بسزا نموده وخدمت مرحوم آقا بزرك حكيم تحصيلات را بكمال رسانیده است .

٦٣ - مرحوم شیخ مهدی واعظ حدود ٦٠ سال زینت منبر بوده در ایران و عراق عرب از مواعظ او استفاده کرده‌اند .

٦٤ - ابوعبدالرحمن نسائی - صاحب : سنن یکی ازصحاح شش گانهٔ عامه

گفتنی

مدار احکام شرعیه بمذهب شیعهٔ اثنی عشری بر کتب اربعه میباشد که عبارتست از : ١- کافی شیخ کلینی ، ٢- من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق قمی ، ٣ و ٤ استبصار وتهذیب شیخ الطایفه ابوجعفر طوسی، چنانکه مدار احکام بمذهب اهل جماعت ، صحاح شش گانه میباشد که عبارتست از : ١ - مسند امام احمد بن حنبل که اصلش از مرو ومسکنش بغداد بوده (شمارهٔ ٥ فقیهان) ٢ - صحیح بخاری (شماره ١٣) ٣ - صحیح مسلم بن حجاج نیشابوری (شمارهٔ ٦١) ٤ - سنن ابو داود سجستانی (شمارهٔ ٣٤) ٥ - صحیح ترمذی (شمارهٔ ١٨) ٦ - سنن نسائی (شمارهٔ ٦٤)



راد طبعی چو در غمی افتاد
جز برادان مباد پیوندش
ز آنکه گر التجا کند بلئیم
نگشاید ز سعی او بندش
گه برحمت همی کند یادش
گه بحکمت همی دهد پندش
آخر الامر چون فرو نگری
زهر باشد نهفته در قندش
این مثل ساریست و نیست شگفت
گر نویسد بزر خرد مندش :
«پیل چون در وحل فرو ماند
جز به پیلان برون نیارندش»
« تاج الدین سرخسی »

۱۱- مورخان

نپسندم بزیر چرخ کبود
خاطر هیچکس نژند و پریش
دشمن و دوست کافر و مسلم
هر که باشد نخواهمش دلریش
با همه همگنانم از دل و جان
همدم وخیرخواه و نیک اندیش
چون بدانم که مردم آزاری
نیک نبود بهیچ ملت و کیش
نپسندم بگاه محنت و رنج
رنج بیگانه را وراحت خویش
«حاج میرزا حبیب الله مجتهد مشهدی» .

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۱ - ابن بلخی					
۲ - ابن خردادبه	ابوالقاسم	عبیدالله	احمد	خراسان	۳۰۰
۳ - ابیوردی	ابوالمظفر	محمد	احمد	ابیورد	۵۵۷
۴ - الحاکم	ابوعبدالله - ابن بیع	محمد	عبدالله	نیشابور	۴۰۵
۵ - بناکتی	نظام الدین	علی	محمد	بناکت	
۶ - بیهقی	خواجه ابوالفضل	محمد	حسین	بیهق	۴۷۰

۱- ابن بلخی ، چنانکه از نامش بر میآید پدرش از مردم بلخ است . وی در پاد شاهی سلطان محمد سلجوقی بهمراه رکن الدوله خمار تکین که بامارت فارس بر گزیده شد باسمت استیفابآن دیاررفت ودر آنجا فارس نامه رابنام این سلطان نوشت .

۲- ابن خردادبه - جغرافی و تاریخ نویس مشهور ، صاحب : مسالك الممالك و کتابهای دیگر .

۳- ابوالمظفر ابیوردی - صاحب : الدرة الثمینه ، طبقات العلم و تاریخ ابیورد

۴ - الحاکم - معروف بابن البیع ، صاحب : مجمع الغرایب و تاریخ نیشابور بعربی و المستدرك و فضائل فاطمه . حاکم - در اصطلاح محدثان کسی است که علمش بتمام احادیث محیط باشد و حافظ کسی است که صد هزار حدیث متناً و سنداً از بر داشته باشد . صفحهٔ ۵۶ سطر ۶ که ذکر کلمهٔ سه شده اشتباه و سدهزار حدیث درست است . نام وی در شمارهٔ ۲۲ محدثان وصفحهٔ ۵۳ و۵۶ آمده .

۵ - بناکتی - عارف ومورخ - روضة اولی الالباب فی تاریخ الاکابر والانساب از زمان خلقت تا ۷۱۷ ازوست .

۶-ابوالفضل بیهقی -صاحب تاریخ ناصری یامسعودی معروف بتاریخ بیهقی درشرح پادشاهی غزنویان ویکی ازامهات کتب تاریخ بشمارمیرود . از گفته‌های بیهقی ، یکی شناساندن وتعریف ابوحنیفهٔ اسکافی است (شمارهٔ ۲۴ شاعران) که علاوه برمراتب دانش، درشعرزبانی گویاداشته و٤ قصیده ازاوآورده ولی اسکافی در گاه محمودومسعودغزنوی را درك نکرده واگر بیهقی در این فکر بر نمیآمد براستی مقام وارج این سخنور شناخته نمیشد.دربارهٔ اوچنین گفته: پیش از اینکه ویرا ببینم از محامد صفات و مدارج فضلش آگاهی یافته واورا بزرك میشمردم ولی وقتی ملاقات دست داد مصداق این بیت متنبی را در باره اش صادق دیدم که میفرماید : « واستکبر الاخبار قبل لقائه - فلما التقینا صغرالخبرالخبر» یعنی آنچه دربارهٔ وی می شنیدم همه را بر بزرگی دانش و خردوی حمل میکردم ولی هنگامی که دیدارروی دادخبرهای رسیده را ناچیزومشهودات را بالاتر ازمسموعات دیدم که اگر بخواهیم معادلی برای آن درشعر پارسی بدست آریم باید بگوئیم:

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۷ - حافظ آبرو	نورالدین	لطف‌اله	عبداله	هرات	۸۳٤
۸ - خواند میر	غیاث‌الدین حسینی	محمد	همام الدین	»	۹٤۲
۹ - دولتشاه سمرقندی	نظام‌الدین	دولتشاه	بختی شاه	سمرقند	۹۱۳
۱۰ - سراج	ابوعمرو - منهاج الدین	عثمان	محمد	جوزجانان	٦٦٥
۱۱ - سلامی بیهقی	ابوعلی	-	-	بیهق	۳۰۰
۱۲ - سمرقندی	کمال‌الدین	عبد الرزاق	اسحاق	سمرقند	۸۸۷
۱۳ - سمعانی	ابوسعید - تاج الاسلام	عبدالکریم	محمد	مرو	٥٦۲
۱٤ - صدرالدین				نیشابور	سدهٔ ٦

می شنیدم که جان جانانی چون بدیدم هزار چندانی

که بکمال شعر متنبی نمیرسد. و این غیراز ابوالقاسم اسکافی نیشابوری مذکور در شمارهٔ ٥ ادیبانست .

۷- حافظ آبرو - صاحب تاریخ عمومی بنام : زبدة التواریخ در ٤ جلد دارای وقایع تا ۸۲۹ که بنام بایسنقر نوشته ، کلمهٔ دوم نام ویرا (آبرو) بر وزن راست گومیدانند وگویند از این جهة اختیار کرده که آبروی کسی را در دربار تیموریان نریخته است .

۸- خواند میر - نوهٔ دختری میرخواند صاحب روضة الصفا است وتألیفات چندی دارد از جمله : حبیب السیر که ملخص روضة الصفا ست و وقایع را تا ۹۲۷ ضبط کرده ودستور الوزراء ومآثر الملوك . گورش دردهلی نزدیك گور امیرخسرو دهلوی‌است.

۹- امیر دولتشاه سمرقندی - هم عصرامیرعلیشیرنوائی . صاحب تذکرهٔ معروف بنام خودش که شرح حال ۱۰٥ تن از شاعران را آورده است.

۱۰ - منهاج سراج - صاحب : تاریخ طبقات ناصری در بارهٔ دانشمندان که تا ٦٥۸ ضبط کرده است .

۱۱- سلامی بیهقی - صاحب : تاریخ فی اخبار ولاة خراسان .

۱۲ - عبد الرزاق سمرقندی - صاحب : مجمع البحرین و مطلع السعدین در تاریخ مغول که بچاپ نرسیده‌ازجمله‌یك نسخه در کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی‌موجوداست

۱۳- عبد الکریم سمعانی - صاحب کتاب معروف : الانساب و تاریخ مرو در ۲۰ جلد . نام وی در شمارهٔ ۷٥ ادیبان صفحهٔ ۲٤۹ همین کتاب آمده است .

۱٤- صدر الدین نیشابوری - صاحب : تاریخ سلاطین خوارزمشاهی .

شماره - شهرت	کنیه - تخلص	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه . ق
۱۵ - عوفی	سدید الدین	محمد	محمد	بخارا	بعد از ۶۳۰
۱۶ - عطاملك جوینی	خواجه علاء الدین	عطا ملك	محمد	جوین	۶۸۱
۱۷ - فصیح خوافی	فصیح الدین	احمد	جلال الدین محمد	خواف	بعد از ۸۴۵
۱۸ - قباوی	ابونصر	احمد	محمد	قبا	» ۵۲۲
۱۹ مستغفری	حافظ - ابوالحسن	عبدالغافر	اسماعیل	نیشابور	۵۲۹
۲۰ - معینی اسفزاری	معین الدین	محمد		اسفزار	سدهٔ ۹

۱۵- عوفی - صاحب : لباب الالباب در تذکرهٔ شاعران وجوامع الحکایات ولوامع الروایات شامل حکایت‌های ادبی واشعار. بهند رفت و بدربار ناصر الدین قباجه رسید.

۱۶- عطاملك جوینی- برادر کهتر شمس الدین صاحبدیوان، صاحب: تاریخ جهانگشا درسه قسمت که مقارن ۶۵۸ نگاشته شده و تسلیة الاخوان .

۱۷- فصیح خوافی - مستوفی دربار شاهرخ تیموری صاحب : تاریخ مجمل فصیحی شرح حالش در صفحهٔ ۲۴ روضات الجنات مندرج است . این تألیف ازجملهٔ کتب موثقی است که بچاپ نرسیده و ظاهراً چهار نسخهٔ خطی در دنیا از آن نشان داده شده:

۱- نسخهٔ خطی در تبریز ملکی آقای حاج محمد نخجوانی.

۲- نسخهٔ خطی در کلکته .

۳- نسخهٔ خطی در لنین گراد که آقای دکتر مهدی بیانی از روی آن عکس گرفته اند و آن عکس در کتابخانهٔ ملی تهران موجود است .

۴- نسخهٔ خطی لندن - که باهتمام استاد محمود فرخ عکس گرفته شده و آن نسخهٔ عکسی اکنون در کتابخانهٔ ایشان موجود است . از خصوصیات این کتاب آنکه وقایع را مانند ابن اثیر سال بسال تا اواسط سدهٔ ۹ ضبط کرده و از کتب ممتع است که آقای فرخ درنظر دارندآنرا بچاپ برسانند .

۱۸- قباوی - تاریخ بخارا را از تازی بپارسی ترجمه کرده و محمد بن زفر در ۵۷۴ آنرا خلاصه کرده .

۱۹- عبدالغافر مستغفری - حافظ، اصل ازفارس ولی درنیشابور نشو ونما یافته صاحب : سیاق تاریخ نیشابور بعربی و مجمع الغرایب در غریب الحدیث .

۲۰- معین الدین زمجی اسفزاری - متخلص به نامی ، صاحب تاریخ : روضات الجنات فی اوصاف الهرات . دراواخردورهٔ تیموری نگاشته شده .

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۲۱ - میرخواند	امیرخواند	سیدمحمد	حسینی محمد خاوندشاه	بلخ	۹۰۳
۲۲ - نرشخی	ابوبکر	محمد	جعفر	بخارا	۳٤۸
۲۳ - نظامی	کمال الدین	عبدالواسع	جمال الدین	باخرز	سدهٔ ۹
۲٤ - هروی		محمد	حسین	هرات	سدهٔ ٥

۲۱- میرخواند - صاحب: روضة الصفا که هفت بخش است سه بخش آخر که حاوی اخبار عصر صفوی تا ناصرالدین شاه قاجار میباشد رضا قلیخان هدایت بر آن افزوده

۲۲- ابوبکر نرشخی - تاریخ بخارا بتازی بدو منسوبست که بنام نوح بن نصر سامانی نگاشته.

۲۳- عبدالواسع نظامی - تاریخ احوال سلطان حسین بایقرا را بشکل عبارت پردازی نگاشته.

۲٤- محمد هروی - همزمان با خواجه نظام الملک، مترجم تاریخ برامکه. این کتاب باهتمام استاد عبدالعظیم قریب بسال ۱۳۱۳ در تهران چاپ شده.



سخن سقراط :

مرا ز گفتهٔ سقراط نکته ییست بیاد
که باید آنرا با اهل دل بیان کردن
یکی بپرسید از او که اهل دانش را
چگونه بتوان در فضل امتحان کردن
نشان مردم دانش پژوه چیست بگوی
مگر توانم این نکته را عیان کردن
شکفت چهرهٔ سقراط وزیر لب خندید
بحالتی که محال است وصف آن کردن
سپس بگفت بآن مرد نکته بین که ترا
از این معامله نبود بجز زیان کردن
من آزموده ام اینرا و اعتماد رواست
بقول و تجربهٔ آزمودگان کردن

۱۲ ـ نویسندگان داستان و دارندگان دانشهای نهانی

هزار خصم بد اندیش دارم از این کار
که بایدم همه شب فکر حفظ جان کردن
درین جماعت عالم نماند یدم من
بجز تکبر و در خویشتن گمان کردن
متاع دانش چون آب وملك داشتنی است
از آن توانی صد گنج شایگان کردن
بکوش تا که کسی باشی ار نه سودی نیست
ز چیز داشتن و گوشه ای نهان کردن
چه حاصل آید از عالمی که انسان نیست؟!
نخست درس شرف بایدش روان کردن
خوشا کسی که تواند بنام نیك و هنر
در این دوروزه جهان عمر جاودان کردن

« دکتر غلام حسین یوسفی »

شماره ـ شهرت	کنیه ـ لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه. ق
۱ ـ آذری	جلال الدین	حمزه	علی	طوس	۸۶۶
۲ ـ ابن حسام	شمس الدین	محمد	حسام	خوسف	۸۷۵
۳ ـ ابوالمؤید بلخی				بلخ	سدهٔ ٤
٤ ـ ابوالفضل خوری	فخرالائمه	محمد	احمد	خورطبس	
۵ ـ بدیعی	بدیع الزمان	یوسف		ترکوی سیستان	۸۹۸
٦ ـ پائیزی	مجدالدین	محمد		نسا	سدهٔ ۷
۷ ـ ربیعی پوشنگی	صدرالدین			پوشنك	سدهٔ ۸
۸ ـ سکاکی	سراج الدین	یوسف	ابوبکر	خوارزم	۶۲۸

۱ـ آذری طوسی، عارف معروف سدهٔ نهم که نامش در شمارهٔ ۱ عارفان صفحهٔ ۲۹۹ یاد شده دارای کتابی است منظوم بنام: بهمن نامه در شرح پادشاهی آل بهمنی هندوستان.

۲ـ محمد بن حسام معروف بابن حسام که نامش در شمارهٔ ۶ شاعران آمده صاحب منظومه ایست بنام: خاوران نامه درشرح رزم های شاه مردان واین حماسه ایست دینی که در ۸۳۰ پایان یافته.

۳ـ ابوالمؤید بلخی که نامش در ردیف ۱۳ شاعران یاد شده هم عصر نوح بن منصور سامانی که شاهنامهٔ منثوری نگاشته و علاوه صاحب کتابی بنام عجایب البلدان است و داستان منظوم یوسف و زلیخائی هم باو نسبت میدهند.

٤ـ ابوالفضل فخر الائمهٔ خوری صاحب کتاب: شامل در طرق تسخیر جن

۵ـ بدیع الزمان ترکوئی سیستانی ـ صاحب رسالهٔ معما

۶ـ مجد الدین محمد پائیزی نسوی، ناظم: شاهنشاهنامه درفتوح سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۶ ـ ۶۱۷)

۷ـ صدرالدین ربیعی پوشنگی ـ صاحب: منظومهٔ کرت نامه در شرح پادشاهی آل کرت.

۸ـ علامهٔ سکاکی خوارزمی که نامش در ردیف ٤۳ ادیبان یاد شده علاوه بر دیگر دانستنی ها صاحب کتاب: طلسمات است.

شماره - شهرت	کنیه - لقب	نام	نام پدر	زادگاه	سال درگذشت ه.ق
۹ - ظهیری		محمد	علی	سمرقند	سدهٔ ٦
۱۰ - فراهی		میرزا برخوردار	محمود	فراه	سدهٔ ۱۰
۱۱ - فخرالدین		علی	ملاحسین کاشفی	هرات	۹۳۹
۱۲ - قاسمی		میرزاقاسم		گناباد	سدهٔ ۱۰
۱۳ - کاشفی	کمال‌الدین - واعظ	ملاحسین	علی	سبزوار	۹۱۰
۱٤ - هاتفی				خرگردجام	۹۲۷
۱۵ - مسعودی مروزی				مرو	سدهٔ ٤

۹- محمد ظهیری سمرقندی از نویسندگان سدهٔ ٦، دبیر دیوان رسائل ابوالمظفر قلج طمغاج خان ما قبل آخرین پادشاه از سلسلهٔ آل افراسیاب است که حدود ٦۰۰ درگذشته و پس از او نصرت الدین قلج ارسلان عثمان در ٦۰۹ بردست سلطان محمد خوارزمشاه حکومتش پایان یافت؛ و اغراض السیاسه فی اعراض الریاسه از ظهیر سمرقندیست و هم سند بادنامه توضیح آنکه ابوالفارس قناوزی بفرمان نوح بن نصر کتاب: سند بادنامه ازپهلوی بپارسی ساده در آورده و ظهیری بآن عبارت که ساده و غیر مزین بوده شکل نثر مصنوع داده است.

۱۰- میرزا برخوردار فراهی - داستان نویس شمس و قهقهه و احسن السیر.

۱۲- میرزا قاسم قاسمی از سادات گناباد و دارای شهنامه ایست منظوم درشرح پادشاهی شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی.

۱۳- ملا حسین کاشفی. صاحب: اسرار قاسمی است که در طلسمات ودانش های نهانی گفتگو میکند و اخلاق محسنی و مواهب علیه و لب لباب مثنوی ازوست کتاب انوار سهیلی را بنام امیر احمد سهیلی از امیران دربار سلطان حسین بایقرا نگاشته.

۱٤- هاتفی - خواهر زادهٔ جامی که نامش در ردیف ۲۳۵ شاعران یاد شده. صاحب: تمرنامه (یا ظفرنامهٔ تیموری) شاهنامه یا اسماعیل نامه که بپایان نرسیده‌است

۱۵- مسعودی مروزی که اولین شاهنامهٔ منظوم از وست ولی از میان رفته و در پاره ای از کتب، شعری چند ازآن دیده میشود.

یادداشت

باید دانست که داستان سرائی و افسانه نویسی بصورتی که امروز آمده درگذشته معمول نبوده ولی سرگذشت های تاریخی و افسانه هائی که دهان بدهان میرسیده ارباب هنر به طیب خاطر و یا بدستور بزرگی به نظم در میآورده اند. از آن جمله است کلیله و دمنه که اصل آن در زمان انوشیروان از هند بایران آمده و ابن مقفع آنرا از پهلوی بتازی در آورده و ترجمهٔ مشهور آن بپارسی بدست ابوالمعالی نصرالله منشی ادیب سدهٔ ششم درزمان بهرامشاه غزنوی صورت گرفته و ازینرو به کلیله ودمنهٔ بهرامشاهی معروف گشته و پیش از آن رودکی شاعر هنرمند آنرا در زمان سامانیان برشتهٔ نظم کشیده که ازمیان رفته وملاحسین واعظ کاشفی بیهقی کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی را ساده تر نموده و انوار سهیلی نام نهاده است. از داستانهای منظوم که ناظم آن از شاعران خراسان است نخست شاهنامهٔ استاد ابوالقاسم فردوسی طوسی است دوم گرشاسب نامهٔ ابو نصر علی بن احمد طوسی سوم گشتاسب نامهٔ ابو منصور محمد بن احمد دقیقی بلخی که هزار بیت آن را فردوسی در شاهنامهٔ خود آورده است واگر گرگان را جزء خراسان بشماریم مثنوی ویس ورامین فخر الدین اسعد گرگانی، که شاعر یاد شده از پهلوی بپارسی آورده از منظومه های شایان ذکر میباشد. از شاعران سدهٔ ۹ و ۱۰ خراسان میتوان نور الدین عبد الرحمان جامی «ردیف ۲۸ عارفان» صاحب هفت اورنك وهاتفی خواهرزادهٔ وی (ردیف ۲۳۵ شاعران) که بتقلید نظامی دارای خمسه است مشتمل بر داستانهای لیلی و مجنون، شیرین و خسرو، هفت منظر و تیمور نامه میتوان نام برد و نام مؤلف داستانهای منثور از قبیل اسکندر نامه وغیره بدست نیامده تا دراطراف آن بتوان گفتگو کرد. و اما دانش های نهانی که در گذشته بآن علوم خفیه میگفته اند عبارت ازدانش هائی هستند که حرف نخستین هر کدام درجملهٔ «کله سر» جمع شده واین راکنایه از مرموزونهانی بودن آن دانش ها گرفته اند وآنها عبارتند از: کیمیا، لیمیا، هیمیا، سیمیا، ریمیا؛ کتاب اسرارقاسمی یا کشف اسرار قاسمی تألیف ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری از آن حکایت میکند و بگفتهٔ ادوارد براون خاورشناس انگلیسی (ص ۲۹۱ تاریخ ادبیات ایران - جلد ٤) ابن خلدون از مسلمانان تنها نویسنده ایست که سعی کرده یك اساس فلسفی و عقلانی باین علوم ادعائی بدهد. داستانهای عرفانی عطار نیشابوری ومولانا جلال الدین بلخی بخشی جداگانه است.

زندگی نگارنده

گرچه باین آرزو پای بند نبود که در کتابهای تألیف شده ، خویشتن را معرفی نماید چنانکه در کتاب « زندگانی حضرت رضا علیه آلاف التحیة والثنا » و « راهنمای مشهد » بهمین روش راه رفت ولی در سومین اثر لازم دید ازخود یادی نماید تاگمان نرود که کاروان فرهنگ را نپیموده و بوئی از دانش بمشام جانش نرسیده . بنا بر این گویم : زادگاه مشهد ، تولد ۱۳۱۲ هجری قمری مقارن ۱۲۷٤ خورشیدی ، نام پدر محمد ، آخرین شغل وی مدیر مخابرات خارجهٔ خراسان .

پس از گذراندن دورهٔ مکتب و معلم خانهٔ مرحوم شیخ علی دامغانی ، بمدرسهٔ رحیمیهٔ سعادت که سال تأسیس آن حدود ۱۳۲۵ قمریست پا گذاشتم . استادانم درمدارس رحیمیه ، علمیهٔ سعادت وملی عبارت بودند ازروانشادان شیخ غلامعلی کاشانی معلم زبان عربی وفقه ، بدایع نگار ـ ادبیات ، میرزا احمدخان سرتیپ مهندس ـ حساب وهندسه ، ابوالقاسم مشاور ـ جغرافی و هیئت ، ژان ناتال فرانسوی که اسلام آورده و نام محمد را برای خود برگزیده بود زبان فرانسه ، میرزا علیخان رشتی ـ ریاضیات ، تقی کاتب پور ـ حسن خط و آقای سید حسین ادیب موسوی نسل بجنوردی ـ منطق ، تاریخ و نیز درس خارج هم با چند نفر همکلاسان داشتیم ازقبیل : شرح نظام ومعالم نزد مرحوم کاشانی مقامات حریری و معلقات سبع وغیره نزد آقای ادیب بجنوردی واز میان همهٔ استادان این بزرگوار بیشتر بگردن من حق تعلیم دارد و بگفتهٔ آقای صائبی شاعر سخن سنج:

اگر تا بشی هوش و رایم گرفت　　　چراغی است کو پیش پایم گرفت

پس از طی بالاترین کلاس در آنزمان بخدمت آموزگاری در مدرسهٔ رحیمیه پذیرفته شدم و همراه با سه نفر (آقای جواد غفاری ، روانشادان سید علی مسعودی و عبد العظیم پارسا) هیئت مدارس متحدهٔ : رحیمیه ، شرق و ادب را تشکیل دادیم . مدرسهٔ ادب را در کوی عیدگاه تأسیس کرده و مدیر آن بودم . درسال ۱۲۹٤ آقای سید محمد سلطان العلماء از طرف وزارت فرهنگ ریاست فرهنگ خراسان گسیل شد و نامبرده امتحان رسمی شش سالهٔ ابتدائی را عملی کرد . در ۱۲۹۵ بکوشش بنده ، ۱۱ نفر شاگرد از مدرسهٔ رحیمیه و ٤ نفر از مدرسهٔ دولتی امتحان کلاس ٦ را دادند و گواهینامه گرفتند .

آماده کردن عده ای برای امتحان شش کلاسه درنخستین بار یکی ازخدمات فرهنگی من بود . رفته رفته بر اثر روزی چند ساعت اضافه کارقوا رو بضعف گذاشت تا جائی که از کارهای فرهنگی در ۱۲۹۷ کناره گرفتم و در ۱۲۹۹ زمان پیشکاری مسیو دوبوای بلژیکی وارد خدمت دارائی شدم و مشغول کار بودم تا در خرداد ماه ۱۳۰۵ با ابتلای به نزف الدم رئوی برای معالجه ناگزیر بمسافرت تهران ، شیرازشدم وپس ازیك سال توقف درشیرازو بازگشت بخدمت دارائی درمشهد چون بهبودی کامل رخ نداده بود از کار کناره و در ۱۳۰۸ رهسپار اروپا شد و بمنظور مداوا یکسال در جنوب فرانسه (کامبوله بن - بی باسك) درنك نموده سپس بمیهن بازگشتم وبسفارش پزشکان که باید چندسال ازهوای سردزمستان دوری کنم، درطبس، یگانه گرمسیرخراسان ساکن شدم و بنا بسوابق فرهنگی از ۳۱۱ تا مهر۱۳۱۸ بنمایندگی معارف واوقاف « طبس » مشغول گاهی هم کفالت بخشداری محول میشد. پس از کناره گیری از خدمات فرهنگی چندی در تهران زیسته و کارهای مختلف از قبیل معاونت کارخانهای دخانیات داشتم تادر ۱۳۲۲ بزادگاه برگشته و بگفتار فرزانگان ، باز هم دست تقدیر بر خلاف آرزوی درونی پس از چندین سال خدمت فرهنگی ، مرا بخدمت دارائی کشانید و خواه ناخواه درین وادی وارد شدم وبا داشتن کارهای مختلف ازقبیل ریاست کارگزینی وبازرسی دارائی استان و معاونت وریاست دارائی شهرستان مشهد و کفالت قند و شکر و غیره ، شکر خدایرا تا آنجا که مقدور بود توانستم انجام وظیفه کنم و خدمت بی ریا و بدون توقع را پیشه خود سازم و از خداوند سپاسگزارم که با خدمت اداری ، مرا کامیاب بتألیف سومین کتاب گردانید . اکنون خوشنودم که می بینم شاگردانم هر کدام از روی لیاقت بر مسندی نشسته اند و کامروا در راه خدمت بخلق کوشا میباشند و از خدای بزرك خواهانم که در راه خدمت بمردم همگی را موفق گرداناد .

بهترین یادآوری ازاستاد بزرگوارم آقای ادیب موسوی نسل، اشعار آقای علی صائبی شاعرشیرین گفتاراست که مانند من رشتهٔ شاگردی ادیب‌را داشته وعین ابیات از شمارهٔ ۱۳۳۱/۷ نامه فرهنك آورده میشود :

زهی مرد دینی دانش پژوه
که یابد ازو دین و دانش شکوه

از آن گاه کش دانش آمد پدید
رهی پیش جز راه دانش ندید

از آندم که او دانش آهنك کرد
همه زندگانی بفرهنك کرد

زدوده نگردد ز دل مهر او
در آئینهٔ جان نکو چهر او

از آن بردباری و آن بخردیش
بی آزاری و راستی و ردیش

بگفتار پاك و بکردار پاك
کسی کوچنین‌شه زدهرش چه باك

اگر تا بشی هوش و رایم گرفت | چراغی است کو پیش پایم گرفت
دلش شاد و اندیشه بیدار باد | ز هر رنج و سختی سبکبار باد



در پایان از دانشمندانی که در تهیه این مجموعه با این ناچیز کومك وهمفکری فرموده اند سپاسگزاری مینماید و از ایزد یکتا کامروائی همگی را در راه بالا بردن سطح دانش و فرهنك خواستارم و امیدوارم نام عده ای از بزرگان و دانشمندانی که از قلم افتاده است درچاپ آینده ذکر شود چه فهرست ها دارای کم وکاست بسیاراست

مشهد ـ غلامرضا ریاضی



فهرست نوشته ها

صفحه

صفحه

صفحه

فهرست طبقات ۱۲ گانه



فهرست مدارک

شماره	نام کتاب	مؤلف
۱	آتشکده	آذر بیکدلی چاپ کهنه، تازه، بکوشش حسن سادات ناصری
۲	آثار عجم	فرصت شیرازی
۳	آداب اللغة العربیه	جرجی زیدان
٤	آئینهٔ سکندری	به تصحیح جهانگیر شیرازی
٥	ابن سینا	دکتر قاسم غنی
٦	احوال واشعار رودکی در ۳ جلد	استاد سعید نفیسی
۷	اخلاق ناصری	خواجه نصیر الدین طوسی
۸	اسرار التوحید	محمد بن منور
۹	الکنی و الالقاب	شیخ عباس قمی
۱۰	المنقذ من الضلال	حجة الاسلام غزالی طوسی
۱۱	ایران از نظر خاورشناسان	ترجمهٔ آقای دکتر شفق
۱۲	ایران درزمان ساسانیان	آرتور کریستن سن دانمارکی
۱۳	برهان قاطع در ٤ جلد	بکوشش دکتر محمد معین
۱٤	بلدان الخلافة الشرقیه	گی لواسترانج ـ چاپ بغداد
۱٥	بیست مقاله	علامه محمد قزوینی
۱٦	تاریخ ادبی ایران در ٤ جلد	ادوارد برون
۱۷	تاریخ ادبیات ایران در ۲ جلد	استاد جلال همائی
۱۸	تاریخ ادبیات در ایران جلد ۱ و ۲	دکتر ذبیح الله صفا
۱۹	تاریخ ادبیات ایران	دکتر شفق
۲۰	تاریخ ایران باستان	مشیر الدوله، پیرنیا
۲۱	تاریخ ایران	سایکس
۲۲	تاریخ ایران	سرجان مالکم
۲۳	تاریخ بیهقی	ابو الفضل محمد کاتب
۲٤	تاریخ تمدن اسلام	جرجی زیدان
۲٥	تاریخ تمدن ایران	خاورشناسان اروپائی
۲٦	تاریخ جهانگشا	عطا ملک جوینی
۲۷	تاریخ الحکماء	قفطی
۲۸	تاریخ سیستان	به تصحیح استاد بهار

شمارهٔ	نام کتاب	مؤلف
۲۹	تاریخ فلاسفهٔ اسلام	مرتضی مدرسی
۳۰	تجارب السلف	هندوشاه
۳۱	تذکرة الاولیاء	شیخ عطار
۳۲	ترجمهٔ آثار الباقیه	بخامهٔ آقای اکبر دانا سرشت
۳۳	» اشارات و تنبیهات پور سینا	» آقای دکتر احسان یارشاطر
۳۴	تعلیقات چهار مقالهٔ عروضی	» دکتر محمد معین
۳۵	تکملهٔ امل الامل	» سید حسن صدر
۳۶	جغرافیای تاریخی ایران	» بارتولد خاورشناس روسی
۳۷	» عمومی برای دبیرستانها	» آقای فلسفی
۳۸	چهار مقالهٔ نظامی عروضی	بکوشش دکتر محمد معین
۳۹	حبیب السیر	غیاث الدین محمد خواند میر
۴۰	حدود العالم	چاپ آقای تهرانی ضمن گاهنامهٔ ۱۳۱۴
۴۱	حماسه سرائی در ایران	بخامهٔ دکتر صفا
۴۲	حواشی چهار مقالهٔ عروضی	» علامه محمد قزوینی
۴۳	حواشی و تعلیقات بر تاریخ بیهقی جلد ۳	» استاد سعید نفیسی
۴۴	دائرة المعارف	فرید وجدی
۴۵	دیباچه بر فن سماع طبیعی پور سینا از کتاب شفا	فروغی (ذکاء الملک)
۴۶	دیوان فرخی	چاپ تهران
۴۷	دیوان منوچهری	»
۴۸	» ملک الشعرا بهار	»
۴۹	راهنمای دانشوران	سید علی اکبر برقعی
۵۰	رباعیات عمر خیام	چاپ امیر کبیر
۵۱	روضات الجنات	سید محمد باقر خوانساری
۵۲	روضة الصفا جلد ۴ و ۷	سید محمد میرخواند
۵۳	ریاض العارفین	هدایت
۵۴	ریحانة الادب در ۶ جلد	مدرس تبریزی
۵۵	زین الاخبار	گردیزی
۵۶	سبک شناسی در ۳ جلد	استاد بهار
۵۷	سخن و سخنوران در ۲ جلد	استاد بدیع الزمان فروزانفر
۵۸	سرگذشت ابن سینا	بسعی انجمن دوستداران کتاب

شمارهٔ نام کتاب	مؤلف
۵۹ ـ سفینهٔ فرخ	استاد محمود فرخ
۶۰ ـ سیاست نامه	خواجه نظام الملک طوسی
۶۱ ـ سیر تمدن و تربیت در ایران باستان	بخامهٔ ا، بیژن
۶۲ ـ طرائق الحقایق	میرزا معصوم شیرازی
۶۳ ـ عیون الانباء	ابن ابی اصیبعه
۶۴ ـ فرهنگ شاهنامه	دکتر شفق
۶۵ ـ فرهنگ کسروی	
۶۶ ـ کشف الظنون	حاجی خلیفه
۶۷ ـ کشف المحجوب	هجویری
۶۸ ـ کلیله ودمنهٔ بهرامشاهی	چاپ گرکانی
۶۹ ـ گاهنامهٔ ۳۰۷ و ۳۰۸	سید جلال الدین تهرانی
۷۰ ـ گنج دانش	محمد تقی حکیم
۷۱ ـ لباب الالباب	عوفی
۷۲ ـ مانی و مانویت	جاپ تهران
۷۳ ـ مجلهٔ دانشکده	»
۷۴ ـ مجلهٔ مهر سال ۱ و ۲	»
۷۵ ـ مجمع الفصحا چاپ کهنه و تازه	هدایت ، بکوشش مصفا
۷۶ ـ مجمل التواریخ و القصص	ـ
۷۷ ـ مزدیسنا و تأثیر آن درادبیات ایران	دکتر محمد معین
۷۸ ـ معجم البلدان	یاقوت حمری
۷۹ ـ مطرح الانظار	فیلسوف الدوله تبریزی
۸۰ ـ منازل السائرین	شیخ عزیز نسفی
۸۱ ـ منتخب نفیس	ابوالحسن میرزا شیخ رئیس
۸۲ ـ منطق الطیر	شیخ عطار
۸۳ ـ منطق المشرقیین	چاپ قاهره
۸۴ ـ نامهٔ دانشوران جلد ۱	چاپ تهران
۸۵ ـ نفحات الانس	عبد الرحمان جامی
۸۶ ـ نمونهٔ خطوط خوش	دکتر مهدی بیانی
۸۷ ـ وفیات الاعیان	ابن خلکان
۸۸ ـ ویس ورامین	فخر الدین اسعد گرگانی
۸۹ ـ هدیة الاحباب	شیخ عباس قمی

غلط نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۶	۵	دانشوران	دانشمندان
۶	۲۰	که‌ادیبی‌ز	که‌یکی‌زاهل
۱۰	۱۶	درل	دردل
۲۰	۷	مینویسند	مینویسد
۲۱	۲۳	سید	سعید
۲۳	۲۵	جمرافیای	جغرافیای
۲۷	۱۱	خلمم	خلم
۲۹	۲۴	نجامه	بخامه
»	»	وانا	دانا
۳۱	۲۳	نو	تو
۳۷	۳	وسعی	وسیعی
۳۹	۲۲	طنج	طفج
۴۱	۲۳	یحیی بن زید حسنی	یحیی بن عبدالله بن حسن مثنی
۴۸	۲۵	سعنینه	سفینه
۴۹	۱۷	عزیزته	عزیزیه
۵۰	۱۱	مرودود	مرورود
۵۲	۳	سنام	سیام
۵۶	۶	سه‌هزار	سدهزار
۵۶	۱۱	چهارهزار	دو هزار
۶۹	۱	پارس	پارسی
۶۹	۱۵	حجی	جحی
۷۰	۲۰	مطعش	مطلعش
۸۴	۱۰	درگزی	دره‌گزی
۹۰	۴	آفرینده	آفریننده
۹۵	۴	زمان	زبان
۱۱۲	۷	ولی‌بااینکه	ولی‌ماهیت را نسبت بوجود پست میشمرده‌اند و با اینکه
۱۱۲	۲۵	منع	مغ
۱۱۴	۴	است	هست
۱۱۶	۲۴	آثارالعجم	آثار عجم
۱۱۸	۲۴	»	»
۱۲۶	۲۱	زماز	زمان
۱۴۲	۱۸	بنی	نبی
۱۵۸	۲۳	ابوالحسن	ابوالحسین
۱۵۸	۲۴	سهل	احمد
۱۶۳	۲	توجمه	ترجمه
۱۷۹	۱۸	۱۲۹	۱۳۲
۱۸۳	۱۲	شاهری	شاعری
۱۸۶	۱۷	صفحه...	صفحه۱۴۵
۱۹۳	۱۳	گیللی	گیلکی
۱۹۵	۸	امنه داری	دامنه‌داری
۲۰۳	۱۳	خیلی	خیل

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۰۷	٤	تلاش	تلاشی
۲۱۳	۱۵	فاضل	افاضل
۲۳۱	۲٤	شب	است
۲۳۲	۹	پاریسیم	پاریسم
۲٤۲	۱۰	بجنوری	بجنوردی
۲٤۳	٦	ابوالحسن	ابوالقاسم
۲٤۳	۷	ملاواود	ملاداود
۲٤۷	۵	در گز	دره گز
۲٤۷	۱٦	دزدیده	ازدیده
۲٤۷	۱۱	در گزی	دره گزی
۲٤۷	۱۸	زبون؟	زبون؟وز حلقه برون
۲٤۸	۵	ملامحمد	محمدحسین
۲٤۹	۲٤	خراسان	خراسان، رئیس
۲۵۰	۸	۵۳۹	۵۱۸
۲۵۰	۲٦	۵۵۰	۵۵۲

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۵۱	۱۳	طبس	مشهد
۲۵٤	۵	بغداد	مدینه
۲۵۵	۳	٤۰۷	٤۱۸
۲۷۸	۱۷	۱۲۳	۱۳
۲۷۸	۲٦	ایثر	اثیر
۲۸۲	۲۸	داماى	دانای
۲۹۲	۱۱	۱۰۵۰	۱۰۵٦
۲۹٤	۳۰	شعر اقتباس از هزار بیشهٔ جمالزاده ولی ماده تاریخش درست درنمیآید	
۲۹۹	٤	فرسنافه	فرسناقه
۲۹۹	۲۲	۸۷	۸٦
۳۱۲	۱۵	صادب	صاحب
۳۳۳	۵	بابران	بایران

در غلط گیری، کم و کاست نقطه‌ها هم چنین نقطه گذاری وریختگی حروف چاپخانه که سیاق عبارت، آنرا روشن میکند ملحوظ نگردید.